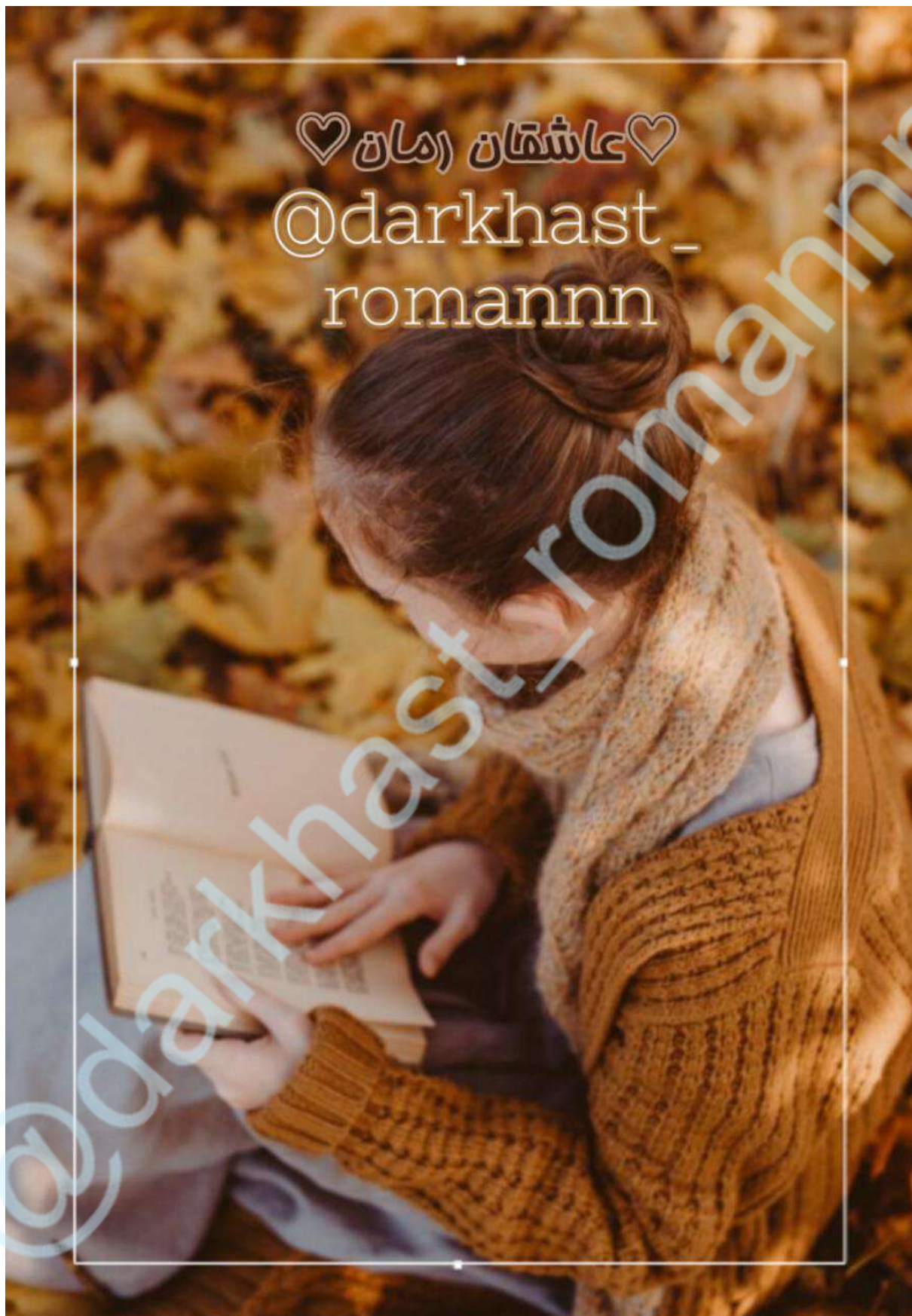


@darkhast_romannn



@darkhast_romannn

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn

عموی ناتنی و شهوتی من:



عموی ناتنی و شهوتی من 18

#part1

_اوفف یا لا کای این باسن خوشگلتو بلروزن ..آره افرین
همینطوری دخترِ ک*ون طلا ..

با نفس نفس لرزشی به باسنم دادم و با آهنگ خارجی شروع
کردم رقصیدن ..

پسرا و حتی دخترای آموزشگاه به حرکاتم زل زده بودن و
سوت میزدن و عدهایی ازم فیلم میگرفتند.

بدن س*کسیم هر موجودیو از پا درمیاورد ..

با بسهی مربی ..متوقف شدم و با خستگی نفسی گرفتم که با
خوشحالی ستمم پرواز کرد و به شوخی ضربهایی به ک*ونم

زد و گفت :

_تو دختر ..سک*سی و بی نظیری ..این اندامت منو هم جذب کرده ..شیک امروزت فوق العاده بود.

و پشت بند حرفش چشمکی زمینه‌ی حرفش کرد ..خنده‌ایی کردم و ازش دور شدم.

بزارید خودمو معرفی کنم ..من کاتیا فرازم ، ملقب به کای ..۱۹ساله و ساکن آلمان ..عاشق رقصیدنم مخصوصا رقصای تند و هات! و درحال حاضر توی آموزشگاه رقص معتبر و مشهوری درحال سنجش خودمم ..این درخواست ارسان خان بود.

بخاطر هیکل خیلی ریز و سک*سیم طرفدار زیاد داشتم ..تو دانشگاه ..مغازه‌ها ..همسایه‌ها ..و اوووف پیشنهادهای لزبین و تری‌سام و سک*س‌چت زیاد دارم ،ولی من یه باکراهام! مامان بلا گفته باید بکارتمو حفظ کنم و وقتی موقعش برسه به ادمی خوب بدمش ..

برای من فرقی نداره باکره بودن یا نبودنم ..ولی حرف مامان بلا برام مهم بود.

با صدای رونیکا به خودم امدم و با لبخند سمتش برگشتم و گفتم:

_جانم ؟ کاری داشتی رونیک؟!

که با ناز سینمو چنگ زد و لبشو گزید، یادم رفت که رونیک یه
لذبین فوق العاده ح*شری.

لبخند مصنوعی بهش زدم و همینجور که دستشو از سینه هام
پس میزد، گفتم:

—نگفتی عزیزم چه کاری باهام داشتی؟!

با حسرت به هیکلم نگاه کرد و بی میل گفت:

—موری گفت فردا رئیس آموزشگاه میاد و گفته فردا تو باید
براش برقصی ..اونم توی اتاق ته راهرو که ورود همه امون به
اونجا ممنوعه.

شوکه بلند گفتم:

—چی؟! چرا الان اینو بهم گفت ..وای خدا ..برای چی من

براش باید برقصم اونم توی اون اتاق ممنوعه؟؟

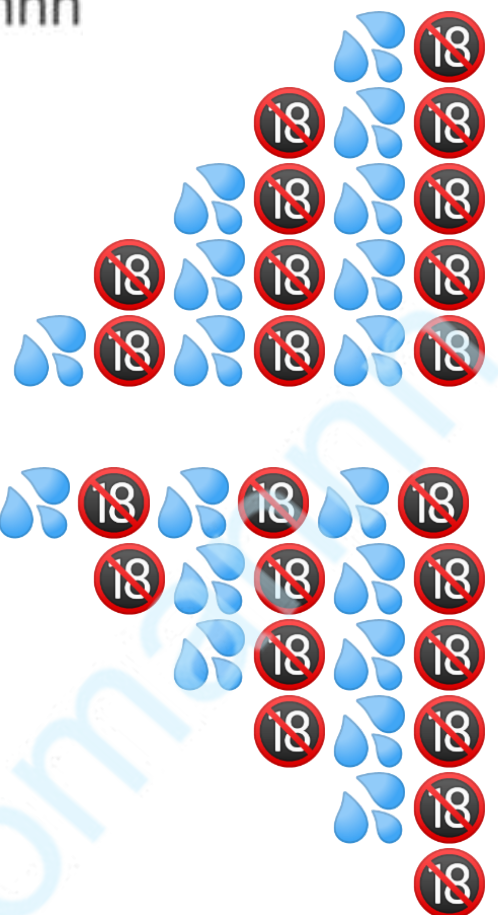
چرا موری اینو شخصا بهم نگفته!

که با سو استفاده گری شونمو نوازش کرد و گفت:

—هی، اروم باش کای ..لولو نیست که ..فقط براش میرقصی

،نمیدونم چرا ..ولی احتمالا میخواد بسنجِ سطح رقصیدنتو

بینه



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part2#

توجه‌ایی به حرفای رونیک نداشتم ..هنوز تو شوک بودم.
چطور موری نگفته بهم موضوع به این مهمی رو..تند رونیکو
کنار زدم و با یه ببخشید دویدم سمت اتاق موری ..بدون اینکه
در بزنم ،درو باز کردم و خشمگین و با توپ پر گفتم:
_موری! چطور تونستی موضوع به این مهمی رو بهم نگی؟!
چرا باید برای اون مرد هنوز از راه نرسیده برقصم اونم توی
اون اتاق لعنتی ته راهرو!

با آرامش به صندلیش تکیه داد و موهای بلوندشو عقب داد و گفت:

_کای..منم نمیدونستم،همین الان این خبر به دستم رسیده ..منم به رونیک گفتم بهت بگه،منم نمیدونم قصد رئیس چیه که بعد این همه سال ..میخواد اینجا بیاد و توی اتاقش،رقص تورو ببینه .

اما کای! رئیسو میشناسم ادم خوبیه،هیز و فاسد نیست. با کلافگی پوفی کشیدم و روی مبل چرمی اتاقش خودمو پرت کردم و با حرص گفتم:

_من مشکلم اینه ..چرا باید تو اتاق خصوصی با یه مرد غریبه و ناشناس تنها باشم و براش برقصم! این یجورایی عجیب و خطرناک میزنه موری.

من ترجیح میدم توی فضای عمومی براش برقصم! نفس عمیقی کشید و با آرامش لب زد:

_کای ..منم با حرفت موافقم ولی من کاری از دستم برنمیاد. باید شخصا با خود رئیس حرف بزنی!

خسته موهامو چنگ زدم که از جاش بلند شد و کنارم نشست. با مهربونی دستی به کمرم کشید و با کرشمه و خنده گفت:

_هی هی،بیخیال دختر سک*سی من ..بهش فکر نکن ..من بازم

باهاش حرف میزنم؛ نگران نباش کاتیا.

لبخندی زدم و با کنجکاوی گفتم:

—موری، رئیس چه شکلی؟ و چطور آدمیه؟

چشماشو خمار کرد و با شد*هوت الکی که تو صداش ایجاد کرده بود نالید:

—یه مرد خشن و فوق العاده هات!

بعدش ادای عوق زدن دراورد که قهقهه‌هام بلند شد.

اونم همراه باهام خندید.. نفس گرفتم و با صدایی که هنوز رگه‌هایی خنده داشت، گفتم:

—جدی باش موری. میخوام درموردش بدونم!

تک سرفه‌ایی کرد و روی میزش نشست و گفت:

—میگم که مرد خشنی.. درمورد هات بودنش نمیدونم، ولی

حتما تو سه*کس هات و خوب بلده بخور و بُکن، و چشمکی

بهم زد که دوباره خندم گرفت.. خندمو خوردم و چپ چپ

نگاهش کردم که با خنده ادامه داد:

—و اومم شکلش وحشی! کای مثل ببر میمونه نگاهش.

اون یه جذاب لعنتی که ببینیش آبت میاد!

تو ذهنم داشتم مجسمش میکردم که با حرف موری رشته‌ی

افکارم پوچ شد:

هیچ دختریو تو زندگیش ندیدم .. همه میگن یه ادم مرموز و
سک*سی .. از همونا که ریگی تو کفششونه ولی رو نمیکنن.
چهرم درهم رفت که سریع جملشو اصلاح کرد:
این همه اش شایعه اس بابا. من رئیسو دیدم اینجور ادمی
نیست!

امیدوارمی زیر لب زمزمه کردم که موری دستاشو بهم کوید
و خیره بهم گفت:

خب شکلات س*کسی پاشو که من کلی کار دارم .. توام بهتره
زودتر بری خونه دوش بگیری .. فکرکنم دوساعت دیگه باید
بری دانشگاه ..

با یادآوری دانشگاه هینی کشیدم و به تندی پاشدم و دویدم
بیرون که موری با خنده داد زد:
خداحافظ کای!

دستی از پشت براش تگون دادم و با سرعت رفتم سمت کمد
و با برداشتن وسایلم از در آموزشگاه بیرون زدم ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part3#

تند تند از پله های خونه سرازیر شدم و با عجله داد زدم :
_مامان ..من رفتم!

که صدای قدم های تند تند مامان بلا به گوشم خورد و صورت
خوشگلش نمایان شد:

_بیا حداقل اینو بخور از صبح فقط یه لقمه شکلات و نون
تست خوردی ..ضعف میکنی عسلم!

تند لقمه رو ازش گرفتم و با بوسیدن پیشونیش سمت در
رفتم.

...

با نفس نفس ایستادم و به درای باز دانشگاه زل زدم ..صاف

ایستادم و خودمو چک کردم ، سرهمی تیره رنگی پوشیده بودم ..شلوار مدل شورتک که فقط باسنم به بالارو پوشونده بود و آستین لباس تا مچ دستام و یقه‌ی بلند هفتی که باعث شده بود خط بین سینه‌های گرد و برجسته‌ام معلوم بشه. و کمر بند ظریفی که دور کمرم بسته بودم.

کل تنمو قاب گرفته شده بود تو این لباس و هیکلمو فوق العاده نشون میداد!!

تنها چیزی که خیلی توجه همه رو بهم جلب کرده ،قدم بود ..ریز نقش بودنم.

من زیادی ریزم ..دخترای دانشگاه حداقل قدشون 160 سانت دارن ..ولی من یه دختر با ک*ون خوشگل و قد 155 و سینه‌های گرد و رونای کوچولو و تپل شکلاتی ..شدم سوژه‌ی دانشگاه!

کل پسرا بسیج شده بودن تا یه سک*س باهام داشته باشن ولی من بی اهمیت بودم ..اونایه مشت ش*هوت ران سیری ناپذیرن!

با صدای کاساندرا "دوست دوران بچگیم تالان" از جام پریدم ..با ذوق بغلم کرده بود و جیغ جیغ میکرد:

_آیی دختر امروز فوق العادس ..بلاخره تونستم مخ اون

جیسون احمق رو بزخم تا امشب مارو دعوت کنه به پارتنری
استخر اون پولدارای فاسد و جذاب.

با خنده به صورت سرخ و سفید جذابش نگاه کردم .. کاساندرای
دختری سفید پوست که وقتی میخندید سرخ میشد و طلایی!
برجستگی کمی داشت ولی جذابیت و خوشگلش باعث شد
خاطرخواه زیاد داشته باشه .. با صدایش به خودم امدم:
_کای، کجایی تو؟!

نکنه این همه مدت برای خودم حرف میزدی دختره ی سوخته!
هر وقت حرصی میشد بهم میگفت "دختره ی سوخته"، دست
دور گردنش انداختم و با خنده غریبم:
_ک*ونی بازی درنیار کسی ..

با این حرفم قرمز شد از عصبانیت و خنده، منم هر وقت بهم
میگفت سوخته، بهش میگفتم کسی! لقبای زشتی بهم میدادیم
که به طرز عجیبی هم لذت میبردیم ازشون.
یکدفعه با صدای مدیر از بلندگو هل زده کلاسور و کتابامو
فشار دادم روی قفسه سینم و رو به کاساندرای گفتم:

_بیا بریم کسی .. همین الانش حس میکنم خیلی دیر کردیم.
لباشو جوید و باشه ایی گفت .. به عادت بچگی دستاشو دور
بازوم حلقه کرد و هردو باهم سمت سالن رفتیم ..



عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part4#

تا وارد کلاس شدیم صدای مزخرف دیمن به گوشمون خورد:
_سلام بر سک*سیای دانشگاه..
پوزخندی زدم و نگاهش کردم که چشماش برق شد*هوت زد و
با لحنی چندش گفت:

_اوف چشمای سگیت آیمو میاره..جن*ده کوچولو.

عصبی از حرفاش از کاساندرآ جدا شدم که با نگرانی گفت
"کای ولش کن" به حرفش اهمیتی ندادم و رو به نیشخندش و
چشمای هیزش، دستمو کوبیدم روی میزش که نگاه همه
بهمون جلب شد ..خودشو کشید جلو و همینجور که به
سینه‌هام نگاه میکرد لب زد:

—جونم خوشگل ..

هنوز حرفش تموم نشده بود که با قدرت کوبیدم توی
صورتش!

همه هین بلندی گفتن و با وحشت بهمون نگاه میکردن ...
سکوت سنگینی بینمون ایجاد شده بود که دیمن سرشو
برگردوند سمتم و خیره به تیله‌های پر نفرتم، خشمگین و با
صدایی کنترل شده گفت:

—تاوان این سیلی رو میدی هرزه کوچولو.

و با قدمای محکم کلاسو ترک کرد و همون موقع استاد با
تعجب وارد شد و گفت:

—اقای جرالڈ چش شده بود؟

همه‌ها بالاتر رفت که یکی بلند داد زد:

—استاد دعوا رو از دست دادید.

استاد اخمی کرد، همیشه مخالف دعوا بود میگفت نفرت میاره

و باعث باخت توی زندگیتون میشه ولی کیه که گوش بده.. با
صدایی بلند گفت:
_ساکت!

تمومش کنید!

و روبه من که هنوز عین چوب وایستاده بودم، گفت:
_شماهم بشینید خانم فراز!

چشم ارومی گفتم و سریع سمت میز کاساندررا حرکت کردم
..که سریع بازومو گرفت و اروم و با نگرانی گفت:
_دختر، این چه کاری بود کردی؟!

یادت رفت این پسره پدرش رئیس دانشگاه ..میتونه راحت با
پارتی بازی اخراجت کنه!

نیشخندی زدم و ریلکس دستمو انداختم پشت و گفتم:

_بیخیالش کس ..دیگه انقدر خطرناک نیست ..ته تهش، با یه
سطل آب یخ بالا سرم سوپرایزم میکنه!

خواست حرفی بزنه که با صدای تذکر استاد هردومون سکوت
کردیم و به درس گوش دادیم ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part5#

خسته کیفمو انداختم روی مبل و خودمم پهنش شدم که
صدای غرغر مامان بلا لبخند روی لبام آورد:
_دخترهی گنده ..هروقت میاد کیفشو پرت میکنه و خودش
لش میشه روی مبل ..من همسن این بودم ،با ارسان ازدواج
کرده بودم ..بچه داشتم ،بعد این معلوم نیست به کی رفته
انقد شلخته اس ..

چشمامو باز کردم و زل زدم به قیافه طلبکارش و مظلومانه

گفتم:

_منم میتونم بچه بیارم!

با این حرفم چشمای مامان شد اندازه توپ، بزور جلوی خودمو گرفته بودم نخندم که با جیغش ..سریع دویدم پشت مبل و حالا من بدو و مامان بلا بدو ..

بلند بلند خندیدم که جیغی زد و با حرص گفت:

_بیا اینجا ببینم ..حرفای جدید میشنوم ..که میتونی بچه بیاری ؟!

بیا اینجا ببینم ..من این باباتو ببینم ،با این لوس کردنش ..نگا قشنگ ر*ید تو تربیت!

ابرو بالا انداختم و دست به سینه گفتم:

_ببخشیدها مامان ؟!

ولی بابا فقط پوشاکم کرد ..این تربیت خودته!

از پرویم دیگه تا حد انفجار رسیده بود ،که با صدای در و چهره‌ی همیشه سرحال بابا ..منفجر شد:

_آرسان ..این بچه منو اخر دق میده!

بابا متعجب نگاهش کرد و همینطوری نگاهم کرد و با دیدن نگاه و لبخند خبیثم ،خندش گرفت!

مثل همیشه با خونسردی سمت مامان رفت و با یه حرکت

بغلش کرد .. که مامان مشت زد به قفسه سینش و با خجالت گفت:

_خجالت بکش پیرمرد!

که بابا با اعتراض گفت:

_کجام پیرمرده بلا .. تازه خیلیم جوونم ، فقط پِنمه سنم رفت بالا .. اصلا مگه من دل ندارم؟! .. دل که جوون باشه ، سن عددی نیست!

و دوباره قربون صدقه هاشون شروع شد .. اروم کیفمو برداشتم و سریع بی صدا رفتم بالا .. سمت اتاقم!

تا درو بستم نفس عمیقی کشیدم

_هووف ، بخیر گذشت .. خدا رو شکر بابا ارسان امد! وگرنه

مامان بلا .. به صد قسمت تقسیم میکرد!

از فکر به اینکه دارن کارای مثبت ۱۸ انجام میدن ، نیشم شل

شد .. اما زود خودمو جمع کردم و لبتابمو باز کردم .. با دیدن

فیلم پو*رنی که دیشب نتونستم کامل بینمش .. چشمام برق

زد و تندی پلیش کردم





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part6#

#بلا

با غرغر سرمو فرو کردم تو سینه‌ی ارسان و گفتم:
_تو این بچه‌رو لوس کردی ارسان!
دستشو دور کمرم حلقه کرد و داغ زیرگوشتم زمزمه کرد:
_خوشگل شدی جوجه‌س *کسی!
از حرفش لبمو گاز گرفتم و با ناز گفتم:
_خوشگل بودم .. شما انقد سرتون شلوغ بود که حتی

نپرسیدی زنم مشکلی داره یا نه؟!

کسری از ثانیه با نگرانی بازومو گرفت و همینطور که برسیم
میکرد، گفت:

— چیزیت شده بلا؟!

جاییت درد میکنه؟! مریض شدی؟!

با اخم مصنوعی نگاهش کردم و همینطور که دکمه های
پیراهنشو باز میکردم، با بغض الکی گفتم:

— هیچیم نیست فقط دلم برای شوهرم تنگ شده!

با فهمیدن موضوع .. شـ*هوت جلوی چشماشو گرفت و جون
گفت.

نیشخندی زد و با یه حرکت بلندم کرد!

جیغی از کار یهویییش کشیدم که با خشونت لبامو بوسید و در
اتاقو باز کرد و با پاش بست ..

با نفس نفس ازش جدا شدم، که کوبیدم به در و همینطور که
لباسامو از تنم خارج میکرد، حـ*شری و پر از نیاز گفت:

— جوری میکنمت که از شدت حـ*شر .. التماس کنی

سـ*کسی من!

سوتینو از تنم خارج کرد و سریع نوک پستونای گندمو خورد و

با ولع مک زد ... با لذت و ناز آآآه کشیدم که بدون اینکه

شلوارشو دربیاره ..ک**یر کلفتشو دراورد و شورتمو کنار زد و
همینجور که دوست داشتم تا ته کرد تو کو*سم و محکم
ضربه زد ..

جیغ کشیدم و آه وناله هام بلند شد که ارسان غرشی کرد و با
چشمای قرمز و براق از ش*هوت نگاهم کرد و سینه هامو
تیکه پاره کرد:

-جووون ،آه بکش ک*ص طلایی من ..اوفف لعنتی هنوزم
تنگی ،دلم میخواد تا شب بکنمت ..آه ه ،ک*ست داره کل
ک*یرمو میبلعه ..شت ..اوفف ..

از حرفاش بین پام بیشتر خیس شد و همراه باهاش خودمو
روش بالا پایین کردم که ضربه ایی به باسنم زد و از در جدام
کرد و همینطور ایستاده ،رونامو گرفت و محکم تر خودشو
کوبید بهم ..

گردنشو گرفته بودم و تو چشماش آه میکشیدم ..خنده ایی از
ش*هوت زد که ناله کردم و دستمو تند تند روی چ*چولم
مالوندم و اهسته خودمو توی ک*یرش فرو بردم ...





عموی ناتنی وشهوتی من **بیم**

part7#

که حریصانه تر رونامو گرفت و با قدرت ک*یرشو کوبید بم
..جیغی کشیدم و با خنده شهوانی، لرزون لب زدم:
_آآآه ..پیرمرد ..هنوز ..مثل ..قبل ..محکم ..میکوبی ..بهم ..آه
ه ه

با شنیدن حرفم، چشماش برق زد و نوک یکی از پستونامو به
دهن برد و ک*ونمو گرفت و با موج ارومی، ک*یرشو میکشید
بیرون و دوباره فرو میکرد توم!

از شدت حـ*شر به گریه افتادم و با التماس هق زدم:

_آه ه _آه ارسان ..لط ..لطفا ..آه

با فرو رفتن انگشتش تو سوراخ باسنم ..لذتی به سلولای بدنم تزریق شد!

و یکدفعه کـ*یرشو دراورد و محکم فرو کرد تو کـ*ونم و بی رحمانه شروع کرد ضربه زدن ..جیغ میکشیدم و ارسان با لذت آه میکشید ..کهرمو بلند کردم که پستونام به دهنش برخورد کردن و با صدای میک زدنشون ..اوفی گفتم و تند تند کـ*وسمو مالوندم که با ضربه‌ی محکمش آزمون همزمان پاچید بیرون و از داغی آبش تو کـ*ونم ،لرزیدم و آه کشیدیم! اروم گذاشتم زمین که خودمو پرت کردم روی تخت و از خستگی ناله کردم :

_وای ارسان ..کشتیم!

همینطور که شورت و شلوارک پاش میکرد ،با شیطنت انگشتشو روی نوک پستونم کشید که سیخ شد و تنم مور مور شد:

_توام کمر واسه منه پیرمرد نداشتی!

خنده ایی کردم و با خستگی چشمامو بستم که نوازش دستاش خستگی تنمو رفع کرد ..چشم بسته لبخندی زدم و

سرمو به سینه‌اش مالوندم که گلومو بوسید و خش دار گفتم:
_گربه‌ی لوس من!



عموی ناتنی و شهوتی من ~~لوس~~

part8#

#کاتیا

یکدفعه با صدای آه و ناله و جیغ از خواب پریدم.
ترسیده و گیج به اطرافم نگاه کردم که با دیدن صفحه‌ی

روشن لبتابم و صحنه‌ی سه*کس زن و مرد، زدم تو سرم!

احمق! بازم وسط فیلم خوابیدم.

یکدفعه با صدای پیامک گوشیم، کنجکاو دست بردم و صفحه

رو باز کردم که با دیدن پیام کاساندرای..چشمام برق زد

.. "هی دخترهی احمق جشن امشبو فراموش نکن ووو ..یه

مایو سک*سی بیوش که این ک*ون لعنتی صاف بره تو

چشمای ورنیکا و اکیپ مسخرشون"

ایموجی خنده فرستادم که با فرستادن انگشت فاک*ش، چپ

چپ به گوشیم زل زدم!

که همون موقع یه پیام دوباره از طرفش امد

.. "چشماتو واسم چپ نکن خوشگله" و یه ایموجی چشمک.

سری از تاسف تکون دادم و گوشيو گذاشتم کنار ..خوب،

برسیم به انتخاب بیکینی پارتی!

رگال بیکینی هارو باز کردم که ..پشه ایی از توشون درامد!

معلومه باید حسابی شسته بشن.

یکم دید زدم که یه ست دو تیکه پلنگی توجه‌امو جلب کرد.

چشمام برق زد . خودش!

برای پارتی امشب عالی بود.

در کمد رو بستم و رفتم سمت در تا برم خاک روشونو بشورم.

اروم از پله ها امدم پايين كه درب اتاق مامان و بابا ،شاخكامو
تيز كرد!

لبخند شیطونی زدم و روی دویا بلند شدم و مثل پلنگ
صورتی سمت اتاق حرکت کردم ..اروم سرمو اوردم داخل كه
با دیدن صحنه رو به روم حس عجیبی بهم القا شد.
لبمو گاز گرفتم و به پیچیدن مامان و بابا توهم زل زدم
..هردوشون برهنه بودن!

بیشتر از این کنجكاوی نكردم و بی صدا درشونو بستم و به
سمت بالكن رختشویی حرکت کردم ..
خیلی خوب شد كه خوابم برد و شاهد س*كس پدر و مادرم
نشدم!





عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part9#

شب شده بود و عقربه 9:00 تمام رو نشون میداد.

سریع لخت شدم و ست رو تنم کردم.

شورت رو لای باسنم گذاشتم که کو*نم به شکل هوس انگیزی زد بیرون.

موهامو باز گذاشتم و خط چشم گربه‌ایی بالای چشمم

کشیدم و با زدن رژ گلبه‌ایی رنگ آرایشمو تموم کردم!

پوست صاف گندمی رو به شکلاتی رنگم با ستی که پوشیدم ، تضاد تحریک کننده ایی داشت.

حریر ساحلی رو محض اینکه مزاحمی تو راه اذیتم نکنه

،پوشیدم و با گذاشتن کلاه ساحلیم و عینکم روش ..دمپایی

انگشتیامو پام کردم و با برداشتن قایمکی گوشیم و کلید

ماشین بابا ،برگه‌ایی به عنوان اینکه نگرانم نشن نوشتم . "اخه

هنوز خواب بودن"

تا درو بستم ..نفسم آخیش مانند بیرون فرستادم.

سمت ماشین BMW بابا رفتم و تا سوار شدم ،پامو تا اخر روی

گاز گذاشتم و سمت خونه‌ی کس حرکت کردم ..

امشب شب هاتی در انتظارم!

...

تک بوقی زدم که کس با عجله درو باز کرد و با خوشحالی و

لپایی قرمز پرید تو ماشین و با جیغ جیغ مختص خودش

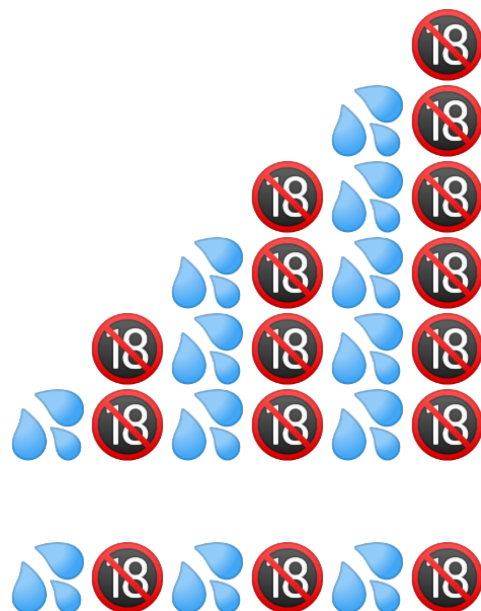
گفت:

_وای خدا ..باورم نمیشه BMW باباتو برداشتی ..امشب چه

کو*ن و کو*سایی از حسادت بترکن.

و با حالت بامزه‌ایی لرزشی به بالا تنش داد که قهقهه‌ام هوا

رفت.





عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part10#

تموم طول راه کسانادرا از ذوق میرقصید و من به ادا و
اطواراش میخندیدم.

اکیپ ورنیکا از قشر ضعیف جامعه بودن ..من اصلا دلم
نمیخواست تحقیر بشن ، ولی با دیدن تمسخر کردن منو
دخترای دانشگاه ..همه به خونس تشنه شدن.

یه دختر هرزه و حریص ، که کارش تیغ زدن پسرای پولدار و با
نصف پسرای دانشگاه س*کس داشته!

با رسیدن به قصر طلایی جک ،ماشینو کنار ماشین بزرگ و
مخوفی پارک کردم.

من تو اسم ماشینا تخصصی ندارم ، چون زیاد اهل ماشین
بازی نیستم ولی عجیب این ماشین ترس به دل ادم میندازه

..انقدر بزرگ بود که روی ماشینم سایه انداخته بود.

با صدای کس چشم از ماشین گرفتم و سوالی نگاهش کردم
،که با استرس غر زد:

_کای بنظرت چطور شدم ؟

خوب شدم؟

حس میکنم اون ورنیکای هرزه از من بهتر شده!

متفکر سر تا پا شو رصد کردم .

ست سادهی سرخ رنگش ..وحشتناک به پوست سفید

صورتیش میومد و با اون لپای گل انداخته و لبای قرمزش

..منی که دخترم ،حس میکنم تحریک شدم!

اونم حریری پوشیده بود اما برخلاف من باز گذاشته بودش .

با چشما وق زده نگاهش کردم و با داد گفتم:

_چرا زر مفت میزنی کس ..تو خودتو ببین ،دختر منی که

دخترم دلم میخواد یک دور بک*نمت ..بعد تو خودتو با یه

هرزه ی پولی مقایسه میکنی ؟!

!!What f*ack





عموی ناتنی و شهوتی من:



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part11#

چشماش برق زدن و با هیجان دستمو گرفت و کشید و
همزمان گفت:

پس بزن بریم داخل کو*ن و کو*سا رو بگ*ایم.

سرمو با تاسف تکون دادم اما خندمو نتونستم پنهان کنم.

وارد ورودی که شدیم بادیگارد سیاه پوست با خشونت راه و
سد کرد و گفت:

کارت.

کس سریع درش آورد و داد بهش، که راه و باز کرد و اشاره به

ته باغ گفت:

—خوش آمدید.

از اون طرف تشریف ببرید.

تشکری کردیم و سمت باغ حرکت کردم .. کس دستمو فشرد

که با اطمینان چشمامو باز و بسته کردم.

تا نزدیک تر شدیم صدای سرسام آور آهنگ به گوشمون خورد

که با خنده و جیغ گوش فلک شده بود.

چهرمو درهم کردم و وارد شدیم.

تا وارد شدیم چشما رومون خیره شد.

آهنگ قطع شد و صدای مهربون جک به گوشمون خورد:

—وای باورم نمیشه دخترای خوشگل دانشگاه به پارتیم آمدن.

لبخندی بهش زدم که نگاهشو از من گرفت و به کس چشم

دوخت.

کس فوران سرخ شد ، ولی نگاه خیره‌ی جک بهش عمیق تر

میشد.

جک سمتش قدم برداشت و با لبخند جذابی گفت:

—نمیدونی چقدر خوشحالم که کارتمو قبول کردی.

حس کردم مزاحمم پس با گفتن من میرم ، از کنارشون گذر

کردم که بعید بدونم شنیدن .. حریرو از تنم دراوردم و

همینطور دمپایی انگشتیام .. که سوتای متعددی عصبیم کرد

اوف پسر این عجب تیکه‌ایی!

باهاش در نیوفت ، امروز تو دانشگاه ندیدی چطور دیمن رو

سنگ رو یخ کرد!

وحشی و س*کسی ، دقیقا عین این سوتین و شورت لعنتیش

، مثل یه پلنگ ماده آماده‌ی حمله میمونه!

خیلی دلم میخواد یک شب باهاش س*کس کنم و طعمشو

بچشم.

بنظرتون لز نیست؟ من میخوام باهاش بخوابم!

دیگه به حرفای چرت و پرتشون گوش ندادم و روی صندلی

خمیده ، دراز کشیدم ...





عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part12#

با حس سایه‌ایی که روی تنم خیمه زد، چشمامو باز کردم که
چشمام با دوتا چشم هیز و سبز رنگ قفل شد.
پوفی کشیدم و عصبی غریدم:

چی میخوای؟!

که از لحن ته‌اجمیم جا خورد، ولی لبخندش بیشتر شد و با
خونسردی گفت:

من پول زیاد دارم .. انقدری که حاضرم نصف سهاممو به
نامت بزنم ، ولی ..

مکثی کرد و خیره به تنم، خمار ادامه داد:

ولی دلم میخواد طعم یه ماده‌ی پلنگ رو بچشم!

خشک و خالی همیشه این‌همه پول داد!

و چشمکی پشت بند حرفش زد.

از عصبانیت دستام میلرزید اما با خونسردی سعی کردم اروم

باشم ..اروم از جام بلند شدم و سمتش رفتم ،که یه منظور
دیگه گرفت و جونی گفت.

تا خواست کمرمو بگیره، محکم زدم لای پاش و زیرگوشش
گفتم:

_برو به اون فاحشه های درحد خودت پیشنهاد بده!
و با چنگ زدن حریر و کلاهم ،بی توجه به سروصداها ..سمت
جک و کِس رفتم.

کِس با نگرانی بازومو گرفت و گفت:
_خوبی کای؟

با اطمینان لبخندی زدم و گفتم:
_از این بهتر نمیشم.

با صدای خندون جک ،نگاهش کردم که گفت:

_معلومه داره فحشت میده ،همه شاهد ضربه ایی که خورد
بودیم ..شرط بسته بود که توام یکی از این دخترایی و سر
ماشینش شرط بست ..الانم که باخت ،احتمالا کینه به دل
گرفت ازت!

بیخیال شونه بالا انداختم و گفتم:

_مهم نیست ،اولین نفری نیست که ازم متنفر شد ..راستی
جک ،میخوام یکم استراحت کنم ..اتاقت کدوم طرفه!

با لبخند گفت:

_از پله ها که میری بالا ..دري اون انتها میبینی سمت چپش
،اون اتاق منه ..اگه میخوای من راهنماییت کنم!
سریع گفتم:

_نه مرسی نمیخواد ..بتون خوش بگذره!
و چشمکی به کس زدم که قرمز شد و خنده‌ی پر از اشتیاق
جک ،شکمو به حقیقت رسوند.
با لبخند ازشون جدا شدم و سمت خونه حرکت کردم.



part13#

تا وارد شدم با دیدن فضای روبه روم هنگ کردم.
اینجا واقعا قصری بود.
اروم از پله ها بالا رفتم ، که اتاقی با در مشکی و طرح طلایی
توجه امو جلب کرد.
بین این همه اتاق یک رنگ ، این در عجیب خودنمایی میکرد
.. با کنجکاوی سمتش رفتم و اروم درشو باز کردم.
جا خوردم!
درو کامل باز کردم که مات طرح اتاق شدم.
تماما طلایی و رگه های مشکی.
خسته .. با فکر اینکه اتاق جک ، خودمو روی تخت انداختم و
به شمارهی سه خوابیدم ..

#کارن

از حموم زدم بیرون و حوله ی دور کمرمو سفت کردم.
با حس عطر دخترونه ایی توی اتاق ، اخمام توی هم رفت!
کی جرعت کرده بیاد اتاقم .. با خشم خواستم برم پایین که

جسمی توی تختم توجه‌امو به خودش جلب کرد!

عصبی پلک چپ چشمم پرید .. سمت تخت رفتم که با دیدن

برهنه بودنش .. چشم‌امو بستم و سعی کردم نفس بکشم

.. اروم تکونش دادم و غریدم

.. هی .. هی پاشو دختر!

ناله‌ایی کرد و چشماشو باز کرد.

مات موندم!

چشماش .. همون چشمای آبی وحشی!

با صدای جیغش .. سریع دستمو روی دهنش فشردم و عصبی

گفتم:

.. صدات در بیاد همینجا دخلتو میارم!

اروم گرفت و با ترس نفس نفس زد.

تحریک شده بودم ، برای اولین بار.

نفسام داشت کشدار میشد.

که با دیدن حرکت پاهاش ، تیز پاهاشو گرفتم و به دو طرفم

باز کردم که باز جیغ کشید.

خسته از جیغ جیغاش فریاد زدم:

.. دِ بِنْد دَهَنَتُو .. اتاق عایق صداس .. هر چقدر جیغ بزنی فایده

نداره!

اما چموش تر از این حرفا بود.. شروع کرد به مشت زدن به
قفسه سینم و تقلا کردن و فحش دادن!
ولی من همش خیره‌ی حرکت سینه‌هاش بودم.



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part14#

لعنتی زیر لب گفتم و دستاشو محکم‌تر گرفتم و بالای سرش
قفل کردم که تا خواست جیغ بزنه .. محکم لبامو روی لباش

گذاشتم.

از طعم شیرین لباس حریص تر شدم و با حرص و ولع
بوسیدمش ..

دیگه تقلا نمیکرد ، نه همراهیم میکرد و نه پسم میزد که
اینکارش بیشتر آتیش انداخت به جونم ..

#کاتیا

با لمس لباس نوک سینه هام سیخ شده بود
لعتی من نمیخوام با یه مرد ناشناس هم خواب بشم!
دوباره خواستم تقلا کنم که با حس دستاش روی نوک
سینه هام ..
خشک شدم!

بین پام خیس شده بود و با ماساژ دادن نوک پ*ستونای
کوچیکم و بوسیدن لبام .. حس میکردم اگه کلفتیشو توم نکنه
من دیونه میشم!

به این مرد ناشناس داشتم واکنش نشون میدادم .. بدن لعنتیم
داشت بهم خیانت میکرد و بین عذاب و لذت گیر کرده بودم ..
تا لباسو برداشت نفس بلندی کشیدم .. که با چشمای خمار و
عصبی تند از روم بلند شد و خشن غرید:

همین الان گور تو گم کن وگرنه اتفاق بعدو تضمین نمیکنم
سالم از این در بری بیرون!

حواسم اینجا نبود و گیج نگاهش میکردم که با حمله‌ی
دوبارش جیغی کشیدم و تا خواستم عقب بکشم ..دستشو از
شورتم رد کرد و تیلمو چنگ زد و شه*وتی و ترسناک گفت:
تا یک دقیقه دیگه نری ..همینجا گا*ییده میشی!
با ترس دستشو از شورتم بیرون اوردم و تند با چنگ زدن به
حریرم فرار کردم ..
بدون اینکه مکث کنم درو کوبیدم و از اون قصر نحس هم
خارج شدم ...

#کارن

خیره به در روی تخت نشستم ..ناخوداگاه حریص بوی
دلچسب عطر دختری به مشامم کشیدم.
ک***یرم سیخ شده بود و برای اولین بار طلب میکرد که
کاش نمیزاشتم اون دختر بره!
با دیدن کلاه دخترونه‌ایی پوزخند زدم.
چشماش آشنا بود ..خیلی خیلی آشنا!
باید حتما از جک بپرسم اون دختر کیه؟!



عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part15#

#کاتیا

با حرص و خشم درو محکم کوبیدم و سمت کس و جک
حرکت کردم.

بازوی کس رو گرفتم و با عصبانیت گفتم:

_کس بریم ..دیر شده!

کس با تعجب نگاهم کرد و باشه‌ایی گفت

همون لحظه جک با نیش باز و دوتا لیوان ودکا سمتون امد.

سریع لیوانا رو ازش گرفتم و یک ضرب رفتم بالا.

مردیکه‌ی حرومی!

حتی با یادآوردن دستش تو شورت‌م باعث میشد خیس کنم و

این عصبیم کرده که چرا باید برای یه مرد ناشناس خیس کنم!

با صدای نگران کسا از فکر بیرون امدم و خمار نگاهش کردم

که بازومو گرفت و اروم لب زد:

چت شده کاتیا.. بیا بریم خونه معلومه اصلا حالت خوب

نیست!

بدون خداحافظی از جک تلو تلو رفتم بیرون.. اصلا حواسم

به اطرافم نبود و حریرم تو دستم تاب میخورد.

یکدفعه با کشیده شدن دستم، ترسیده خواستم جیغ بزنم که

دستی روی دهنم نشست و نفسای گرمی دم گوشم پچ زد:

شیشش!

اروم ماده‌ی پلنگ!

همه‌جا تاریک شد و با دقت کردن به اطرافم فهمیدم یک

قسمت دور افتاده از پارکینگ هستیم.

ترسیده نفس نفس میزدیم که تا دستشو برداشت خواستم جیغ

بزنم که با صدای خشنش دهنم بسته شد:

جیکت دربیاد همینجا ترتیب تو میدم!

با حرص و خشم به ناشناسی که دزدیده بودم زل زدم و با

صدایی کنترل شده غریبم:

تو دیگه کدوم حرومزادهایی هستی؟!

که با کوبیدن به باسنم زبونم خشک شد:

میدونی من با دخترای بد دهن چیکار میکنم؟

دستشو نوازش وار کشید روی باسنم که تنم مور مور شد و با

ضربه‌ی بعدیش جیغ خفه‌ایی کشیدم:

آشغال!

تو اون تاریکی برق چشماش تنمو لرزوند.

دستشو کشید روی کمرم و با ش*هوت گفت:

از زمانی که از اتاقم فرار کردی .. این دل طاقت نیاورد و

دنبالت امد و با دیدن یه دختر گیج و س*کسی که با این

باسن خوشگل دلبری میکرد ،عصبی شد که چرا صاحب

نیست!





عموی ناتنی وشهوتی من باز

part16#

تموم مدت توی گردنم حرف میزد و داغی لباس روی گردنم
بین پام رو خیس کرده بود.

نمیدونم اثر مستی بود یا حرفای این مرد ناشناس که وقتی
لباش روی لبام نشست

عین گرسنه‌ایی به جون لباس افتادم.

وحشی شده بودیم ، از باسنم گرفت و بلندم کرد و کوبیدم به
دیوار ..

از داغی تنش روی تنم ناله ایی کردم که با حرص گردنمو

بوسید و مکید

نمیخواستم این رابطه‌ی لعنتیو ولی اون لحظه این ش*هوت
نمیزاشت فکر کنم و بیشتر میخواستم!

شورتمو کشید پایین و با صدای باز و بسته شدن زیپ
شلوارش، به سختی ازش جدا شدم و گفتم:

ن.. نه.. من.. دخترم.

حس کردم مات موند دستاش دیگ حرکت نکرد و لباس
گردنمو نبوسید.

ازم جدا شد و توی اون تاریکی با صدایی بهت زده گفت:
_تو دختری؟

یکدفعه خم شد و یهو زبونشو وارد کو**سم کرد.

از شدت لذت و شوک جیغی زدم و چنگ زدم به موهایش ..

با ولع کو**سمو میخورد و زبونشو وارد سو*راخم میکرد.

موهایشو کشیدم تا جداش کنم ولی حریص تر چسبید به

کو**سم و ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part17#

-لعت .. بهت .. آه .. ول کن .. آیی .. اوف.
دست از خوردن کو**سم برداشت و بلند شد و محکم تر
کوبیدم به دیوار و دم گوشت داغ و ش*هوتی گفت:
_شمارمو میگیری و بهم زنگ میزنی ، تو مال منی!
از خودخواهیش عصبی شدم و زدم به شونش و غریدم:
_من مال تو نیستم مردک هر*زه!
الانم ولم کن میخوام برم.
نچ نچی کرد و دستشو گذاشت روی کو*سم و شرورانه گفت:
_ولی این خوشگله یه چی دیگه میگه!

و یکدفعه جدی شد و ادامه داد:

– تو مال منی ، چه بخوای چه نخوای!

شمارتو بگو خودم بهت زنگ میزنم.

شورتمو کشیدم بالا و با صدای بلند جیغ زدم:

– برو به درک مرتیکه پوفیوز، یه کو*س دیده فکر کرده خبریه!

کمرمو گرفت و از پشت چسبید بهم و نیشخندی زد و گفت:

– با این حرفا تنها تحریکم میکنی!

و دستشو رد کرد توی سوتینم و همینطور که با نوک سینم

بازی میکرد ، سرشو توی گردنم فرو کرد و بوسید و بم لب زد:

Little girl you are mine

"دختر کوچولو مال من هستی"

– و بازم میگم چه به خوای چه نخوای مال منی!

از حرفش حس خوبی گرفتم من همیشه مطالب زیادی

درمورد لیتلا میخوندم

ولی تا حالا نشده کسی منو اینجور صدا کنه.

این مرد داشت تخیلات منو یکی یکی برآورده میکرد!





عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part18#

دوباره تقلا کردم که ولم کرد.

ازش فاصله گرفتم و سوتینمو درست کردم و حریرو تنم کردم
که با صدای جدی و عصبیش، حرصم گرفت:

_دفعه دیگه اینجوری نبینمت!

پوزخندی زدم و دست به سینه خواستم جوابشو بدم که با
شنیدن جیغای کِسا، ترسیده از جا پریدم.

و اسمشو صدا زدم و به طرف صدا حرکت کردم.

ولی یکدفعه مچم گرفته شد، با کلافگی سرش جیغ زدم:

_دست از سرم بردار..نمیبینی صدای جیغ رفیقم!

و زیر لب به ایرانی غریدم:

با گوه بشورنت مردک روانی!

یکدفعه با دیدن چشمای گرد و مات موندش ، حرصی گفتم:

چه مرگته برو پر نگاهم میکنی ، ولم کن میخوام برم!

یکدفعه دو تا مچ دستامو گرفت و گفت:

شمارتو بده!

دوباره با صدا زندای کسا ، هوفی کشیدم و نالیدم:

خیلی خوب! دستامو ول کن تا بگمت.

ولم کرد که سریع شمارمو گفتم که نتونه حفظ کنه و تند فرار کردم.

#کارن

زنگ زدم به کیان و سرد لب زدم:

یه مورد برات دارم و میخوام زیر و بمشو برام دربیاری!

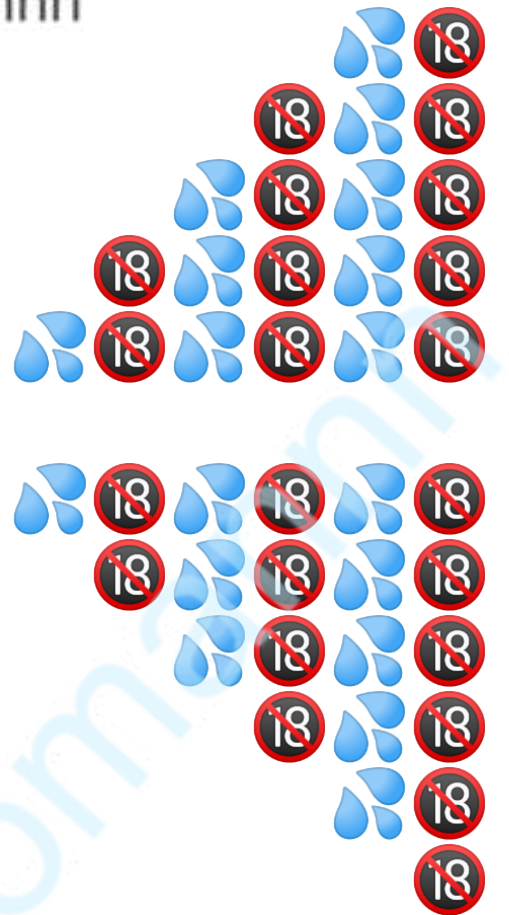
جز به جز زندگیش.

چشمی گفت و گوشی رو قطع کردم.

روی صندلی تکیه دادم و با فکر به اون دختر دوباره داغ

کردم. یه دختر ایرانی!





عموی ناتنی وشهوئی من ا

part19#

با یاداوردی کلکش خندم گرفت!
نمیدونست من جز به جز حرفاشم حفظم دیگه چه برسه به
یه شماره فوکولی!

سیوش کردم و براش پیامک زدم:
_طعم مثل عسلت هنوز زیر زبونم بیبی گزل!
و استیکر هلو فرستادم براش.

دستی به ریشم کشیدم و تک خنده ایی کردم به چه روزی

افتادم که منه ۴۰ ساله افتادم دنبال یه دختر ۱۹ ساله!

کشوبو باز کردم و خیره به عکس دختر بچه لب زدم:

_دارم فراموش می‌کنم کوچولو ، توی ممنوعه رو دارم

فراموش می‌کنم!

عکس رو توی کشوب گذاشتم و نفس عمیقی کشیدم.

با صدای زنگ پیامک گوشیم ..برش داشتم و بهش زل زدم که

با دیدن پیامش دیگه خندمو مهار کردم

_اسکول 👉"

زنگ زدم بهش که رد تماس زد ،دوباره زنگ زدم که یکدفعه

اتصال شد.

با لبخند گفتم:

_دختر کوچولوی بدهن!

که فحش دادنش شروع شد:

_برو به درک مرتیکه‌ی روانی انگار خودش چندسال سن داره ،

انقدر پیگیر من نباش اقا جان ازت خوشم نمیاد ازت چندشم

میشه ، اگه اوکی شدی دست از سرم بردار!

ریلکس جواب دادم:

_۴۰ ساله بیبی گرل!

که با سکوت طولانی‌ش پشت خط فهمیدم بدجور هنگ کرده!

که با صدای تیکه تیکه اش دستی توی موهام کشیدم:

_تو..ت..تو..۴..۴۰..س..سا..سالته؟!

و یکدفعه قطع کرد.

ابروهام بالا پریدن، همم معلومه خیلی کار دارم با این دختر

کوچولوی سرکش!



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part20#

شوک زده گوشیه قطع کردم.

باورم نمیشه ، باورم نمیشه .. اون چشمای وحشی و ریش و موهای بور، اون خیلی جذاب و مطمئن بودم یه پسر جوون نه یه مرد 40 ساله!

وای خدا من گذاشتم یه مرد 40 سال بهم دست بزنه.

این خیلی وحشتناکه!

گوشیه پرت کردم و سرمو بین دستام گرفتم. دیگه اصلا نمیخوام ببینمش!

رفتم زیر پتو و سعی کردم بهش فکر نکنم

ولی مگه میشد؟!

یه مرد بزرگسال داشت برام میخورد!

ضربه ایی تو سرم زدم و با حرص چشمامو بستم ، لعنت بهش!

حتی فکر به زبون داغش ، کو**سمو خیس میکرد.

چشمامو اروم بستم که از شدت خستگی امشب بیهوش شدم

..

#کارن

با صدای زنگ با خستگی دستی به ریشام کشیدم و بلند شدم

و ساعت رو خاموش کردم.

دیشب چشمای اون دختر کوچولو تمام شب رو نذاشت
بخوابم!

اون حتی اگه میخواست بره من نمیذاشتم.

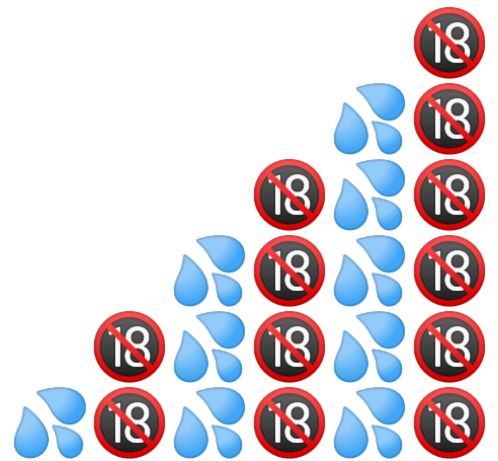
من کسی نیستم که دختر مورد علاقمو که بعد سال ها پیداش
کردم، بزارم از دستم بره.

به هر قیمتی به دستش میارم.

با یادآوری صورت حرصی بانمکش نیشخندی زدم.

سرحال بلند شدم و سمت حموم حرکت کردم ، امروز هم روزه
شانس منه!

دختر کوچولو منتظرم باش.



عموی ناتنی و شهوتی من:





عموی ناتنی و شهوتی من 18

#part21

#کاتیا

امروز قرار بود برای به اصطلاح رئیس برقصم حتی فکر بهش باعث چندشم میشه.

از موقعی که اون مردک تنمو لمس کرده یه حس عجیبی نمیزاره مردی مالکم بشه.

مزخرف کاتیا داری چرت و پرت میگی اه.

پوفی کشیدم و شلوارک قرمز و نیم تنه‌ی ستشو پوشیدم.

تو این ست کمر باریکم بدجور خودنمایی میکرد و سینه‌های کوچیکم قشنگ برجسته شده بود.

با رضایت موهامو گوجه ایی بستم و به سمت در حرکت کردم و خارج شدم.

ایشالا که نیومده باشه!

با دیدن نگاه و نیش باز موری و اشارش به اون در ، پکر شدم! پس آمده.

نفس عمیقی کشیدم و زیر نگاه های سنگین بچه ها سمت اون در رفتم.

چند تقه به در زدم که در باز شد.

ناخوداگاه با کنجکاوی اتاقو دید زدم که با حس حضور کسی

پشتم و گرمای دستش روی شلوارکم ..خشکم زد!

یکدفعه با شنیدن صداش کیش و مات شدم:

_خوبی دخترکوچولوی من!

به سرعت ازش فاصله گرفتم و با چشمای بهت زده خیره شدم بهش.

با لبخند تکیه داد به میزش و دست به سینه خیره شد به تک تک اعضای صورتم.

وقتی از بهت درامدم با عصبانیت سمتش حمله کردم و گفتم:

_تو چی میخوای از جونم هرجا میرم دنبال میای الانم خودتو

جا رئیس زدی ، تو دیگه کی هستی!

با دیدن اخم غلیظش ترسیدم ، یکدفعه کمرمو گرفت و سمت

خودش کشوند که قشنگ به پایین تنش چسبیدم.

با همون اخم ترسناک لب زد:

_دختر کوچولو این آموزشگا رو من وقتی تو بچه بودی

ساختم ، توقع داشتی کسی غیر از من رقصتو ببینه هوم؟!

دوست داری وقتی تحریک شد با حرکت بدنت ترتیب تو بده؟!
با ثن صدای اروم حرف میزد ولی رگای کنار پیشونیش تا
گردنش بدجور ترسو شده بودم.

اروم دستمو روی بازوش کشیدم اونم بی منظور ولی اون
انگار خوشش امد که تو چشمات لذت و کمی خشم دیده شد.
با حس حرکت دستش روی کمرم ، حس غیرقابل توصیفی به
بدنم منتقل شد.

من هرکاری میکنم ولی بدنم برای این مرد واکنش نشون
میده.

ناخوداگاه پرسیدم:

_اسمت چیه؟

لبخندیه وری زد و صورتمو نوازش کرد و گفت:

_اسمم کارن. کارن نیکلاوس.

زیرلب اسمشو زمزمه کردم که کمرمو ول کرد و با جدیت
گفت:

_خب شروع میکنیم ، وقتمون طلاست و من میخوام زودتر

پیشرفتو توی آموزشگاهم ببینم دخترکوچولو!

استرس گرفتم ، اگه مرد دیگه ایی بود برام مهم نبود ولی این

مرد..تموم معادلات مغزمو بهم میریزه!



عموی ناتنی و شهوتی من **بیم**

part22#

با شروع آهنگ swae lee از wont t Be late شوق
زیرپوستم نفوذ کرد.

حالا با اعتماد به نفس بیشتری، اغواگر نگاهش کردم و بهش
پشت کردم و تا ساز مورد علاقه ی باسنم نواخته شد، خم
شدم و هماهنگ با ریتم آهنگ باسنمو بالا پایین کردم.

غرق آهنگ شده بودم و با افسونگری دستامو بالا بردم و دوبار

ضربه شیک رفتم.

این دفعه چرخیدم سمتش که با دیدن چشمای قرمزش و
ش*هوت و خشمی که توی چشماش مثل طوفانی مخرب
خودنمایی میکرد، باعث شد از ترس رنگم بپره!

سعی کردم به خودم تسلط داشته باشم، چشمامو بستم و از
عمد توی حرکاتم ناز امدم.

پاهامو باز کردم و با عشوه پایین امدم و توی چشماش خمار و
س*کسی زل زدم.

مثل حرکات یه فاحشه توی کاباره!

حس خوشایندی بود تحریک کردن این مرد.

تا بالا امدم، باند رو خاموش کرد و خش دار غرشی کرد:
_بسه!!

از حرکت ایستادم و با نفس نفس زل زدم بهش و همینجور که
آب دهنم رو قورت میدادم گفتم:

_نباید آهنگ پشت سرهم ردیف میکردی تا منو به چالش
بکشی رئیس؟!

نگاهش خیره خیره بود بم!

بدون هیچ حرکتی نگاهم میکرد جوری که به خودم شک کردم
که آیا لباسام و قیافم مشکلی دارن؟!

با شک به لباسام زل زدم که یگبارہ کوبیده شدم به میز و
وحشیانه روی میز گذاشتم.

همه‌ی این اتفاقا در عرض یک ثانیه اتفاق افتاد و من شوک
زده و مهبوت زل زده بودم به شیر رو به روم که قفسه پهن و
قدرتمندش بالا پایین میشد و لبای خیس و هوس آلودش که
داشت از لبام کام میگرفت.

ناخوداگاه چنگ زدم به یقه اش و همراهیش کردم.
داغ و خوشمزه!

ناله ایی کردم که بم و خشن جوونی گفت و خودشو فشار داد
بم!

کولوچم توی مرز انفجار بود و اون ک*یر گنده و سیخ شدشو
میخواست ..





عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part23#

دوباره خودشو کوبید بهم که ناله‌ام از لذت بلند شد ، و صدای
بم و حـ*شریش آب از کو*سم راه انداخت:
_کوچولوی حـ*شری من ، من تورو اینجوری به چالش
میکشونم!

تو هر چقدرم سعی کنی منو پس بزنی بیبی گزل..
من به تو بیشتر حریص تر خواهم شد..
باکرگیت مال منه!

مال من دخترکوچولو!

از حرفاش مست شده بودم و تنم داغ شده بود..
ولی با ول کردن یهویییم ، حس سقوط و تحقیر بند بند
وجودمو فرا گرفت.

بغض کرده نگاهش کردم که از نگاهم فهمید که نرمش توی

چشماش جای خشم رو گرفت و با مهربونی از زیر رونام و گرفت که دستامو دور گردنش حلقه کردم.

عجیب بود که مهر سکوت به لبام خورده بود و فقط خیره به حرکاتش بودم!

مثل پدری که بچه‌اشو اروم میکنه تکونم دادم و با محبت گفت:

ااون مغز کوچولو تو خالی از اون فکر کن کاتیا!

من عقب نشینی کردم تا خودمو کنترل کنم نخوام روی میز

بکارتتو بگیرم و تجربه تلخیو توی ناخوداگاهت جا بزارم!

از حرفاش حس خوبی گرفتم و توی بغلش شل شدم!

فهمید که محکم تر گرفتم.

آلت سفت شدشو زیرم حس میکردم و کولوچم نبض میزد و

خواستار اون کلفت بود!

میتونستم نفسای داغ کارنو روی گردن و گوشم حس کنم ،

یکدفعه با کاری که کرد دیگه نتونستم خودار باشم و آه بلندی

کشیدم.

نوک سیخ شده‌ی سینه‌امو مالوند به قفسه سینه‌اش.

جوری بالا پایینم میکرد روی خودش که انگار ک*یرش داره

توی کو*سم بالا پایین میشه!

از این فکر آتیش گرفتم و لبمو گاز گرفتم که با شنیدن پوف
حرصی و عاصی شده‌ی کارن خندم گرفت.



عموی ناتنی و شهوتی من ~~بزرگوار~~

part24#

#کارن

خیره به موجود سک*سی و کوچولوی توی بغلم، به این فکر
کردم چی میشه خودداریمو بزارم کنار و این دختر کوچولوی
شیطونمو تمام و کمال به نامم کنم!

آه حتی فکر به کو*س کولوچه ایش ک*یرمو سفت میکنه.
و حالا که باسن خوشگل و ژله ایشو فشار میداد به سالارم،
باعث میشد هر لحظه خوی خشنم بیشتر بشه!
یکدفعه گذاشتمش روی میز و کلافه دستی به پیشونیم
کشیدم و زیر لب غریدم:
_توله سگ!

با خنده ریز ریز و طناز ماندش، مست شده میخکوبش شدم
و کشدار و خمار گفتم:
_جوونم.

موهاشو باز کرد که وحشیانه صورتشو قاب گرفتن!
به جهنمی گفتم و کوبیدمش به خودم و میز، آیی گفت که
بیشتر تحریک شدم و لاله گوششو مکیدم و گفتم
_جونم .. جونم توله سگ .. قربونت بشم خوشت امد .. دوست
داری برات اینارو بخورم ؟!

امون ندادم باز سرکشی کنه و با یه حرکت نیم تنه شو کندم
که با دیدن مم*ه های گرد و نوک سرخ سیخ شدش
مسخ شده نوازششون کردم که با شنیدن صدای ضعیف کاتیا
اسممو صدا میزد

شهوانی نوک سینه اشو گذاشتم دهنم و مثل یه نوزاد محکم



عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part25#

که سرمو گرفت و ناله کرد
با شنیدن صدای ناله ش، محکم تر میکش زدم و با اون یکی
ممه هاش بازی کردم
آه وناله هاش توی گوشم بود و مواظب بود صداش بیرون نره

ولی نمیدونست داشت روانیم میکرد.

ک*یرم بعد سالها طلب دختری میکرد و داشت شلوارمو جر میداد

ولی هنوز زوده ، میخوام اولین بار دخترکوچولوم چنان رویایی باشه که نخواد ترکم کنه!

حتی فکر به اینکه نباشه عصبیم کرد و ناخودآگاه گازی از نوک سینش گرفتم که جیغی زد

تند تند لباسو بوسیدم و زیر لب گفتم:
_ببخشید خوشگلم..ببخشید.

با بوسه داغی که روی گردن لختش نشوندم اومی گفت و سرشو روی سرم مالوند که خندم گرفت!

کوچولوی لوس!

با حوصله نیم تنشو تنش کردم.

با اینکه هنوز سیر نشدم ازش ولی الان موقعیت مناسبی نبود و هر لحظه امکان داشت موری یا یکی از سر کنجکاوی بیاد داخل!

اروم توی گوشش خمار لب زدم:

_عالی بودی توله سگم ، برو لباساتو عوض کن تا برسونت
خونه استراحت کنی دورت بگردم!

تند از کنارم رد شد و قبل از خارج شدن لباسو گاز زد، باز

دروم غرشی کرد که با حرفش مات موندم:

_به حرفات فکر کردم رئیس و افتخار میدم که دوست پسر

باشی! دوست پسر هم ماشالله به ابهتتون نمیداد پس

شوگرددی جذابم تا بعد.

و با خنده و چشمک از کنارم رد و ندید تو تب خواستنش

سوختم ..



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

#کاتیا

با لبخند عمیق روی لبم وارد رختکن شدم..نمیدونم کی وارد رویاهام شد و چطور شد جذبش شدم ولی بعد سالها از مردی خوشم امد که دو برابر من سن داره ولی انقد جذابه که هر کی جای من بود هم قبول میکرد!

با یادآوری لبای داغش روی نوک سینه هام و لبام که حریصانه میخورد..بین پام نبض زد.

دلم میخواد اولین مردی باشه که بکا*رتمو بگیره!

حتی فکر به فرو رفتن اون چیز گندش موهای تنم سیخ شد.

نمیدونم چطور میخواد توم جا بشه ولی بی شک من اون

موقع جر میخورم زیرش ..

سریع از فکرای منحرفانه ام دست کشیدم و شروع کردم به

لخت شدن

رو به روی آینه قدی دستی روی سینه هام کشیدم و زل زدم

به هیکل بی نقصم.

از زیبایی کم نداشتم! ولی کارن آخ کارن اون جذابترین مردی

که تا به امروز دیدم.

برخلاف تعریفای موری اون مغرور نبود نه! سرد هم نبود. یه شیر یا شایدم ببر مهربون بود که وقتی زمزمه های عاشقانه زیرگوشتم میخوند و نوک سینه هامو با زبون و لبای داغش میخورد، لذت و آرامشی رو لمس کردم که تابحال پیش مردی نداشتم!

بعد از بابا کارن مرد دنیای من شده ، امیدوارم هیچ اتفاقی نیوفته که من این آرامش رو از دست بدم!
از این همه فکر و اضطراب به یک باره خسته شدم!
پوفی کشیدم و سریع تا کسی نیومده شورت مشکی رنگمو پوشیدم و با پوشیدن تاپ زرد رنگ نازک و دامن جنس لی و تنگ که رونامو سخاوتمنده نشون میداد ،راضی کتونى هامو پام کردم و با زدن رژ کالباسی موهامو دوباره گوجه ایی بستم و با کول کردن ساکم از رخکن خارج شدم که همون موقع با کسی محکم برخورد کردم ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part27#

با دیدن رونیک و چشمای پر حسرتش، عقب کشیدم و با
لبخندی که سعی میکردم مصنوعی نباشه گفتم:
_چیزی میخوای رونیکا؟
چون عجله دارم.

حرفی نمیزد فقط با نگاه خیرش بدن و صورتمو رصد میکرد!
کم کم حس ترس داشتم و تا خواستم از کنارش بگذرم، کمرمو
گرفت و کوبیدم به دیوار و با ولع لبامو خورد.
جثه رونیکا به لطف باشگاه و بوکس عضلانی شده بود و دو
برابر من بود و برای همین به راحتی جا به جام میکرد!

خشک زده به چشمای بسته روئیک نگاه میکردم، با حس

خیسی لبام سریع پشش زدم و داد کشیدم:

_داری چه غلطی میکنی احمق؟!

و تند تند لبامو با دستم پاک کردم و بدون توجه به التماسای

روئیک سریع سمت ماشین کارن دویدم.

با کوبیدن در ماشینش، عینکشو درآورد و با تعجب و نگرانی

سمتم برگشت و با دیدن اشفته بودنم اسمو صدا زد

_کاتیا، عزیزم!

نمیخواستم حرفی بزنم.. محکم چنگ زدم به گردنش و با

حرص و ولع لباشو بوسیدم!

حس میکردم ماتش برده اما یکدفعه بلندم کرد از صندلیم و

نشوندم روی پاهاش و همراهیم کرد.

صدای ملچ مولوچ بوسه هامون انقد تحریک آمیز بود که ناله

ایی توی دهنش کردم.

یکدفعه کشیدم عقب و دکمه ایی زد که پرده انداخت روی

همه شیشه ها ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part28#

امون نمیدادم بهش .. یقشو گرفتم و دوباره وحشیانه لباسو
بوسیدم

دستاش دور کمر باریکم حلقه شد و با ولع جواب بوسه هامو
داد!

دیگه نفس کم اوردم که ازم جدا شد و با چشمایی قرمز و
ستاره بارون لب زد:

_جوجه سک*سی! سوپرایزم کردی.

فکرشم نمیکردم دوست پسرت شم اینجوری روز اول سوپرایز

شم!

برای بار دوم از انتخابم راضیم و تو مال منی خوشگلم!
از حرفاش دلم قنچ رفت و بوسه ایی سریع روی لباش
نشوندم که اهی از لذت کشید و سرشو تکیه داد به صندلی و
با چشمای خمار و درنده خیره شد بهم!
از نگاهش داغ تر شدم ولی میدونستم حالا حالاها باهام
سک*س نمیکنه فقط بخاطر اینکه دخترم، بیخیال!
با شیطنت نگاهش کردم و رو به چشماش که به حالت مچ
گیری زل زده بود بهم، و با یه حرکت تاپمو از تنم کشیدم
بیرون!

مسخ شده و ناباور نالید:

_کاتیا!

نوک سینه هام سرخ رنگن و با مکیدنای کارن سیخ شده بودن!
باسنمو قوص دادم و دستامو گذاشتم روی قفسه سینهش که با
شدت بالا پایین میشد، هنوز مسخ شده خیرم بود.

با ناز دستامو کشیدم روی قفسه سینهش و همزمان باسنمو
آروم کوبیدم به آلت سفت شدش و دستامو دور گردنش حلقه
کردم و ایندفعه تو یه قدمی صورتش با لحنی خاص گفتم:

_نمیخوای از حالت بهت بیرون بیای کارن؟!

دستاش که سفت شدن دور کمرم فهمیدم از حالت مسخ شده
آمده بیرون و الان با یه بیر گرسنه طرفم که با چشماش
داشت منو میخورد!

بی پروا خودمو جا به جا کردم که نفس لرزونی کشید و گفت:
_بس کن دختر، بس کن دختر کوچولو بازی با یه مرد 40 ساله
عواقب خوبی نداره من نمیخوام تو این لحظه کاری کنم که
مطمئنم پشیمون میشم، نکن لامذهب هوف!
اخم کمرنگی کردم نیم خیز شدم سمت صورتش و گفتم:
_من میخوام بکارتم مال تو باشه، تو دوست نداری؟
چرا اصلا هر دفعه منو پس میزنی؟!
حتما یکی دیگه رو میخو..

هنوز حرفمو کامل نشده بود که با شدت حمله کرد سمتم و
لبامو کشید دهنش و محکم بوسید!

نفسم رفت ولی با لذت همراهیش کردم
لمس تنم توسط دستای بزرگ و داغش چنان لذتی داره که تو
بغلش شل شدم.

با ضربه ایی که به باسنم کوبید آهی کشیدم که با خشونت
بیشتری ضربه زد

با ضربه هاش باسنم صدا میداد و صداش کل فضا رو پر کرده

بود.

لبامو ول کرد و افتاد به جون گردنم و محکم مکید و بوسه
های خیزی تا استخوان ترقوه ام نشوند.

آه خفیفی کشیدم که چنگ زد به سینه هام و با نفس نفس
غرید:

ـیبار دیگه همچین حرفایی ازت بشنوم بهت رحم نمیکنم
دخترکوچولو!



عموی ناتنی وشهوئی من

گرم زیر گوشش پچ زدم:

_منم نمیخوام بهم رحم کنی!

با دستاش چنگ زد به باسنم و ضربه نسبتاً محکمی بهشون زد
و آهم از لذت با صدای شلپ ضربه اش توی فضای ماشین
پیچید!

حس میکردم ک*یرش مثل سنگ سفت شده!

نوبت منه که بهش لذت بدم ..

از روی پاهاش بلند شدم که ابروهاشو بالا انداخت ولی چیزی
نگفت و با خیال اینکه خسته شدم خواست کمر بندشو ببندد
که سریع چنگ زدم به آلتش
خشک شده گفت:

_کاتیا چیکار میکنی؟!

تو چشمات خیره شدم و گفتم:

_میخوام بهت لذت بدم!

لبامو نوازش کرد و با محبت گفت:

_من با بودن با تو لذت میبرم.

درسته با حرفش دلم ضعف رفت ولی با شرارت نگاهش کردم

و با عشوه لب زدم:

_ولی نمیتونی مانعم بشی!

و با یه حرکت زیپشو کشیدم پایین و شورتشو کشیدم که

دستامو چنگ زد و نالید:

_تمومش کن کاتیا ... من راحتم عزیزم!

بدون توجه بهش کشیدم پایین تر که یکدفعه آلتش سیخ

جلوم وایساد!

از این همه بزرگ بودنش ماتم برد.

این لعنتی چطور میخواد بره داخل من؟!

برای همین کارن نمیخواد بکارتمو بگیره؟! اه اگه اینجور هم

نباشه من فکر نکنم بتونم لعنتی!

با صدای کلافش سرمو بلند کردم و خیره شدم به گردن قرمز

شدش:

_کاتیا بلند شو!

ابرو بالا انداختم و محکم ک*یرشو توی دستم فشار دادم که

ناله ایی کرد و چنگ زد به موهای سرش!

لبامو گذاشتم روی گردنش و قسمت قرمز شده و رگای بیرون

زدشو بوسیدم و حرکات دستمو تند تر کردم ..

نفساش تند تر شده بود و نمیدونست به لمس کجام تمرکز

کنه!

دست از مکیدن گردنش برداشتم و با یه حرکت سر قارچی

آلتشو مکیدم و تند تند سرمو بالا پایین کردم

آه بلندی کشید و موهامو تو دستش گرفت.

تا نصف به سختی آلتشو میخوردم و براش سا*ک میزدم!

یکدفعه با سرعت آبش پاچید توی دهنم!

با لذت مزه مزش کردم!

مزه گس و شیرینش دلمو بهم ریخت!

بهم ریختگی از نوع خوبش.

با صدای هول زده کارن چشمامو باز کردم که دستمالی جلوم

گرفت و با نگرانی گفت:

ـ بیا اینجا تفش کن کاتیا!

چشمکی بهش زدم و یا دستمال آبشو از روی لبام پاک کردم و

گفتم:

ـ میخواستم ببینم آ*ب یه مرد چه مزه اییه و خوردمش!

بخت زده تکرار کرد:

ـ خوردیش؟!

سرمو تکون دادم که نفس عمیقی کشید و گفت:

ـ بریم یه چیزی به خوردت بدم تا معدت بهم نریخته ،درمورد

اینکه بدونی آب مردا چه مزه آیه دفعه دیگه نمیخوام

همچین حرفی ازت بشنوم کاتیا!

انقد جدی و ترسناک جمله اخرشو گفت که سکوت کردم. و

دست به سینه خیره به بیرون موندم ..



عموی ناتنی وشهو تی من ~~باز~~

part30#

با ناز چرخ زدم و زل زدم به آینه! اومم یه تیپ سک*سی و

راحت برای تحریک کردن کارن!

بعد از اون رابطه ی نصفه توی ماشین کارن غیر از پیامک زدن
بهم دیگه حرفی نزد!

بخاطر این رفتارش خیلی دلگیر شدم ولی مغرور تر از اونی
بودم که بخوام بهش زنگ بزنم.

ولی امروز تصمیم گرفتم تلافی کنم این چند روز بی محلی
هاشو!

این مدت فهمیدم به کارن وابستگی جدی پیدا کردم و حاضر
نبودم از دستش بدم!

من یاد گرفتم هر چیزی که مال منه رو نگه دارم اونم با جون
و دل!

به قول مامان بلا به بابام رفتم، تخس و خودخواه!

نشستم روی مبل و تماس تصویری رو با کارن متصل کردم
،امیدوارم جواب بده!

گوشی رو گذاشتم روی میز و پاهامو که اویزون بودن رو
تکون دادم که یکدفعه تماس وصل شد.

با هیجان نگاهش کردم ، معلوم بود خسته بود اینو از چشمای
قرمز و شلخته بودنش متوجه شدم.

دلم برای این حالش ضعف رفت و آرزو کردم که کاش الان

پیشش بودم!

با دیدنم مثل همیشه مات موند.

لباسی که پوشیده بودم، شورت سفید نازکم که کارش فقط
پنهون کردن کو*سم بود و بنداش از کمرم رد میشد و هودی
نیم تنه ماندم که پس زمینه سفید داشت و استیناش با
شکلک پروانه و برگ نقاشی شده بود.

با عشوه و لحنی مظلوم گفتم:

_کارن!

نفساش عمیق شده بود و چشماش تیره و دردنده!

_جونم خانم کوچولو ..چی میخوای از جونم که یهو تماس

میگیری و اینجوری با من بازی میکنی؟!

آخ کاتیا من اگه میدونستم این تنبیه به ضررم تموم میشه

هیچوقت دوری نمیکردم ازت که حالا از بی طاقتی بخوام

پیام دم خونتون و با خودم بیرمت!

چشمام خمار شدن و گفتم:

_بیا منو ببر کیه که مخالفت کنه جونم!

شیطنتم کلافش کرده بود که از روی میزش بلند شد و گفت:

_لعنت به شیطان که توی لامصب رو درس داده تا بشی بلای

جونم!

بی مها خندیدم که نگاه براق و حرص ماندش بیشتر باعث
شد بخندم

– جوونم ، بخند کوچولوی من!

همیشه اخمات سهممون شد بزار خنده هاتم ببینم!
بدون مقدمه گفتم:

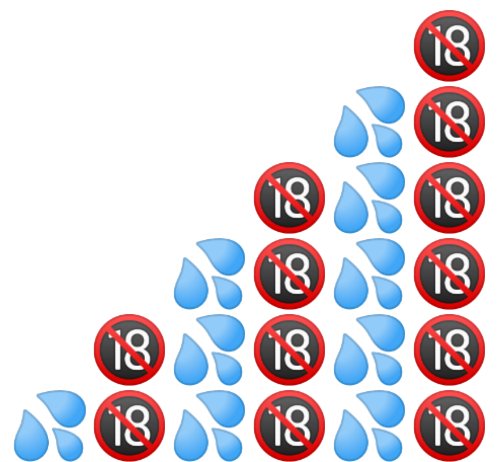
– مامانم اینا خوابیدن ، بیا دنبالم وگرنه خودم پا میشم میام!
اخم غلیظی کرد و غرید:

– سرجات میشینی کاتیا کجا میخوای بیا الان؟ اونم این وقت
شب!

شیطون لبخند زدم و خونسرد گفتم:

– پس زود بیا عزیزم!

و بدون اینکه بزارم حرفی بزنه بوسی براش فرستادم و قطع
کردم ..



عموی ناتنی و شهوتی من:



عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

#part31

سریع فقط یه پالتو تنم کردم که اندازش تا رونام بود.
گوشیمو گذاشتم توی جیبش و با پوشیدن پوتینای خزم
پاورچین پاورچین رفتم پایین.
با دیدن سکوت سنگین خونه، سریع رفتم بیرون که با تک زنگ
کارن جواب دادم:

_امدم کارن!

با دیدنش که با اخمای درهم و خشمگین زل زده بود بم ،
نیشمو باز کردم و پریدم بغلش و پاهامو دورش حلقه کردم که
بخاطر این حرکت یهویییم شوکه چند قدم رفت عقب و تا
خواست بغره بم لباسو با خشونت بوسیدم و دستامو توی
موهاش فرو کردم!

با دلتنگی و لذت لباسو میبوسیدم و خودمو بهش فشار میدادم که باسنمو تو دستش گرفت و کوبیدم به خودش و وحشیانه همراهیم کرد.

صدای ملچ ملوچ بوسه امون کوچه ی خلوتو بیدار کرده بود. که با یه حرکت درو باز کرد و گذاشتم روی صندلی و لرزون غرید:

_روانیم کردی ، روانیم کردی کاتیا ..آخ که تو این چند سال کسی نتونسته به من دستور بده بعد توی لعنتی راه به راه سستم میکنی ،امشب خبری از ملایمت نیست میریم خونه تا تکلیف توی سرکشو مشخص کنیم!

بی حرف نگاهش کردم و با لذت لبامو توی دهنم فرو کردم که طعم نسکافه اییه لباس توی دهنم پخش شد!

دیگه کم مونده بود از دستم سرشو بکوبه به ماشین ..درو کوبید و خودش دور زد و سوار شد ..

_دختره ی لعنتی!

لبمو گاز گرفتم که نخندم ، هیچوقت از اینکه این همه هات بودم پشیمون نبودم!

چون میدیدم روز به روز کارن شیفته ام میشد.

با ایستادن ماشین ، خواستم درو باز کنم که محکم گفت:

ـ بشین سرجات!

دست به سینه نگاهش کردم که دکمه زد و در گاراژ باز شد و با سرعت رفت داخل!

این دفعه درو باز کردم و خواستم در برم که دستاش دور کمرم حلقه شد و صدای حریص و وحشیش که گوشمو گاز گرفت:
ـ کجا خانم کوچولو .. حالا حالاها ما باهم کار داریم!
اگه بگم ترسیدم دروغ نگفتم ، تا حالا این روی کارن رو ندیده بودم!

با تته پته گفتم:

ـ ام . امم . کی خواست .. فرار کنه! اشتباه میکنی.
که با یه حرکت بغلم کرد، جیغی کشیدم و چنگ زدم به قفسه سینهش که با حرص لبامو بوسید.
دوباره داغ کردم و همراهیش کردم.
لبامو ول کرد و درو باز کرد و سریع با پا بست.
چنگ زدم به گردنش و با کنجکاوی به خونش زل زدم!
خونه ایی لوکس و دنج!

با دیدن اینکه داره از پله ها میره بالا ، لبامو کشیدم توی دهنم که صدای گرم و خمارش بیشتر تحریکم کرد

ـ ول کن اون خوشگلارو. اونا رو من میخورم و گاز میگیرم تو

هیچ حق نداری خانم کوچولو!



بزدل عمومی ناتی و شهوتی من بزدل

part32#

لبخند ریزی زدم که در اتاق رو باز کرد.

با دیدن شلوغی اتاق سوتی کشیدم و با خنده گفتم:

_احيانا جنگ نبود اینجا؟!

لبخند یه وری زد که از جذابیتش ضعف رفتم

نه خانم کوچولو! این روزا شرکت درگیریه قرارداد کاریه و
من قبل از اینکه یه جوجه زنگ بزنه میخواستم بهشون برسم
که به لطف شیطنت جنابعالی نصفشون موندن ..
چشمکی بهش زدم و با نیش باز گفتم:
پس چه عالی که نذاشتم بهشون برسی وگرنه تا فردا هیچی
برای من نمیذاشتی از خودت!
از شیرین زبونیم چشماش برق زد و رنگ چشماش تیره تر شد!
لعنت به شیطون!
آروم گذاشتم زمین که سریع دکمه های پالتومو باز کردم و از
تنم خارجش کردم که تا سر بلند کردم با رگای برجسته و
چشمای عصبی کارن روبه رو شدم.
با تعجب نگاهش کردم که با مشت کوبید روی میز و غرید:
د لعنتی با این سر و وضع همیشه میزنی بیرون؟!
از این به بعد طرز لباس پوشیدنت تغییر میکنه کاتیا .. از صفر!
بجای اینکه عصبی شم بیشتر خوشم امد!
از اینکه غیرتی میشد خوشم میومد و برای اولین بار از گیر
دادن مردی توی زندگیم خوشم امده.
رفتم سمتش و دستامو دور گردنش حلقه کردم که کمرمو
گرفت و بلندم کرد و نشوندم روی میز.

با ناز سر کج کردم و خیره به چشمای حریصش شیرین گفتم:
_چشم!

یکدفعه کشیدم که پاهام دو طرفش باز شد و لباس روی لبام
گذاشت

داغ همو میبوسیدیم و دستای من بیکار نمودن و با یه حرکت
پیراهنشو کشیدم از تنش!

با دیدن عظلاتش حس شهوتم سه برابر شد و توی دهنش ناله
کردم

که گازی از لب پایینیم گرفت و با چشمای قرمز نگاهم کرد و
گفت

_جونم ، جونم کوچولوی من. آخ که داری منه پیرمردو
میکشی!

قفسه سینم بالا پایین میشد که نگاه داغ کارن روی سینه هام
کشیده شد ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part33#

_از موقعی که طعم این لیموهای بکرو چشیدم ،دیگه نتونستم
از فکرشون یه لحظه دریام ..خودم این لیموها رو بزرگ میکنم
خودم با این دستام!

دستاشو روی سینه هام گذاشت که از
لذت آه کشیدم

یکدفعه هودیمو از تنم کشید بیرون که با دیدن برهنه بودنم
شگفت زده تر شد!

حس خجالت نداشتم هیچ موقع ولی ایندفعه از نگاه خیره و
خاص کارن صورتم داغ کرد.

با تک خنده ی کارن سرمو بلند کردم که با دیدن چشمای

خندون و خمارش بدنم گرم شد اما با شنیدن حرفش اخمی کردم

ـ کوچولوی ح*شری من خجالت کشیده؟!

باور کنم این اتفاق نادره؟!

با مشت کوبیدم به شونش که خندش بیشتر شد

حرصی نگاهش کردم که کشیدم توی بغلش و تو موهام نفس کشید و گفت

ـ قربون خجالتت خانم کوچولو!

با آرامش لبخند زدم و سرمو روی قفسه سینش جابه جا کردم که یکدفعه از باسنم گرفت و بلندم کرد

وای بلندی گفتم و خیره به چشمای خندونش عصبی گفتم:

ـ وای از دست تو کارن ،آخرش سکت می‌دی با این کارای یهویت!

اخمی کرد و یکدفعه جدی غرشی کرد:

ـ دفعه آخرت باشه از این حرفا میزنی کاتیا ..چوب خطاهات داره پر میشه!

بیخیال موهامو دادم کنار که دوباره چشماش روی سینه هام میخکوب شد که بخاطر داغی تنش سیخ شده بودن.

آروم گذاشتم روی تخت و تا خواست بلند شه گردنشو گرفتم

و روی خودم خوابوندمش، گازی از گردنم گرفت و با خماری
که صداشو سک*سی کرده بود، گفت

_انقدر تحریکم نکن لامصب ..تحمل منم یه حدی داره.

دستمو روی گردنش کشیدم و با طنازی گفتم

_منم نمیخوام جلوی خودتو بگیری ..بین من راضیم کارن!

از حرفام داشت دق میکرد اینو از فشار دادن دستاش روی
پهلوام و نفسای تندش فهمیده بودم اما چیکار کنم، من اینو
مردو میخواستم!

یکدفعه نیم خیز شد و گاز محکمی از نوک سینم گرفت

جیغی کشیدم که با حرص و ولع کل سینمو کرد توی دهنش
برق از سرم پرید و کمرمو کوبیدم به تخت و ناله ای کردم .
که تند تند شروع کرد به مک زدن و بازی کردن با اون سینم .
آه و ناله هام بلند و بلندتر میشد و خیسی بین پام اذیتم
میکرد

نوک سینمو ول کرد و اون یکی سینمو توی دهنش برد و خیره
به چشمام با ملچ ملوچ نوک سینمو خورد و لیس زد ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part34#

آه کارن .. امم ..

صدای ناله هام وحشی ترش میکرد جوری که نوک سینه هامو میبلعید.

سینه هام ورم کرده بودن و از اب دهنش خیس و داغ!
با بی قراری خودمو مالوندم بهش که جونمی گفت و با شعف دستشو رسوند به بین پام و خیره به چشمام گفت
_جونم خوشمزه کارن ..تو شکلات تحریک کنندهی منی ..بگو
کاتیا ..بگو تو مال کی ..بگو سک*سی کوچولو.

از مالش کو*سم به نفس نفس افتاده بودم و به سختی بین آه کشیدنام گفتم

_مال توام ..من مال کارنم ..آه ایی ..تمومش کن کارن.

شورتمو محکم کشید و ضربه ایی به کو*سم زد که از درد و لذت جیغی کشیدم و اسمشو صدا زدم.

ولی بی رحمانه و خیره به چشمام پی در پی به کو*سم کوبید و غرشی کرد

_این تنبیه خانم کوچولو تا موقعی که با این ضربه هام ارضا نشی خبری از ناز و نوازش نیست!

اول اروم زد که با لذت اومی گفتم ولی با ضربه محکمش اشک تو چشمام جمع شد.

این کارش ادامه داشت که یکدفعه آبم با فشار ملایمی پاشید بیرون ..

بی جون ناله ایی کردم که با حس چیزى روی کو*سم چشمامو باز کردم که با دیدن چشمای بسته کارن و لباس که درحال خوردن کو*سم بود ..بی طاقت تکون خوردم و سعی کردم پیشش بزنم.

ولی رونامو محکم توی دستاش گرفت و تندتر از بالا تا پایین کو*سمو خورد و چو*چولمو بین لباس گرفت و کشید

جیغ کشیدم و دوباره آهی از لذت کشیدم ..یکدفعه بلند شد و
شلوار گرمکنشو از تنش خارج و شورتشو کشید پایین که با
ک*یر بزرگشو مواجه شدم!

از ترس و هیجان اینکه میخواد بکنه توم ..منقبض شدم.
نوازش وار دستشو کشید روی کو*سم و ک*یرشو کشید بین
پام که کو*سم نبض زد ..دستامو روی سینه هام گذاشتم و با
چشمای نیمه باز به جفت شدن ک*یر کارن روی کو*سم خیره
شدم .انگار قصد نداشت بکنه توم.

دستمو پس زد و جاش دست خودشو گذاشت روی سینم.
با خماری نگاهش کردم که خم شد و لبامو با ولع بوسید و
یکدفعه تند تند شروع کرد به مالیدن ک*یرش روی کو*سم ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part35#

از شدت ح*شر به گریه افتادم و با ناله نفس زدم
_آه ه ه کااارن بیشتر میخوام کارن لطفا آه ایی
کارن با چشمای قرمز و شهوتی نگاهم میکرد و بی حرف عین
گرگ گرسنه گردنمو میخورد و نوک سینه هامو میچلونند
عرق از پیشونیم میریخت و تن داغ دوتامون که بهم چسبیده
بود بیشتر از قبل خواستارم میکرد تا بکنه توم.
تو چشماش نگاه کردم و با التماس نالیدم
_کارن خواهش میکنم .منو مال خودت کن آه.
با محبت نگاهم کرد و با خشونت کمرمو چنگ زد و چسبوند
به خودش و گفت

_قربونت بشم ..نمیشه کوچولوی سک*سی من ..تو الان

متوجه نیستی ولی بعدش پشیمون میشی ..

نذاشتم حرفشو تموم کنه و با یه حرکت ک*یرشو تا نصف

کردم توی کو*سم ..

زیر دلم یکدفعه تیر کشید و جیغم بلند شد که با بهت و

نگرانی هول شد و سریع از روم پاشد.

گرمی خون رو که حس کردم ناخودآگاه بی جون لبخند محوی

روی لبام نشست!

بلاخره مال کارن شدم.

_کاتیا .. کاتیا یه حرفی بزن دختر .. اخ لعنت به من ..

نذاشتم بیشتر از این خودشو لعنت کنه و با یه حرکت گردنشو

گرفتم و کشوندمش سمت خودم که افتاد روم

اخی از درد کشیدم که هول زده روی دستاش بلند شد و

نزدیک بود بزنه زیر گریه

_کاتیا بگو کجات درد میکنه .. بگو دردت به جون کارن.

لباشو بوسیدم و لوس گفتم:

_دلم و زیردلم خیلی درد میکنه کارن.

چشماش برق زد ولی بازم نگرانی درون چشماش بود.

اروم امد جفتم خوابید و کشیدم بغلش و همینطور که زیردلمو

ماساژ میداد قریبون صدقم رفت

_قربونت بشم .. کاتیا چی بهت بگم که هرچی بگم توی لعنتی

گوش نمیدی. بلاخره کار خودتو کردی.

نمیگم بدم امد ولی من دلم نمیخواه بهت آسیب برسونم
قربونت بشم..من الان بیشتر از قبل عاشقت شدم و الان به
فکر اینکه صبح باید برسونمت خونه کلافم میکنه ، و تو الان
زن منی چطور بزارم با این حال بری خونه .لعنتی!
حرفاش مثل مسکن بود و گرمای دستاش حالمو بهتر کرد ..



عموی ناتنی و شهوتی من

part36#

با ناز سمتش برگشتم که سریع با دستاش پهلوامو پوشوند و
پتو رو بیشتر روم کشید.

این محبتاش بیشتر از قبل وابستم میکرد و دلم نمیخواست
یک ثانیه ازش جدا بشم!

_به مامان زنگ میزنم و میگم پیش کسام .. با کسا هم هماهنگ
میکنم ، میخوام تا شب پیشت باشم کارن!

با لذت آخی گفت و خیره فقط نگاهم کرد

_وقتی به این فکر میکنم زندگیم قبل تو چقدر پوچ بود .
حسرت میخورم چرا زودتر تورو ندیدم.

دستامو روی قفسه سینهش گذاشتم و با شیطنت گفتم:

_حالا دیگه منو داری منم تورو! دیگه به گذشته ها فکر نکن.

دستاشو نوازش گونه روی کمرم کشید و با بوسیدن پیشونیم
زمزمه کرد

_دوست دارم خانم کوچولو.

ته ریششو نوازش کردم و خوابالود گفتم:

_من بیشتر دوست دارم

و دوباره گرمای لباس روی گردنم و نفسای گرم و عمیقش توی
گودی گردنش ..

با صدا زدنی کارن چشمامو باز کردم و خسته و کوفته نق

_بزار بخوابم کارن .. بدنم کوفتس!

که گرمای دستشو روی شکمم حس کردم و صدای مهربون و
خش دارش:

_گوشیت داره زنگ میزنه قربونت برم .. حتما مادرته باید
جوابشو بدی!

با به یاد آوردن مامان .. هول زده پاشدم که باعث شد تیری
زیردلم بکشه!

چشمامو با درد بستم و دستمو روی دلم کشیدم که غرش
عصبی کارن تو جام پروندم

_چرا انقدر عجله میکنی دختر .. تا به خودت آسیب نزنی
راحت نمیشی .. بخواب خودم گوشیتو میارم. دخترهی
خودسرا!

لبمو گاز گرفتم که با اخم رفت سمت گوشی و بی حرف برام
اوردش ..

با دیدن دو تماس بی پاسخ از مامان بلا .. فوراً زنگ زدم که با
توپ پر بدون سلام گفت

_کجایی کاتیا .. مردم و زنده شدم تا جواب بدی .. نمیگی از
نگرانی پَس بیوفتم این وقت صبح کجایی ؟؟

با شرمندگی گفتم

_بخشید مامان کِسا زنگ زد و گفت پیام پیشش .. برای
امتحان فردا جزوه نداشت .. تا شب برمیگردم.
نفس عمیقی پشت گوشی کشید و با دلوایسی توی صداش
گفت

_خیلی خوب سلاممو بهش برسون ..خودت خوبی چیزی
خوردی ..

لبخندی به محبتش زدم و با خنده گفتم:

_اره قربونت بشم خوردم ..توام به بابا سلام برسون و از
طرفم ببوسش!

که با این حرفم جیغی زد .خندیدم که با گفتن مواظب خودت
باش حرصی قطع کرد!

یکدفعه با حس دستایی دور کمرم سرمو برگردوندم که کارن
با اخم مصنوعی گفت

_باباتو میبوسی ولی منو نه!

با عشق لباشو بوسیدم که دستاش دورم محکم تر کرد و با ولع
همراهیم کرد ..

یکدفعه دست برد و بلندم کرد ..



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part37#

دست برد و بلندم کرد که سریع دستامو دور گردنش حلقه کردم.

دیگه مثل قبل از حرکات یهوئی کارن نمیترسیدم چون حس امنیتی که پیشش داشتم باعث شده بیشتر بهش اعتماد کنم و مطمئنم کرد که هیچوقت منو نمیندازه!

وقتی دیدم رفت سمت حموم

شیطنتم گل کرد و با فکر به سک*س توی حموم باعث میشد
بدنم داغ شه و کو*سم خیس شه!

درو بست و سمت وان رفت .

آب داغ رو باز کرد و شروع کرد به پر کردن وان.

بدون هیچ خستگی بغلم کرده بود و با حوصله آب رو چک
میکرد.

تموم مدت خیره بودم به صورت مردونه و جذابش! این مرد
الان مال منه!

همینجوری که من رابطه ی اولم بود اونم تجربه ی اولش بود!
با این فکر چنان ذوق کردم که متوجه نگاه سنگینم شد و با
چشمای خمارش شکارم کرد.

_انقدر نگاهم نکن جوجه سک*سی وگرنه اقا گرگه میخورت!
خندم توی حمام اکو شد و با طنازی گفتم
_من از خدامه اقا گرگه بخورتم!

داغ نگاهم کرد و جونی گفت.

خواستم حرفی بزنم که رفت توی وان و گذاشتم وسط پاش.
از داغی آب شل شدم و آه کشیدم که نفسای تند کارن
زیرگوشم ح*شری ترم کرد

_جوونم خانم کوچولو ..تو فقط باید زیر من ..فقط پیش

کارن آه بکشی!

اومی گفتم که دستاشو روی سینه هام گذاشت و با لباس
گردنمو به بازی گرفت.

بخار آب همه جارو گرفته بود و بدن خیس و مرطوبمون
حالمونو خراب تر میکرد.

_نمیدونی دیدنت توی این حال چقدر ویو جذابی ایجاد کرده
جوجه سک*سی

دلم میخواد تا ته سالارمو بکنم توی این کلوچه خوشمزت و
سوراخ تنگتو باهاش پُر کنم!

از حرفاش تعجب کردم ولی از یه طرف بدجور ح*شری شدم
و نفسم تندتر شد.

دستمو بردم پایین و روی ک*سم گذاشتم
که تندتر سینه هامو مالوند و لبامو با حرص و گرسنگی
بوسید.

ک*یرش زیرم تگون میخورد و خواستار فرو رفتن تو سوراخ
تنگم بود ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part38#

دستمو از روی کو*سم پس زد و تند تند شروع کرد به لرزوندن
چو*چولم.

لرزشی توی پاهام حس کردم و با ناله هعی وول میخوردم.
یکدفعه با حس فرو رفتن حجم بزرگی توی کو*سم جیغی
کشیدم

که کارن تند تند گردنمو بوسید و شروع کرد به قربون صدقه
رفتنم.

وقتی به سایشش عادت کردم ، حریصانه شروع کرد به

کوبیدن ک*یرش توی کو*سم.

با لذت بازو شو که دورم حلقه کرده بود چنگ زدم و آه و ناله هامو توی حموم آزاد کردم.

جواب ناله هامو با جوون و اوف میداد و به چو*چول و کو*سم با دستش ضربه میزد و ک*یرشو محکم تر داخل میفرستاد ..

نوک سینمو گاز گرفت و محکم مکید که یکدفعه با شدت آبم بیرون ریخت!

از حس لذتی که تجربه کردم فقط ناله میکردم.

ولی هنوز کارن ارضا نشده بود و با خشونت بیشتری ضربه زد بی جون چنگ زدم به دستش که شونه امو بوسید و حریصانه با مالکیت گفت

..جونمی ..جونم ..ارضا شدی جوجه من ..لذت بردی خانمم ..آه لعنتی!

آبش خیلی سریع توی کو*سم ریخت که هول درش آورد و باقیشو روی کو*سم خالی کرد.

دستاش دورم شل شد و چشماشو بست و به دیواره وان تکیه داد

_کل شیره جونمو که توی این 40 سال جمع شده بود کشیدی

بیرون .. اخ کاتیا نداشتنت یه درده و داشتنت یه درد دیگه
..چشماشو باز کرد و خیره به چشمام کمرمو کشید و ادامه داد
_یه درد پراز لذت که توی این چندسال خودمو ازش ممنوع
کرده بودم.

سرمو روی سینش گذاشتم و گفتم:
_خیلی خوشحالم که اولین بارم با توی کارن و اولین بارت با
من ..حس لذتی که دارم بدون حد و مرز!
سفت بغلم کرد و توی گوشم خودخواه و پراز حرص شیرین
گفت:

_اولین بار و آخرین بارت منم خانم کوچولو ..تو دیگه مال
منی!





عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part39#

با مستی میرقصیدم و همراه با کارن قهقهه میزدیم.

اون بهترین شوگردهی که من دیدم!

دستاشو دور کمرم حلقه کرد و همراه اهنگ توی هم

میلولیدیم.

چراغا خاموش بود و نور قرمز رنگ فضای دورمونو سک*سی تر کرده بود.

با لذت چشمامو بستم و حرکات کمر و باسنمو تند تر کوبیدم

روی شکم و پایین تنه کارن!

کارن چشماش برق میزد و با دستاش نقطه به نقطه انداممو

نوازش میکرد.

آه کشیدم و جونی زیرگوشم گفت.

چرخیدم و برگشتم سمتش که چنگ زد به باسنم و خمار گفت:

_نکن دختر..تحریکم نکن!

_تحریکت نمیکنم ..روانیت میکنم!

با شهوت جواب داد:

_کارم از روانی بودن گذشته!

تو سکوت تو چشمای هم خیره شدیم و با ریتم اهنگ دستمو
روی سینهش کشیدم.

لباسشو دوست نداشتم ..

توی خلوتمون لباسای تنشو دوست نداشتم.

من عطله های بزرگشو میخواستم ..

با یه حرکت از یقش گرفتم و محکم از وسط پارش کردم.

کارن با چشمای گشاد نگاهم کرد و ناباور گفت

_کاتیا!

لبمو روی بالای سینهش گذاشتم که از داغیش چنگ زدم به

بازواش ..

یکدفعه چسبوندم محکم به خودش و فاصله ی خیلی کمو پر

کرد و وحشیانه سرشو خم کرد توی گردنم و شروع کرد به

مکیدن و گاز گرفتن گردنم.

آه و جیفی از لذت کشیدم که زیرگوشمو همینطور که

میپوسید حریص غرید

_جوونم دورت بگردم ..جونم خانم کوچولو چرا سیر نمیشی

..چرا فداتشم ..روانی ترم میگنی ..کارات ..بدنت ..بوت ..آخ
کاتیا نکن لعنتی!

من جنبه تورو ندارم ..میدرمت ..من نمیتونم مقاومت کنم
..نمیخوام خشن باشم برای تو ..

حرفاش مست ترم کرد و ناخوداگاه سر بلند کردم و لباسو با
ولع بوسیدم

خشک زده متوقف شد ولی سریع و خشن همراهیم کرد و
لبامو با صدا بوسید و مکید.

_میخوام روانی ترت کنم ..خشتو دوست دارم ..ملایمتو
دوست دارم ..من همه چی تورو دوست دارم.

دیگه مقاومت نکرد و با یه حرکت بلندم کرد .

دوباره به لبای هم هجوم بردیم و در همین حالت سمت تخت
رفت ..

خیمه زد روم و از لبام دل کند و رفت سمت گردنم و با حرص
و طمع گردنمو خورد و مک زد

که آه تو گلویی کشیدم و مثل کرم زیر بدنش لولیدم.

مثل ببر ..مثل شیر ..مثل گرگ ..مثل حیون وحشی نگاهم کرد
و بدنمو با دندوناش درید..

ولی سیرش نمیکرد که همه ی لباسامو توی تنم پاره کرد ..

@darkhast_romannn

خشونت و جنون توی رفتاراش بیشتر خیسم کرد
نور قرمز روی بدنامون میچرخید و ما بدون تعلل جفتگیری
کردیم ..



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part40#

چنگ زدم به گردنش و چنگ زد به سینه هام..
موهاشو کشیدم ، نوک سینه هامو به دندون کشید ..

@darkhast_romannn

ناله کردم ، خرناسه کشید ..

پاهامو باز کردم که از سینه هام کند و نافمو گاز گرفت.

بین پام نبض زد و جیغمو دراورد.

یکدفعه انگار بهم برق وصل کردن.

_جیغ .. آآآ آه .. کآآآرن .. نه .. نه .. آآه کارن

با خشونت و چشمای بسته لباشو روی ک*سم میچرخوند و

میخورد برام ..

دیونه شده بودم .. لذت چنان توی بدنم ریخته بود که تنها

جیغ میزدم و خودمو میکوبیدم به تخت ..

محکم ضربه زد به کو*سم و با شهوت و خشم داد زد

_بگو مال کی .. بگو کاتیا .. بگو این کولوچه مال کیه؟

بگو سک*سی من.

با ناله سعی کردم از ک*سم جداش کنم و در همین حال با

لبخند و چشمای براق گفتم

_کارن ... من مال کارنم .. آه تموم تنم مال کارنه .. کارن کارن

کارن!

با شهوت میخندیدم و اسم کارنو میگفتم

هردومون جنون زده شده بودیم ..

که یکدفعه ک*یر کارن با شدت توی ک*سم فرو رفت ..

جیغ بلند تری کشیدم که گردن و سرشونه هامو گاز گرفت ..

تنگ تر شده بودم ..درد و لذت روانیم کرده بودن

که با تموم قدرت ضربه هاشو توی ک*سم شروع کرد ..

_آههه ..آیی ..آهه کارن ..کارن محکم تر ..ارره آه آه

خیره به چشمای هم ناله میکردیم و حریصانه لبای همو

میوسیدیم ..

ضربه هاش شدیدتر شد جوری که تخت به صدا درآمد و

جوون کارن و جیغ من به هوا رفت.

یکدفعه آتیش دوتامون با فشاری خاموش شد.

آب کارن توی ک*سم ریخت و آب من تمام ک*یر و شکم کارن

رو خیس کرد.





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

#part41

با صدا زدناي مکرر کارن .. گیج و خسته چشمامو باز کردم که
با دیدن چشمای نگران و همیشه خمار کارن .. لبخندی زدم و با
صدایی خوابالود گفتم
_سلامم.

که خم شد و کمر برهنمو بوسید و با صدای مردونش جواب
داد

_سلام خانم کوچولو.

مثل بچه گربه خزیدم توی بغلش و نق زدم
_خیلی خوابم میاد کارن.

تک خنده اشو شنیدم و بعدش صدای گرمش که لاله ی گوشمو
مور مور کرد

_قربونت بشم .. سه دور عملیات انجام دادیم که تو اخرش
بیهوش شدی. توقع داری خسته نباشی.

ریز ریز خندیدم و با شیطنت دستمو روی ک*یرش فشردم و
گفتم

._بازممم میخوام!

نفسای کارن تند شد.

از اینکه میدیدم سریع برام تحریک میشد لذت میبرد.

آلت درازش زیر دستم سفت شده بود.

._نه کاتیا خانم ... شما تا سه روز باید دست از شیطنتت

برداری وگرنه تضمین نمیکنم یه نی نی توی دلت نکارم!

از فکر به یه بچه از منو کارن ذوق کردم!

بی توجه به لخت بودنم با دلبری دستامو دور گردنش حلقه

کردم و بلند شدم که زیردلم تیر ارومی کشید.

چشماش روی سینه هام حرکت کرد و همینطور که نوازششون

میکرد با صدایی گرسنه و مالک گفت

._جونم .. ببین این لیموهای خوشمزه چطور کبود شدن.

من برعکس هر دختری عاشق این بودم که کل تنم به دست

کارن کبود بشه!

کارن هم وقتی از این موضوع باخبر شد چنان تنمو تیکه پاره

کرد که حالا هر گوشه از بدنم کبود و قرمز شده بود.

._عاشق کبودی هاییم که تو روی تنم هک کنی.

یکدفعه با دیدن ساعت روی دیوار ..هین بلندی کشیدم و گفتم
_وای کارن مامانم ..مامانم میکشتم!

هول خواستم بلند بشم که کارن دستاشو دور کمرم حلقه کرد
و خیره به چشمام با جدیت گفت

_کسی حق نداره دست روت بلند کنه ..چه مادرت باشه چه
پدرت چه هرکسی دیگه.

الانم اروم بلند شو که از دیشب ضعیف شدی ، فکر نکن
نفهمیدم وقتی داشتی دستاتو دور گردنم حلقه میکردی
زیردلت درد میکرد ..اخ که اگه میتونستم تا فردا هم نگهت
میداشتم ، رفتی خونه به مادرت بگو دمنوش درست کنه دلم
نمیخواه دخترکوچولوم بخاطرمد درد بکشه و من نباشم نازشو
بکشم.

از حرفاش که بوی محبت میداد حس کردم دارم غش میکنم!
کارن نمونه‌ایی از بهترین مردای توی دنیاست و من به هیچ
وجه حاضر نیستم اون رو از دست بدم ..





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part42#

دو ساعت از وقتی که توی خونه کارن بودم میگذره و مغموم روی تخت خوابیده بودم.

به شدت دلم برای کارن تنگ شده بود و حس میکنم که با اتاقم غریبه شدم.

با صدای زنگ گوشیم بی حوصله دست دراز کردم و بلندش کردم که با دیدن اسم کارن ، سیخ نشستم و نیشم باز شد _کااارن.

که خندهایی کرد و کشدار گفت

_جووونم قربونت برم

دلم برات تنگ شد خانم کوچولو ..خوبی ؟ جاییت درد
نمیکنه؟

دوباره دراز کشیدم و با ناز نالیدم
_جات روی تختم خالیه کارن ..نمیخوام اینجا باشم میخوام
پیشت باشم!

نفسای عمیقی که میکشید انگاری توی گوشم گرماشو حس
میکردم و داغ ترم میکرد ..

_من بیشتر ..من دارم دق میکنم از اینکه خانم کوچولومو
اونجا تنها گذاشتم.

شدی نفسم ..شدی نفس کارن!

دیگه تمرکز ندارم ..بوی تنت همه جای اتاقمه ..

از صدای درمونده و خمارش دلم ضعف رفت و یهوایی گفتم
_میخوام درموردت به مامان بگم ..مامان از بچگی راز دارم
بود و مطمئنم بشناست ازت خوشش میاد.

لبخندشو میتونستم از همون پشت خط حس کنم

_تو عجیب ترین دختری هستی که من تو عمرم شناختم

..نمیدونم چیکار کردم که خدا تورو بهم داد ولی ممنونشم

..ممنونشم که یه فرشته‌ی کوچولو سرراهم گذاشت و نذاشت

کسی قبل من بهش برسه!

غش رفتم از حرفاش .. با شنیدن صدای پایی سمت اتاقم اروم
گفتم

_من دیگه برم کارن یکی داره میاد اتاقم .. فکرکنم مامان باشه
.. راستی تلافی حرفاتو عملی نشونت میدم .. عاشقتم.
خنده اشو ازاد کرد و با گفتن منم عاشقتم قطع کردیم.
با خوشحالی موبایلو گذاشتم روی قلبم که تقه ایی به در
خورد.

با گفتن بیا تو نیم خیز شدم و با دیدن چشمای کنجکاو مامان
به اتاقم خندم گرفت.

منو مامان بیش از حد صمیمی هستیم .. جوری که از جیک و
پوک هم خبر داریم

_خوبی مامانم؟!

که نشست روی تخت و با افسوس الکی گفت
_پدرت دقم داد.

خندیدم و گفتم

_این که کار همیشگیه آرسان خان!

اونم خندید که با گفتن مامان سوالی نگاهم کرد.

_با یکی آشنا شدم اسمش کارن .. مامان برای اولین بار جذب

مردی شدم .. انقدر مهربونه که حس میکنم خدا هرچی

مهربونی بوده تو وجودش حل کرده ..ولی 40سالشه!
اولش بخاطر سنش پیشش زدم ..ولی الان جونم به جونش
بستس.

تو سکوت به حرفام گوش داد و در اخر با مهربونی نگاهم کرد
و همینجور که دستامو میگرفت ، گفت:

_من بهت اعتماد دارم کاتیا ..اگه تو از این مرد خوشش آمده
پس باید خیلی خاص باشه ..دختر تخس من آبش با پسرا توی
یه جوب نمیرفت ..خوشحالم نیمه گمشدتو پیدا کردی و اینو
بدون سن عدد ..عشق سن و سال نمیشناسه ..منم بچه بودم
که عاشق پدرت شدم ..مادر و دختر سرنوشتمون یکیه!
و چشمکی زمینه حرفش زد.

بغض کردم ،نه از ناراحتی بلکه از خوشحالی.

خوشحالی از داشتن مامان بلا!

اون یه فرشتس و تا عمر دارم شاگرد خدام.

_خب خب یه عکس از این کارن خانتون بده ببینم چه شکلیه
که دخترمو دیونه خودش کرده.

خندیدم و عکس کارنو نشونش دادم که با شیطنت سوتی
کشید و گفت

_سلیقه دخترمم به خودم رفته.

نیشم باز شد که پاشد و گفت

_پاشو دختر تنبلم ..بریم پایین بهت اشپزی یاد بدم ..یکم
دلبری به سبک اشپزی کردن یاد بگیری ..باباتم تا شب پیداش
میشه تا اون موقع کلی خرابکاری میکنیم.
و اینجور شد که تا پایان امروز با مامان کلی غذا خراب کردم.



عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part43#

کارن

با دیدن کاتیا و تیپش برای رفتن به دانشگاه ناخودآگاه اخمام
توی هم رفت.

لعنت بهت دختر!

دامن و نیم تنه صورتی عروسی رنگش برجستگی های
بدنشو به نمایش گذاشته بود. از شدت خشم سرم تیر کشید.
ولی نمیتونستم یک روزه کاتیارو تغییر بدم اون درسته یه رگ
ایرانی داره ولی اینجا بزرگ شده و تغییر دادنش زمان
میخواد و باید به خواست خود لعنتیش باشه ولی از فکر
چشمای هیز روی تن و بدنش بدنمو منقبض میکرد..
_سلامم به شوگر جذابم!

نیشخندی زدم و با یه حرکت کمر باریکشو کشیدم و
چسبوندمش به خودم و خیره به چشمای وحشیش، رک و
برنده گفتم

_باهات میام دانشگاه و با رئیس دانشگاهتون هم حرف میزنم
تا کنارت باشم.. کاتیا هرکی بت نگاه کرد بهش رحم نمیکنم.
ترسیده آب دهنشو قورت داد.

با خونسردی انگشتمو نوازش وار روی لبش کشیدم و خشن
گفتم

_مال من شدی .. یادت نره دخترکوچولو!

کاتیا

ترسیدم از حالت ترسناک چشماش!

برای اولین بار این روی سرد و مالکانه اشو میدیدم.

دروغ نگفتم اگه دل ضعفه گرفتم ولی دلهره ام بیشتر بود.

_الانم سوار شو برسونمت تا دیرت نشده عزیزم.

وقتی ولم کرد هوفی کشیدم و بی حرف سوار شدم.

گوشیو روشن کردم و به کِسا تکس دادم که تو راهم.

مطمئنم کِسا دلخور میشه از اینکه چرا بهش نگفتم.

تا که به در ورودی دانشگاه رسیدیم بی توجه به نگاه های

خیره دخترا و پسرا

از ماشین پیاده شدم و پشت بندش کارن با عینک روی

چشماش ..

همه محوش شده بودن ناخوداگاه حریص به بازوش چنگ زدم

و دم گوشش غریدم

_الان من دلم میخواد چشم همه رو در بیارم!

خندشو کنترل کرد و زمزمه کرد

_هیچکس ملکه قلبم نمیشه!

کیش و مات!

بهت زده نگاهش کردم که لبخند جذابی زد و به رو به روش
خیره شد ..

هنوز توی هیپروت بودم که با صدای شگفت زده کِسا ایستادیم
_کاتیا!



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part44#

هنوز توی هیپروت بودم که با صدای شگفت زده کسا ایستادم
_کاتیا!

کارن ایستاد و من برگشتم سمتش که با دیدنش کنار جک
تعجب نکردم.

با چشمای درآمده به کارن نگاه میکرد و جک هم مثل کسا
نگاهمون میکرد.

که صدای کارن به خودمون آوردمون
_چطوری جک!

جک از شوک درآمد و با خوشحالی گفت

_کارن! خوشحالم میبینمت ..از موقعی که یهو گذاشتی رفتی
دیگه ندیدمت مرد.

کارن خندید و دستشو فشار داد و گفت

_بیخیال پسر تو که میدونستی اعصاب این مهمونیارو ندارم
و باز خودت اصرار کردی که فقط تو اتاقت بمونم ، سرصدا
انقدر زیاد بود که چمدون رو برداشتم و رفتم هتل توام یاد
بگیر وقتی مهمون داری پارتی نگیری!

جک با شرمندگی و پرویی خندید و جواب داد

_تو از خودمونی کارن ..راستی فکرکنم با دوستِ دوست
دخترم آشنا شدی!

و چشمکی پشتش زد که کسا لپاش قرمز شد.

ای کلک!

کارن دستشو پشت کمرم انداخت و چسبوندم به خودش و گفت

_بله آشنا شدمم ..خیلی هم خوب آشنا شدم!

با شنیدن این حرفش داغ شدم و نیشم باز شد.

کسا چشماشو ریز کرد و با تهدید سرتکون داد که یعنی برات دارم.

با شنیدن حرف کسا وای بلندی گفتم

_اقایون دیرمون شد.

با هول بازوی کارن رو گرفتم و کشیدم و گفتم

_بیاین بریم بعدا حرف بزنید لطفا!

و کشیدمشون داخل که با دیدن دیمن و دارودسته اش و

اکیپ دخترا هوفی کشیدم که کارن دستشو دور کمرم سفت تر

کرد و عصبی غرید

_دفعه بعد پوشیده تر بیا کاتیا!





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part45#

با دیدن نگاه خیره و خصمانه دیمن روی منو کارن ..موضوع
رو فهمیدم و لبامو توی دهنم فرو کردم که تا خواستیم رد
بشیم از جفتشون دیمن با تمسخر گفت
_میگم چرا پا نمیداد نگو از ما بهترون سیرش کرده!!
دستای کارن که سفت شد دورم، نگران شدم و عصبی پریدم
بهش:

_دست از سر من بردار احمق!

که دیمن زد روی میز و با چشمایی قرمز خیره به چشمام گفت

_حد خودتو بدون هرزه ی ...

و تا خواست ادامه بده کارن حمله کرد سمتش و گلوشو محکم
فشرد و خشمگین غرشی کرد

_یکبار دیگه تکرار کن تا گلو تو پاره کنم حرومزاده!

که دیمن پوزخند زد و کارن تا خواست مشت بزنه بهش ..کسا
داد زد

_استاد داره میاد کارن ولش کن.

بازوی کارن رو گرفتم و با التماس گفتم

_تمومش کن کارن بیا بشینیم!

گلوشو ول کرد و پرتش کرد روی صندلیش و دستمو کشید و
با اخمای توهم و نگاهی سراسر وحشی نشست و چسبوندم به
خودش ..همه نگاه ها رو ما بود و از یچ یچ کردناشون، معذب
خودمو جمع کردم که کارن دستشو فشار داد روی رونم و دم
گوشم ترسناک گفت

_میریم خونه من و این لباسو تو تنت جر میدم ..تا بفهمی

هردفعه این لباسارو تنت ببینم همین بلا سرشون میاد!

ترسیده لرزیدم که فهمید و نفس عمیقی کشید و بغلم کرد

_نلرز لعنتی ..من نمیخوام نگاه های هرزه روی تورو ..اینکه

چشماشون روی سینه و باسنت میچرخه روانیم میکنه دختر

..تو رسماً دیشب مال من شدی!

یکدفعه با وارد شدن بی موقع استاد سکوت کردیم.

استاد وقتی کارن رو دید با تعجب ابرو بالا انداخت و گفت
_جناب؟

با یادآوری اینکه کارن هنوز نرفته پیش رئیس دانشگاه لبمو
گاز گرفتم که نیم نگاهی بهم انداخت و جدی گفت
_هماهنگ شده!

از دروغ شاخ دارش کرک و پرم ریخت!



part46#

وقتی کلاسم تموم شد سمت کارن برگشتم و رو به چشمای
خونسردش گفتم

_کی هماهنگ کردی که من خبر ندارم؟
چرا دروغ گفتی کارن؟!

دستشو نوازش وار کشید روی کمرم و با نیشخند گفت
_بنظرت رئیس کیه خانم کوچولو؟
با گیجی گفتم
_پدر دیمن.

فکش منقبض شد اما کمرمو فشار کوچیکی داد و گفت
_نه پدر دیمن در واقع مدیر دانشگاه و چون اون با تجربه تر
بود پدرم اونو به عنوان رئیس انتخاب کرد و در واقع رئیس
اصلی منم!

حیرت زده نگاهش کردم و با تته پته گفتم
_ت..تو..چ..چطوری..کارن؟!

لبخندی زد و پاشد و دستمو گرفت و بلندم کرد و گفت
_تو هر جا بری من اونجارو میخرم..نمیتونم یه لحظه ازت

دور بشم!

گرما مثل ویروس حمله کرد به بدنم و از حرارت حرفش گونه
هام صورتی شدن.

برای فرار از نگاه پر تفریحش پشتمو بهش کردم و با صدای
لرزون گفتم

_ب..بریم.

که از پشت نزدیکم شد و شرور گفت

_بریم خانم کوچولو. که خیلی کارها باهم داریم!

..



part47#

وقتی رسیدیم خونه‌ی کارن یجور استرس شیرینی دلمو پیچ میداد.

از ماشین پیاده شدم که با جدیت امد ستم و کمرمو گرفت و هل داد داخل خونش.. آب دهنمو قورت دادم و با دستپاچگی گفتم

_کارن .. ام .. سر .. سرویس .. بهداشتی .. کدوم .. سمت؟! رفت سمت اشپزخونه و گفت
_توی اتاقم هست.

با شنیدن این حرفش رنگم پرید ولی مرسی گفتم و پاتند کردم سمت اتاقش ..

با دیدن در سرویس .. سریع رفتم داخل و درو بستم و تکیه دادم به درش.

با استرس به خودم توی آینه نگاه کردم و عصبی توپیدم
_چه مرگته کاتیا .. مگه کارن بهت آسیب زده تا حالا که الان بخواد بزنه .. جمع کن خودتو دختر هووف!

با کلافگی دستمو روی پیشونیم گذاشتم و نالیدم

_اگه ایندفعه بزنه چی؟؟

لوله رو باز کردم و یه مشت آب روی صورتم پاشیدم تا شاید

این استرس بیخود بره!

با دیدن در شیشه که داخلش نشون میداد حموم ، فکری تو

ذهنم جرقه زد.

چرا نتونم خودم ارومشم کنم؟!

نیشم باز شد و لباسامو اروم دراوردم و در شیشه ایی رو باز

کردم.

با دیدن وان یاد سک*سمون افتادم و کو*سم خیس شد.

موهامو گوجه ایی بستم بدون کش ..همه میگفتن اینجوری

سک*سی میشدم!

دوش آب گرم رو باز کردم تا همه جارو بخار بگیره!

بدون شک صدای آب رو میشنید و میومد.

در شیشه ایی رو نیمه باز گذاشتم و خبیثانه شروع کردم به

شستن بدنم ...





عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part48#

کارن

ساعت مچ دستیمو چک کردم و با دیدن اینکه یکساعت شد و
کاتیا نیومد ، نگران از جام پاشدم و سمت اتاق رفتم.
و پشت سرهم اسمشو صدا زدم
_کاتیا ..کاتیا ..کجایی عزیزدلم؟
گوشامو تیز کردم و با شنیدن صدای آب از حمام ..اخم کردم
و سمت در سرویس رفتم و درشو باز کردم که لباساش و
شورت صورتیش زیر پام توجه امو جلب کرد.

آب دهنمو قورت دادم و با دیدن در نیمه باز شیشه ایی و یه
عالمه بخار توی حموم ..رفتم داخل که با دیدن صورت سرخ و
نفس زدناى کاتیا و تن لختش ..داغ کردم!
لعنتی!

چشمام خمار شد و حریصانه تنشو نگاه میکرد.
با دیدن دستش که هی سمت سینه و کو*س کوچولوش
میرفت بیشتر از این طاقت نیاوردم!
دکمه های پیراهنمو تند تند دراوردم و کمر بندمو کشیدم.
سریع پیراهنو کندم و حالا فقط با یه شلوار داشتم خیره به
اون فرشته ی سک*سی نگاه میکردم.
از فکر فرو رفتن ک*یرم تو کو*س تنگش رگ گردنم نبض زد.
اروم از پشت نزدیکش شدم که صدای پر نازش ک*یرمو تکون
داد

_امدی کارن!

حمله کردم سمتش و کوبیدمش به دیوار و وحشیانه کوبیدم
به باسنش که آهی از درد کشید و غریدم

_شیطونیت عواقب بدی داره خانم کوچولو!
که خندید و با دلبری باسنشو چسبوند بم و گفت
_تنبیه م کن پس!

گوششو عاصی گاز گرفتم و بدون ملایمت یه انگشتمو کردم
توی کو*سش!

از گرما و تنگی کو*سش اوفی کشیدم و از درد جیغ کشید!
_لعنتی هرروز تنگ تر میشی!

و تند تند توی کو*سش تلنبه زدم

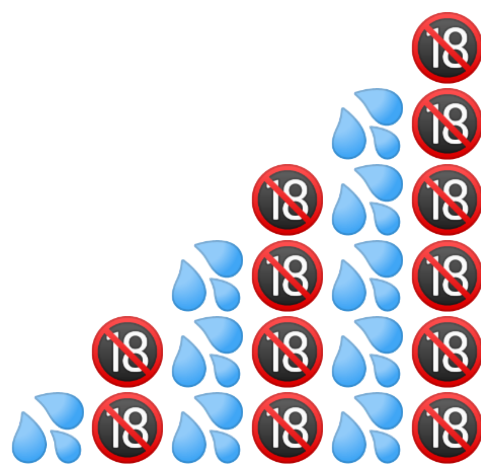
جیغ میزد و با بی قراری آه میکشید.

از شدت حشر داشتم منفجر میشدم ..دم گوشش با صدایی
شهو*تی گفتم

_جون .. ناله کن برام دورت بگردم .. اوف قریون آه کشیدنات
..لعنتی دیوونم کردی!

با دست دیگم سینه هاشو مالیدم و گردنشو مثل غذای لذیذی
مکیدم.

دوباره ضربه ایی به باسنش زدم و ..





عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part49#

دوباره ضربه ایی به باسنش زدم و دستمو رد کردم و از جلو
کو*س آبدارشو اروم نوازش کردم و دم گوشش قربون
صدقش رفتم.

دیونه شده بود و سروصداش توی حموم اکو میشد!
با لذت به صورت قرمز و خیسش زل زدم و سیلی به
چو*چول صورتیش زدم.

با اون دستم زیپمو کشیدم پایین و شلوارو از پام دراورددم.
ک*یرم از روی شورت بزرگ شده بود و برای رفتن تو اون
کو*سش دل دل میزد.

شورتمو دادم پایین که سیخ شد و خورد به باسن کاتیا!
آهی کشیدم که کاتیا با نفس نفس نالید

_تموم ..تمومش ..کن ..آههه ..کار ..ن ..بکن ..تو ..م ..امم.

و باسنشو داد بالا و با دیدن کو*س ورم کردش جونمی گفتم
و توی دستم گرفتمش که آیی از لذت کشید.

دیگه انتظارو تموم کردم و با یه حرکت ک*یرمو کردم تو
کو*سش ..

نفسم گرفت و با صدای آه غلیظ کاتیا .. حریص شدم و با
خشونت کمرشو گرفتم و تند تند شروع کردم به ضربه زدن
داخلش.

صدای شلپ شلپ بدنای خیسمون چنان تحریک کننده بود که
تا تخ*مام ک*یرمو فشار دادم توی کو*سش ..
این لذت رو تو عمرم نچشیده بودم و داشتم از حجم این همه
شهو*ت یکجا روانی میشدم ..





عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

part50#

از کمرش گرفتم و بلندش کردم که جیغی از ترس کشید.
جوجه بغلی! با لذت از پشت بغلش کردم و پاهاشو گرفتم و
ک*یرمو اروم توی سوراخش فرو کردم ..تنگ تر شده بود.
_آهه ..ک ..کارن ..آه

با شهو*ت نگاهی به چشمای خمارش کردم و خیره به لبای
هوس انگیزش گفتم

_جون کارن ..چی میخوای جوجه ی کارن ..چی میخوای
لعنتی من ..بگو تا بهت بدمش ..

با بی قراری نفس نفس زد

_کار ..ن..نفسم..و ..بریدی ..کو*سم ..داره ..آتیش میگیره
..ب..بکن ...منو ..کارن ..آییی

ک*یرمو تا ته کردم تو کو*س کوچولوش و همونجا نگه

داشتم و با تفریح به قیافه‌ی پُر از دردش زل زدم
_اینو میخوای قربونت بشم؟!

میخوای خشن بکنمت یا اروم س*کسی من؟
عصبی غرید
_خشن!

چشمام برقی زد. و توی گوشش با لذت پیچ زدم
_پس آماده باش خانم کوچولو چون قراره یه تجربه‌ی دردناکو
داشته باشی با سالارا!

اوفی گفت و خودشو تگون داد که ک*یرم نبض زد.
دوباره چسبوندمش به دیوار و دم گوشش بازدممو ازاد کردم
که اومی گفت و همینطور که کو*شش درگیر ک*یرم بود
دستمو گرفت و گذاشت روی سینه هاش و با شیطنت گفت
_شروع کن کارن.. میخوامت!

ک*یرمو هل دادم داخل و چسبیده بهش سرمو توی گودی
گردنش فرو کردم و بوسه های ریز و کوچیکی بهش زدم.
و با دیدن قیافه پراز لذتش ، با شرارت لبخند زدم و یکدفعه
محکم و پر قدرت تلبه هامو توی کو*شش آغاز کردم ..



@darkhast_romannn



@darkhast_romannn

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn

عموی ناتنی و شهوتی من:



عموی ناتنی و شهوتی من 18

part51 #

کاتیا

جیغی از درد کشیدم. لعنت دارم پاره میشم!
کارن بدون ملایمت ک*یرشو تا تخما*ش فرو کرد توی کو*سم
و سینه هامو محکم فشار میداد و تند تند تلمبه میزد
پاهام از شدت ضعف میلرزیدن ولی کارن محکم گرفته بودم و
توم ضربه میزد
یکدفعه دستشو از روی سینه هام برداشت و کو*سمو گرفت و
تند تند چو*چولمو مالوند و با حرکت اهسته توم با فشار تلمبه
زد.

آه و ناله هام که شدت گرفت با صدای حشر*یش و مردونش
دم گوشم گفت

..جوونم ..ناله کن خانم کوچولو ..سالار داره پارت میکنه؟!
داره کو*س کوچولو تو پاره میکنه قربونت بشم؟!
غرق توی حس لذت بودم و با صدای اوم و آه جوابشو میدادم

کارن

دیگه طاقت نیاوردم و کشیدم ازش بیرون و آبم با فشار روی
باسنش پاشیدم.

کوچولوی حشر*ی من هنوز ار*ضا نشده بود.

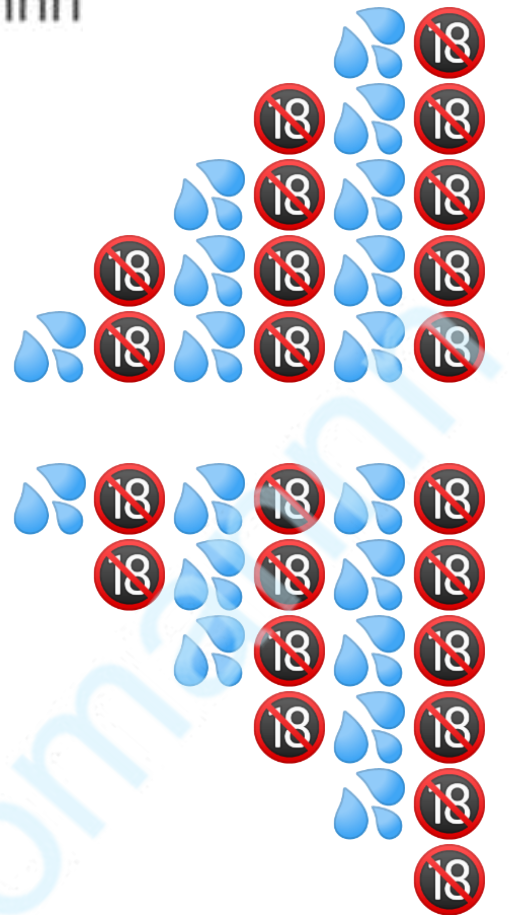
منم خیلی زود ار*ضا شدم چون حالا حالاها با این جوجه‌ی
سرکش کارها داشتم.

خم شدم از پشت و دستمو گذاشتم روی دیوار و اون دستمو
دورش حلقه کردم و داغ زیر گوشش گفتم

..هنوز تموم نشده سک*سی کارن ..امروز تا شب باهم کار
داریم.

برش گردوندم و خیره به صورت قرمزش کشوندمش زیر آب

..



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part52#

خیره به چشمام بود. اروم باسنشو تمیز کردم و با اون دستم
دست بردم و گرهی توی موهاشو باز کردم که سریع صورتشو
در بر گرفتن!

با لذت به صورتش زل زدم و دستمو پیش بردم سمت
کو*سش.

قرمز تر شد و لبشو گاز گرفت!

وحشی شدم. لبامو روی لباش گذاشتم و بوسیدمش.

دستاشو دور گردنم حلقه کرد و همراهیم کرد.

دست بردم زیر پاهاش و بلندش کردم که پاهاشو دورم حلقه کرد

ک*یرم دوباره سیخ شده بود و کو*س همیشه داغش شکمو سوزوند.

ولی ایندفعه قصد داشتم یجور دیگه ار*ضاش کنم.

روی طاقچه‌ی حموم گذاشتمش که از سردیش لرزید و ناله ایی کرد.

امون ندادم بهش و مثل گرگ گرسنه به کو*سش حمله کردم. پاهاش لرزید و جیغ زد و خواست پسم بزنه که روناشو محکم تر گرفتم و با ولع و لذت کو*سشو خوردم و زبونمو لول کردم و تند تند توش تلنبه زدم.

_آهههه .. کاررن .. آیییی .. امم .. آه .. بسهه .. آیی

نزدیک ار*ضاشدنش بود و برای همین میک محکمی به کو*سش زدم و چو*چولشو به دندون کشیدم که یکدفعه آ*بش توی دهنم آزاد شد.

آه غلیظی کشید و بی حرکت نفس نفس زد.

با لذت آبشو مزه کردم. جوجه خوشمزه من!

_نفس بکش قربونت بشم که هنوز کارها مونده ..نمیخوام از
نفس بیوفتی خانم کوچولو.

با ناز و مظلومیت نگاهم کرد که روناشو نوازش کردم و
بلندش کردم ..

_اینجوری نگاهم نکن خوشگلم تازه برای تنبیهات کمه ولی دلم
نمیاد یه تار مو از خانم کوچولوم کم بشه ..راند بعدی بعد
اینکه جون گرفتی عمر کارن!



 عمومی ناتی و شهوتی من 

کاتیا

بعد این همه سک*س پشت سرهم دلم از گشنگی مالش
میرفت. کارن زنگ زد تا برامون غذا آماده بفرستن.
با حوله کوتاهم روی تخت ولو شده بودم و نیمه بیهوش
گرمای کارن رو کنارم حس کردم و دستاشو که دورم حلقه
کرد.

_خوابی کوچولو؟!

لبخندی زدم و چشمامو باز کردم که با دیدن برق نگاهش
خزیدم روی قفسه سینهش و گفتم
_خیلی خوابم میاد ولی خیلیم گشمنه!
عمیق نگاهم کرد و گفت
_خستت کردم.

نچ بلندی گفتم و همینطور که خمیازه میکشیدم شیطان گفتم
_بعد یه چرت کوچیک میریم ادامه عملیات ..من خستگی
ناپذیرم دست کم گرفتی انگار!

بلند خندید و فشارم داد به خودش و مثل خودم جواب داد

دست کم نگرفتم اتفاقاً میدونستم وحشی و پیش فعالی
خانم کوچولو!

خواستم جوابشو بدم که با زدن زنگ در کارن نیم خیز شد و با
پوشیدن تیشرت و شلوارکش رفت سمت در و با گفتن
برمیگردم رفت پایین.

خودمم پاشدم و سشوارو زدم به برق و موهامو خشک کردم.
که با شنیدن بسته شدن در فهمیدم پیکی رفتش ..موهامو
نیمه خیس شونه کردم و با گوجه ایی بستنشون یکی از
تیشرت های کارن و همون شورت صورتیم به سمت پایین
رفتم ..

کارن با شنیدن صدای پاهام سرشو آورد بالا و با دیدنم
چشماش برق زد و زبونی روی لباس کشید و گفت
_جونم از الان؟

ریز خندیدم و با کشیدن صندلی نشستم روش و گفتم
_بعد غذا اره!

خندید و نشست که یکدفعه اخم کرد و با جدیت زد روی
پاهاش و گفت
_پاشو!

با تعجب نگاهش کردم و پاشدم که دوباره زد روی پاهاش و گفت

_جات اینجاست از این به بعد خوشگلم ..اونجا بشینی تنبیه میشی!

نشستم روی پاهاش که تیشرت کوتاهش بالا تر رفت و شورتم کاملا توی دیدش بود.

ظرف های غذا رو برداشت و همینطور که خودش میخورد ،لقمه توی دهنم میذاشت!

با شیطنت روی پاهاش جا به جا شدم که کمرمو فشار داد و دم گوشم هشدار داد:

_کاتیا!

سرمو چرخوندم و خیره به چشماش گفتم _جونم!

عاصی شده بود و محکم لبامو بوسید و با فاصله کمی از لبام جدا شد و غرید

_بی طاقتم نکن ..نمیخوام ضعف کنی وقتی زیرم داری نفس نفس میزنی .. پس غذا تو تموم کن!

بین پام از حرفش نبض زد ولی حق با اون بود برای همین به باشه ایی اکتفا کردم و بقیه غذا رو خوردم ..



عموی ناتنی وشهوتی من ۱۸

part54#

انقدر خوردم که شکمم برآمده شده بود.

به سختی روی پاهای کارن تکون خوردم و نالیدم

دارم میترکم کارن!

دستشو گذاشت روی شکمم و از پشت چسبیده بم دم گوشم

مردونه گفت

کی بشه من اینجا یه توله بکارم؟!

از حرفش وحشت کردم . نه که نخوام پدر بچم کارن باشه.
نه!

من از زایمان و حاملگی بشدت ترس دارم.
انگار رنگ پریده‌ام توجه اشو جلب کرد که با نگرانی برم
گردوند و دستاشو قاب صورتم کرد و گفت
چت شد کاتیا ..حالت خوبه چرا صورتت رنگ گچ شده دورت
بگردم؟

یکدفعه با تیزی نگاهم کرد و سوالی گفت
نکنه از حرفم ترسیدی؟!
اره کاتیا؟

برای اینکه فکر بد نکنه سریع و با تته پته گفتم
نه .. نه .. ببین .. کارن .. من .. من ..

یکدفعه با حرفش انگار یه سطل اب یخ روم ریختن
تو از حاملگی ترسیدی کاتیا؟!

من هیچوقت ترسمو بروز ندادم همیشه تخس و مغرور بودم
اینکه بروم آورد دلمو شکست!

با چونه‌ایی لرزون نگاهش کردم که سفت بغلم کرد و دم
گوشم با حرفاش گوشمو نوازش کرد

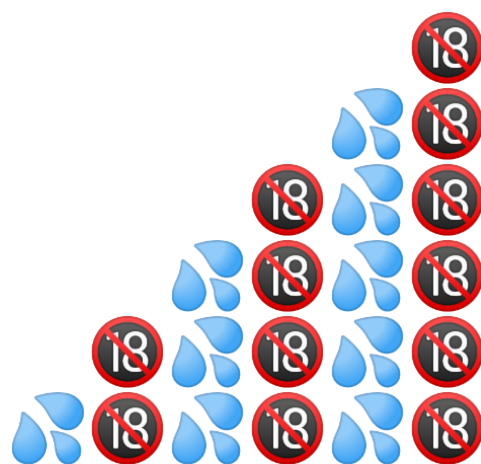
_قربونت بشم چرا بغض میکنی خانم کوچولوم .. ببخش
زندگیم گریه نکن .. طاقت این حالتو ندارم .. اشکال نداره که
بترسی عمر کارن .. هر دختری میترسه .. کاتیا نگاهم کن خانم
کوچولو.

بزور از روی سینش دل کندم و با چشمای خیس نگاهش کردم
که صورتمو بین دستاش گرفت و با مهربونی خیره به چشمام
ادامه داد

_من چه با بچه چه بدون بچه عاشقتم کاتیا!
و بعد خیره به لبام زمزمه کرد

_من بدون تو یک روزمم دلگیر ..

و محکم لبامو بوسید . بدون معطلی دستامو دور گردنش
حلقه کردم که دستاشو دور کمرم فشرد و خشن تر همراهیش
کردم .





عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part55#

بلندم کرد و همینطور که غرق لبای هم بودیم کوبوندم به دیوار اشپزخانه و شورتمو از پام کشید بیرون ..
توی دهنش ناله ایی کردم که غرشی کرد و شلوارک خودشو دراورد و با یه حرکت ک*یرشو کرد تو کو*ص خیسم.
از شدت هات بودنمون بدنمون داغ و خیس بود و کارن تند تند توم تلبه میزد و گردنمو گاز میگرفت و بوسه میزد و دم گوشم با حرفای تحریک کنندش بیشتر داغم میکرد
_جونم سک*سی کوچولو ..جونم کو*ص صورتی من ..بگو
بیشتر میخوای ..بگو عمر کارن ..آهه لعنتی ..لعنتی
چنگ زدم به پشتش و آه بلندی کشیدم که تیشرت تنمو از جلو پاره کرد و سینه هامو توی دستاش گرفت و حریص یکی درمیون تا ته ک*یرشو کوبوند به ته کو*سم.

از شدت لذت جیغ زدم که جوونی گفت و نوک سینمو مکید و سرعت ضربه زدناشو تند تر کرد.

آه و ناله هام که شدت گرفت با دستش ضربه ایی به باسنم زد و فحشی زیر لب غرید و برم گردوند و یکدفعه از پشت وارد کو*سم کرد.

جیغی زدم و دستامو چنگ دیوار کردم که از پشت دستامو گرفت و بالای سرم قفل کرد و وحشیانه تلنبه هاشو از سر گرفت و با اون دستش پی در پی به کو*سم ضربه زد. اوفی زیر لب گفت یکدفعه چشمام سیاهی رفت و با شدت ارضا شدم!

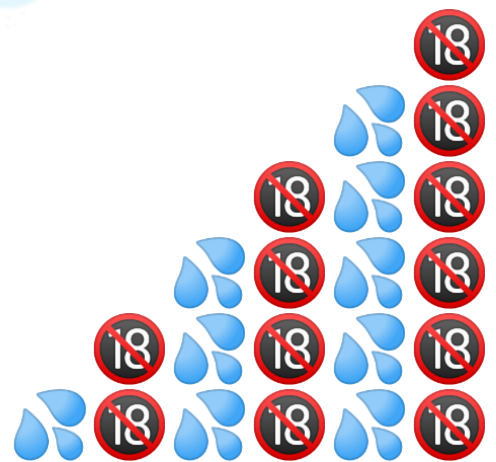
زیرگوشم نفس زد و دستشو به کو*سم رسوند با احساس کردن آ*بم جون کشداری گفت و تند تند چو*چولمو لرزوند و تند تر ک*یرشو تو کو*سم حرکت داد. پاهام لرزید و دوباره کو*سم نبض زد که یکدفعه کشید بیرون و خم شد و تند تند کو*سمو زبون زد و خورد _کارن .. آهههه

کل کو*سمو کشید دهندش و با دستش دورانی چو*چولمو مالوند.

ایندفعه با جیغ اسم کارنو صدا زدم که بلند شد و ک*یرشو تو
کو*سم تنظیم کرد و با قدرت فرو کرد توم.

– جون دلم .. آوف .. آه و ناله کن برام دلبرم .. ناله کن سک*سی
من .. آه

یکدفعه کوبید به باسنم و با نعره بلندی توم ار*ضا شد.
از داغی آ*بش با لذت آه کشیدم و برای دومین بار ار*ضا
شدم..



part56#

با بوسیدن گونه‌ی کارن تندی وارد خونه شدم که با دیدن بابا
ارسان و مامان روی هم خندمو پنهون کردم و بدون اینکه
مزاحمشون بشم قایمکی رفتم بالا و وارد اتاقم شدم.

هنوز نیشم باز بود که با صدای پیامک گوشیم از کیفم درش
اوردم که با دیدن تماسای کسا و 40 تا پیامک از طرفش ، هول
شدم و بدون اینکه به پیامک بالای گوشیم توجه کنم به کس
زنگ زدم.

_دختره‌ی هر* ..پشمام ریخت از فحشش و با خنده ایی که
سعی میکردم مخفیش کنم و با عصبانیت ساختگی گفتم
_کس!!

_باشهمن عصبیم ازت که بهم درمورد رابطت با دوست
جک بهم نگفتی .. ما دوستیم کای ..دوست هم نه ..خواهریم

..

با شرمندگی گفتم

_منو ببخش کس ..انقدر غرق بودیم که یادم رفت بهت
درموردش بگم ..

مکت کردم و با شیطنتت گفتم

_البته توام درمورد رابطت با جک بهم نگفتی ولی خودم از
روز اول فهمیدم از جک خوشت آمده ..چرا خوشت نیادیه
سیاه پوست جذاب و سک*سی که آلتش هم جدا ..هنوز
حرفم تموم نشده بود که جیغش درامد .

بلند خندیدم و بی توجه به فحشاش تماسو قطع کردم که

میدونم اینکارمو بی جواب نمیزاره .. دختری دیوانه!

با یادآوری پیامی بالای صفم .. وارد پیامکها شدم که با

دیدن ۲۰ پیام از طرف کارن متعجب و نگران زنگ زدم

که غرش عصبیش تو جام پروندم

_کاتیا .. آخ د لعنتی جون به لبم کردی .. مگه نگفتم رفتی

داخل یه پیام بهم بده که بفهمم خوبی .. آه دختر دقم میدی

نزدیک بود پاشم پیام اونجا و اون خراب شده رو هووف کاتیا

آه دختری سرکش، ایندفعه بد تنبیهی در انتظارته ..

لبمو گزیدم و اروم گفتم

_کارن .. اروم باش .. کس زنگ زد یادم رفت بهت پیام بده

.. کارن .. عزیزم ..

نفسهای عمیق و عصبیش داشت اروم میشد

برای همین با ناز ادامه دادم

_کارن .. دلم برات تنگ شده .. برای عطر تنت .. لمس دستات

روی تنم .. ضربه هات .. آآ

نمیدونستم چم شده بود ولی با همین حرفا باز داغ شده

بودم.

از نفسای تند و یکی درمیون کارن هم معلوم بود ..تحت تاثیر
حرفام قرار گرفته و بی طاقتش کردم.

part57#

روی تخت دراز کشیدم و ادامه دادم
_کاش زودتر فردا بشه ..میخوامت کارن!
با صدای خش دار غرید
_فردا ساعت شیش صبح میام دنبالت آماده شو!
و بدون اینکه فرصتی بهم بده حرف بزnm قطع کرد!
لب برچیده به گوشی نگاه کردم و زمزمه کردم
_بداخلاق جذاب!
اما با یادآوری قربون صدقه رفتنش و نوازشاش غرق لذت
شدم!

این مرد برای من بود و بس!
لباسامو عوض کردم و رفتم پایین ..که با دیدن قیافه گرفته
بابا و چهره غرق فکر مامان .. با کنجکاوی گفتم
_چیزی شده بابا؟

چرا همتون گرفته این؟

که تو جاشون پریدن و مامان با اخم مصنوعی لب زد

دختر زهر ترکم کردی چرا بی سرو صدا میای؟

خودمو روی مبل پرت کردم و با خنده گفتم

انقدر غرق همدیگه بودین که حتی متوجه امدنم نشدین!

که مامان سریع قرمز شد و بابا سرفه الکی کرد و با خنده ایی

که توی صداش بود گفت

پدرسوخته بازی نیار شکلات بابا.. تو چخبر از دانشگاه و

کلاس رقصات؟

با بیخیالی گفتم

همه چی رو به راه بابا!

خوبه ایی گفت و یهو با جدیت گفت

عزیزم یه مسئله ایی هست که باید باهات درمییون بزارم.. به

مامانت گفتم و خواستم به توهم بگم امدگی داشته باشی!

با تعجب ابرو بالا انداختم و صاف نشستم که نفس عمیقی

کشید و ادامه داد

تو یه عمو داری کاتیا!

لب کج کردم و گفتم

خودم که میدونم.. عمو تام

عصبی پهاشو تکون داد و کلافه گفت

..نه عزیزدلم ..تام رو نمیگم ..یه عموی دیگه داری کاتیا

..برادری که سالها ماریو ازم مخفی کرده بود!

و بعد این همه سال تازه یادش افتاده برامون بازگوش کنه

چرا که اون پسر دنبالمون امده چون فهمیده ماجراهارو .

شکه شده اوه بلندی از دهنم در رفت که بابا با جدیت بیشتری

ادامه داد

..ماریو گفت ممکنه اول از همه تورو پیدا کنه ..چون عکس

بچگی های تو دستشه ..کاتیا دخترم این ..برگه های دستشو

تکون داد جلوم و ادامه داد

..این مشخصاته عموته کاتیا ..دیدیش خبرم کن ..هنوز باورم

نمیشه یه برادر از خون خودم دارم ..خدایا!

هنوز شوکه بودم و برگه رو از دستش کشیدم ..مامان با غم

عجیبی خیره بود بهم و اروم لب زد

..برو اتاقت خوشگلم ..این برگه رو فعلا باز نکن باشه عسلم؟

مشکوک باشه ایی گفتم و برگشتم اتاقم.

خدای من تازه به خودم امدم! من یه عمو دارم؟؟!

بابا چقدر خوشحال بود ..برق اشک رو میتونستم ببینم ..

هیچ حسی به این ماجرا نداشتم ولی عجیب دلشوره به جونم

افتاده بود ..خداکنه عموی خوبی باشه ..

صبح زود با زنگ گوشی پا شدم .. با خستگی رفتم حمام و خودمو تمیز کردم و از لوسیون شکلات تلخ زدم! برنش معروف بود و خیلی خوب نفوذ کرده بود به زیر پوستم.

بوی شکلات تلخ و خنکی میدادم ..یه حالت خاصی بود. سریع پیراهن چسبون و نازکمو بدون سوتین پوشیدم و با پوشیدن شورت لامبادا سفید رنگم ؛ کفش اسپورت سفید سادمم پام کردم و با نوشتن نامه ایی و چسبوندنش به در یخچال ..پاورچین پاورچین سمت بیرون حرکت کردم .. با دیدن ماشین کارن و قباfe عبوسش ..نیشمو باز کردم و درو باز کردم و با لحنی پر انرژی و سرحال سوار شدم و گفتم _قربون قیافه بداخلاقت خوبی عشقم؟

لبخندشو کنترل کرد ولی با همون اخمای درهم جواب داد _خوبم ..تو خوبی عزیزم؟

از اینکه تو هر شرایطی عزیزم رو بهم میگه قند تو دلم آب میکنه

با همون لحن سرحال گفتم

_با دیدنت الان حالم خوبه!

طاقت نیاورد و با یه دست کمرمو کشید و همینطور که

حواسش به رانندگیش بود با جذابیت زاتیش غرید

_پشت فرمونم سک*سی کوچولوی کارن .. از تنبیه اتم نمیگذرم

پس کم دلبری کن!

خنده ایی کردم و دم گوشش داغ زمزمه کردم

_من میمیرم برای تنبیه هات عزیزم!

برای خم کردنم روی زانوهات و با اون دست داغ و لعنتیت

اسپنکم کنی ..

یهو با ترمز ناگهانش جیغی زدم و نزدیک بود بیوفتم ولی

محکم گرفتم و بی رحمانه سیلی به باسنم زد و گفت

_بهت گفتم پشت فرمون نه کوچولو ... الان عواقب دلبری هاتو

میبینی ..

هنوز توی شوک بودم که با کشیده شدنم روی پاهاش

..اعتراض کردم

_کارن ..مارو میبین!

نیشخندی زد و دوباره اون دکه رو زد که همه جا تاریک شد .

با شیطنت نگاهم کرد و گفت

_دستاتو ببر بالا خانم کوچولو..اگه دلت نمیخواد لباس

خوشگلتو توی تنت جر بدم!

سریع دستامو بردم بالا که از تنم کشید بیرون ..

نوک سینه هام سیخ شده بودن و از شدت شهوت حس

میکردم لباس زیرمم خیس شده!

سرشو نزدیک کرد که یهو مکث کرد و عمیق بوییدم!

تنم مور مور شد که دستاشو دور کمرم حلقه کرد و زمزمه کرد

_شکلات خوشمزه‌ی من!

و لیزی به نوک سینه هام زد و با آه غلیظم استارت یه

سک*س دیگه رو توی ماشینش زدم!

part59#

نالہ ائی کردم کہ با خشونت ک*یرشو تا ته توی کو*صم فشار

داد.

_آه ..کارن!

جونمی گفت و دستشو روی ک*سم گذاشت و تند تند

میمالوند و با دستش به باسنم ضربه میزد.

یکدفعه با تلمبه محکمش جیغم درامد و همزمان با عربده

کارن ارضا شدیم .

با نفس نفس نگاهش کردم که چشماشو بسته بود و اروم
نفس میکشید

دستمو دور گردنش حلقه کردم که چشماشو باز کرد و خیره
خیره نگاهم کرد و باسنمو توی دستش فشار داد
_تو چی داری که هر روز هر ثانیه حریص بودن باهاتم؟!
چی داری قریونت بشم؟ چی داری خانم کوچولو؟!
چشماش وحشی و مهربون شده بودن..برق خاصی توی
چشماش بود که ناخوداگاه وادارم کرد لباسو محکم به کام
بگیرم.

محکم کمر برهنمو گرفت و با ملچ مولوچ همراهیم کرد.
وقتی نفس کم اوردم ازش جدا شدم و با هیجانی که توی
صدام لرزه انداخته بود گفتم
_شاید چون دوست دارم!

با شعف نگاهم کرد و اروم چنگ زد به موهام و با فاصله یه
متری صورتم ایستاد

نفسای داغش رو کل صورتم پخش میشد، نگاهش همینطور
که روی چشمام و لبام در گردش بود؛ غرید:

_اعتراف دوست داشتنی بود دختر کوچولو..ولی من عاشق
ترم..تو مال منی..از اون روز برخوردمون..و تا قیامت

..حرفامو فراموش نکن شکلات شیرین من ..تو مال منی!
غرق لذت بودم از حرفاش که با هجوم آوردنش سمت لبام با
جون و دل همراهیش کردم ...

#بلا

دل گرفته بیرونو تماشا کردم و غمگین گفتم
_چرا خدا؟ چرا دخترمو دلبسته‌ی کسی کردی که نباید
میکردی؟

من الان چیکار کنم واسه یکی یدونم چیکار کنم؟!
اشکی که از روی گونم سر خورد و با صدا زددم توسط ارسان،
پاک کردم.

نفس عمیقی کشیدم و با لبخندی مصنوعی از بالکن خارج
شدم و بلند گفتم
_اینجام آرسان ..الان میام!

part60#

#کاتیا

روی سینه‌ی کارن دراز کشیده بودم و توی ارامش موهامو
نوازش میکرد

که با سوال یهویییم خشکش زد

_از کجا جک رو میشناسی کارن؟

جا به جا شد و گفت

_دوست خانوادگیه عزیزم ..پسر دوست شریکمه!

اهانی گفتم و بحثو کش ندادم.

که با زنگ خوردن گوشیم نیم خیز شدم و از روی عسلی ورش

داشتم، با دیدن شماره مامان متعجب تماس رو وصل کردم که

صدای جدیش بیشتر متعجبم کرد

_کاتیا ..تا دو ساعت دیگه برگرد عزیزم!

به کارن نگاه کردم که مشکوک بهم اشاره میکرد که کیه؟!

با مکت جواب دادم

_باشه مامان ..

و تماسو قطع کرد.

با یادآوری موضوع عموی گمشدم ..رو به کارن گفتم

_مامان گفت دو ساعت دیگه برگردم نمیدونم چه خبر شده

اصلا کارن!

باورت میشه یه عموی دیگه هم دارم؟

بابا مشخصات و عکسشو داد بهم و گفت اگه دیدمش بهش

خبر بدم.

کارن نیم خیز شد و مشکوک و با تیزی گفت
_چرا تو؟

شونه بالا انداختم و گفتم

_نمیدونم ولی انگار عمو ماریو عکس بچگی های منو
میفرستاده برای عموم و پدربزرگم و ممکنه اولین نفر منو پیدا
کنن!

کارن سخت ابروهاش توی هم گره خورد و یکدفعه بلند شد و
با صدایی خشن گفت

_پاشو کاتیا برسونمت ..از اونور باید برم جایی کار دارم!
مبهوت به تغییر ناگهانی‌ش باشه ایی گفتم و پاشدم لباسامو
به تن کردم امروز همه عجیب شدن ؛ خدا بخیر کنه!
..

#part61

با رسیدنم ..برگشتم سمت کارن و لباسو عمیق بوسیدم که
دست پشت کمرم فشرد و حریص تر همراهیم کرد .
با نفس نفس از هم جدا شدیم که لبخند جذابی زد و نوازش
گونه انگشتشو روی صورتم حرکت داد و لب زد
_قربونت برم!

با ناز صورتمو به کف دستش مالوندم و گفتم
_خدانکنه.

یهو محکم کشیدم توی بغلش و دم گوشم غرید
_کم دلبری کن دختر کوچولو ..حالا زود برو تا پشیمون نشدم!
بوسه ایی روی گونش زدم و سریع رفتم.
دم خونه رو باز کردم و برای کارن که ایستاده بود دست تکون
دادم که لبخندی زد و اشاره کرد برم داخل ..دلم ضعف رفت
برای توجه هاشو و رفتم داخل ..با دیدن قیافه گرفته مامان
..نگران رفتم سمتش و نشستم جفتش که به خودش امد
_چیشده مامانم ..چرا چند روز گرفته ایی؟

مسئله عمو؟

مشکلی پیش امده؟

نفس عمیقی کشید و دستامو گرفت و با صدایی کنترل شده
لب زد

_میتونی کارنو فراموش کنی کاتیا؟

از سوالش جا خوردم.

آب دهنمو قورت دادم و گفتم

_معلومه که نه مامان ..من عاشق کارنم!

با دیدن قطره اشکی که روی گونه های مامان بلا ریخت ، بهت زده دستاشو فشردم و گفتم
_مامان!

چت شده مامان؟ چرا گریه میکنی؟
داشتم کم کم عصبی میشدم که غمگین گفت
_برو اون پوشه رو بیار عزیزدلم ..نمیدونم دیگه چیکار
،نمیدونم خدایا!

سرشو بین دستاش گرفته بود .از دیدن حال مامان قلبم
گرفت ، سریع رفتم بالا و پوشه رو که توی کشوب بود،
دراوردم و از پله ها رفتم پایین ..و کنار مامان دوباره نشستم.
ازم گرفتش و خیره به چشمام محکم گفت
_کاتیا بعد دیدن این پوشه حق نداری به خودت صدمه بزنی
..صداش داشت دوباره لرزون میشد که با اعتراض صداش
زدم

_مامان! گریه نکن مامان ..قول میدم به خودم صدمه نزنم
..داری میترسونیم مامان .. تمومش کن مگه توی پوشه چیه
که ترسیدی مامانم؟

وقتی پوشه رو باز کرد ..با دیدن عکس کارن ..ناباور هینی
کشیدم.

تیکه تیکه نفس میکشیدم ، پوشه رو از مامان گرفتم و دیوانه وار و لرزون گفتم

_م..م..ا..ن..د..د..دا..ری..ش..شوخی..م..میکنی..اره
اره داری شوخی میکنی..داری شوخی میکنی...مامان..
با گریه داد میزدم و مامان با گریه نگاهم میکرد و سعی میکرد
ارومم کنه

_اروم باش کاتیا..اروم باش..غلط کردم کاتیا نباید میگفتمت
..اروم باش عزیزدل مامان!

با عصبانیت زدم مجسه رو شکوندم..باورم نمیشد..کارن
..چرا کارن..چراااا

با فریاد اخرم مامان محکم کشیدم بغلش و با گریه سعی
داشت ارومم کنه!

هق هق میکردم و اسم کارنو تکرار میکردم!

ضربه دردناکی بود..کارن عموی من بود!

من عاشق عموم شدم..با عموم سک.س کردم! بکارتمو دادم
به عموم ..

همه‌ی این حرفا تو سرم زنگ میزد و کم کم حس سرگیجه بهم
دست داد و در آخر صدای فریاد مامان بود و سیاهی!

...

با صدای قطره های آب ناله ایی کردم ..سرم شدید درد میکرد
و انگار با پوتک تو سرم زدن..با شنیدن صداهاى فریاد
..چشمامو باز کردم که همون موقع یکی سراسیمه درو باز
کرد!

با دیدن چهره بهم ریخته کارن ..با بغض صداش زدم که
هجوم آورد سمتم و با نگرانی و لرز توی صداش دستمو گرفت
و بوسه هایی به پیشونیم زد و گفت
_چه بلایی سر خودت آوردی لعنتی ..اشتباه کردم فرستادم
خونتون ..این حالتو میبینم انگار یکی خنجر فرو کرد توی
قلبم ..چرا اینجوری شدی دختر کوچولو ..نبینم این حالتو عمر
کارن!

طاقت نیاوردم و با صدای بلند زدم زیر گریه که در با شتاب
باز شد.

با دیدن چهره خشمگین بابا چسبیدم به کارن ..میدونستم بابا
فهمید کارن برادرشه ..میدونستم کارنو از دست میدم ..کارن

بوسه ایی روی موهام زد و خیره به چشماش التماس کردم
نره!

اما صدای سرد بابا مانعش شد

..بیا بیرون کارن کارت دارم!

کارن اخماش رفت توی هم و برای اولین بار این شخصیت

مغرور و ترسناکشو میدیدم

..باشه جناب فراز بفرمایید!

بابا بیشتر اخماش توی هم رفت و رفت بیرون ..و تا خواست

کارن بره دستشو محکم گرفتم و با لبای لرزون گفتم

..ولم میکنی کارن؟

اگه چیزی فهمیدی ولم میکنی کارن؟

عصبی صورتمو بین دستاش گرفت و گفت

..بابات هرچیم بگه من ولت نمیکنم خب؟

گریه نکن ..اشک نریز لعنتی ..نابودم نکن!

و با بوسه ی دیگش رو چشمام ..رفت!

و با بسته شدن در اشکام عین سیل صورتمو در بر گرفتن!

و با آمدن مامان ..با ناله صداش زدم.

که با اشک نگاهم کرد و کنارم نشست و دستمو گرفت و بوسه

زد

_قربونت بشم .. گریه نکن کاتیا .. تو دختر منی .. دختر من
قویه .. کجا رفت اون کاتیای تخس و مغرور ؟!
با گریه گفتم

_اگه کارن بره دیگه هیچی از من نمیمونه مامان!

part63#

بعد مرخص شدنم بازم کارن و بابا رو ندیدم .. بغض کرده و
خسته روی پاهای مامان دراز کشیده بودم و به ارومی
موهامو نوازش میکرد که صداش از فکر دراوردم
_نمیخواهی چیزی بگی عزیزدلم؟

دلم سوخت برای مامانم .. یک روزه پیرش کردم و دم نزد!
لرزون چنگ زدم به پاش و گفتم

_بعد از این چه اتفاقی میوفته مامان؟

مامان غمگین جواب داد

_نمیدونم عسلم .. نمیدونم .. باباتم فهمید که باهم در ارتباط
بودین .. از چیزی که میترسید سرش امد .. فقط باید
منتظرشون بمونیم.

درمونده سرمو از روی پاهاش برداشتم و روی متکا خوابیدم
و با کشیدن پتو روی سرم گفتم

_مامان رفتی بیرون چراغو خاموش کن ..لطفا!
شنیدم آه کشید و بلند شد.

بعد رفتن مامان اشک ریزون زیر پتو به خواب رفتم ..

#کارن

یخ زده به رو به روم خیره شده بودم.

چطور نفهمیدم کاتیا برادرزاده ایی که در به در دنبالش بودم؟
من همون موقعم عاشق کاتیا کوچولوم شدم ولی سعی کردم
فراموشش کنم ، تونستم!

به لطف کاتیا داشتم فراموش میکردم و حالا ..

حالا عاشق همون عشق قدیمی شدم!

عصبی مستی به دیوار زدم و فریاد زدم

_خداااا ..من که داشتم از اون عشق ممنوعه فرار میکردم

..چراااا خداااا

دیگه تحمل نداشتم ..ایندفعه نمیتونم کاتیارو از دست بدم

..اون دختر مال منه!

از فکر اینکه دیگه کاتیا نخوادم ..وحشی شدم!

خشمگین گوشیه برداشتم و زنگ زدم ارسان! پوزخند زدم. هه

برادر ناتنی

لعنت بهت بابا که حتی نبودنت دردسره!

_الو ارسان گوش کن چی میگم ...



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part64#

#کاتیا

دو روز از ماجرا گذشته بود و نه کارن پیام داد و نه من!
از بس گریه کردم چشمم ورم کرده بودن .. به سختی از جام
پاشدم که با سرگیجه شدیدی که سراغم امد محکم زمین
خوردم که دستم به گلدون خورد و افتاد روی سرم!
از درد فریادی کشیدم و زود رنج زدم زیر گریه .. با باز شدن
یهویی در به امید کارن سرمو بالا بردم که با دیدن مامان و
بابا بیشتر از قبل گریم گرفت .. بابا با سرعت دست زیرپاهام

برد و بلندم کرد .. تو بغلش جمع شدم و بابا بدون هیچ حرفی
بردم بیرون و با جدیت رو مامانم که داشت اشک میریخت
گفت

_گریه نکن بلا .. اشکات بیشتر داغونم میکنه .. من کاتیارو
میبرم یجایی مواظب خودت باش!

و با بوسیدن پیشونیش از پله ها پایین رفت .. تمام مدت هق
هق ریز میکردم که با رسیدن به ماشین در جلورو با فشار باز
کرد و گذاشتم داخل!

حس مردگی رو با تمام وجودم حس میکردم!
دلم کارن رو میخواست!

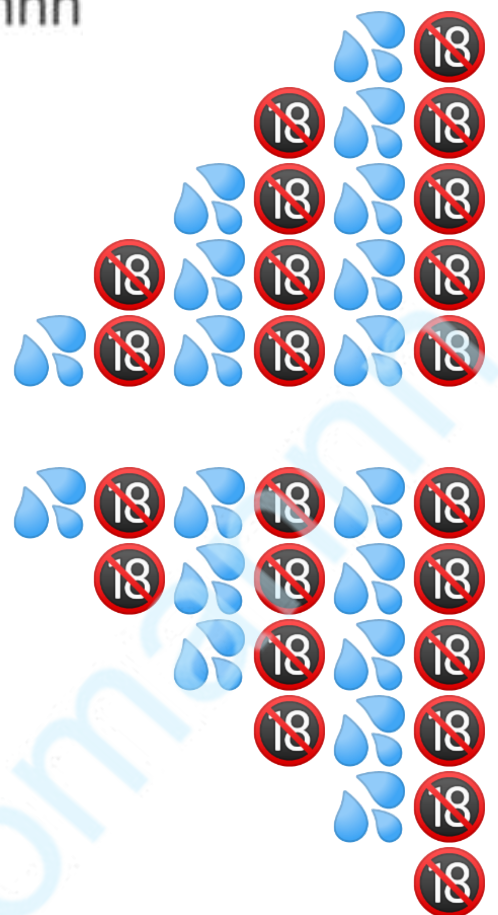
حتی با اینکه عموم .. مگه مهمه؟ قطعاً برای من نه!
جو سنگینی بینمون بود .. که ماشین به حرکت درامد.

...

سه ساعت گذشته بود ولی هنوز نرسیده بودیم انقدر بی حال
بودم که حتی زره ایی برام مهم نبود که کجا منو میبرد.

یهو با توقف ماشین رو به روی خونه ایی .. بلاخره با صدای
ضعیفی لب باز کردم:

_اینجا کجاست بابا؟



عموی ناتنی وشهوئی من ا

part65#

با همون جدیت قبل لب زد:

پیاده شو میفهمی!

بی حال پیاده شدم که بابا امد طرفمو و بازومو گرفت و گفت:

دختر من قویه .. نه یه موجود ضعیف .. هیچ راضی به اینکار

نیستم .. ولی فقط یه هفته کاتیا .. یه هفته چون رابطتتون

هیچ ممکن نیست!

با بی رحمی حرف زد و بدون نگاه کردن بهم بازومو کشید!

از درد قلبم نمیدونستم چیکار کنم که بابا زنگ درو زد و سریع
یکی درو باز کرد!

یه زن میانسال که چهرش از مهربونی برق میزد!
_ کاتیارو بهت میسپرم الی ..یادت نره چیا بهت گفتم!
الی لبشو گزید و غمگین گفت
_بله اقا ارسان!

و دستمو گرفت و با محبت کشید داخل و با خداحافظی بابا
درو بست

_خوش امدی دخترم ..اقا با دیدنت خیلی خوشحال میشه
..خیلی داغون شده اقا کارن ..و من از همه چی اطلاع دارم
دخترم میتونید راحت باشین!
هنوز گنگ بودم ..که هلم داد داخل خونه ..یه خونه مربعی
دنج که پزیراییو سر تاسر شیشه پوشونده و یه حیاط که کم
از جنگل نداره ..الی دوباره هلم داد ایندفعه سمت پله های
شیشه ایی و گفت

_چرا بی حالی دخترم ..مگه نمیخواستی اقا کارن رو ببینی
..اون بالاس ..و فقط یه در چوبی هست که اتاق اقا کارن
..زود باش دخترم!

یهو انگار به خودم ادمم و با خوشحالی اشک ریختم که الی با
مهربونی دست کشید روی صورتم و گفت
_گریه نکن عزیزم .. بهتره اول دست و صورتتو بشوری.

بی طاقت گفتم
_نه .. اول بینمش!
با لبخند عمیق گفت
_برو عزیزم!



عموی ناتنی و شهوتی من:



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

نفهمیدم با چه سرعتی پله ها رو تی کردم و با نفس نفس رو
به روی در چوبی ایستادم ..از هیجان دیدن کارن قلبم داشت
از جاش کنده میشد.

درو به ارومی باز کردم که با دیدن تاریکی اتاق بدون زره ایی
نور ..دستمو به دیوار کشیدم و با حس کردن کلید برق سریع
زدمش!

با دیدن اتاق بهم ریخته کارن و سیگاری روی میز و سه تا
شیشه خالیه مشروب ..قلبم به درد امد!
چه بلایی سر کارنم امده؟!

با تگون خوردن جسمی روی تخت نگاهم بهش جلب شد، که با
شنیدن صداش بهتم زد

_خاموش کن الی اون برق بی صاحبو!

با بغض نالیدم

_کارن!

و انگار بهش برق وصل کرده باشن که با شدت پرید و با دیدنم
ماتش برد!

با دیدنش بغضم ترکید و دویدم سمتش و محکم فرود امدم
تو بغلش ..سفت گرفتم و جوری فشارم میداد انگار میترسید
فرار کنم!

_جان کارن ..جانم کوچولوی کارن ..هیشش ..اینجایی ..پیش
منی ..گریه نکن دورت بگردم.

فین فینی کردم و صورتمو از سینه‌ی برهنش جدا کردم.
و با دیدن اشکاش روی گونه‌هاش ..قلبم ایستاد ..اشکاشو با
دستام پاک کردم که چشماشو محکم روی هم فشرد و بیشتر
کمرمو به خودش چسبوند

_کارن ..گریه نکن ..بین من اینجا ..دیگه گریه نکنیم خب ..
من پیشتم!





عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part67#

با خشونت و صدای خش دار غرید
_معلومه پیشمی ..تو حق نداری پیشم نباشی ..این مدت فقط
بخاطر استراحت دادنت بود فکر تموم کردن رابطه من نباش
چون ممکنه قاتل شدم تقصیر تو باشه کاتیا!
لحنش چنان ترسناک و وحشی شده بود که به جای اینکه از
ترس به خودم برسم ..به حد مرگ تحریکم کرد!
چند روز سکس نکردیم؟

بدنم:

_سال ها!

چشمام خمار شده بود و کارن متوجه نفسای تندم شد که یهو
رنگ نگاهش تغییر کرد و شهوت جاشو گرفت!
_لعنت! تو باید ازم بترسی کای ولی وقتی با اون چشمای براق
و شهوانی نگاهم میکنی و لباتو با زبونت لیس میزنی ،

میخوام فقط بکنمت کاتیا..میخوام جوری بکنمت که همه
بفهمن مال منی!

به نفس نفس افتاده بودم و با فشردن پاهام بهم گفتم
_من همین الانشم مال توام!

با این حرفم شعله های هوس رو تو نگاهش روشن کردم و یهو
با صدای جر خوردن لباسم مات موندم و تا به خودم پیام مثل
گرگی حمله ور شد سمتم و کوبیدم به شیشه بالکن و از پشت
چسبید بهم و لباسو چسبوند به گوشم و خطرناک نیشخندی
زد

_چقد برام آماده ایی شکلات؟!
از شدت ح*شر نمیتونستم حرف بزنم و با نفسای مقطع نالیدم
_نمیدونم





عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

part68#

و حس کردم نیشخندش پررنگ تر شد
_پس باید خودم چک کنم!
و اروم دستاشو کشید زیر سوتینم و نوک سینه هامو به حالت
تحریک امیزی نوازش کرد و با حس کردن برآمده شدن نوک
سینه هام دوباره لبشو چسبوند به گوشم و داغ زمزمه کرد
_دلم میخواد این سینه های خوشمزتو انقد بمکم که شیر بزنه
ازشون بیرون ..و مکث کرد و یه دستشو کشید روی نافم ، از
شدت هوس ناله بلندی کردم که خودشو کوبید بهم.
و یهو شلوار و شورتمو بی مقدمه کشید پایین ..و دستشو
گذاشت روی کو*سم و با احساس کردن خیسیم آهی از
رضایت کشید و شهوتی گفت

_دلم میخواد ساعت ها بین پاهات بخوابم و این ک*ص

شکلاتیه خوشمزه رو بخورم!

از حرفاش مو به تنم سیخ شد و بین پام نبض زد

_آه کارن!

چو*چول ک*صمو به دست گرفت و فشاری داد که قطره ایی

از آبم ریخت

یه دستش درحال مالوندن سینم بود و یه دستاش درحال ور

رفتن با ک*صم!

انگار تو رویا بودم ، این صحنه ..شهوانی ترین صحنه عمرم

بود!



عموی ناتنی و شهوتی من 18

part69#

دیگه تحمل نداشتم و میخواستم کلفتیشو داخلم حس کنم.
_آه کارن ..میخوام ..باهام بازی نکن ..آه ..کلفتیتو میخوام.
گردنمو مکید و شهوتی گفت

_هنوز زوده بیبی ..میخوام به اوج بیرمت!
و برم گردوند و یهو زانو زد و پاهامو گذاشت روی شونه هاش
..با فهمیدن کاری که میخواست بکنه التماس کردم
_نه ..کارن ..نه

نیشخندی زد و محکم تر گرفتم تا تقلا نکنم و یهو عین گرگی
گرسنه حمله ور شد سمت ک*صم و تند تند میخورد و با
انگشتش بالای ک*صمو میمالوند ..از شدت لذت نفسم برید
_آآآ آه ..کارنبیشتر ..اممم

سرشو فشار میدادم به ک*صم و مثل مار بدنمو حرکت
میدادم.

دستمو گذاشتم روی ک*وسم و همزمان که برام میخورد
..کو*سمو میمالوندم.

با صدای بلند آه میکشیدم و بی حواس از اینکه نکنه الی
صدامونو بشنوه!

یهو کشید عقب و شلوارشو کشید پایین که ک*یرش سیخ
افتاد بیرون ..با دیدنش بیشتر کو*سم خیس شد و له له
میزدم برای فرو رفتنش داخلم.



عموی ناتنی وشهو تی من ۱۸

بلند شد و از رونام گرفت و با خودش بلندم کرد که ک*یرش
چسبید به کو*سم

اوفی کشیدم و خودمو روی ک*یرش مالوندم .. کارن با
چشمای قرمز شده نگاهم میکرد و سرشو آورد پایین و نوک
سینمو به دهن گرفت و بی رحمانه مک زد
آه غلیظی کشیدم و یهویی ک*یرشو تو کو*س تنگم فرو
کردم!

از کلفتیش هوش از سرم رفت و به شونه هاش چنگ زدم که
با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست چنگ زد به گردنم و
وحشی غرید

_ک*یرمو میخوای ببی گزل؟ اره؟
میخوای ک*یرم تا صبح داخل کو*س خوشمزت تلمبه بزنی؟!
با حرفاش حشری تر شدم و همینجور که خودمو بیشتر توی
ک*یرش فرو میکردم گفتم
_ اره اره .. میخوامم .. آههه

جوونی گفت و کمر باریکمو گرفت و با یه حرکت ک*یرشو تا
ته کرد تو کو*سم و بدون اینکه فرصت نفس کشیدن بهم بده

بی رحمانه شروع کرد به ضربه زدن

_آهههه .. آییی .. اممم .. اوفف .. آه .. آه .. آه .. ااره .. همینه .. او ممم
تندتر ... آه

با سرعت خودمو روش بالا پایین کردم و کو*سمو تند تند
مالوندم.

از شدت درد و لذت جیغ میکشیدم و کارن حریصانه با بالا
امدن سینه هام نوکشونو گاز میگرفت و میخورد.

با دوتا دستاش باسنمو گرفت و اول اروم ک*یرشو تو کو*سم
کوبید و یهو با شدت بیشتر از قبلی ک*یرشو تو کو*س پر آبم
ضربه زد که با آه غلیظی ار*ضا شدم!



18 عموی ناتنی و شهوتی من 18

part71#

کارن هنوز ارضا نشده بود.. همینطور که ک*یرش توی کو*سم
تکون میخورد گذاشتم روی تخت .. با دیدن کو*س خیس و
قرمز شدم جوونی گفت و انگشت فاکشو فرو کرد توم و تند
تند تلبه زد و با خودش جق میزد!
آه و ناله هام فضای اتاقو پر کرده بود و کارن با صورتی قرمز
و چشمایی شهوانی خیرم بود.
دوباره زانو زد و رونامو گرفت و شروع کرد به خوردن کو*سم
و نوک سینه هامو بین انگشتاش کشید و نوازش کرد.
داشتم دوباره ارضا میشدم که گاز محکمی از چو*چولم گرفت
و آبم دوباره پاشید بیرون .. برای اینکه جبران کنم کارشو
.. پاشدم و ک*یرشو تو دستام گرفتم .. که آهی کشید.
جری تر شدم و نوک ک*یرشو مکیدم .. و تند تند دهنمو روی
ک*یرش بالا پایین میکردم و با تخ*ماش بازی میکردم .. رنگ

کارن داشت به کبودی میزد و موهامو تو مشتش گرفته بود و
خودشو تو دهنم میکوبید.

سروصدای ساک زدنم توی فضای شهوانی بینمون بلند شده
بود

از عمد اوم اوم میکردم و با سروصدا ک*یرشو لیس میزدم که
یهو با غرشی تمام آتش تو دهنم پاچید!



عموی ناتنی و شهوتی من ۱۸

با نفس نفس ک*یرشو از دهنم کشید بیرون و با لذت آبشو
قورت دادم و لبامو لیسیدم که با حالت خاصی نگاهم کرد و با
انگشتش شصتش لبامو لمس کرد و با صدای بم و خشنش
گفت

_دخترخوب!

ناخوداگاه انگشتشو مکیدم که محکم کوبید به باسنم .. ناله
ایی از درد کشیدم که نوازش وار روی باسنم کشید و گفت
_دختر بد!

شیطون نگاهش کردم و گفتم

_آخر دختر بدیم یا خوب ؟

بلندم کرد که پاهامو دور کمرش حلقه کردم ، هنوز برهنه
بودیم!

_دختر منی!

دلم قنچ رفت از حرفاش و دستامو دور گردنش حلقه کردم و
خودمو براش لوس کردم

_دخترتم؟

سرشو فرو کرد توی گردنم و بوسیدم و گفت

_اره .. مال منی!

از مالکیتش بدنم مور مور شد..حرکت کرد سمت حموم و با
جدیت لب زد

_شیطونی نمیکنی دیگه ..خبر دارم چند روزه هیچ غذایی
نخوردی ..بعد حموم یه راست میبرتم بهت غذا بدم تنبیهات
میمونه برای بعد ..



عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part73#

توی حموم توی بغلش ..بخار دورمون و بدنامون خیس و داغ
..لذت بخش ترین لحظات عمرم بود.

با فکر به حرف بابا آرامشم بهم خورد.

بغض کرده خودمو توی بغلش جمع کردم که دستاشو دورم
حلقه کرد و مشکوک گفت

_کاتیا ..چیشده ؟ درد داری؟

نیم خیز شدم و خیره به چشماش با غم گفتم

_بابا گفت فقط یه هفته بهمون مهلت میدی ..چیکار کنیم
کارن؟

من بدون تو نمیتونم ..

اخماش به طرز وحشتناکی توی هم رفت جوری که از حرفام
پشیمون شدم

_بعد یه هفته هیچ اتفاقی نمیوفته ..تو مال منی ..فکر ترک
کردنم به ذهنت نیاد کاتیا ..نیادا!

دوباره چشماش تیره و وحشی شده بودن و با تهدید نگاهم
میکرد.

لب و لوچه ام اویزون شد و ناراحت گفتم

_من نمیتونم بهش فکرم بکنم ..فکر کردن بهش منو تا مرز
مردن میبره!

کمرمو کشید و لبامو چسبوند به لباس و شیفته زمزمه کرد
_حرف از مرگ نزن ..فعلا به هیچی فکر نکن خانم کوچولو
..من حلش میکنم!

و با قدرت لبامو بوسید و منم با عشق همراهیش کردم ..
با حوله کارن نشسته بودم روی مبل و به هیکل تنومندش
خیره بودم

بدن فوق العادش که دلم میخواست جای به جاشو گاز بگیرم
با شنیدن حرفش لبمو گاز گرفتم و ریز خندیدم
_کاتیا بهت هشدار دادم تحریکم نکن ..

و چرخید سمتم و فقط یه حوله دور کمرش بسته بود..
خیره به اخماش شیطون ابرو بالا انداختم و گفتم
_من که کاری نکردم!





عموی ناتنی وشهوئی من ۱۸

part74#

سمتم خیز برداشتم و گفت

_که کاری نکردی ... الان نشونت میدم عواقب هیز بازیو

دختره‌ی سرتق!

با هیجان جیغ کشیدم و پا به فرار گذاشتم که از کمر کشیدم

و چسبید بهم و با نفس نفس گفت

_از من میخواستی فرار کنی جوجه؟!

و لبامو با ولع بوسید .. با خنده سعی کردم ازش جدا بشم ولی

جدی تر گرفتم و لبامو بوسید .. دیگه داشتم نفس کم میاوردم

که فهمید و ولم کرد

_لعنت .. لبات چی دارن که از عسلم شیرین ترن! الحق که

شکلات برازنده کوچولوی شیرینم!

خواستم حرفی بزنم که با تقه ایی به در خورد حرفمو خوردم

_کارن خان ..شام حاضره!

کارن با گفتن الا میایم سرشو برگردوند سمتم و گفت

_بدو دختر خوب بیوش که باید بریم تقویت کنیم.

از عمد بند دور حوله رو باز کردم که نفس حبس شدهی کارن

رو حس کردم!

با شرارت لبخندی زدم و کاملاً از تنم درش اوردم ..حشری

بودن بد دردیّه!

و من مشتاق یه راند دیگه بودم البته اگ کارن سرسختانه

خودش لباس تنم نکنه و کولم کنه که بهم غذا بده! راستی

راستی من دخترشم!





عموی ناتنی وشهو تی من 18

part75#

دستاشو روی سینه هام حس کردم و نفسای داغش رو توی
گردنم و صدای خش دارش که بیشتر تحریکم کرد
_بیبی گرل تنبیه هات سنگین تر شدن!

دستامو با افسونگری روی بدنم حرکت میدادم و نفسای کارن
تند تر شده بود و فشار دستاش هم روی سینه هام درد و لذت
بهم میداد!

یکدفعه تو گوشم غرید

_لعنت! به حساب این ک*ص میرسم دختر کوچولو!

از حرفش ناله ایی کردم و مشتاق خودمو چسبوندم بهش
..ولی با جدیت دستاشو دور شکمم حلقه کرد و تلفنشو از روی

میز برداشت و شماره ایی گرفت

_الی ..غذامونو بیار بالا لطفا!

و قطع کرد.

با بازیگوشی چرخیدم سمتش که دستشو سفت تر کرد دور

کمرم و خیره به چشمای شهوتی و جدیش با طنازی گفتم

میخوای موقع خوردن حسابمو بررسی؟

ضربه ای ناگهانی به باسنم زد که شوکه هین ارومی کشیدم

که باسنمو تو دستش فشرد و گفت

من هر موقع که بخوام به حسابت میرسم .. بدنت مطیع منه!

با حرفش غرق لذت شدم که همون موقع در اتاق زده شد.

سریع رفتم توی حموم قایم بشم ، کارن کمرمو محکم گرفت و

با اخمای توهم گفت

کجا؟

با اضطراب گفتم

از الی خجالت میکشم کارن!

اخماش باز شد و لبخندی شیطون رو صورتش امد

عزیزم الی الان خودش وضعیتمونو میدونه!

قرمز شدم که کارن بند تن پوشمو بست و لبامو بوسید و گفت

دلم میخواد موقع قرمز کردن این باسن خوشگل .. لپاتم قرمز

بشن بیبی!

و بدون اینکه بزاره جوابشو بدم به الی گفت بیاد داخل و

قشنگ توی منگنه قرار دادم!



عموی ناتنی و شهوتی من ~~حرام~~

part76#

الی با دیدنمون سرخ شد از خجالت و منم سعی میکردم پشت
کارن خودمو قایم کنم ولی تلاشم بی فایده موند چون کارن
حرکت کرد و سینی هارو از دستش گرفت و گفت
_ممنونم الی میتونی بری و امروزم مرخصی!

الی با همون خجالت تشکر کرد و رفت و منم نفس حبس شده
امو دادم بیرون

—بیا اینجا دختر کوچولو!

لبمو با زبونم تر کردم و حواسم پرت کارن شد که فقد با حوله
دور کمرش به تخت تکیه داده بود و اشاره میکرد بیام بشینم
رو پاش ..هات لعنتی!

رفتم سمتش که کشیدم سمت خودش و روی پاهاش نشوندم.
—کجا رفت اون کوچولوی وحشی هومم؟!

با این حرفش خجالتم پرید و یه تای ابرومو دادم بالا و با
گستاخی گفتم

—هنوزم هستش!

نیشخندی زد و همینطور که یه تیکه زیتون دهنش میزاشت
گفت

—میبینم!

از حرص دست بردم بند تن پوش رو باز کردم .. *شاید از
عمد!

بازش کردم و تن پوشو از بدنم سُر دادم که روی پای کارن
افتاد و بدن لختم و سینه هام که بخاطر تحریک شدن سفت و

تیز شده بودن و کو*س کلوچه اییم تو معرض دید کارن
افتاد!

با اینکه چند بار لخت دیدم و زیرش با اون آلت کلفتش ازم
پذیرایی میکرد، اما هربار ماتش میبرد و مسخ شده تمام تنمو
میدرید!

الان هم مثل گرگی گرسنه نگاهم میکرد و دستش باسنمو
میفشرد!



عموی ناتنی وشهو تی من

دستمو روی قفسه سینه لختش کشیدم و با ناز گفتم

_کارن من گشتمه نمیخوای بهم چیزی بدی؟!

هیچ حرف نمیزد فقط خیره نگاهم میکرد و با دستش کل بدنمو نوازش میکرد.

با اون دستش از سینی یه تیکه بزرگ اشنیتزل *یه نوع غذای آلمانی* درآورد و روی لبام گذاشت و با صدای بم شدش گفت
_بخور ببی!

خواستم از دستش بگیرم که عقب کشید دستشو و عامرانه دستور داد

_از دستای خودم!

لبخند ریزی زدم و گازی بهش زدم و لذت صدا درآورد.

_این صداری درنیار عزیزدلم ..تو که دلت نمیخواه موقعی که داری میخوری ..گرده بشی؟!

بی توجه به چشمای گرد شدم غذا رو تکون داد و گفت

_تا آخرش میخوری!

با اعتراض زورگویی بهش گفتم اما چون خیلی گشتم بود

کشش ندادم و همشو خوردم ..تا خواست انگشتشو بکشد

عقب کردمش دهنم و مکی با لذت بهش زدم و انقد خوشمزه بود که بیشتر از گوشت بهم چسبید!

چشمامو باز کردم که با دیدن چشمای قرمز شده و خیرش .. ترسیده ناخودآگاه انگشتشو از دهنم دراوردم که یهو نرم دستشو چنگ گلوم زد و غرشی کرد

_داری سخت ترش میکنی بیبی گُل .. من هر چقد سعی میکنم خشن نکمت تو نمیزاری .. تو نمیزاری من اروم بمونم لعنتی!

خیره به چشماش که از خشم و شهوت گشاد شده بود گفتم _منم نمیخوام مراعاتمو بکنی .. من میخوام منو خشن بکنی! نه اروم و اگه اینکارو نکنی من میسپارمش دست یکی دیگه که ای ..

و هنوز حرفمو تموم نکرده بودم که محکم کوبید به باسنم .. از درد جیغی کشیدم که با عصبانیت و فکی که میارزید غرید _یکبار دیگه تکرار کن چی گفتی ؟ گند زدم!

خواستم درستش کنم و با تته پته اسمشو صدا زدم اما بی رحمانه کمرمو گرفت و چرخوندم و گذاشتم روی تخت ... از ترس و هیجان نفس نفس میزدم ، میدونستم کارن بهم صدمه

نمیزنه اما ایندفعه این روی بی رحمش حش*ریم کرده بود و
هم میترسوندم!

داگ استایلم کرده بود و از پشت خطرناک پوزخند زد
_پس خشن میخوای بیبی گل اره؟



part78#

از هیجان نفس کم آورده بودم
_آ..ره!

نوازش وار روی باسنم کشید که مو به تنم سیخ شد و با ضربه
یهویش ناله‌ام درامد.

یهو با حس زبونش روی ک*صم جیغم از لذت بلند شد.
چنگ زدم به ملافه ها که با سرعت بیشتری شروع کرد به
خوردن و زبون زدن ک*صم

_آههه

یکدفعه برمگردوند و پاهامو باز کرد .. با فهمیدن موضوع ناله
ایی از ته حلقم خارج شد که مصادف شد با فرو رفتن دهن
داغ کارن روی ک*ص خیس و متورمم
_آه .. کآااارن!

+ارره بیبی .. ضربه ایی با زبونش به ک*صم زد و شهوتناک
ادامه داد

+تنبيه تو اینه سک&سی کوچولوم .. جوونم برام آه و ناله کن
خانم کوچولو ..

با این حرفش ناله هام بلند تر شد و صدای ملچ مولوچ کارن
خیس ترم کرده بود

ملافه رو چنگ زدم و خودمو بی طاقت تگون میدادم

دو طرف باسنمو سفت گرفت و حریصانه تر خوردم

_آههه .. آیی .. کارن .. نمیتونم .. نمیتونم .. میخوآاامت .. آاآهه
تند تند ک*صمو میخورد و گاز میگرف .. ضربه ایی به کونم زد
و توی ک*صم با خشونت غرید
_بگو چی میخوای ...

جیغی کشیدم و از شدت لذت اشک تو چشمام جمع شد

_تورو میخوام .. آههه ... تموم ک*یرتو توم میخوامم .. امم

جوونی گفت و نزدیک ارضا شدنم ول کرد و با یه حرکت کل
حجم ک*یرشو کرد توم

_آهههه کاررررن

وحشیانه تلمبه میزد و با چشمای شهوتیش با قدرت نگاهم
میکرد و ضربه میزد

تو چشماش زل زدم و آه و ناله کردم که روی ک*صم زد و
غرید

+بازم میخوای کسی جرت بده ها؟

بازم میخوای بیبی گزل؟!

دردناک و بی رحمانه ضربه میزد ..ک*صم میسوخت و آبم
پاچید

از لذت آه و اومی گفتم که خم شد و لبامو به کام گرفت و
محکم بوسیدم و ک*ص خیسمو مالوند

که دوباره نبض ک*صمو برگشت

_آهه ..کارن ..بیشتر ..امم

یهو کشید بیرون و چرخوندم دوباره ..از پشت بغلم کرد و
نشوندم رو خودش که ک*یرش لیز خورد رفت توی ک*سم

از لذت آه هر دمون بلند شد.

این دفعه کمرمو گرفت و منم خودمو روش بالا پایین کردم .. از دیدن پر شدن ک*سم توسطش غرق لذتی انکار نشدنی بودم _اوقف .. شت ... آهه

part80#

با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست سینه‌امو تو دستش فشار داد و مالوند

و تند تند توم ضربه زد.

دم گوشم حشری لب زد

+جونم کوچولوی حشری من .. جونم .. اروم شدی کوچولوی کارن؟ اره؟

تن خیس عرقمو بیشتر چسبوندم به تن داغش و همینطور که رو ک*یرش سواری میکردم جواب دادم

_اره .. اره .. آهه .. خشن میخواستمت .. همیشه خشن میخواستمت کارن ... آههه

گردنمو گاز گرفت و سرعت تلمبه زدنشو بیشتر کرد که یهو

کشید بیرون و صدای غرزش امد

چرخیدم که دیدم ارضا شده بود روی تخت ..لبمو گاز گرفتم و شهوتی نگاهش کردم.

لعنتی! عضلات جذابش داشت دیوونم میکرد
با دیدنم که هنوز لختم داغ خیرم شد و گفت
_شکلاتم ارضا نشده؟!

دوباره بدنم داغ شد که پاهامو کشید و با چشمای برق زده گفت

_میخوام با یه مدل جدید ارضات کنم کوچولو!
سوالی نگاهش کردم

انگشتش مالوند روی ک*صم که وایی گفتم و چنگ زدم به لبه
تخت ..با لذت نگاهم کرد و تندتر ک*سمو مالوند ..
میخواستم زبون داغشو روی ک*سم حس کنم ..داغی لباس
روی ک*صم و اون زبونش که با چو*چولم بازی میکنه و
میمکesh!

عموی ناتنی و شهوتی من:

part80#

با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست سینهامو تو دستش
فشار داد و مالوند

و تند تند توم ضربه زد.

دم گوشم حشری لب زد

+جونم کوچولوی حشری من ..جونم ..اروم شدی کوچولوی

کارن؟ اره؟

تن خیس عرقمو بیشتر چسبوندم به تن داغش و همینطور که

رو ک*یرش سواری میکردم جواب دادم

_اره ..اره ..آاهه ..خشن میخواست امت ..همیشه خشن میخواست امت

کارن ...آههه

گردنمو گاز گرفت و سرعت تلمبه زدنشو بیشتر کرد که یهو

کشید بیرون و صدای غرزش امد

چرخیدم که دیدم ارضا شده بود روی تخت ..لبمو گاز گرفتم و

شهوتهی نگاهش کردم.

لعنتی! عضلات جذابش داشت دیوونم میکرد

با دیدنم که هنوز لختم داغ خیرم شد و گفت

_شکلاتم ارضا نشده؟!

دوباره بدنم داغ شد که پاهامو کشید و با چشمای برق زده

گفت

_میخوام با یه مدل جدید ارضات کنم کوچولو!

سوالی نگاهش کردم

انگشتش مالوند روی ک*صم که وایی گفتم و چنگ زدم به لبه
تخت .. با لذت نگاهم کرد و تندتر ک*سمو مالوند ..
میخواستم زبون داغشو روی ک*سم حس کنم .. داغی لباش
روی ک*صم و اون زبونش که با چو*چولم بازی میکنه و
میمکesh!

#part81

ولی اینکارو نکرد خبیثانه نگاهم کرد و انگشت فاکشو کرد توم
جیغ خفه ای کشیدم و با هیجان ناله کردم که تند تند تلمبه
زد و حرفای رکیکش ک*سمو خیس تر کرد
+جوونم بیبی خیس من .. جونم کوچولوی ک*س شکلاتی
کارن .. میخوای ارضا شی عمر کارن .. بیا کاتیا .. بیا جوجه
حشری من

صدای شلپ شلپ ضربه هاش و آه و ناله هامون فضای اتاقو
شهوتناک کرده بود که برای بار دوم ارضا شدم
با لرزشی آبم ریخت روی انگشت و تخت کارن و ناله ی بی
جونی کردم .. که بغلم کرد و بوسه ای روی گردن و پیشونیم
کاشت

+تو زندگیه کارنی کاتیا .. مال منی لعنتی!

دستامو دور گردنش حلقه کردم و با خستگی نالیدم
_کارن باید بازم بریم حموم ..دارم از خستگی غش میکنم!
بوسه ایی روی شونه هام کاشت و لباسو چسبوند به گوشم و
بم گفت

_قربونت برم ...اول اینارو بخور ضعف نکنی بعد دوباره
میریم حموم خوشگلم!
و رو پاش جا به جام کرد و توی اغوشش بیشتر جام کرد.
آلتش زیرم به باسنم برخورد میکرد ولی حتی نای تحریک
شدن نداشتم ولی کارن لعتی همیشه حال داشت و بازم
تحریک شده بود اینو از پوف کلافه اش فهمیدم.
واسه همین خودم پیش قدم شدم و سینی غذا رو گذاشتم
روی تخت تا زودتر بخوریم و بریم حموم ...

part82#

بعد اون همه فعالیت بالاخره دل از اتاق کندیدم و حالا تو بغل
کارن روی مبل نشسته بودیم و الی برامون دم به دقیقه
خوراکی میاورد.

پر شده بودم از آرامش ولی دلم برای مامان بلا و حتی بابا
تنگ شده بود.

با یادآوری حرفاش بغضمو قورت دادم و بیشتر به کارن
چسبیدم.

چیکار کنم که عاشق این مرد شدم؟!

مردی که با محبتاش هرکسیو عاشق میکرد چه برسه به منی
که تمام سال تنها بودم.

+زندگی کارن چرا تو خودیش؟!

سرمو گذاشتم روی سینه‌اش و گفتم

_دلم برای مامان بابا تنگ شده!

میتونستم اخمای کارنو حس کنم .. دستاشو دورم حلقه کرد و
با آه کوتاهی جواب داد

_اونا رو هم میبینی عزیزدلم .. هنوز هضم نکردیم اتفاقاتو

.. آرسان هم فهمید که بهمون وقت داد ولی دلیل نمیشه بعدش
از هم جدا بشیم!

تو مال منی بیبی .. بعد این یک هفته تو بازم مال منی و من

هیچ تلاشیو دریغ نمیکنم تا تمام و کمال مال هم بشیم!

از حرفاش دل گرمی گرفتم و بوسه‌ایی روی لباش کاشتم و با
عشق نگاهش کردم و گفتم

_عاشقتم کارن!

نفسش حبس شد از این کارای یهویییم .. به خودش امد و با
شیطنت گفت

_بوسه اینجوری نیست دلبر کوچولو .. بزار عملی یادت بدم!
و بعد با خشونت تمام لبامو بوسید و بکام کشید..
که با صدای هین الی .. سریع ازش جدا شدم ، الی با لپای قرمز
و تته پته لب زد

_ا..قا ..ک..کارن ..غ ..غذایی ..که ..د ..دستور ..د دادین ..ح
حاضره ..ب..ببخشید!

و تندی فرار کرد توی اشپزخونه که با شلیک خنده‌ی کارن
رومو برگردوندم و مسخ خنده‌های مردونه‌اش شدم!
با دیدن نگاه خیره‌ام با لحن خاصی غریب

_اینجور نگاهم نکن دورت بگردم ..تنتو کبود میکنم با لبام!
از حرفاش ضعف کردم ولی واقعا تحمل یه راند دیگه سخت
بود برای همین با ناز دستامو روی قفسه سینه‌اش جا کردم و
گفتم

_نه دیگه کارن تنم همینطوری درد میکنه ..اخه خنده‌هات
خوشگل بودن ..بیا بریم فعلا غذا بخوریمم ..
با لذت تماشا می‌کرد ..دستشو دور کمرم حلقه کرد و خش دار
گفت

part83#

دو روز بعد ..

#کارن

از شرکت تازه برگشته بودم .. اشتیاق دیدن کاتیا تنمو
میسوزوند .. زندگیم شده کاتیا .. از وقتی فهمیدم همون میوه
ممنوعه‌ی دوره جوانیم .. عطشم بهش بیشتر شده .. تحمل
فضای شرکت بدون کاتیا سخت بود .. حتی با فکر به 4روز
دیگه فکمو منقبض میکنه!

با دیدن دلبرم که با پیراهن نازک گلگیش توی بالکن نشسته
بود و سینه‌های خوشگلش که بدون سوتین دلبری میکردن ؛
همه‌ی تنش ها از یاد و تنم رفت و مسخ فرشته‌ی رو به روم
شدم!

بالکن زیاد بالا نبود .. رفتم سمتش که دیدم تو فکره ، با
شیطنتت دستامو بردم سمت میله ها و خودمو کشیدم بالا که
با حس حضورم پرید و با دیدنم بهت زده گفت
_کارن .. کی برگشتی؟!

دستمو گذاشتم روی صندلیش و خم شدم روی تنش و خمار
گفتم

_همین الان خانم کوچولو منتها انقدری توی فکر بودی که منو
ندیدی ..چی فکر ملکه‌ی منو مشغول کرده؟!

لبخند نازی زد و با عشوه گری با دکمه لباسم بازی کرد و گفت
_ملکه‌ی من لقب جدیده کارن خان؟!

لرزون نفس کشیدم و خیره به لبای خوشمزش گفتم

_همه‌ی لقبای دنیا واسه‌ی کوچولوی من کمه!

تو دنیای منی ..ملکه منی ..بیبی منی ..عمر منی ..تو نباشی
کارنی هم نیست!

چشمای ستاره بارون شد ..

دستامو نوازش گونه روی صورتش کشیدم و عاشقانه ادامه
دادم

_هیچوقت برق این چشما خاموش نشن ..عمری به عمرم
اضافه میکنن نفس من!

part84#

لبخندش که کش امد دیگه طاقت نیاوردمو لباسو با قدرت
بوسیدم ..دست بلند کردم و بلندش کردم که پاهاشو دور کمرم

حلقه کرد ، محکم گرفتم و کویدمش به دیوار و حریص تر

لباشو بوسیدم ..اخ که طعم بهشتی میده!

نفس نفس زنان چنگ زد به شونه هام و توی دهنم با ناز نالید

_بسه کارن ..جونمو دراوردی!

دلم ضعف رفت براش ، خنده ای کردم و یه متری لباش خیره

به چشمای خوشگلش زیر گوشش داغ گفتم

_جونم بت میدم عمرم!

دوباره ناله ایی کرد .. با صدای تقه ایی که به در خورد ساکت

شدیم

_خانم ..پدرتون امدن!

اخمام توهم رفت! لعنتی ..با دیدن رنگ پریده ی کاتیا دندون

قورچه ایی رفتم و گاز محکمی از گردنش گرفتم که آخ بلندی

گفت و بی اراده خودشو چسبوند به پایین تنم و نفهمید چه

غوغایی به پا کرد!

با لحن عصبی توی گردنش غریدم

_بیبی وقتی پیش منی حق نداری از هیچ احدی بترسی!

لرزون اسممو صدا زد که فهمیدم منظورش به پدرشه ..بوسه

ایی روی جای گاز کاشتم که لرزید.

اروم گذاشتمش زمین و با جدیت نگاهش کردم و گفتم

— برو یه دست لباس مناسب تر بپوش و بیا پایین!
باشه ایی گفت و با بوسیدن پیشونیش رفتم پایین ..

part85#

با دیدن آرسان عصبی نفسمو فرستادم بیرون که با شنیدن صدای قدم هام .. سرشو چرخوند و با دیدنم اخماش کمرنگ شد.

— خوش امدی آرسان خان خیره؟!

تیکه وار پوزخند زدم که دندوناشو بهم فشرد و گفت
— برای دعوا نیومدم کارن .. امدم دخترمو ببینم!
رو به روش روی مبل نشستم و مغرورانه پا روی پا گذاشتم و
با تمسخر گفتم

— دخترت حالش خوبه آرسان خان .. خودتم میدونی واسه
احوال پرسى دخترت اینجا نیومدى قصدت چیه آرسان؟
از این همه رک و تیز بودنم شوکه شد ولی خودشو جمع و
جور کرد و اخماشو بیشتر توهم کرد و غرید
— کارن ما برادریم من باهات خصومتی ندارم .. رابطه تو و
کاتیا درست نیست!

قهقهه ایی کردم و گفتم

اینو کسی بهم میگه که خودشو به عنوان پدربزرگ جا زد و با
هوس بازی روح بلارو تو اسرات کشیدی؟ مرحبا!
دیگه علناً رنگش پرید و تا خواست جواب بده ..صدای کاتیا
متوقفش کرد
_سلام!

ارسان زوری لبخند زد و گفت
_سلام دخترم!

کاتیا ناروم بود اینو حس میکردم ..بهش اشاره کردم بیاد
پیشم ..که اون پا و این پا کرد و بالاخره امد و کنارم نشست

part86#

با اینکارش ارسان عصبی شد ولی هیچ حرفی نزد تا
دوردونه اشو برنجونه!

نیشخندی به نگاهش زدم و دستمو دور کمر باریک کاتیا حلقه
کردم و کشیدمش سمت خودم ..که با پرویی دستشو روی
قفسه سینم گذاشت!

کیش و مات!

برای چندمین بار باعث شد خشکم بزنه!

این دختر معادلاتمو بهم میریزه!

با صدای ارسان جفتمون تگون خوردیم

ـمیبینم خیلی صمیمی شدین!

پس میخواد بازی که شروع کردم و ادامه بده!

بی توجه به طعنه اش ..چشمامو ریز کردم و مرموز گفتم

ـکاتیا از داستانتون خبر داره ارسان خان؟!

معلومه که نداره! سال هاست اینو به همه گوش زد کرد که

نگن!

رنگش زرد شد و باعث شد تو دلم بش بخندم!

این تاوان بازی با منه آرسان!

+چه داستانی بابا؟

نمیخواستم کاتیارو وارد بازی کنم ..نمیخواستم روح دختر

کوچولومو ازار بدم ولی ارسان راهی واسم نداشت ..من هر

راهیو میرم فقط بخاطر کاتیا ..اون مال منه!

ارسان با تته پته دستی به موهای سفیدش کشید و گفت

ـهی ..هیچی ..د دخترم ..کارن ..شوخی میکنه ..مگه نه

..کارن؟!

با دیدن نگاه التماس وارانهاش ..کوتاه امدم و رو به نگاه

کنجکاو و قیافه درهم کاتیا گفتم

ـاره یه شوخی بود عزیزم ..یه شوخی بین منو پدرت!

ارسان با اسودگی نفسشو داد بیرون که باعث پوزخند دوباره‌ی من شد.

دیگه جو بینمونو طاقت نیاورد و بلند شد
_من دارم بیرون ولی چهار روز دیگه برای بردنت برمیگردم
دخترم!

خشمگین نگاهش کردم و تهدیدوار سرمو براش تکون دادم که
لبخندی به کاتیا زد و بدون توجه به نگاه سنگینم با
خداحافظی رفت!

آتو های زیادی ازت میگیرم ارسان فراز ..منتظر طوفان باش!

part87#

#کاتیا

بعد رفتن بابا یهو کارن خیز برداشت سمتم و خیمه زد روم
شوکه هینی کشیدم که زبونشو دور لبش کشید و هوس آلود
گفت

_خب .. خب .. برسیم به کوچولوی گستاخمون ..
ابرو بالا انداختم و خیره به لباس شیطون گفتم
_من کجام گستاخ؟

دستشو حرکت داد روی تنم و خمار گفت

همه جات ..حتی این لعنتیا!

چنگی به سینه هام زد!

اخی گفتم که با لذت نگاهم کرد

+دیدي ..گستاخن که آختو درمیارن!

اعتراض کردم

_تو فشارم دادی!

نیشخند زد

+ولی اینا باعث دردت شدن!

دهن کج کردم

_منطقی نیست!

جفت لبام زمزمه کرد

_هیچی با تو منطقی نیست بیبی!

و داغ بوسیدم و با اشتیاق همراهیش کردم ..که با صدای

افتادن چیزی ..سریع از هم جدا شدیم که با دیدن الی ، کارن

زیر لب غرید

+لعنت همیشه مواقع حساس میادا!

ریز خندیدم که الی با لپای سرخ گفت

_بب ببخشید اقا کارن ..ف فکر کردم ..

بنده خدا نمیدونست چی بگه از بس هول کرده بود

با آرامش گفتم

_فداسرت الی .. اشتباه از منو کارن بود .. نباید وقتی یه ادم
بزرگ پیشمون هست بی ادبی کنیم! مگه نه کارن؟
و چشم ابرویی براش ادم که نفسشو فوت کرد و اره ایی
گفت .. الی بازم معذرت خواهی کرد و به اشپزخونه پناه برد.

part88#

برگشتم سمت کارن که گفت

_کاتیا تو نباید جلوی الی منو مجبور کنی حرفتو قبول کنم
وقتی که قبولش ندارم!

دست به سینه ازش فاصله گرفتم و گفتم

_چرا اونوقت؟

تکیه داد به مبل و سه تا از دکمه هاشو باز کرد و خیره بهم
گفت

_چون اینجا خونمونه عزیزم .. و الی فقط برام کار میکنه

خودشم میدونه انتظار زیادیه این حرفات براش!

کفری جواب دادم

_کارن! این حرفت اصلا درست نیست .. درسته برات کار

میکنه و خدمتکارته ولی این توهینت به منم برخورد!

تو که اینجوری نبودی کارن ..چیشده که یهو تغییر کردی ؟
کو اون مرد مهربون و جلتنمن و منطقی که عاشقش شدم؟
بلند شدم و با عصبانیت بیشتری ادامه دادم
_تو الان خیلی بیشتر داری شبیه بابام میشی ..همونقدر قدرت
طلب و خودخواه!

البته نبایدم تعجب کنم ..برادرشی ..هر چند ناتنی ولی بازم
اخلاقای اونو به ارث بردی!
طوفان بپا کردم خودمم اینو احساس کردم ..زیاده روی کردم
اونم میدونم ..ولی اینکه مثل بابا به ادمایی مثل الی احترام
بیشتر قائل نمیشن حالت تهوع آورده!
خشم کارن به قدری زیاد شده بود که رگاش زده بود و
دستاش به دسته مبل فشار میاوردا!

part89#

یه ضرب بلند شد جوری که صدای بدی از مبل بلند شد..
اما ایندفعه سفت و سخت جلوش ایستاده بودم و پرو پرو
خیره بودم به چشمای طوفانیش ..دروغ چرا از درون مثل
سگ داشتم میلرزیدم!

اما نمیخواستم نشونش بدم که مثل بابا مغرور تر بشه!

قطعا کارن نه بابا بود و نه من مامانم بودم که هی میگفتم
بهش مثل بابام شدی!

اما رگ تخسیم زده بود بالا ..از اونورم میدونستم هر کاری
بکنم کارن نمیتونه بهم آسیب بزنه ..قطعا آسیبای دیگه ایی
میزنه که کلوچه امو غرق لذت میکنه!

حتی فکر به تنبیه هاش باعث میشه بین پام منقبض بشه و
نامحسوس بلرزم!

با نزدیک تر شدنش سایه بدن تنومند و جذابش روم افتاد!
لعنتی چقدر بزرگ شده بود ..یا بود و من اصلا متوجه نشدم؟!
+خیر سر تر شدی ..بخاطر الی تو روم میاستی و بهم توهین
میکنی ..تو بگو دلت میخواد چطوری بکشت بیبی ..اروم ..یا
خشن؟

جمله اخرشو بلند میغره جوری که نفس تو سینم حبس میشه
و لعنت برخودم باد!

یهو با کول کردنم جیغ های پی در پی کشیدم که الی با هول
از اشپزخونه امد که با دیدنمون اول خجالت کشید ولی بعد
ریز ریز خندید و دوباره برگشت توی اشپزخونه!

پوکر خیره رفتن الی بودم ..منو بگو طرفداری کیو کردم
..لعنتی بیا منو نجات بده!

_کآآرن جون منن بزارم روی زمیین ...الان میوفتم کاررن ..
برای ساکت کردنم ضربه محکمی به باسنم زد و هیزی گفت
که ایندفعه از حرص گازی از عضله های شونش گرفتم که
نعرش بلند شد

_لعنتتتت ...دختره ی وحشی ..چوپ خطاهات بقدری زیاد
شدن که امروزو خدا هم نمیتونه به دادت برسه!!
با تهدیدش ته دلم خالی شد و بدون اختیار لرزیدم که صدای
نیشخندشو شنیدم و بیشتر آتیشم زد!

part90#

با رسیدن به اتاق خوابش ..خسته از تقلاهام سکوت کردم.
که با باز کردن در ضربه ارومی به باسنم زد ...جوری که
تحریکم بکنه!

و موفق شد حشری ترم بکنه!

یهو پرتم کرد روی تخت و از بالا خیره بهم شرورانه گفت

_با یه روتین متفاوت از شکنجه سک*سی چطوری ببی؟!
میتونستم قسم بخورم چشماش راست میگفتن که میخواست
شکنجه ام بده!

با ترس آب دهنمو قورت دادم که یهو چشماش نرم شدن
دستشو کشید روی رونم و با مهربونی اما خشمی که هنوز تو
صداش برپا بود لب زد

— عزیزم .. تو خوب میدونی من بهت آسیبی نمیزنم .. فقط یه
تنبیه کوچولوعه .. که یکم متفاوت تر از بقیه اس .. خم شد
روم و خمار خیره به لبام پچ زد

— من نمیزارم یه تار موت کم بشه دختر کوچولوی خیرسرم!
نگرانی ، ترس ، دلهره همه چی با حرفاش پر کشیدن و انگار
دیگه ترسی از تنبیه جدیدش نداشتم!

حتی آماده بودم که دردی که میخواد بهم بده رو بچشم!
حسش کرد که بوسه ایی روی پیشونیم کاشت و خشن تر امد
پایین و لبامو گاز گرفت و با ضربه یهویی به رون پام هینی
کشیدم

که با یه حرکت بلیزو از تنم کشید بیرون و خیره به سینه های
قاب گرفته ام توی سوتین .. شلوارمم از پام کشید بیرون .. حالا
فقط با موهای گوجه ایی نامرتب و ست لباس زیرقرمز روی
تخت خواب سفیدش خودنمایی میکردم!

شکل این شکلاتای بسته بندی شده ی قرمز رنگ ..

کارن از شدت شهوت قرمز شده بود و نفساش کند تر و عطش
نگاهش شدید تر شده بود

و خشمش ... پابرجا و شاید وحشتناک تر شده بود!
پارادوکس کشندهی لعنتی که داشت بینمون رخ میداد ... امروز
هممونو به فنا میداد ..

عموی ناتنی و شهوتی من:

part91#

روی ارنج دلبرانه سرمو کج کردم و نفس نفس زدم که
تیشرتشو از تنش دراورد .. با دیدن هیکل جذابش ناله ایی
کردم ، شلوارشو دراورد و خیره خیره بهم نزدیکم شد ... لبمو
گاز گرفتم بدنم آتیش بود .. با نوازش دستش روی نوک سینم
روی سوتین .. چشمامو بستم و آه کشیدم
انگشتشو روی لبم کشید و خشن غرید
_چشماتو باز کن سوییته!

چشمامو باز کردم که سوتینمو محکم کشید و خم شد و نوک
سینمو محکم میک زد و نفسای داغش سینمو سوزند.
آه بلندی کشیدم و به موهایش چنگ زدم که تند تند و بی
رحمانه نوک سینمو خورد و اون سینمو محکم مالید ... از

شدت شهوت ک*سمو چسبوندم به پایین تنش که ضربه از
روی شورت به ک*سم زد و دست از مالوندن سینم برداشت و
با یه حرکت شورتمو کشید پایین و تند تند ک*سمو با انگشت
فا*کش لرزوند ..جیغی از روی شوک کشیدم که لرزش
انگشتشو بیشتر کرد و گازی از نوک سینم گرفت ..آه و ناله
های غلیظ و بلند میکشیدم و داشتم از شدت حشر به گریه
میوفتادم و اسمشو صدا میزدم اونم با هربار صدا زدنم
جونمی میگفت و سینه هامو محکم تر میک میزد.
ک*سم خیس خیس شده بود نزدیک ارضا شدنم یهو ولم کرد.
با بی طاقتی اشکی روی گونه هام سُرخورد و نالیدم
_ک ..کاررن ..خواهش ..میکنم ..
با لبای خیس از آبم هوس انگیز چشماش برق زد و گفت
_چی میخوای سویت ..چی میخوای کوچولوی کارن
..میخوای ارضا شی ..ولی تنبیهات اینه شکلات خوشمزه من!
تحمل نکردم

part92#

تحمل نکردم و انگشتمو فرو کردم که از تنگیم نفسم برید
...جیغی کشیدم و با لذت لبمو گاز گرفتم و تند تند جلوی

چشمای براق و قرمز شده‌ی کارن جق زد

_آهههه .. آه ... اممم .. بیشتر میخوامم کارن .. آخ

نیشخند ترسناکی زد و جلو آمد و ضربه ایی به ک*سم زد و گفت

+بیشتر میخوای سک*سی من؟ اره؟

سرمو تکون دادم و انگشتمو دراوردم .. ک*سم نبض میزد و کل کارنو توم میخواستمم ... یهو کمرمو گرفت و برم گردوند و از پشت گردنمو گاز گرفت و غرید
_داگی شو خیرسر!

دستم میلرزید بزور خودمو داگی نگه داشتم .. که ک*سمو نوازش کرد .. از زبری دستش روی ک*سم اوفی گفتم .. که آب ک*سمو روی سوراخ باسنم پخش کرد . لعنتی، از ترس خودمو منقبض کردم!

_نه کارن ... نمیتونم ... درد داره کارنن .. ایی
دو بند انگشتشو فرو کرده بود .. درد خفیفی داشتم .. میترسیدم .. از درد زیادش .. مخصوصا با اون کلفتی که کارن داشت .. چسبید بهم و در گوشم با مهربونی قربون صدقه ام رفت

..هیشش ..دورت بگردم ..نترس جوجه سگ*سی کارن

...نمیزارم درد بکشی ..بهم اعتماد کن عمر کارن!

خودمو شل کردم که دستشو رد کرد و روی ک*سم گذاشت

..اومی گفتم و خودمو چسبوندم به ک*یرش ..جووونی دم

گوشم گفت و تند تند ک*سمو مالوند ...آه و ناله هام دوباره

بلند شد و ایندفعه ناله های کارن رو از شدت شهوت رو

میشنیدم ...یهو با حس کردن ک*یرش دم سوراخ باسنم

..هیجان زده نفس کشیدم که با فرو رفتن کلاهکش توم ..داغ

و کدر شدم

+آخ ..دورت بگردم ..انقد تنگی که نفسمو بریدی ..روانیم

کردی دختر ..اووف

part93#

از حرفاش لذت بردم و حس قدرت میکردم ..یهو با ضربه

محکمی تا ته خودشو کوبوند توم ..به جلو پرت شدم و جیغم

بلند شد ..دوباره خوی وحشیش زده بود بالا و خون و شهوت

جلو چشماشو گرفته بود ..ملافه رو بین دستام گرفتم و کارن

بی رحمانه تلنبه میزد ...بی اختیار شروع کردم به ناله کردن و

حرفای حشری زدن ..که باعث تحریک بیشتر کارن شد

_آههه .. ارره .. اومم .. بکن منوو .. من مال توام کارن آههه

.. شتت .. ک* یرتو تا ته میخوامم .. جرمم بده آه آه ه

از تنگیم و کلفتی اون هردومون یهو همزمان آبمون پاچید
.. داغی آبش سوزوندم ؛ نعره ایی زد و آبشو تا ته توام خالی

کرد .. آبم هنوز چکه میکرد که ضربه ایی به لپای باسنم و

ک* سم زد و با صدای خش دار گفت

_بچرخ سوییت لعنتی کارن ... کمرمو نابود کردی خوشمزه من!

ریز خندیدم و بی حال برگشتم که دوباره با دیدنم چشماش

برق زد و سینه هامو تو مشتش گرفت و خمار گفت

_هرچقدر بکنمت بازم نمیتونم ازت دست بکشم .. آخ کاتیا

.. شیریه ی جونمو ازم کشیدی ولی بازم این .. ضربه ایی به

ک* یر شق شدش زد و ادامه داد

_بازم این دلش هوس این کوچولو رو میکنه!

لبمو از حرفاش گاز گرفتم و خیره به چشمای وحشیش با ناز

گفتم

_حالا مگه بد ک* یرت هوس منو میکنه فقط .. اینجوری دیگه

برای هیچ دختری سیخ نمیکنه!!

تک خنده ایی کرد که دلم براش ضعف رفت .. خوابید روی

تخت و کشیدم توی بغلش که لوس سرمو مالیدم به سینه اش

_خودش میدونه دلبرش کیه که برای دخترا سیخ نمیزنه!
دوباره از ذوق ریز خندیدم که جونمی گفت و محکم تر بغلم
کرد ..من عاشق این مردم ...

part94#

با صدای صدا زدنم توسط کسی ..خسته چشمامو نیمه باز
کردم که با دیدن چهره مهربون و نگران کارن ..لبخندی زدم و
خمار خواب لب زدم
_صبح بخیر!

خندید و بوسه ایی روی گردنم کاشت و توی گردنم نفس
کشید و با صدای مردونه و بمش گفت
_صبح توام بخیر زندگیم! جاییت درد نمیکنه عمرم ..دیشب
مراعاتتو نکردم ببخش منو ..یهو کنترلمو از دست دادم ..
از این همه محبتش دلم قنچ رفت ..یکم تکون خوردم و با
حس درد نفسمو فوت کردم..اما چیزی نشون ندادم و رو به
چهره نگراناش لب زدم
_زیاد درد ندارم کارن ..نگران نباش!
و با شیطنت ادامه دادم

_همیشه کنترلتو از دست بده ..سک*س خشن یعنی این مستر
...من رمانتیک نمیپسندم!

قهقهه ایی زد و بی شرفی نثارم کرد و محکم چلوندم
+دخترهی پرو ..الان تو باید برام ناز کنی و گریه کنی .. بعد
صداشو نازک کرد و
ادای گریه کردنو دراورد و ادامه داد
_وایی مامانن ..درد دارمم ..وایی کارنن خدا لعنتت کنهه
..آی خدا ..

از اداهش غش رفتم و خودشم همراهم خندید ..
وقتی خندیدنامون ته کشید با حالت خاصی نگاهم کرد و با
تموم احساسش گفت
_من عاشق همین خاص بودنتم سویییتی ...تو شکلات
منی ..هیچوقت و هیچوقت نمیزارم جایی بری جز اینجا ..تو
اغوش من ..تو مال کارنی ..مال من بیبی ..همیشه یادت
باشه!!

part95#

سه روز تا رفتنم مونده بود ..دلشوره داشتم حس میکردم
اتفاقای بدی تو راه ..کارن عجیب شده بود و همش خودشو تو

برگه هاش غرق کرده بود .. از فکر اینکه بی تفاوت بشه به

حس بینمون بغض گرفت و بی دلیل دلم گرفت!

روی صندلی بالکن پاهامو جمع کردم و دلگیر به فضای جنگلی

رو به روم زل زدم که با صدای مهربون الی سرمو بلند کردم

_دخترم چیزی لازم نداری؟

گوشه لبمو گاز گرفتم و غمگین گفتم

_الی ... کارنو ندیدی؟

الی با کنجکاوی نگاهم کرد و جواب داد

_چرا عزیزم همین چند دقیقه پیش با عجله کت و شلوارشونو

پوشیدن و رفتن و فقط گفتن یه کار مهم دارن .. بعد صداشو

اروم تر کرد و ریزینانه گفت

_از من میشنوی مادر انگار داشت میرفت مهمونی ... اقا کارن

هروقت میخوان برن مهمونی .. یا همچین جایی .. تیپ رسمی

میزنن و همیشه بوی مشروب و عطرای زنونه میدن!

الی بدون اینکه بفهمه چه بلایی سر روح و روانم میاره با ذوق

و شوق ادامه میده .. که نمیدونم چی تو صورتم دید که

ترسیده زد به گونش و گفت

_ای وایی .. چیشدی کاتیا خانم؟

فشارتون افتاده ؟ ..خاک به سرم کارن خان بفهمن توبیخم
میکنن ..ببخشید ..ببخشید دخترم بخدا اصلا از قصد نگفتم
..چرا رنگتونو باختین اینا همش یه احتمالن ..به حرفای منه
پیرزن گوش نده دخترم!

الی نگران سریع رفت و با گفتن الان میام رفت!
بغضم با صدای ارومی ترکید دلم آغوش کارنو میخواست
..میدونم بچگانه دارم رفتار میکنم اما حالمم نمیفهمم ..با درد
اسم کارنو صدا زدم و ای کاش الان اینجا بود ...

part96#

ساعت چند شب بود نمیدونم ..اما دلشوره ول کنم نبود
..میدونستم کارن هیچوقت بهم خیانت نمیکنه ..حرفای الی
شاید یک دقیقه منو بهم ریخت ..اما کارنم مهربون تر از این
حرف هاست که بخواد بهم خیانت کنه ..حس بدم مثل این
میمونه که انگار اتفاقی برای کارن افتاده ..ساعت 2:00 دقیق
شد و یهو صدای باز و بسته شدن در امد ...الی مثل هرشب
میرفت خونش ..با دو از پله ها امدم پایین که با دیدن کارن
زخمی ..قلبم ایستاد!

_کارن!

دوتا مردی که کارنو گرفته بودن چرخیدن و کارن با دیدنم
چهره اش رفت توهم ..همینطور خشک شده نگاهش میکردم
..پیراهنش پر از خون بود ..و صورتش زخمی ، سعی کرد
لبخند بزنه ولی لبش خون ریزی کرد ..با حس کردن اشکام هق
هق کردم و بی توجه به نگاه های خیره اون دوتا مردا ..دویدم
بغل کارن که سفت گرفتم و مهربون و صدای گرفته گفت
_شیشش ..چته خانم کوچولو ؟!

فقط چندتا زخم ..گریه نکن نفسم ..

گریه هام شدت گرفت از شوکی که با دیدنش بهم وارد شد
نمیتونستم لب باز کنم بگم چی شد اینجور شد؟!

دل نداشتم به زخماش نگاه کنم اما با دستاش صورتمو گرفت
و خیره به جز به جز صورتم مهربون تر و حریص گفت
_این گریه هارو دوست ندارم ببی ..این گریه ها حق دارن
فقط موقع بازی بیان پایین!

منظورش از بازی سک*س بود ؛ ولی بخاطر حضور اون دوتا
مردا نمیتونست واضح بگه ..سرخ شدم اما نگران و با چشمای
خیس گفتم

_چه بلایی سرت امده کارن؟

اینا کار کین؟

اما جای اینکه جوابمو بده اخم شدیدی کرد و خیره به سرتاپام کرد و نگاهی به چشمای هیز مردا انداخت و با غیض و تعصب محکم تر گرفتم و جوری بغلم کرد که دیگه هیچ دیدی مردا بهمون نداشتن و زیر گوشم خشن غرید _لباس پوشیده تر از این نبود بیوشی؟!

با دیدن لباسای خوابم که یه شور تک خیلی نازک ست تاپ دو بند نازک بود و زیر لباسام هیچ لباس زیری نپوشیدم ..قرمز شدم و بیشتر خودمو تو بغلش فرو کردم و خفه لب زدم _اینا کین کارن؟

من خیلی ازت سوال دارم بیا بریم بالا من زخماتو ببینم .. حرف اخرمو با بغض گفتم که نفس عمیقی کشید و بوسه ایی روی موهام نشوند و بدون اینکه روبرگردونه بلند و با جدیت گفت

_دیگه لازم نیست بمونید ..به آرسان خان هم سلام برسونید! طعنه وار حرفشو زد و بدون توجه بهشون تو بغل گرفتم و بردم سمت پله ها و بالا رفتیم ..حواسم نبود میخواستم پیام

کنارش، کمرمو سفت گرفت که از درد اخی گفتم اما با خشم گفت

_تا نرفتن حق نداری از بغلم جم بخوری!
تا رسیدیم بالا صدای باز و بسته شدن خبر از رفتنشون داد..و باعث شد نفس راحتی بکشم و تا خواستم از بغلش دیگه فاصله بگیرم ..

part98#

تا خواستم دیگه از بغلش فاصله بگیرم کوبیدم به دیوار و یه دستشو گذاشت بالای سرم و یه دستشو گذاشت روی شکمش و ترسناک نگاهم کرد ولی با مهربونی که حس خوبی نمیداد گفت:

_میدونستی پرونده‌ات داره سیاه میشه کوچولو ..کی بهت اجازه داد با این لباسای سک*سیت جلوی اون مردای بی شرف بدوویی هووم؟

حواست کجا بود وقتی برجستگیای لعنتیت داشت توی این لباسای نازکت تکون میخوردن؟!

بعد عصبی تر کوبید به دیوار و با رگی باد کرده ادامه داد

– د بی شرف ..چرا لباس زیر تیوشیدی ..که این خط باسن و
سینه هاتو از نگاه اون بی ناموسای بی خانواده پنهون کنه ؟!
خواستم بگم نگرانت بودم که فهمید و پرحرص تر گفت
–من بمیرمم حق نداری خودسرانه بیای جلوی اون کودنا!
دنبال تلنگری بودم که خشم و بغضمو خالی کنم که با جمله
اخرش بغضم ترکید و با مشت زدم روی قفسه سینهش و با هق
هق لب زدم
–تو یه احمقی ...من تمام روزو منتظر بودم بیای ..بعد تورو با
این حال میبینم ...بعد جای اینکه بهم بگی چرا این شکلی
شدی ..منو بخاطر لباسام بازخواست میکنی ؟!
با حرفام نرم شد ..

part99#

بغلم کرد که ایندفعه دستامو دور کمرش حلقه کردم و با شدت
بیشتری گریه کردم ..تو موهام سرشو فرو کرد و با صدایی که
هنوز رگه های خش دار از غیرتش بجا مونده بود گفت
–هیشش ..باشه دورت بگردم ..بیخشید ..بهم حق بده ..پارچه
قرمز جلوی چشمامو گرفته بود ..تورو بیش از حد دوست

دارم عمرم .. بیا توی اتاق تا برآت جریانو تعریف کنم عمرم .. بیا که من پاهام خسته شدن!

اروم گرفتم ولی هنوز اشکم میریخت .. سعی کردم به خودم پیام .. باهاش سمت اتاقش حرکت کردیم که بی حال خودشو انداخت روی تخت .. با دیدن دوباره پیراهنش که غرق خون بود نگران رفتم جلو و گفتم

_زخمی شدی کارن؟!

چشماشو باز کرد و با احتیاط گفت

_یه زخم کوچیکه سویت!

با دستایی لرزون دکه هاشو باز کردم که با شیطنت گفت

_جووون بب .. چی از این بهتر که یه خانم لوند و کوچولو

لباساتو دربیاره ..

حتی بامزه بازیش از نگرانیم کم نکردن .. با باز کردن آخرین

دکه پیراهنش با دیدن زخمش که کوچیک بود .. نفس حبس

شدم ازاد شد و زیر لب خداروشکری گفتم .. که دستمو کشید

و انداختم روی خودش که آخش درامد .. هول زده خواستم

فاصله بگیرم که دستشو فشار داد روی کمرم و خمار گفت

_کجا خوشگلم .. من که گفتم هیچی نیست سویت ..

عصبی از این همه بیخیالیش بدعنع گفتم
_ولم کن کارن ..میگی هیچیم نیست و تا دست به شکمت
میزنم آخ و اوخت درمیاد؟!
همینطور که با شیطنت نگاهی میکرد و اروم اروم دستشو
وارد لباسم کرد و با شرارت گفت
_تو از کجا میدونی آخم بخاطر شکمم بود؟
با گجی نگاهش کردم و گفتم
_یعنی چی؟ پس کجات درد گرفت که آخت درامد؟
اشاره کرد به پایین شکمش و با خنده گفت
_همونجایی که روش نشستی بیب ..
رد نگاهشو گرفتم و با دیدن خودم روی آلت باد کردش ..فر
خوردم!
هین بلندی کشیدم و غلت زدم و نشستم روی تخت و گفتم
_خیلی بیشعوری کارن!
کم منو خجالت زده کن ..انقدرم منو نیچون با این حرف و
کارات ..بهم بگو چه اتفاقی افتاد که به این روز افتادی کارن

..با یادآوری جمله کارن به مردآ که گفت به بابا سلام برسون

..بهت زده نگاه به کارن کردم و گفتم

_نکنه ..نکنه ..کار ..باباس کارن ..ارره؟

چشمای کارن گشاد شد و سریع نیم خیز شد و گفت

_شیرینم ..باباتو از کجا درآوردی؟!

مگه من گفتم کار باباته دختر خوب ..

غریدم

_پس چرا به اون دوتا مردا گفتمی ..به ارسان خان سلام

برسونید؟

نفسشو فوت کرد و زیرلب غرید "پولؤرون لجباز"

*پولؤرون یک نوع شیرینی مکزیکی ترد و خوشمزه که آردیه

و تو دهن آب میشه و موقع بلند کردنش هم ممکنه از هم فرو

بیاشن و خیلی طرفدار داره*|

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part101

منتظر نگاهش کردم که با جدیت شروع کرد به حرف زدن
_یه مهمونی کاری بود باید میرفتم ..که ارسان هم یکی از
شرکای مهم اونجا بود ..ما از قبل قرار بود شریک بشیم که
فهمیدم برادر ناتنیمه و شراکتمونو میخواستیم بهم بزنینم ..اما
مسائل خانوادگیو وارد جزئیاتمون نکردیم .. سویت اینارو که
میشنوی دلم نمیخواد دلهره بگیری ...
از همین اول کاری دلهره گرفتم اما خودمو کنترل کردم و گفتم
_خب؟

نفس عمیق کشید و ادامه داد
_اما فهمیدم بابات تو کار خلاف بوده ..جابه جایی مواد مخدر
نادر ..

تا خواست ادامه بده با رنگ پریده من چشماش تا آخرین
درجه گشاد شد و از نگرانی خیز برداشت سمتم و بازوامو
گرفت

_کاتیا ..عزیزم چت شد ..اشتباه بزرگی بود گفتن اینا به تو
..ارسان هشدار داد ..منه احمقو بگو فکر میکردم بخاطر اینکه

وجه اشو پیشست خراب نکنه .. صدامو میشنوی دورت بگردم ..
مغزم منفجر شده بود .. دیگه نمیتونستم دور و اطرافمو ببینم
.. بابا خلافتار بود؟

#part102

با تته پته گفتم

_ک .. کارن .. د .. دروغ .. م ... میگی؟!

کارن درمونده نگاهم کرد و گفت

_کاتیا .. عزیزم .. این مال گذشته ی باباته .. گذشته مهم نیست

کاتیا .. هر کسی اشتباهاتی داره .. الان بابات خودش شرمنده

گذشته .. مهم اینه پشیمونه!

و زیر لب جوری که میخواست من نفهم لب زد "چقدم دیر

پشیمون شد"

کارن نمیدونست من گوشای تیزی دارم .. عصبی بودم از این

همه بی خبری و با پرخاش توپیدم

_کارن منظورت چیه دیر پشیمون شد؟

مگه چه اتفاقی افتاده .. کارن به عشقمون قسم یه کلمه دروغ

بگی یا بخوای بیچونی ترک میکنم ..

اخماش وحشتناک رفت توهم و چشماش رو به قرمزی زد

..ترسیدم اما کوتاه نیومدم و جسورانه تو صورتش براق شدم
که غرید

_منو تهدید نکن کاتیا ..با زبون خوش تنبیه ات کردم ..اما
انگاری بهت خوش گذشت که داری زبون درازی میکنی ..
ترسناک نفس میکشید و با هر کلمه نزدیکم میشد ..دیگه ترسو
پنهون نکردم و با رنگی که بدون شک به زردی میزد عقب
رفتم و گفتم
_ک ..کارن ..

یهو کوبید به قفسه سینم که کوبیده شدم به تاج تخت و از
درد آخی گفتم ..یک لحظه نگاهش رنگ نگرانی گرفت اما بی
تفاوت تو فاصله یه متری صورتم بی رحمانه گفت
_این چند روز نازتو خریدم ..اما انگار لوست کردم کوچولو
..نباید خط قرمزمو زیرپا میزاشتی ..تو که میدونستی ترک
کردنم یعنی بدترین خطای زندگیت ..اما به زبونت آوردیش
سوییت ..

جوری کلمه های اخرو به زبون آورد که تنم مور مور شد ..

part103#

نمیدونستم چیکار کنم ..بدترین گند زندگیمو زدم ..اما حق

داشتم ..همش پنهون کاری ..پنهون کاری ..خسته شدم!
با بغض و چونه ایی لرزون کوبیدم به قفسه سینه و گفتم
_خسته شدم کارن ..همش پنهون کاری میکنید ..تو ..بابا
..حتی مامان بلا ..منم آدمم ..این زندگی منم هست ..اما همه
تصمیم میگیرن جام غیر از خودم ..بسه دیگه ..میخوام بدونم
دور و اطرافم چخبره ..تازه فهمیدم بابام خلافاکار بوده ..تو
عموی ناتنیمی ..حتما چند روز دیگه میفهمم پرورشگاهیم ..به
اینجام رسیده کارن ..خسته شدم!
حس کردم از حرفام اروم گرفت اما هنوز چشماش به قرمزی
میزد

_من درکت میکنم کاتیا ..اما بخاطر همین رفتار پرخاش گرده
که نمیخوام چیزی بگم ...تو طاقتشو نداری کاتیا ..روحیه اتو
از دست میدی ..نمیخوام ضعیف بینمت ..اما حق هم نداری
بخاطریه مشت آت و اشغال گذشته ..عشقمونو قسم بخوری
و بخوای منو ترک کنی ..مفهومه؟

یکبار دیگه این حرفو از زبون خوشگلت بشنوم ..زبونتو
میبرم!

بی حرف سرمو گذاشتم روی سینه و اشکام ریخت
..دستاشو دورم حلقه کرد و توی موهام نفس کشید و

خوابوندم توی بغلش و از فشار زیادی که روم بود و خستگی
چشمام روهم رفت و توی بغل کارن بخواب رفتم

part104#

#کارن

روز آخری بود که کاتیا پیشم میموند ..نمیتونستم بزارم بره
..این یک هفته مثل زنا شوهرای واقعی بودیم ..بهم چسبید
..نمیتونستم بدون بوی تن شکلاتیش بخوابم ..حتی فکر به
نبودنش کنارم روی تخت وحشیم میکنه ..اما ارسان هشدار
داد ..میدونستم ارسان هنوز قدرتای قبلو داره ..و میتونه منو
ازش جدا کنه باید اروم اروم پیش برم ..راه سختیو دارم
میرم ..اما باید یک امروزو براش خاص کنم ..دست به جیب و
با اخم از پشت به ویتترین انگشتر زل زدم ..میخواستم حلقه
رو دستش کنه که دیگه هیچ نره خری نزدیکش نشه ..این دفعه
ارسان نمیتونست هیچ غلطی کنه چون میدونستم کاتیا یکی
بدتر از ارسانه ..با مالیکت و حرص شیرینی به حلقه ظریف و
ریز کاری شده زل زدم ..خودشه!
تند رفتم توی مغازه تا کسی نگرفتتش و با جدیت اشاره کردم
به انگشتر و رو به فروشنده گفتم

ست اینو دارید برام بیارید ..ممنون!

چشمی گفت و برام آوردش و با دیدنش از نزدیک چشمام برق
زدا!

محشره!

با پرداخت کردنشون ..جعبه مخمل سرمه اییو گذاشتم توی
جیبم و سمت ماشین رفتم ..

part105#

بی وقفه سمت خونه روندم ..نزدیک خونه با دیدن ماشین
ارسان دندون ساییدم ..عوضی!

قول داده بود شب بیاد ..با دیدن کاتیا که با گریه چمدونشو
میکشید و ارسان با اخمای توهم سمت ماشین میرفتن
..طاقت نیاوردم و وحشیانه با ماشین جلوشون ترمز

وحشتناکی کردم ..که با جیغ دلخراش کاتیا لعنتی به خودم
فرستادم ؛ امل نتونستم خشممو کنترل کنم و پیاده شدم و با
خشونت محکم در ماشینو کوبیدم و با صدای کنترل شده
گفتم

به به ارسان خان بودی حالا ..من که تازه برگشتم!
اخماش بیشتر توهم رفت و با لحنی کینه دوزانه گفت

—پسرجون بهتره دست از این بازیات برداری!

نیشخندی زدم و رو به کاتیای غمگین که عجیب نگاهم میکرد
با جدیت گفتم

—برگرد پیش الی!

تازه نگاهم به الی خورد که ترسیده نگاهمون میکرد.

با صدای عصبی ارسان حواسمو جمع کردم

—بکش کنار کارن .. کاتیا دیگه نمیخواد ببینت!

پوزخندی زدم و دوباره با فکی قفل شده به کاتیا هشدار دادم
—برو پیش الی کاتیا!

با سر تکون دادنش به نشونه مخالفت .. شوکه نگاهش کردم

که گریون زد تخته سینم و لرزون گفت

—من که دوستت داشتم .. خودمو در اختیار گذاشتم .. تورو

انتخاب کردم .. پدر و مادرمو پس زدم .. چطور تونستی کارن
... چطور؟!

گیج به حرفای عجیب غریب گوش دادم و کلافه بازوهاشو

گرفتم و با خشم گفتم

—این حرفا چیه کاتیا .. چت شده .. این بی شرف چی بهت

گفته که ...

برق از سرم پرید!

part106#

دستم روی صورتم گذاشتم و ناباور خیره شدم به چهره پر
نفرت و گریون کاتیا و با صدای ضعیفی تنها تونستم یک کلمه
بگم:

چرا؟

پوزخندی زد و رک گفت

خیانت!

یهو خونم به جوش امد تو صورتش فریاد زدم
_کاتیاااااا.. به خودت بیا.. منم.. من.. کآااااا.. چه خیانتی
..اوووون بابای پوفیوزت چی تو کللتت کرده که باورت
شددده؟

با عجله کیفشو گشت و با چندتا عکس محکم کوبید تو سینم
جوری که چند قدم رفتم عقب و با نفرت جیغ زد
_ایناااا.. این کثافت کاریاااا تو نشونممم داد... بهم نشون داد
تو بی لیاقتی.. یه احمقی.. تو لیاقت منو نداری.. اما ممنونم
..ممنونم که دیگه حالمو از مردا بهم زدی!

و با حق حق دوید با چمدونش سمت ماشین ارسان.. خواستم

به سمتش بدووم اما با دیدن عکسا ماتم برد!

-بی بی شہر ررف!

الی با جیغ بلندی سعی میکرد ارسانو ازم دور کنه اما خون
جلوی چشمامو گرفته بود و پی در پی تو صورتش مشت
میزدم ...

یهو با صدای جیغ کاتیا و سرمو بردم بالا که ناغافل کوبید تو
دماغم ..آخ نگفتم ..یهو کوبید تو گردنم که گیج افتادم روی
زمین ..لعتی زد توی شاهرگم ...داشتم بیهوش میشدم که با
حس بوی تن کاتیا و با گریه صدا زدنم لبخندی روی لبام امد و
خاموشی که جلوی چشمامو گرفت ...

#کاتیا

با گریه کارنو صدا میزد و سرشو گرفته. بودم تو بغلم و حق میزدم ..هرچقد بهم خیانت کرده باشه ..بهم بد کرده باشه ..اما من هنوز عاشقشم ..هنوز ته قلبم باور ندارم خیانت

@darkhast_romannn

کردنشو .. با صدای نگران بابا .. با ترس به صورتش نگاه کردم
که پر از خون شده بود .. بازومو گرفت و بلندم کرد
.. میخواستم برم سمت کارن که جلومو گرفت و با جدیت
گفت

_برو تو ماشین کاتیا .. خودم میارمش!
با بدنی لرزون و چشمای به اشک نشسته به چشمای بسته
کارن زل زدم که با صدای گریون الی نگاهش کردم که با
التماس گفت

_خانم .. من مطمئنم .. کارن خان بهتون خیانت نکرده .. باورش
کن دخترم .. باورش کن!

ارسان هشدار دهنده صداش زد که سریع رفت داخل و با
گفتن خبرم کنید محزونی درو بست .. با فکری مشغول از
حرفای الی درو باز کردم که بابا گفت

_در عقبو باز کن بزارمش کاتیا .. خودتم میای جلو!
با این حرفش عصبی و کفری گفتم

_اون بخاطر ضربه احمقانه اتون درحال مردننه .. شما با من
سر جلو .. عقب نشستن بحث میکنید بابا؟!

با تاسف سر تکون دادم و عقب نشستم و سر کارنو گذاشتم
روی پام .. که چند دقیقه بعد بابا سوار شد و محکم درو بهم

کوبید که باعث شد به خودم بلرزم

ناراحت صورت کارنو نوازش کردم و با اشکی که از گوشه

چشمم چکید اروم زمزمه کردم

_باورت میکنم کارن ..اما باید ثابت کنی خودتو ..وگرنه میرم

..جوری که دیگه نتونی پیدام کنی ..

#part106

دو ساعت گذشته بود و هنوز کارن به هوش نیومده بود

..نگران دستشو گرفته بودم که یهو با پلک زدن ارومش ..از جا

پریدم ..هیجان زده دستمو روی صورتش و صداش زدم

_کارن!

پلکاش باز شدن و با دیدنم شگفت زده و خسته لب زد

_کاتیا!

از خوشحالی ناخودآگاه اشک تو چشمام جمع شد که اخماشو

درهم کرد و با دردی که از گردنش بهش وارد میشد "هیششی"

زمزمه کرد و دستشو کشید رو موهام و با ناراحتی لب زد

_فکر کردم رفتی ..

با لبخند تلخی جواب دادم

_نمیتونم دوست نداشته باشم ..میخوام یکبار به حرف قلبم

گوش کنم .. و باورت کنم!

چشماش درخشید .. یهو سرمو فشار داد و حریصانه لبامو

بوسید .. ناله ایی از ته گلووم درامد که وحشی ترش کرد

.. دستامو روی قفسه سینه هاش گذاشتم و سرمو اوردم پایین

تر تا گردنش اذیت نشه و با ولع همراهیش کردم که یهو با

صدای در .. هول ازش جدا شدم که با دیدن قیافه قرمز از

خشم بابا و چهره خندون دکتر .. خجالت نکشیدم!

خونسرد لبخند زدم و خیره شدم به چشمای پر از حرص

دوست داشتن کارن!

دستاشو مشت کرده بود که بهم حمله نکنه .. بزور نگاهشو

گرفت که همون موقع صدای سرحال دکتر درامد:

_بلاخره بیمار جنجالی بیدار شد!

اهومی گفت و با جدیت رو به دکتر گفت

_کی مرخص میشم دکتر؟

که دکتر خنده ایی کرد و ابروشو داد بالا و گفت

_یک امروزو پیش ما هستی .. ضربه ایی که به شاهرگتون

خورد .. ممکن بود باعث مرگت بشه مرد!

کارن تیز به ارسان نگاه کرد که خودشو جمع کرد و اخمالود

گفت

_خب کاتیا ..حالا که کارن به هوش آمده ...الی رو خبر میکنم
پیشش بمونه ..ما اینجا دیگه کاری نداریم!
خواستم خودم مخالفت کنم ..که کارن با خشم نیم خیز شد
که چهرش از درد توهم رفت اما بلند فریاد زد
_بهتره همین الان خودت تنهایی بری همون قبرستونی که
بودی وگرنه به جرم ..اینکارت ..اشاره ایی به گردنش کرد و
خبیثانه ادامه داد

_میفرستمت جایی که نباید باشی!
نگران به بابا زل زدم ..میدونستم اگه بره پاسگاه دیگه
درامدش سخت میشه ..اینجا جرم یک سیلی هم سنگینه
..مطمئنن مامان بلا دق میکرد از دوری بابا ..

part107#

با نگرانی لب زدم

_بابا بهتره بری ..مامان تا همین الانشم مطمئنم داره بی قراری
میکنه ..

بابا خشمگین و با صورتی کبود دستاشو مشت کرده بود و
نگاهی بهم انداخت و بعد نگاهشو برگردوند سمت کارن و
ترسناک و با تمسخر زمزمه کرد

_هنوز کارمون تموم نشده ..برآدر!

برادر اخرش تنمو لرزوند و کارنو وحشتناک بهم ریخت ..به کل دکترو فراموش کرده بودیم که سرفه ایی کرد و با مکت گفت
_فعلا استراحت کنید ..خانم جوان هم میتونند پیشتون بمونند ..اگه مایل هستن!

سرمو تکون دادم که بابا چشم غره ایی بهم رفت که با غرش کارن ..رو برگردوند و سمت در رفت و پشت سرش محکم درو بست که داد پرستارارو دراورد ..دکتر نفس عمیقی کشید و با پرسیدن چندتا سوال رفت ..با رفتنش کارن خمار نگاهم کرد و هوس آلود نیشخند زد
_بلاخره تنها شدیم سویت!

دهن کج کردم و روی صندلی کناریش خودمو ولو کردم و با جدیت گفتم

_رفع دلتنگی برای بعد کارن ..برام توضیح بده ..مو به مو ..یهو قیافش تغییر کرد و با چشمایی مثل خون و دندونایی روی هم کلید شده گفت

_همش پاپوش بود و منه احمق نفهمیدم ..شب مهمونی که برات تعریف کردم ..و فهمیدم بابات یکی از کله گنده ها بوده ..همون موقع من با یکی از اونا درگیر شدم و تهدیدم کرد که

نابود میکنه هست و نیست زندگیمو .. ترسیدم .. چون
میفهمیدن تو نقطه ضعف زندگیمی و نابودت میکردن .. بابات
فهمید و عصبی بهم حمله کرد .. اما بعدش گفت کمکم میکنه ..
رنگ کارن قرمز و قرمز تر میشد .. نگران نیم خیز شدم و لیوان
آبی براش پر کردم که یه نفس رفت بالا و لیوانو تو دستش
فشار داد و ادامه داد

_گفت اگه چندتا دختر لخت تو بغلم ببینه .. اگه فهمید کاتیا تو
زندگيته .. اسیبی بهش نمیرسونه .. من سخت مخالفت کردم
.. چون مشکوک بود .. کمک کردنش .. حتی طرز نگاه کردن مرد
به من و ارسان .. مردک ک*سکش اونم ادم اجیر شده ی اون
بابای بی ناموسته .. دهن تک تکشونو سرویس میکنم .. اون
عکسا واقعی بودن .. اما به جون تو قسم که تمام دنیامی من
بهت خیانت نکردم کاتیا ..

part108#

بغض کرده نگاهش کردم که دستمو چنگ زد و با خشونت و
مهربونی بوسه ایی روی دستم نشوند و نرم گفت
_وقتی خودم یه دختر کوچولوی خوشگل دارم .. چرا بخوام با
چند تا هرزه بهش خیانت کنم؟!

دیگه هیچوقت کاتیا ..هیچوقت از دستت نمیدم ..مرگو جلوی
چشمام دیدم وقتی با نفرت نگاهم کردی و رفتی ..حس کردم
قلبم از کار افتاد ..و دستاشو باز کرد و با محبت گفت
_حالا بیا بغلم ارامشم ..انگاری سالهاست نداشتمت ..بیا اینجا
..

بی طاقت سمتش رفتم و کفشامو دراوردم و تو بغلش خودمو
جمع کردم که سفت دستاشو دورم حلقه کرد و تو سکوت به
چشمای هم خیره شدیم .. دستمو نوازش وار کشیدم روی
گردنش که چشماشو بست و نفسای پی در پی کشید ..از
عکس العملش لبخند ریزی روی لبام امد ..که چشماشو باز کرد
و با دیدن خندم تیز نگاهم کرد و غرید

_اره دیگه ..منو تحریک میکنی ..بایدم بخندی بیبی!
با چشمای گرد به پایین تنه باد کردش زل زدم و با خجالت
جیغ زدم

_کارن تو این وضعیت هم دست برنمیداری چراااا ..
نیشخندی زد و کمرمو چسبوند به خودش و گفت
_به من چه ربطی داره ..کارن کوچولو هوستو کرده
..میخواستی انقد دلبر بهش نجسبی ..

لب پایینمو کشیدم تو دهنم و خواستم فاصله بگیرم از پایین

تنش که فشار بیشتری بهم آورد و با لحنی پر نیاز لب زد
_کجا خانم کوچولو .. حالا که تنشش میکنی میخوای در بری
..هوووم؟!

part109#

تخس نگاهش کردم و گفتم
_توقع بیجایی که تو بیمارستان سالارتو اروم کنم ..اونم وقتی
که هنوز ناراحتم ازت بخاطر ...
با چنگ زدنش به باسنم حرف تو دهنم ماسید!
خشن لب زد
_توقع به جاییه بیبی ..الانم مثل یه دخترخوب برو درو قفل
کن برگرد اینجا ..

با بوسیدن گردنم بین پام خیس شد و آهی از دهنم پرید!
خواستم بلند شم و به بهونه قفل کردن در فرار کنم ..اما کارن
زرنگ تر بود که ابروهاشو داد بالا و چنگ زد به سینه هامو و
گفت

_نچ! پشیمون شدم سویت ..نیازی به قفل شدن در نیست ..
میخواستم اعتراض کنم و بلند بشم ..که یهو کشوندم سمت
خودش و پیراهن تنمو دراورد ..عصبی زدم اروم روی تخته

_کارن .. ما توی بیمارستانیم .. هرآن یکی میاد داخل و مچمونو میگیرن .. تو که دلت نمیخواد موقع سک*س مچتو بگیرن ..
خونسرد سوتینمو کشید پایین و خیره به نوک سینه هام گفت
_نگران این نباش سویییت .. جوونم این لیموها چه بزرگ شدن
.. اومم همش بابت زحمات منه ..

پاهامو فشار میدادم تا نفهمه تحریک شدم .. اما لعنت کارن جز
به جز حرکاتمو از بر .. کمرمو گرفت و نشوندم روی پاش که
مستقیم ک*یر باد کردش روی ک*س خیسم نشست .. از داغی
تنش ناله ایی کردم و بی اراده دست بردم و شلوارشو کشیدم
پایین .. مشتاق نوک سینمو لیس زد .. خیسی بین پام بیشتر
شد جوری که کارن هم حسش کرد .. و حشری جونمی گفت و
شورت نازکمو کنار زد و با دیدن ورم ک*سم با شعف مالوندم
...

part110#

آهی کشیدم و خودمو روی دستش تگون دادم و چنگ زدم به
دستش که سرشو آورد بالا و با چشمایی قرمز نگاهم کرد و
قربون صدقه ام رفت

..جونم شکلات شیرینم ..جونم بگو چی میخوای دورت بگردم
..اوووف من بمیرم برای کو*س قرمز شدت ..دلتنگ کارن
کوچولویی جوجه سک،سی اره ..

نفس نفس میزد و با آه های ریز جوابشو میدادم با خشونت
خاصی یه انگشتشو فرو کرد تو کو*سم که جیغم بلند شد
_آههه ..آییی ..کاااااا سوختم ..آاه

که دستشو تف انداخت و دوبارع فرو کرد توم و با شهوت
غرید

_قربونت برم این که یه بنده انگشته ..چرا هرروز تنگ تر
میشی سک.سی من ..آخ ک*یرمو چطور میخوای تحمل کنی
نفسم ..اوووف ..

از حرفاش حشری تر شدم و خودمو روی انگشتش بالا پایین
کردم ..دستش خیس خیس شده بود ..دیگه تحمل نکرد و
شورتشو کشید پایین که با دیدن ک*یر برنزه و تمیزش ک*سم
نبض زد!

با بی قراری ک*یرشو گرفتم و کشیدم لای کو*سم ..رنگ کارن
به کبودی میزد و با دستش ضربه ایی به باسنم زد ..نگران
گردنش هم بودم واسه همین بین ناله هام لب زدم
_کارن ..گردنت ..آاه

چشماش پر از مهر شد و بین نفسای داغش لبخند یه وری زد
که از جذابیتش نفسم حبس شد

جوجه خوشمزه من .. زخم شمشیر نخوردم .. دورت بگردم
اینطور ناله نکن داری روانیم میکنی .. ضربه بعد دوساعت
دردش محو میشه .. حالا بیا روم قربونت بشم .. بیا کوچولوی
سک.سی کارن ..

با شیطنت نگاهش کردم که حرصی کشیدم جلو و میخواست
بشونم روی ک*یر کلفتش .. که بدجوری سیخ شده بود و
جوون میداد لیسش بزنی!

کشیدم عقب که عصبی غرید

وقت بازی کردن نیست نفس کارن .. بیا روم همین حالا!!
لبمو گاز گرفتم و خیره به چشمای وحشیش میک محکمی به
سر قارچی ک*یرش زدم که نفسش از بهت بند امد
چشمامو اوردم پایین و خیره به ک*یرش با دقت دهنمو روش
بالا پایین کردم که نعره اروم کارن بلند شد
_آخ .. نفسمو بریدی .. لعنت .. آه

یه نفس تند تند براش ساک میزدم و با تخ*ماش بازی میکردم
که موهامو به ارومی چنگ زد و آه و ناله های مردونه اشو ازاد
کرد .. از ناله هاش تحریک شدم و کو*سم بیشتر از قبل خیس

شد .. با حس آتش تو دهنم سریع کشیدمش بیرون .. و کارن
دیگه تحملش به صفر رسیده بود و با یه حرکت کمرمو گرفت
و نشوندم رو ک*یرش .. که جیغم از لذت بلند شد .. تند روی
ک*یرش خودمو بالا پایین کردم که کارن با فریادی ارضا شد
و منم بعد چند ضربه یهویی آبم ریخت .. اما هردومون بی
توجه به ارضا شدنمون با شهوت و دلتنگی به همدیگه نگاه
میکردم .. و محکم تر تو تلبه میزد و نوک پس*تونامو میک
زد و با دستش چو*چول باد کرده و خیسمو میلرزوند و ضربه
میزد. این عالی ترین و کثیف ترین سک*سمون توی
بیمارستان بود ...

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part111

بی حال تو بغلش لش شدم که باسن لختمو نوازش کرد و با
نفس نفس تو گوشم زمزمه کرد
_دلم برات تنگ شده بود بیبی ..
بینیمو مالیدم به گردنش و لب زدم
_منم دلم برات شده بود کارنم ..
باسنمو تو مشتش گرفت، هنوز ک*یر داغش تو کو*س پر آبم

بود..هیچکدوم قصد جدا شدن نداشتیم ..اما هر لحظه ممکن بود یکی اون در لعنتیو باز کنه و آبرومونو ببره!

اما تعجب برانگیزه که با سروصدامون هیچکس وارد نشد! سرمو از گردنش دراوردیم و اروم ک*یرشو از تو کو*سم دراوردیم که یه عالمه آب لزج ازم پاچید بیرون ..با حس انگشتای کارن روی چو*چول خیسم ..با اعتراض کوبیدم به دستش و خیره به چشماش که حالا رنگ شیطنت و شهوت گرفته بودن غریدم

_کارن ..اینجا بیمارستانه ..من دیگه نمیزارم بهم دست بزنی تو جاهای عمومی ..این جرمه!

ولی کارن بیخیال و با هیزی تنمو رصد کرد و با نیشخندی گفت

_سک*س مزش به همین جاهای عمومیه سویت ..انقدرم نترس وقتی پیش منی ..من بنظرت میزارم کسی تن دخترکوچولومو ببینه ..هووم بیب؟!

نرم شدم اما واسه اینکه پرو نشه سریع چندتا دستمال برداشتم و آبامونو پاک کردم اما هنوز حس خیسیش اذیتم میکرد ..فقط سوتین و پیراهن بلندمو تنم کردم و بدون

شورت خواستم سمت سرویس بهداشتی توی اتاق برم که با

ضربه ی محکمی که به در کوتم زد .. سنگکوب کردم!
با صدای ژله ایی باسنم کارن جووونی گفت که عصبی چشم
غره ایی رفتم و با غرغر سمت سرویس حرکت کردم ..
_مردیکه دیوونه .. رعایت سرش نمیشه .. هعی دم به دقیقه
میکوبه به باسنم .. انگار سندروم دست داره .. اه
که با صدای خنده کارن کوفت غلیظی گفتم و درو محکم
بستم ...

part112#

#کارن

خیره شدم به جونور کوچولوی خوابالوم .. بعد اون سک*س
پر تحرکمون .. از خستگی کنارم غش کرد .. من عاشق این
شکلات کوچولو بودم .. دختر کوچولوی هات من .. گونشو
نوازش کردم و با فکر فردا دندونام قفل شدن .. ارسان بی
شرف!

حالا که میخوای بازیو شروع کنی .. باشه .. من با کمال میل
همراهیت میکنم .. منتظر طوفان توی زندگیت باش!
نمیتونستم بلایی سرش بیارم .. لعنت اون برادرِم هرچند ناتنی
.. پدر شکلات زندگیم .. نمیخوام باعث ازرده شدن دل

کوچولوم بشم .. اما نمیتونم آینکارشو بی جواب بزارم!
با تکون ریزی که دختر کوچولوم خورد .. از فکر درامدم .. به
ارومی تو خواب ناله کرد و با دستش دنبالم گشت .. ضعف
کردم و اروم خودمو کنارش کشیدم که با حس کردم .. سرشو
گذاشت روی قفسه سینم و به خواب رفت.
با عشق به موجود لوس تو بغلم نگاه کردم و اروم زیر لب
زمزمه کردم

_دورت بگردم دخترک لوسم ..

گونشو نوازش کردم و با بوسیدن موهاش چشمامو با آرامش
بستم .. امشب آخرین شب آرامش بخش زندگیم .. معلوم
نیست دیگه کی میتونم همچین خواب راحتی داشته باشم ..
آه ارومی کشیدم و با سفت بغل کردن کاتیا خواب رفتم ...

part113#

با خونسردی سیگارمو گوشه لبم گذاشتم و نیشخندی به
صورت سرخ از عصبانیت ارسان زدم!
_فکر کردی بیخیالت میشم جناب ارسان .. نچ تازه بازی شروع
شده .. داداش!

داداش اخرو با تمسخر کشیدم که یهو حمله ور شد سمتم و با

گرفتن گلوم جنون وار نعره زد

_میکشمت ..حرومزاااده ..لعنت به روزی که پیدات شد ..

محکم مچ دستاشو از روی گردنم کنار زدم و خیره به

چشماش مرموزانه گفتم

_قشنگ ویرون شدن زندگیتو به چشم ببین ..فقط پنج ثانیه

وقت داری ارسان فراز خان!

دستاش به لرزش افتادن ..نقطه ضعف ارسان دخترش و زنش

بلا بود!

و نقطه اصلی این ضعف ها بلا بود ..یعنی بهترین مهره من!

با صدای ناله وار ارسان توجه امو بهش جلب کردم!

با چشمایی که هنوز غرور توش معلوم بود لب زد

_چی میخوای که دست از سر من و زندگیم ور داری؟

حالا شد!

کف دستامو بهم کوبیدم و با چشمای براق نگاهش کردم و

part114#

#کاتیا

تو بغل مامان عطرشو با ولع بو میکردم ..دلم برای همه تنگ

شده بود ..مامان ، کِسا ، حتی بابا!

وقتی به کاساندر را زنگ زدم .. گریه کرد .. فحش داد و تازه فهمیدم چقدر بی معرفتم که دوست دوران بچگیمو ول کردم و رفتم پی خوشگذرونی .. وقتی فهمید خونم با سرعت نور امد خونمون و برخلاف حرفاش با آخرین زورش بغلم کرد و حالا اون روی مبل روبه رومون بود و منم بغل مامانم! با صدای بغض دار مامان از بغلش درامدم و ناراحت خیره به صورت پر اشکش لب زدم

_مامان .. گریه نکن .. ببخشید .. میدونم نگرانتون کردم .. اما مامان .. دیدی توام بابا مخالف رابطه من و کارنه .. مامان .. من میتروسم ..

با صدای لرزون حرفامو زدم که مامان بغضش ترکید و دوباره بغلم کرد که منم تو بغلش گریه کردم ؛ نوازش وار روی موهام دست کشید و با بوسیدن موهام لب زد

_نترس عشق مامان .. من مگه مردم که دخترم ناراحت باشه .. خدانکنه ایی گفتم که ادامه داد

_خودم یه راه حل پیدا میکنم .. نمیزارم بابات مانعتون بشه .. از این همه مهربونیه مامان بغضم گرفت و تند تند بوسیدمش که صدای چندشی دراورد کِسا:

_اه اه .. دختره ی لوس مامانی .. کم خالمو بچلون ..

با قهر بلند شد و خواست بره که با خنده دویدم سمتش و
مثل بچگیامون خودمو انداختم روی کولش که جیغ اون و
قهقه من بلند شد و همزمان خوردیم زمین:
_کرمو شکوندی کاتیااااا..خرس گنده با این سنت هنوز به
یاد بچگیا میخوای پیری روی کرم ..اخ اخ ..ناقصم کردی
هر*زه لعنتی!

با صدای مامان هر دمن به خودمون امدیم
_پاشین از روی زمین دخترا ..برید اتاق استراحت کنید!
چشمی گفتیم و باهم سمت پله ها رفتیم که با سوال غیر
منتظره‌ی کسا شوکه سرخ شدم:
_کای ..دیگه ورجین نیستی؟

@darkhast_romannn

پس الان پلمپت بازه .. اووف چه حسی داری؟

چشمامو چرخوندم و با نیشخندی تکیه دادم به میزم و دست
به سینه لب زدم

همون حسی که تو بعد دادن بکارتت به جک داشتی!
سریعا قرمز کرد و سرشو فرو کرد زیر ملافه هام و جیغ زد
تمومش کن کای!

خبیثانه قهقهه زدم و لب زدم

تو شروع کردی بیب!

part116#

بین حرف زدنمون با زنگ خوردن گوشی کاساندره .. نگاهمون
جلب گوشیش شد که با دیدن اسم عشقم با قلب بنفش کم کم
لبهام به خنده وا شدن .. کسا حرصی به قیافم زل زد و سریع
سمت گوشیش حمله کرد تا یه موقع اقاییش قطع نکنه .. با
ذوق و شوق تماسو جواب داد و بهش اشاره کردم برای
راحتیش بره توی بالکن که بوسی فرستاد و در بالکنو باز کرد
و رفت داخل .. با حسرت نگاهش کردم و آهی از دلتنگی
کشیدم .. کاش هیچکدوم از این اتفاقای عجیب غریب
نمیوفتاد و الان من و کارن مثل یه دوست دختر و دوست

پسر عادی بودیم ..و مثل قبلا با شیطنت مخفیانه همو

میدیدیم ..اشک گوشه چشمامو باز کردم که با صدای دینگ

پیامک گوشیم ..بی حوصله ورش داشتم که با دیدن اسم

کارن ..از هیجان دستام به لرزش افتادن!

لعنتیه مهرربون من ..انگاری حس میکنه روح آزرده شده امو!!

"دلم برات تنگ شده سویت"

گوشه لبمو گاز گرفتم و با خنده ایی از روی ذوق پیامش تایپ

کردم:

"منم همینطور ..دلم میخواد مثل قدیم یواشکی پیام خونت و

.."

با شیطنت "و" اخرو مرموزانه نگفتم ..و کارن سین کرد اما

جواب نداد!

ناامید ناله ایی کردم ..که یهو با صدای زنگ تصویری ..چشمام

گرد شد.

سریع به خودم امدم و تماسو وصل کردم که با دیدن عظلات

لختش و کروات باز شده دور گردنش و شلوار مشکی رسمی

تنش و اون موهای بهم ریخته دلبرش و چشمای وحشی و

خستش ..بین پام خیس شد و ناخوداگاه دلم لرزید از این همه

جذابیتش ..

که با صدای غرغرش پریدم و سرخ شدم:

-اگه همینجوری به اینجوری نگاه کردنت ادامه بدی ..تضمین
نمیکنم نیام جلوی همه بلندت کنم و بیرمت دختر کوچولو!
گوشیو جوری گرفتم که بازو هام به سینه های کوچولوم فشار
بیارن و بیان بالا که موفق شدم و یقه پیراهن نازکم که حتی
بود و نبودش مهم نیست .. کنار رفت .. نفسای کارن یکی
درمیون شد و همینجور که روی مبل لش بود خیره بهم
دستاشو مشکل کرد و با انگشت شصتش با گوشه لبش بازی
کرد که با فکر به حرکت انگشتش همینجوری روی کو*سم
.. داغ ترم کرد .. حس میکردم اگه بیشتر ادامه بدیم از بدنامون
اتیش میباره!

کارن خواست حرفی بزنه که با باز شدن در تراس و صدای کسا
حرفشو خورد و خیلی دقیق گوش داد به صدای ذوق زده
کسا:

-اووه کای .. خبرا رو شنیدی؟!

و راستی با کی رو کالی ؟

با لبخند روی لبم زل زدم به کارن و برگردوندم گوشیو و لب
زدم

_کسا .. کارن دوست پسر من .. و کارن کسا دوست صمیمیم .. از

قبل همو دیده بودین اما انقد حواسم پرت شد نشد خودم
معرفیتون کنم!

کسا هول زده و با خجالت گفت

خوشحال شدم از دیدنتون!

که کارن خیلی جلتنمن وار لبخندی زد و همچنینی گفت!

صفحه گوشو برگردوندم و خیره به جنگل چشمای پر نیاز و
وحشیش گفتم

دیگه مزاحمت نمیشم کارن ..

خواستم حرفمو ادامه بدم که با جدیت صاف شد و گفت

قطع نکن بیبی میخوام بشنوم خبرو ..

کسا لبشو گزید که حس کردم خبر خوبی نیست و خواستم

بهونه ایی واسه قطع کردن بیارم .. که هشدارانه صدامون زد.

part117#

کسا با من من لب زد

چیز مهمی نیست .. فقط .. امم .. چیزه ..

کارن کلافه غرید که هردومون با ترس تو جامون پریدیم:

من من کردنو بزارین برای وقتی که داشتم کتکتون میزدم

.. نه الان که از پشت گوشى صاحب مرده هیچ گو*هی

نمیتونم بخورم خب؟!

کسا ترسید و نمیدونست مرد مهربون من اهل کتک نیست و
اینا فقط یه تهدید تو خالیه ..لبخندمو بزور کنترل کردم که با
حرفای کسا لبخندم ماسید:

_دیمن توی ویدیویی ادعا کرده که عاشق کاتیاس و تو
یوتیوب پخش کرده فیلمو و الان تمام عالم دارن نگاهی میکنن
و این یک جورایی هم خوبه هم بده ..چون ..
دیگه حضور کارنو حس نکردم و با تندی و عصبانیت گفتم
_اون مرتیکه کو*نی چه غلطی کرده؟
حروم*زاده ..اون از عمد اینکارو کرده ..میخواد پشتم حاشیه
بسازه ..حسابشو میرسم ...

از خشم نفس نفس میزد که کسا نگران نگاهم کرد و لب زد
_اره خبر بدش اینه ..اما خوبش اینه که الان کل دانشگاه دارن
دیمنو مسخره میکنن ..و بهش لقب مردک بی خا*یه دادن!
نیشخندی زدم ..فقط من میدونستم پشت اینکاراش چه نقشه
ایی خوابیده!

یهو با به یاد آوردن کارن ..گوشیو اوردم بالا و با دیدن تماس
قطع شده ..ترسیده شمارشو تند گرفتم اما با اشغال بودنش
یاخدایی گفتم و نگران رو به کسای ترسیده لب زدم

_بدبخت شدیم کسا .. مطمئنم کارن الان رفته سر وقت دیمن!
کسا سریع شماره ی جکو گرفت و با قیافه پشیمون و محزون
گفت

_همش تقصیر منه کای .. هووووف .. الو جک ..

#کارن

_کارشو تموم نکنین .. جوری بزنی‌دش تا فکر این گو*ه خوریا
از سرش بپره و بعدش برای پدر پوفیوز تر از خودش
بفرستینش ..

با لحن خشن گفتن:

_حله جناب نیکلاوس!

با تموم قدرت پوکی به سیگارم زدم و گوشیه قطع کردم اینم
از دیمن جرالدا!

دیگه باید از بازی های بچگونه و شرط بندی های مسخرت
روی دختر کوچولوم دست بکشی پسر کوچولو و گرنه اونموقع
اس که وارد بازی های بزرگسالا میشی و بووووم تا به خودت
بیای تو و اون پدرت به باد رفتین!

پوزخندی زدم که با صدای زنگ دوباره مایلیم کلافه و بی
حوصله جواب دادم

_حرف بزن!

که صدای فوق العاده عصبی جک رو شنیدم:

_تو مریضی مرد ..دوتا دختری نگران گذاشتی و یهو رفتی و

بعد با ریلکسی تمام میگی حرف بزن؟! ..گو*ه توش!

و تقی قطع کرد! لعنتی واقعا گو*ه توش!

به کلی کاتیا و دوستش کساندارو فراموش کردم ..فقط

امیدوارم کاتیا دست به کار احمقانه ایی نزده باشه و نرفته

باشه خونه دیمن برای چک کردن سالم بودنش وگرنه تمام

نقشه هام بهم میریخت ..عصبی زدم روی پیشونیم و تند

شمارشو گرفتم که با اشغال بودنش ..به نقطه انفجار رسیدم

..بدون معطلی دکمه هامو بستم و با برداشتن سویچ ماشین

..سمت ماشین پرواز کردم ..فقط امیدوارم نزدیک یک متریه

خونه ای اون حرو*مزاده نشده باشه ..

با بالاترین سرعت راندم سمت خونه دیمن که با دیدن کاتیا و

دوستش نزدیک خونه دیمن ..سرعتمو بالا بردم و با غافلگیری

جلوشون ترمز کردم که جیغشون با صدای وحشتناک ترمز

یکی شد و خش انداخت روی اعصابم ..

part118#

کاتیا با ترس خشکش زده بود و دوستش هم بازو شو تو
چنگش گرفته بود .. با خشم و توپ پر شیشه رو دادم پایین و
ناخوداگاه نعره زدم با اینکه میدونستم دخترکوچولوم مقصر
نیست و تقصیر کار خودمه اما بازم کاتیا میدونست خط
قرمز چیه و کیه و حتی اگه میمردم هم حق نداشت پا تو
خونه‌ی این بی ناموسا بزاره:

.. بشین تو ماشین تا نزده به سرم بیشتر از این .. دیاالاا پرو
بر منو نگاه میکنن .. سگم نکن کاتیا بشین تو ماشین ..
هر دو ترسیده سوار شدن که هنوز درو نبسته بودن گازشو
گرفتم و بی توجه به جیغ و داد و صدا زدناشون روندم سمت
خونه جک تا کساندرا رو بزارم اونجا .. انگاری زیادی لوس
کردم دخترکمو که بدون فکر جلو خونه‌ی اون مرتیکه هیز بی
درو پیکر سوارش میکنم ..

#کاتیا

منو کسا از شدت ترس تو بغل همدیگه خشک شده بودیم برای
اولین بار به غلط کردن افتاده بودم .. صورت کارن وحشتناک
شده بود .. با یهویی ایستادن ماشین و دیدن خونه‌ای ناشنا
چنگ زدم به بازوی کسا و لرزون گفتم

اینجا کجاست مارو آورده؟! -

که کسا نگران نگاهم کرد و گفت

اینجا خونه جکه کاتیا .. من ولت نمیکنم ..

بیچاره وار چشمامو روی هم فشردم و سعی کردم آرامشمو

بدست بیارم که با صدای خشمگین کارن هردو پریدیم:

کساندرا بهتره زودتر بری جک منتظرته .. نمیخوادم نگران

دوستت باشی ..

کسا با مکت نگاهم کرد .. ناچار لبخندی مصنوعی زدم و لب

زدم:

برو عزیزدلم .. بعدا باهات تماس میگیرم!

و تو دلم ادامه دادم : "اگه زنده برگردم"

#part119

کسا پیاده شد اما تمام مدت نگاهمون میکرد و نمیرفت داخل

.. نگرانم بود اینو از دستای لرزونش میتونستم حس کنم

.. دروغ نگفتم اگه بگم خودمم حس ترس دارم .. اما کارن یه

کلمه هم حرف نمیزد فقط با سرعت میروند .. سکوت سنگین

بینمون داشت بی طاقتم میکرد .. با ایستادن ماشین تندی

پیاده شدم و توقع خونه کارن رو داشتم اما با دیدن خونه

خودمون شوکه شدم.

کارن به ارومی پیاده شد.. بی قرار بازو شو گرفتم و اسمشو صدا کردم که با دیدن نگاه سرد و خالیش خشکم زد.

ته دلم خالی شد.. نگاهش پر بود از ناامیدی.. انگاری ازم خسته شده بود.. بغض کرده دوباره صداش زدم که دستمو پس زد و با سردی که تا پوست و استخوانم نفوذ کرد لب زد.. برو داخل!

و تا میخواستم حرفی بزنم زنگ درو زد که به سرعت باز شد و با دیدن مامان و بابا با قیافه درهم.. توجه ایی نکردم و با التماس زل زدم به کارن.. نمیدونستم چیکار کنم.. ایندفعه گند زدم.. ایندفعه دیگه منو نمیبخشه.. چونم که لرزون شد با بی رحمی رو به بابا لب زد:

..بهره بیشتر مواظب دخترت باشی ارسان خان!

نگفت خودم مواظبشم.. حتی خداحافظی نکرد و رفت.. رفت ندید چطوری قلبم ترک خورد.

بابا منو خشک شده رو کشید داخل و تا مامان با نگرانی صدام زد بغضم ترکید و با حق حق دویدم سمت پله ها و حتی به صدا زدناشون توجه نکردم.. کارن پسم زد.. دیگه تموم شد.. درو قفل کردم و همون پشت در لیز خوردم و زانو هامو بغل

کردم و با صدای بلند گریه کردم .. مامان در میزد و ازم میخواست درو باز کنم و بهش بگم چیشده اما توانایی رو به رو شدن با هیچکسو نداشتم .. با صدای موبایلم با فکر به اینکه کارن باشه .. با ذوق اشکامو پاک کردم که با دیدن پیامکش از خوشحالی دستام به لرزش افتاد اما با دیدن پیامش دنیا روی سرم اوار شد:

"- برای یه مدتی بهتره همدیگه رو تنها بزاریم کاتیا .. متاسفم اما من کشش این همه تنش رو ندارم .. و اینجوری به نفع هردومون هم هست ... مواظب خودت باش."

part120#

یک هفته گذشت از جدا شدن منو کارن .. به کلی سرد شده بودم .. از ادم ها .. مردها .. متنفر بودم.

باشگاه رقصمو تغییر دادم .. ولی نتونستم از دانشگاه انصراف بدم چون بابا نداشت و با قاطعیت گفت اگه دانشگاه رو ترک کنم حقوق ماهانمم قطع میکنه .. بی حوصله با یه لباس مجلسی کوتاه و تنگ زرشکی سک. سی و صورتی که مثل عروسک ارایشم کرده بودن و کفشای پاشنه بلند زرشکی مخمل و موهای لخت شلاقی، ایستاده بودم جلو خیابون و

منتظر جک و کسا بودم.. پارتی یکی از بچه های دانشگاه دعوت شده بودیم ..و با اصرار کسا مجبور شدم آماده شم ..کیف دستی کوچیکمو دستم فشردم و خواستم زنگی به کسا بزنم که با صدای بلند بوقی ..سرمو برگردوندم و با دیدنشون سمتشون رفتم که کسا با ذوق شیشه رو داد پایین و هیز از پایین به بالامو نگاه کرد و لب زد
_خدای بزرگ ..معرکه شدی کای!

لبخندی زدم که با صدای جک که میگفت بشینم ..در عقب ماشین لوکسشو باز کردم و سوار شدم که با یه تیک آف سمت محل پارتی روند ...

دو ساعت توی راه بودیم ..جای پرتی نبود اما خیلی دور بود ..خونه ی بزرگی بود که با دوتا بادیگارد محافظت میشد.
از ماشین پیاده شدم و چشمم به یه محافظ خورد ..خیلی پرجذبه و خشن میزد!

اونم داشت نگاهم میکرد ..چشماش برق خاصی داشت ..هیكلش خیلی بزرگ بود و نگاهش گرم و اشنا بود.

با بی حواسی قدم برداشتم که با صدای کسا گیج نگاهش کردم:

_حواست کجاست کاتیا ..لطفا یه امشبو به کارن فکر نکن ..بیا

بریم خوش بگذرونیم..سفارشی درخواست دادم کلی وودکا و
مشروبای صدرصدی برات بزارن..امشبو تا صبح فقط بخور و
بگو کون لکش خب دوستم؟!

نیشخندی زدم و باشه ایی گفتم و سعی کردم دیگه به محافظ
نگاه نکنم.

با ورودمون از جمعیت توی هم پشمام ریخت!
جک دستشو محکم تر کرد دور کمر کسا..با حسرت نگاهشون
کردم..با انتخاب کردن یه میز من سریع کیف و گوشیمو
کنارشون گذاشتم و گفتم
_من میرم سمت بار..

کسا "مواظب خودت باشی" گفت و ازشون دور شدم.
زیادی جلب توجه میکردم اما برام یکمم اهمیت نداشت
..امشب مردا ممنوع.

فقط عشق و حال!

رو به دختری که مشروب میذاشت گفتم
_سفارشی کساندرا کوبا.

سرشو تکون داد و گفت

_باهام بیا!

همراهش رفتم که با دیدن یه بار کوچولوی خصوصی و کلی

الکل و غذاهای خوشمزه اوفی گفتم.

تشکری کردم و با اشتیاق سمتشون رفتم ..یه بطری برداشتم
و یه لیوان کوچیک برداشتم و تا خرخره پرش کردم ..میخوام
سگ مست بشم تا یادم بره جداییمو از کارن ..یادم بره
خاطراتمونو ..سک.سمونو ..

یه ضرب رفتم بالا و دوباره پرش کردم و زدم بالا ..یه تیکه
لیمو برداشتم و مکش زدم. با لذت آهی کشیدم و زمزمه کردم:
_زندگی یعنی همین!

یه تیکه مرغ بریون شده برداشتم و ازش خوردم ..و یه
مشروب دیگه انتخاب کردم و پرش کردم و زدم بالا که با طعم
خوشمزش با مرغ اوومی گفتم و انگشتامو لیسیدم یهو با
پخش موزیک اسپانیایی Despacito ..چرخشی زدم ..خیلی
وقته نرقصیده بودم و بشدت دلم تنگ شده بود ..سمت اهنگ
رفتم که بیرون بار بود ..و همزمان کمرمو پیچ و تاب میدادم .
کسا و جک و همراه یه اکیپ ده نفره دیدم ..کسا با دیدنم
جیغی زد و اسممو با اشتیاق صدا زد که توجه اشون بهم جلب
شد ..چشمکی بهش زدم و نرم شروع کردم به رقصیدن ..همه
دست از رقصیدن برداشته بودن و خیره ام بودن ..این اهنگ
بدون همراه مزه نداشت اما من تنهایی مزه مزش میکردم

..چشمام خمار از مستی بود ..لباسم رفته بود یکم بالا اما
توجه ایی نکردم و شیک اخرو زدم و کمرمو مثل مار حرکت
دادم که جیغ و سوتا گیجم کردن ..با تموم شدن اهنگ موهامو
زدم کنار و رفتم سمت کسا که بالا پایین میپرید و اسممو صدا
میزد ..با چند پیک نتونستم مست بشم چون من با پیکای
بیشتری مست میشم و چهار پیک فقط انرژی بهم میده ...

عموی ناتنی و شهوتی من:

part121#

اهسته سمتشون رفتم که با رد شدن دختر باریه و دستش
سینی حاوی پایه های وودکا ..سریع یکیو قاپیدم و بی توجه
به نگاه گیجش راهمو ادامه دادم که کساندرا با ذوق سمتم امد
و لب زد

_اوف دختر ترکوندی ..نمیدونی چقدر ازت تعریف کردن
..بیا باهاشون اشنات کنم ..دوستای جک هستن.
بی تفاوت لیوانمو کامل خوردم و خونسرد سمتشون رفتم که
کسا بلند گفت

_خب دوستان اینم خواهر قشنگم ..کاتیا .استاد شیک های
فوق العاده ..پیش باسن رفیقم کم میارید.

و چشمکی زد که همه اشون خندیدن و تکی تکی جلو آمدن و دست دادن و خودشونو معرفی کردن.

چهارتا دختر بودن و شیش تا پسر..اولین دختر اسمش ماریا بود و دختری بلوند چشم سبز بود و بشدت سرد..دومین دختر اسمش آلبا بود دختری سفید پوست و موهای همرهنگ خوردشید با صورتی کک و مک دار..و دقیقا مثل خوردشید گرم و خیره کننده بود.

سومین دختر امی..با هیكلی فوق العاده جذاب و قیافه ای وحشی.

چهارمیشون مروارید..دقیقا مثل اسمش شبیه یک مروارید خالص بود..موهای سفید رنگ کرده و صورتی معصوم و اروم. پسرا هم به ترتیب..میکائیل، مارتین، استیو، آتان، آرکا و آنیل که دوقلو بودن.

با همشون دست دادم و لب زدم

بیاید همراهم دخترا به بار خصوصی..کسا برام رزرو کرده..خوش بگذرونیم..و یک امشبو بیخیال پسرا باشیم
چطوره؟

پسرا اعتراضشون بلند شد اما دخترا با سوت اعلام کردن که راضین..کسا داغ لبای جکو بوسید که جک کمرشو سفت

همه امون باهم با شیطنت نچی گفتیم و دست کسارو

باخودمون که با اعتراض گفت

..کاتیااااا..کندی دستمو ..

ابرو بالا انداختم و گفتم:

اگه دستتو نمیکشیدم باید از اتاقای اینجا جمعتون میکردم.

سریع خفه شد و قرمز شده زد به بازوم که خندیدم و با

برگردوندن سرم ..و دیدن همون محافظ با برق همون

چشمای عجیبش .. اب دهنم توی گلوم پرید! لعنتی داره تعقیبم
میکنه ...

part122#

قدمامو تند تر کردم که با صداش نفس تو سینم حبس شد:

!_خانم

صداش کلفت و وحشتناک بود .. ترسیده پلک چشم چیم پرید

..حس خوبی نداشتم ..

دختر ایستادن و با کنجاوی برگشتن اما من برنگشته بودم
..که با دوباره خانم گفتنش مطمئن شدم که منو تعقیب میکنه!
سعی کردم خونسرد باشم و چرخیدم که با دیدن برق دوباره‌ی
چشماش تنم لرزید:

_بله؟ با من کاری داشتید؟

نیشخندی زد و دستشو کرد توی جیبش و لب زد:
_گردنبندتون!

لعنتی! بلااجبار با لبخند مصنوعی سمتش رفتم که حرف کسا
میخکوبم کرد:

_کای ما میریم ..بعد اینکه گردنبندتو گرفتی بیا!
نه ..نه ..بدشانسی پشت بدشانسی ..بادیگارد برق چشماش
دیگه کور کننده تر شده بود ..دندونامو روی هم ساییدم و
گفتم:

_باشه برید. منم زود میام!

با رفتنشون دیگه حس امنیت سابقو نداشتم ..کُند تر حرکت
کردم و با فاصله ازش ایستادم و دست دراز کردم و لب زدم:
_ممنون.

و تا خواستم از دستش بگیرم با شنیدن جمله اش نابود شدم:
_پس کارن بین دختر کوچولو و خودش ..خودشو انتخاب کرد

..هوومم منم بودم همینکارو میکردم کی دلش میومد همچین

دخترنازیو اسیر کنه!

ناباور و عصبی غریدم:

..چی ک*سشعر میگی حرو*مزاده!

تو کی هستی که منو تعقیب میکنی و بعدش میای چرت و

پرت میگی ..هاااا؟

نچ نچی کرد و با همون لحن چندش لب زد:

..نداشتیم دیگه خانم کوچولو ..منو نمیشناسی ..همونی که

اون شب دوست پسرتو زخمی آورد ..یادت امد کو*ن قشنگ؟!

برق از سرم پرید. حتی متوجه توهینش نشدم ..کارن گفته

بود اتفاق خاصی نبود ..اون گفت فقط یک دعوای ساده بود و

حل شد ..یهو به خودم امدم

و زدم تخت سینش و دیوانه وار فریاد زدم:

..کارن کجاست ..چیکارش کردین بی شرفااا ..

یهو مچ دستامو گرفت و پیچوند و از پشت چسبوندم به

خودش ..از درد اخی گفتم و از گرمای بدنش حالت تهوع

گرفتم ..لباشو آورد دم گوشم و شهو*تی لب زد:

..چه خشن ..ریلکس باش دختر ..

با لمس بدنم توسط دستای کثیفش ..محکم زدم لای پاش که

part123#

با صورتی که به سرخی میزد خیره شدم به قیافه کبود و طوفانیش و غریدم:

_دفعه دیگه حتی نوک انگشتات بهم بخورن از ک*یر حال بهم زنت دارت میزنم!

و با عجله دویدم سمت جمعیت ..با دیدن میز اشنای پسرا ..تند سمت کیفم رفتم که جک توجه اش بهم جلب شد و

نگرانی امدم سمتم و گفت

_چیشده کاتیا ..چرا انقدر پریشونی ..اتفاقی واسه دخترا افتاده ؟؟

با استرس و دستایی لرزون گوشیمو دراورددم و همزمان جواب جکو دادم:

_نه جک دخترا سالمن کارن ..نمیدونم ..چه اتفاقی افتاده ..خدایا!

اشکام بی اراده ریختن ..جک بازومو فشار داد و لب زد

_هی هی ..اروم باش ..بگو چیشده ..کارن چی؟

با بوق خوردن گوشی کارن ..نتونستم دیگه جواب جکو بدم

..با شنیدن صدای گرفته و خشن کارن زدم زیر گریه که صدای
متعجب و ناباورش بیشتر باعث گریم شد:
کاتیا؟!

کاتیا چیشده ..گریه نکن ..چیشده دورت بگردم ..کجایی ..با
عصبانیت بیشتری داد زد:

تو پارتی رفتی کاتیااا...چه اتفاااقی افتادده؟؟؟

نمیتونستم حرف بزنم از شدت خوشحالی و ناراحتی
..خوشحالی واسه اینکه سالم بود و ناراحتی بخاطر یادآوری
اینکه ما کات کرده بودیم ..

جک گوشیه از دستم گرفت و شروع کرد با حرف زدن با کارن
..دراخر ادرس اینجا هم بهش گفت ..

حس کردم فشارم افتاد و خودمو انداختم روی مبل ..که جک
با نگرانی ایمیوه ایی به دستم گرفت و لب زد:

بیا اینو بخور و اگه اروم شدی تعریف کن چیشده؟!

سری تکون دادم و نی رو مک زدم که با فرو رفتن ایمیوه

شیرین و خنک حس کردم اتیش درونم خاموش شد!

با صدای نگران کسا و همهمه دخترا ..بیحال نگاهشون کردم

که تندی آمدن سمتم ..کسا با نگرانی دستشو گذاشت روی

دهنش و نشست جفتم و با بغض لب زد:

خدای من کای .. چت شده .. رنگت عین گچ دیواره .. چه
بلایی سرت امد .. اشتباه من بود .. منو بخشش که تنهات
گذاشتم .

دستشو فشار دادم و لب زدم:

نه کسا .. اشتباه تو نبود .. تقصیر هیچکدومتون نبود .. حالمم
خوبه فقط یکمی فشارم افتاده!

part124#

جک رو به دخترا لب زد:

دورشو خلوت کنید دخترا .. کسا توام اروم باش حالش خوبه
.. همینجا بشینید من ببرمش بیرون هوا بخوره .. هوای اینجا
خفه اس!

کسا با نگرانی گفت:

نیاز نیست منم پیام؟

لبخند بی جونی زدم و گفتم:

اینجا بشین کسا من حالم خوبه .. برمیگردم نگران نباش
.. جک هست!

باشه ایی گفت و جک امد سمتم و لب زد:

میتونی بلند شی؟

اره ایی گفتم و بلند شدم یکم سر گیجه داشتم ..تا که از در
خارج شدیم نفس عمیقی کشیدم و بازوامو توی بغلم جمع
کردم ..جک بازومو کشید و اروم گفت:
_بیا اینجا بشین!

مخالفت نکردم و روی مبل های بیرون نشستیم که با جدیت
نگاهم کرد و گفت:

_الان تعریف کن که چه اتفاقی افتاده؟

نفسمو فوت کردم و مو به مو جریانو براش تعریف کردم و هر
لحظه اخماش کور تر میشد و تا خواست حرفی بزنه با ترمز
وحشتناک ماشینی هردمون از ترس پریدیم ..با دیدن ماشین
کارن ..قلبم بی قرار شد ..با عجله از ماشین پیاده شد و حتی
به ماشین بازش توجه نکرد .. از این همه نگرانش دلم ضعف
رفت و معلوم بود تازه از شرکت برگشته بود ..اینجایی که ما
نشسته بودیم دیدی بهمون نداشت و تا خواست وارد بشه با
صدا زدنش توسط جک متوقف شد:

_کارن ما اینجاییم!

کارن برگشت و با دیدنش ناخوداگاه پاشدم ..اونم ماتش برده
بود!

سرتاپامو اسکن کرد و از طرز تکون خوردن لباس فهمیدم

داشت اسمو صدا میزد. منم آروم صداش زدم که با دو امد
سمتمون و تا خواست جک بهش بگه حالم خوبه ..کشیدم و
پرتم کرد توی بغلش و کمرمو سفت چسبید و غرق بوسه ام
کرد داشتم لذت میبردم که با صدای پر از خشم و ترسیدش
چنگ زدم به پیراهنش:

این چه لباسیه؟! د نه پایین تنه اتو پوشونده و نه بالا تنه ی
سگ مصبتو!!

تو این بی صاحب خونه چیکار میکنی ها ..حرف بزن کاتیا تا
سگ نشدم ..درسته جدات کردم از خودم ..اما غلط میکنی
پاتو توی این خراب خونه ها میزاری ..سکته کردم تا برسم
..مردم و زنده شدن از هجوم فکرای بد ..

یکم ازم فاصله گرفت و صورتمو بین دستاش گرفت و محکم
و با تعصب لب زد:

بهم بگو چرا گریه میکردی ..چه اتفاقی افتاده کاتیا ..نکنه ..

part125#

نذاشتم بی مورد فکری بکنه و دستمو گذاشتم روی دهنش و
هیییسی گفتم که سکوت کرد و دو دو زنان خیره شد به
چشمام ..دستمو برداشتم و نشوندمش روی مبل با یادآوری

جک قرمز شدم و سرمو جایی که جک بود برگردوندم .. با دیدن جای خالیش با تعجب لب زدم:
_جک کجا رفت؟

کارن هنوزم ترسناک بود قیافش و با همون لحن قبلیش گفت:
_رفت داخل وقتی که تو بغلم بودی .. فهمید نباید مزاحم میشد .. برام تعریف کن کاتیا .. دارم کم کم .. به نقطه جوش میرسم!

جفتش نشستم و با ترس هرچی که واسه‌ی جک تعریف کرده بودم و برای کارن تعریف کردم حتی اون قسمتی که مردک حروم*زاده بهم دست زد!

صورت کارن دیگه به کبودی میزد و تا با بغض گفتم بهمم دست زد .. جنون وار فریاد زد و یهو بلند شد و همه‌ی گلدونارو شکوند.

با ترس و بهت جیغ بلندی کشیدم که با شنیدن صدای دویدن کسی سرمو برگردوندم و با دیدن جک گفتم:
_جک ..

جک با نفس نفس رسید و دستای کارنو که با عصبانیت پی در پی مشت میزد به دیوارو گرفت .. و در گوشش با خشم چیزی زمزمه کرد که من نفهمیدم.

تمام مدت پشیمون می‌لرزیدم و گریه می‌کردم ..

حس کردم کارن ارومتر شده اینو از نفسای منظم شدش فهمیدم اما من دیگه پاهام به لرزش افتاده بودن .. نامحسوس خودمو انداختم روی مبل و سرمو بین دستام گرفتم .. دوباره فشارم افتاده بود .. با صدای نگران کارن چشمام سیاهی رفت: _کاتیا .. عزیزم نگام کن .. چت شده .. من دهن اون مردیکه بی شرف مادر*** رو می‌گ*ام!!

دستای گرمش که دور کمرم حلقه شد بی‌حال سرمو روی شونش گذاشتم و چشمامو بستم .. کارن با جدیت و خشمی که هنوز توی صداش بود لب زد:

_به کساندرا زنگ بزن و بگو وسایل کاتیارو بیاره .. و به مامانش و ارسان بگه پیش اون می‌مونه .. حواستون باشه! جک زنگی به کسا زد .. کارن اهسته بلندم کرد و روی دستاش به سمت ماشین بردم .. سرم روی سینه اش بود و از خستگی نمیتونستم چشمامو از هم باز کنم.

در ماشینو باز کرد و جلو نشوندم .. و کتشو انداخت روم، با صدای سراسیمه کسا گوشامو تیز کردم:

_چی از جون کاتیا می‌خوای مردیکه پوفیوز اشغال .. دلشو شکستی بس نبود .. الانم می‌خوای دوباره ازش سواستفاده

کنی و بعدش د برو رفتیم ..نه دیگه خبری از اینکار نیست
..رفیقمو پیاده کن ..باما میاد خونه ..تو کات کردی باهاش و
حق همچین کاری نداری ..

کارن دندوناشو فشار داد و غرید:

_به صلاح خودش بود ..الانم برو کنار کساندرا ..

حضور کسا رو جفتم حس کردم ..کسا با حرص داد زد:

_صلاحش این بود که با یه پیام کات کنی و دلشو بشکنی بعد

الان پرو پرو بگی به صلاحش بود؟

هه برو عوضی من شما مردای اشغال و هوسبازو میشناسم ..

فکر کردی کاتیا دستمال کاغذی توعه که هروقت عشق و

حالتو کردی تموم کنی رابطه اتو باهاش؟!

تو نمیدونی چه بلایی سرش آوردی ولی من میدونم و اینم

میدونم تو لیاقتشو نداری ..جک بیا بلند کن کاتیارو ..پیش تو

بمونه ضربه محکم تری میخوره و من دیگه اجازه نمیدم همین

یک تیکه از قلب رفیقمو بشکنی!

part126#

سکوت کارنو که دید ایندفعه با جدیت جکو صدا زد که بلندم

کنه ..اما یهو صدای دویدن قدمای کسیو شنیدم و با بسته

شدن در و حس حضور کارن جفتم تعجب کردم و چشمامو
بزور نیمه باز کردم که صدای جیغای کسا نگرانم کرد .. با لرزش
بازوی کارنو که صورتش سخت و بی رحم شده بود تکون
دادم:

—پیادم کن کارن .. نمیخوام باهات بیا ...

هنوز حرفمو تمام نشده بود که نعره زد:

—بشیین سررجات تا برسیم خونه .. تا دلیلامو نشنوی تا آخر
عمر همونجا زندانیت میکنم و نه اون بابات و نه این رفیقت و
هیچ خر دیگه ایی نمیتونه نجات بده!

با ترس توی خودم جمع شدم که با صدای بدی و سرعت بالا
ماشینو روند و خیره‌ی به چشمای درمونده کسا که لحظه دور
تر میشد موندم .. صدای ماشین سکوت بینمونو میشکست
.. رگ گردن کارن برجسته شده بود و از گردن تا صورتش قرمز
بود میترسیدم سخته کنه .. درسته از اینکه یهو ترکم کرد ازش
دلخور بودم اما دلیل نمیشد بزارم بمیره!

با کمی تردید دستمو جلو بردم و نوازش گونه کشیدم روی
گردنش که چشماشو ثانیه‌ای بست و دستاشو دور فرمون
سفت تر کرد.

کم کم رگش داشت میخوابید ولی هنوز صورت و گردنش

قرمز بود ..میدونستم چه زمانایی این اتفاق براش میوفته ..

۱.مواقعی که توی سک*س بودیم!

۲.مواقعی که از شدت تعصب و غیرتش نمیتونه کاری بکنه و

توی خودش میریزه!

و این یعنی گزینه دوم و اون هنوز به اون مرتیکه‌ی حرومی

فکر میکنه و داره خودخوری میکنه!

دستم از روی گردنش برداشتم که همون موقع پیچید توی

کوچه‌ی خلوتی ..

و چراغای ماشینم خاموش کرد ..ترسیده از این همه تاریکی

بازوامو بغل کردم که صدای خش دارش بلند شد:

_بخاطر خودت بود!

گیج از حرفش لب زدم:

-چی؟

که سرشو برگردوند و عمیق خیره به چشمام گفت:

_تموم کردن رابطه‌امون!

عصبی و با قلبی که شکسته بودش جیغ زدم:

_کجاش بخاطر خودم بود؟

من خواستم؟

تو فقط به فکر خودتی ..به فکر منافعت بودی

تو و بابا خودخواهید و با خودخواهی قلبمو شکستید و تا عمر دارم یادم نمیره این خودخواهیتونو!

اما نگران نباش چیزی که واسه من زیاده عشقه!

تو رفتی و جا خالی کردی برای بهتر از خودت ..و پوزخندی به قیافه سرخس زدم و گفتم:

_همین الانشم با یکی آشنا شدم ..و دیگه دلم نمیخواد توی زندگیم ببینمت ..به قول کساندرا تو لیاقت هیچیو نداری کارن هیچی ..حتی من!

کارن فریادی کشید و ضربه ایی به فرمون زد و با همون ثن صدا غرید:

_حرفاییو نزن که بعدش پشیمون بشی کاتیا!
هه بلندی گفتم و داد زدم:

_من یا تو؟

چه با دلیل چه بی دلیل تو حق نداشتی خودسرانه واسه‌ی من تصمیم بگیری!

من خودم عقل و شعور دارم ..من سگ دست آموز تو و بابام نیستم و نمیشم ..حالام منو برسون خونه ..رابطه‌ی ما خیلی وقته تموم شده بهتره هرکی ...

هنوز حرفم کامل نشده بود که چنگ زد به موهام و با ولع و

هوس لبامو بوسید .. توی شوک رفتم و تا به خودم امدم با
تقلا و جیفای خفه تو دهنش میزدم تخته سینش ولم کنه اما
کمرمو چنگ زد و چسبوندم به خودش و مکی به لبام زد و با
ملچ مولوچ زبون و لبامو لیسید و بوسید عصبی چنگ زدم به
گردنش ...

part127#

تا که جدا شد ازم با خشم غریدم:

_دیگه حق نداری بهم دست بزنی .. از این به بعد تو فقط
عموی منی ..

دوباره رگ گردنش باد کرده بود و با عصبانیت دستاشو مشت
کرد و پی در پی محکم زد به فرمون و فریاد زد:

_د کدوم عمویی عاشق برادرزاده شه .. کدوم عمویی با

برادرزاده اش سک*س کرده .. کدوم عمویی پرده بکارت

برادرزاده اشو زده .. هآاااان؟ کدوووووم بی شرفی .. انقد

اون نسبت تخميو نچسبون بهمون .. و گوش بده به حرفام.

با ترس خیره شدم به حالت های جنون وارش .. دستشو کشید

روی صورتش و با صدای خش دار لب زد:

_تا یک جایی قضیه باباتو تعریف کردم ولی کامل نگفتم بهت

که نگرانت نکنم ..منه لعنتی نمیخواهم یه خش بهت وارد بشه
نمیخواستم وارد این جریان کنمت ..بعد درگیری با کله گنده
ترینشون باعث شد خودمو توی موقعیت خطرناکی قرار بدم
..ارسان نتونست حلش کنه واسه همین میخواست تورو ازم
جدا کنه اما با جدا شدن تو بدتر میشد اوضاع تو باید کنارم
میبودی که ازت مواظبت میکردم ..دورتو پر کردم از ادمایی
که تو نمیتونستی ببینیشون اما انگاری یکیشون از زیر کار در
رفت و نتیجه اش شد اتفاق امروز ..با ارسان قرار بستیم
سنگ جلوی پامون نمیندازه و میزاره باهم باشیم و در عوض
اون چیزایی که نباید برسه به دست مادرت نمیرسه اما گند
خورد تو نقشه هام چون تو با پا گذاشتن به منطق اون
حروم*زاده باعث شدی یکی از ادمای اون خلافتکار بی شرف
مارو ببینه و با دیمن همدست بودن و تمام مدت پشتش به
جایی گرم بود اما منه احمق خبر نداشتم ..برای حفظ جونت
مجبور شدم ترک کنم تا بدونن نقطه ضعفم تو نیستی اما
نمیدونم توی لعنتی چرا هر دفعه خودتوو پرت میکنی تو دل
خطر ..به مرز سخته منو رسوندی و دست برنمیداری!

بهت زده نگاهش کردم و با تته پته لب زدم:

ت ..تو ..گ...گفتی...ح....حل..شده ..کارن..

دستمو کشید و بغلم کرد و لب زد:

_جان کارن ..اروم باش ..میدونم شوکه‌ایی ..میدونم ترسیدی ..اما من هستم ..نمیزارم اتفاقی برات بیوفته ..حلش میکنیم ..سوییت نگام کن.

اشکام گونه‌هامو پوشونده بودن ..صورتمو بین دستاش گرفت و با مهربونی نگاهم کرد و گفت:

_تو جون منی ..عمر کارنی ..چرا با اشکات عذابم میدی هوم؟!

با گریه حق زدم:

_من نمیخوام اتفاقی برات بیوفته کارن ..من دوست دارم ..نمیخوام آسیبی ببینی ..کآارن

با اشتیاق بغلم کرد و فشارم داد و سرشو توی گودی گردنم فرو کرد و نفس عمیقی کشید و با لذت گفت:

_جان کارن ..آخ دورت بگردم ..منم دوست دارم کوچولوی من ..قول میدم هیچ اتفاقی نمیوفته عمر کارن ..قول میدم ..الانم

اشکاتو پاک کن سوییت میخوام ببرمت یجایی ..جایی که تموم مدت اونجا بودم و با یاد تو ارومم میکرد ..

توی سکوت هر دمون توی ماشین نشسته بودیم و توی راه
خونه ایی بودیم که کارن گفت ..هنوز ازش دلخور بودم
نمیتونستم به همین سادگی ببخشمش که دوباره خطای دفعه
قبلشو انجام بده ..اما دلش منطقی بود و قلب شکسته امو
ترمیم کرد ..و الان هر دو نگران بودیم ..نگران اتفاق های تو
راه ..خسته چشممو بستم که صدای مهربون کارن بلند شد:
_بخواب عزیزم ..خیلی راه مونده تا برسیم.
آسوده نفسمو دادم بیرون و خمار لب زدم:
_پس هروقت رسیدیم بیدارم کن ..دلم میخواد ..اونجارو
..بی

دیگه صدام ضعیف شد و نتونستم کلمات اخرو به زبون بیارم
و به دنیای خواب فرو رفتم و کارن با نوازش ارومش روی
موهام حکم بوسه ی قبل خوابو زد.

#کارن

قلبم میخواست از جاش کنده شه ..از اینکه بالاخره کاتیا رو
دید ..بالاخره بوشو حس کردم ..لباشو مزه کردم ..با شغف
دستی روی صورتم کشیدم و دوباره نگاهمو دوختم به قیافه
زیبای غرق خواب دخترکوچولوم ..اخ که تو کی شدی همه

وجودم دورت بگردم .. با دیدن مسیر کلبه .. به ارومی چرخیدم
و ایستادم .. کمر بندو باز کردم و بی طاقت خم شدم و بوسه
ایی روی پیشونیش نشوندم .. اخ که بوی عطر شیرین تنش تا
پوست و استخونم نفوذ کرد.

بی صدا پیاده شدم و اروم در سمتشو باز کردم و دست دراز
کردم و به نرمی بلندش کردم .. تک خنده ایی زدم و با نگاه
خاص خیره شده به پلکای بسته و قیافه تخسش و زمزمه
کردم:

_قربونت برم که حتی وزنی نداری کوچولو ..

دلم نمیومد بیدارش کنم میخوام تموم شب تا صبح رو خیره
نگاهش کنم تا شاید سیرشم از حضورش .. حرکت کردم سمت
در کلبه و با پا بازش کردم .. هیچکس به این منطقه نمیومد
چون جای پرتی بود .. برای همین درشو قفل نمیکنم .. وارد
کلبه شدم و با پا درو بستم .. کاتیا هنوز خبر نداشت اون خونه
ایی که منظورم بود کلبه ایی بود که سمت جنگل ختم میشد
.. دلم له له میزنه برای فردا که بیدار بشه و من قیافه خوشگل
و ذوق زده اشو ببینم ...

با خستگی که هنوز روی تنم نشسته بود چشمامو باز کردم و خمیازه کشیدم و تا خواستم بدنمو کش بدم با دیدن کارن که دستشو دورم حلقه کرده بود ماتم برد.

با یادآوری دیشب که بیهوش شدم .. لب و لوچم اویزون شد .. به سمت کارن دراز کشیدم و خیره به چشمای بستش دستمو فرو کردم توی موهایش و به نرمی نوازششون کردم .. با دیدن لبخند ارومی که کارن توی خواب زد ناخوداگاه خم شدم و بوسه ایی روی نوک بینیش زدم که یهو با صدای خش دار و داغش قرمز شدم:

چرا یواشکی ناخونک میزنی کوچولو؟

خجالت رو گذاشتم کنار و با تخیلی لب زدم:

ناخونک نزدم .. الان تو روتم انجامش میدم!

و دوباره خم شدم و در برابر نگاه خیرش بوسه ایی دوباره روی نوک بینیش زدم ..

که یهو خیمه زد روم و خیره به چشمای شیطانم غریب:

عواقب شیطنتت خوب نیست بیب!

خودمو جمع و جور کردم و گفتم:

هنوز ازت دلخورم .. بهتره به عواقب شیطنتای من فکر نکنی

..چون نبخشیدمت!

نوچ نوچی کرد و سرشو فرو کرد توی گردنم و با همون تَن
صدای خوابالود جذابش لب زد:

_د نه دیگه ..دلبری میکنی و میگی بهش فکر نکنم ..مثل این
میمونه یه شیرینی خوشمزه جلوت باشه و بگن فقط میتونی
بوش کنی ..برای دلخوریتم خودم نوکرتم ..تا هرچقد میخوای
ناز کنم خودم نازدارتم.

از حرفاش و بوسه های ریزی که به گردنم میزد غرق لذت
شدم ..اما با لجبازی گردنمو کج کردم و قفسه سینشو هل
دادم تا از روم پاشه و گفتم:

_دیگه نمیتونی با حرفای قشنگت خامم کنی ..ایندفعه جدیم
کارن!

چنگ زد به پهلوام و بی توجه به حرفام لب زد:

_پس که حرفام قشنگن ..به دلت نشسته حرفام سویت؟!
..دوست داری هرروز با همین لحن ازت پزیرایی کنم؟!

مشتی کوبیدم به بازوش و با حرص گفتم:

_ول کن ..از وقتی بیدار شدم چپ و راست هی منو تو چنگت
گرفتی مگه اسیرتم!

دوره گردنمو مک زد و خمار گفت:

part130#

پوزخندی زدم و با لحن دلگیر گفتم:

_باشه بازم با همین حرفا خرم کن تا دوباره تقی به توقی

خورد منو ول کن و بگی گور بابای دل شکسته کاتیا!

اخماش رفت توهم و از روم بلند شد و با ناراحتی لب زد:

_من مجبور بودم عزیزدلم ..تو اگه توی این موقعیت بودی

میتونستی باهام بمونی ولی به من آسیب بزنن؟ ارع سویت؟

میتونستی؟

حرفش بیش از حد قانعم کرد اما با بغض لب زدم:

_باید بهم میگفتی!

دستمو کشید و بغلم کرد و لب زد:

_ببخش منو ..نمیخواستم آسیبی بهت برسه ..اما اشتباه کردم

..اینجوری بیشتر بهت آسیب زدم انگار ..

اروم گرفتم توی بغلش و دیگه حرفی نزدیم که موهامو

نوازش کرد و لب زد:

_پاشو سویت ... نمیخواهی اینجارو ببینی؟!

با این حرفش دلخوریمو یادم رفت عین فتر پریدم و گفتم:

—وایی خیلی نامردی کارن قرار بود بیدارم کنی ببینم
اینجارو..

کارن یه وری خندید که دلم ضعف رفت:
—انقدر قشنگ خوابیده بودی دلم نمیومد ..تازه توی روز
رویایی تره دورت بگردم ..الان هرچقد میخوای میتونی
ببینش!

با این حرفش بدو رفتم بیرون و با دیدن منظره سرسبز از
پنجره ..ذوق زده رفتم سمت در خروجی و حتی حواسم به
سر وضعم نبود

تا درو باز کردم با خوردن هوای خنک بهم و بوی خوب هوا
حس زندگی زیر پوستم رفت ...پا برهنه رفتم سمت جایی که
سرسبزی بود و با دیدن یه جنگل بی نهایت بزرگ و نورانی
هوش از سرم پرید

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part131

با صدای کارن برگشتم سمتش و با ذوق گفتم:
—اینجا خیلی قشنگه کارن ..از کجا پیداش کردی؟
آمد سمتم و کمرمو کشید سمت خودش و با حالت خاصی

نگاهم کرد که مشکوک نگاهش کردم و گفتم:

چرا اینجوری نگاهم میکنم کارن؟

لبامو نوازش کرد و بم گفت:

همیشه تصورت میکردم .. اینجا .. پا برهنه .. وسط جنگل .. با

یه لباس نازک تنت!

تازه متوجه لباس تنم شدم .. همون لباس دیشبی تنم بود ولی

بند لباس روی بازو هام افتاده بود و لباس دیگه تا مرز شورت

آمده بود بالا .. حالا میفهمم نگاه های معنی دار و حرکات کارن

روی تخت .. از خجالت بدنم داغ کرد که نیشخند و حرف کارن

هم خجالت زده ام کرد هم متعجب:

تازه فهمیدی چی تنته سویت؟!

با پرویی ابرو بالا انداختم و گفتم:

نه از اولم حواسم بود چی تنمه!

کمرمو فشار داد و تب دار گفت:

پس از عمد منو تحریک میکنی دختر کوچولو!

حالا که فکر میکنه از عمد کرم ریختم چرا تصوراتشو واقعی

نکنم؟؟.

خودمو چسبوندم بهش و بازوهاشو نوازش کردم و با ناز

گفتم:

_از عمد نبود من ازت دلخور بودم و حواسم به لباسم نبود.

لباسمو داد بالا که به راحتی پایین تنم تو دسترسش قرار گرفت ..باسنمو چنگ زد و چسبیده به تنم تو صورتم غرید:

_چطور جرعت کردی با همچین لباسی بری مهمونی؟!

از داغی دستاش روی باسنم آهی کشیدم که ضربه ایی به باسنم زد و دم گوشم شهوتی حرفشو تکرار کرد:

..چطور جرعت کردی جلوی چشمای مردای کثیف با همچین لباسی رژه رفتی هوم؟

دستامو روی پیراهنش چنگ زدم که انگشتاش رفت وسط پام و از روی شورت ک*صمو مالید که سریع خیس کردم

..پوزخندی تو گوشم زد و ضربه ایی به ک*صم زد و گفت:

_چه زود برام خیس کردی بیب ..وقتی ک*یرم بره داخلت چقد آب پس میدی؟!

از حرفای شهوانیش آه و ناله ام بلند شد که شورتمو داد پایین ..توی جنگل ..میخواست باهام سک*س کنه حتی فکرش

دیوونه کنندس!

به انگشتش تف زد و خیره به چشمای خمارم انگشتاشو سمت ک*صم برد ..با حس دستای داغ و لزجش اووفی گفتم و چنگ

زدم به بازوهاش که دورم بودن ..تو چشمام خیره شده بود و

تند تند ک*صمو میمالوند و زیر لب با هر ناله ایی که میکردم
جونمی میگفت ...نزدیک بود ارضا بشم که دست از مالوندنم
برداشت بدنم شل شده بود و اگر ولم میکرد بدون تردید
میوفتادم رو زمین ..دستاشو گذاشت روی باسنم و از عمد
باهام بازی کرد و شرورانه خیره به چشمای بی طاقتم لب زد:
_چی میخوای دخترکوچولوم ..چی میخوای که داری براش
نفس نفس میزنی ..بگو چی میخوای خوشمزه من ..
دستاشو نزدیک ک*صم میاورد و انگشتای خیسشو روش
میکشید اما بعدش باسنمو میگرفت تو دوتا دستاش و محکم
میمالوندشون ..عصبی دستمو روی ک*یر باد کردش گذاشتم و
شهوتمی غریدم:

_ک*یرتو میخوام ..یک هفته ازش محروم بودم ..میخوام تو
خودم حسش کنم ..میخوام ک*صم روی ک*یرت کوبیده شه
و حتی وقتی آبم پاچید روی ک*یرت بازم روش سواریم
بدی..آآاههه ..

part132#

چشماش آتیشی شد ..با یه حرکت بلندم کرد و کوبیدم به کلبه
..ناله ایی کردم که ک*یرشو فشار داد به ک*ص خیسم و

حش*ری غرید:

_همینو میخوای ببی گزل ارره؟ ..

پر از درد بخاطر نبض شدید ک*صم جیغ زدم:

_اررره ..ک*یرتو میخوایم ..همشو تو ک*صم ..آیییی

زیپشو باز کرد و با یه دست بزور منو گرفته بود و با یه

دستش شورتشو میکشید پایین ..با برخورد ک*یرش صاف

روی ک*صم ..جوونی گفتم و دستمو گذاشتم روش که کارن

ناله ایی کرد و دستاشو گذاشت دو طرفم ..پاهامو دور کمرش

حلقه کرده بودم و شهوتی با دستم و ک*صم براش ساک

میزدم و ناله هاش مستقیم ک*صمو آب مینداخت!

خودمو کشیدم بالا و یهو ک*یرشو فرو کردم تو ک*صم ..از

شدت کلفتیش جیغی کشیدم که کارن بی حرکت ایستاد و

خیره به چشمای خیس از لذت شهوانی گفت:

_اوووو ف میگا*مت دختر کوچولو ..آخ

تند تند خودشو میکوبید بهم ..ک*صمو مالوندم و همراه تلمبه

زدناش خودمو کوبیدم بهش ..کلبه از شدت فشار سک*سمون

به صدا درآمده بود ..خنده امون با آه و ناله هامون یکی شده

بود ..انگشتمو کردم دهنم و مک زدم که کارن غرشی از شهوت

زد و خیره به حرکتام محکم تر و تا تخ*ماش ک*یرشو چیوند

تو ک*صم... انگشتم که خیس شد درآوردم و خیره به
انگشتای کارن که همراه ک*یرش ک*صمو میمالوند.. نوک
سینه هامو مالوندم و با انگشت خیسم.. سیخ و برجسته
اشون کردم.. کارن بی طاقت خیره به نوک سینه هام
ک*یرشو درآورد و بغلم کرد و با ولع نوک سینه هامو تو
دهنش کشید و با ملچ ملوچ محکم میک میزد و میخورد
..موهاشو کشیدم و با صدای بلند ناله کردم و تند تند ک*یرشو
با دستم بالا پایین کردم که چند قطره آب ازش پاچید بیرون
..سریع ک*یرشو دوباره با دستش تنظیم کرد توی ک*صم و
....

part133#

که مانعش شدم.. و با نفس نفس گفتم:
_کارن من متخصص نرفتم برای جلوگیری توام کاندو*م نداری
..آبتو نریز توم!
کلافه پیشونی عرق کرده اشو تکیه داد به سرم و خش دار و
خشن گفت:
_الان تنها چیزی که میخوام حس کردن اون ک*ص داغ و
تنگته کوچولو!

بدون اینکه مهلت بده ک*یرشو محکم فرو کرد توم. جیغی کشیدم و با درد خودمو کوبوندم بهش. کمرمو گرفته بود و خیره به ک*یرش که توی ک*صم پایین بالا میشد جونی میگفت و با دستش ضربه ایی به چ*وچولم میزد یهو آبم روی ک*یرش پاچید و تمام آبم تا تخ*ماشو با رنگ سفید پوشوند. آهی کشیدم که با شهوت نگاهم کرد و قریون صدقه ام رفت: _جونم دختر حش*ریم.. جونم این همه آب از این ک*ص کوچولو خارج شد؟!.. اووووف.

ک*یرش به نرمی توم ضربه میزد.. ک*یرشو کشید بیرون و ضربه ایی به باسنم زد و گفت: _میخوام این هلوهارو فتح کنم.. بچرخ ببیی!

با هیجان و ترس دستشو چنگ زدم و لب زدم: _درد داره کارن!

با مهربونی سینه هامو نوازش کرد و با حرارت گفت: _نمیزارم درد بکشی.. با این همه آبی که ریختی بیرون حتی نیازی به روغن نداریم!

تحریک شده لبامو گاز گرفتم که دوتا مچ دستامو گرفت و از پشت قفلم کرد.. چرخوندم و از پشت ک*یرشو چسبوند به لای باسنم و خشن در گوشم غرید:

_میخواهم تلافی این یک هفته دوریتو از تنم بکشم بیرون.
گودی کمرمو بیشتر کردم که با یه دست دستامو قفل کرد و با
دست دیگش ک*یرشو با آب ک*صم خیس کرد ...

part134#

ک*یرش خیس خیس شده بود و از دستش لیز میخورد
..نزدیک سوراخ باسنم اوردهش که ناخودآگاه منقبض کردم
..دستشو رسوند به ک*صم و شروع کرد به مالوندنم شل شدم
و آه و ناله هام بلند شد ..یهو با فرو رفتن ک*یرش توی کو*نم
..سنگکوب کردم!

درد نداشتم ..عجیب بود و لذت بخش ..سوراخم ک*یرشو کم
کم میبلعید ..آه غلیظی کشیدم و با لذت تو کو*نم کوبیدمش
..یهو با داغ شدن باسنم فهمیدم ارضا شده ..کشید ازم بیرون
و با خستگی نالید:

_لعنتی ..تمام شیره جونمو از کمرم کشیدی!
خندیدم که بغلم کرد و لباسامون که هرکدومون یه طرفمون
بودو برداشت و لب زد:

_پوش که داره غروب میشه ..دلم میخواد این صحنه رو با
تو ببینم.

و باز نگاه خاصی به سرتاپام انداخت و تب دار گفت:

هرچند ترجیح میدم لخت تو بغلم غروبو ببینی ..اخ که چه
صحنه‌ی گرمی میشه!

پیراهن قرمزمو پوشیدم و لب زدم:

کیفمو آوردی کارن؟

ابروشو بالا انداخت و حین پوشیدن لباساش گفت:

اره ..برای چی؟

با شیطنت گفتم:

یکار مهم دارم تو همینجا بمون تا برگردم.

مرموز نگاهم کرد که اهمیتی ندادم و دویدم سمت کلبه تا که

غروب نکرده خورشید برسم به کیفم ...

part135#

با دیدن کیفم روی مبل ..تند برداشتمش و با دیدن رژ زرشکی

مخمل همرنگ لباسم ..با اشتیاق برداشتمش و رفتم سمت آینه

و باظرافت کشیدم روی لبام ..بین پام و باسنم خیس بود ..با

تموم شدن کارم ..دستمالی برداشتم و خودمو تند پاک کردم و

اما باید بعدا برم حموم و آبشو از باسنم خارج کنم ..موهام که

هنوز لخت بودو شونه زدم و با دیدن ظاهرم لبخند زدم!

عالی شد ..سریع رفتم سمت در و با دیدن هوا که دیگه داشت غروب میکرد بدو سمت جایی که سک*س میکردیم رفتم ..با دیدن کارن که دست به جیب عمیق به اسمون نگاه میکرد ..دلم ضعف رفت!

صداش زدم که برگشت و با دیدنم تک خنده ایی کرد و با شعف دستاشو باز کرد ..دویدم و خودمو پرت کردم بغلش که بم و مردونه لب زد:

_قربونت بشم ..واسه من خوشگل کردی سویت؟! با ناز دستمو روی سینهش گذاشتم که حریصانه کمرمو به خودش فشار داد و گفتم:

_میخوام یه عکس دو نفری با غروب خورشید بگیریم ..ما هیچ عکسی باهم نداریم کالارن!

موهامو زد پشت گوشم و با لبخند جذاب یه وریش گفت: _از این به بعد بیشتر میگیریم دختر کوچولو..فعلا بیا اینجا عمرم خورشید الانه که بره و ما نرسیم بهش!

و بردم سمت جنگل و یهو با دیدن یه راه باز که به سمت پرتگاه ختم میشد دهنم وا موند...

با دیدن خورشید که دیگه کم کم داشت غروب میکرد .. با ذوق
چرخیدم سمت کارن و لب زدم:

_کارن گوشیتو بده عکس بگیریمم .. خیلی غروب قشنگیه ..

کارن دستشو تو موهاش فرو کرد و گفت:

_من فکر کردم تو خودت گوشیتو میاری .. گوشیم توی ماشین
مونده عزیزدلم!

ناباور نگاهش کردم و با لب و لوچه اویزون خیره شدم به

خورشید که کم کم داشت ناپدید میشد و آهی از حسرت

کشیدم .. نشد یکبار یک چیزی باب میلم پیش بره!

یهو با حس لبای کارن روی گردنم پریدم .. اما محکم گرفتم و

با لذت از پشت توی گوشم زمزمه کرد:

_نبینم ناراحت باشی سوییت .. درسته گوشی نداریم اما

چشمامونو که داریم .. میخوام این لحظه رو بهتر از هر

دوربینی ثبت کنی ..

دستاشو دور شکمم سفت کرد و محکم تر گردنمو بوسید

ریز ریز خندیدم و سرمو کج کردم و خیره شدم به چشماش

که بیشتر فشارم داد به خودش و حریصانه نگاهم کرد و گفت

:

_این لحظات رو با تو .. با هیچی عوض نمیکنم!

لبامو بوسید که منم چرخیدم و با همه احساسی که داشتم
بوسیدمش و صدای نفس نفس زدنمون زیر بوسه هامون گم
شد.

بهترین غروبی بود که تجربه کردم ..وقتی ولم کرد با صورتی
که میدونستم از خوشحالی برق میزنه لب زدم:
_دوست دارم کارن!

زیرگلو مو غرق بوسه کرد که تنم شل شد و خمار و پر از نیاز و
عشق گفتم:

_من عاشقتم دخترکوچولو!

با شب شدن هوا ..کارن حرکت کرد و منم توی بغلش همراه
شدم ..هردومون اروم شده بودیم ..به دور از هر استرس و
تنشی ..حیف که دوره‌ی این آرامش کوتاه ..اما ایندفعه
هیچکدوممون ضعیف نیستیم ..ایندفعه اجازه نمیدم هیچ
اتفاقی جدامون کنه ..حتی مرگ!

part137#

گوشیمو روشن کردم که یک عالمه پیام و زنگ امد بالا ..اولین
کار زنگ زدن به کسا بود چون میدونستم بابا و مامان رو قانع
کرده که پیشش موندم ..تا تماس وصل شد صدای جیغ

عصبیش ترسوند:

_احمقی کاتیا احمق ..انقد از دستت عصبیم که قادرم بکشت
..چطور میتونی ببخشیش دوباره ..چراا میزاری ازت سو
استفاده کنه ..نمیشناسمت کاتیا ..دیگه خبری از اون دختر
تخس و مغرور نیست ..برگرد خونه من دیگه بیشتر از این
نمیتونم عمو رو دست به سر کنم باید کامل بهم این اتفاقات
رو توضیح بدی چون بد ازت شکارم ..بد!

و حتی نداشت حرفی بزنم تق قطع کرد..شرمنده لبمو گاز
گرفتم من بیش از حد اذیت میکنم کساندارو ..حق بهترین
دوستم این نیست اما اخه من چیکار کنم وقتی زندگیم مثل
یه کلاف توهم گره خورده شده!

کلافه موهامو دادم عقب که بلاخره کارن امد و سوار ماشین
شد و با لبخند نگاهم کرد که با دیدن پریشونیم لبخند روی
لباش ماسید:

_چیشده کاتیا ..چرا انقد پریشونی ..اتفاقی افتاده؟؟؟
با ناراحتی صورتمو بین دستام گرفتم و خفه گفتم:
_من همش باعث میشم اطرافیانم غصه بخورن ..کسا رو
خیلی اذیت کردم اما دم نزد ..الان که زنگ زدم بهش با شنیدن
صدای پر دردش غصه هام دو برابر شدن!

اشکی از گوشه چشمم چکید که صدای ناباور و بعدش فرو
رفتن تو بغل گرمشو حس کردم:

_دخترکوچولو این چه حرفیه میزنی ..کی گفته باعث غصه
خوردن اطرافیان میشی ..تو نباشی اونا بدتر غصه میخورن
..الان حتی توام داری غصه میخوری اما تقصیر تو نیست
..این زندگیه ..سرنوشت ماست ..به همین زودی تسلیم شدی
سوییتی؟!

اشکام که بند آمدن محکم بغلش کردم و سرمو فرو کردم توی
گودی گردنش و لب زدم:

_کارن ..برام مهم نیست تو عموم ..داییم ..هرکسی باشی
..تورو نمیخوام از دست بدم ..هرچقد اشتباه باشه ..من عاشق
اشتباهم ..تو مال منی!

پر شعف و سوپرایز شده نگاهم کرد و بلندم کرد و روی
پاهاش نشوندم ..خجول ریز خندیدم که دستشو روی پهلوم
گذاشت و با خشونت خاصی گفت:

_لعنت به دلبریات که نمیزاری برسیم به خونه ..کم منو بازی
بده ببی گرل!

یکبار بهت گفتم من قلبم طاقت این حجم از با تو بودن رو
نداره ..لعنتی انقد منو به هوس ننداز ..

باسنم رو با دوتا دستش تو مشت گرفت و چسبوندم به خودش که شونه هاشو چنگ زدم و غریب:

_منی که چهل ساله رو به بازی نگیر ..تو زیادی شیرینی ..نمیتونم ازت نگذرم ..دلم میخواد هر لحظه هرکجا هست کنم ..تو با این حرفای یهویت اتیش میندازی به جونم ..تا همینجا گناه های زیادی کردم .. اما حس میکنم گناه هام کمن ..من گناه های بیشتری میخوام ..

part138#

فهمیدم منظورش چیه ولی با لب و لوجه اویزون گفتم:
_نمیشه کارن ..باید زودتر برگردم پیش کسا خیلی ناراحتش کردم و همینجوری توی دردمس انداختمش ..الان مهمتر از سک*س توی ماشین ..کساندر است!
باسنمو فشرد و بم گفت:

_کی این خانم کوچولو انقدر بزرگ و عاقل شده؟!
با ناز از بغلش امدم بیرون و نشستم روی صندلی و لب زدم:
_از موقعی که عاشق شوگردیش شد.

محکم و بلند خندید و لعنتی نثارم کرد و ماشینو استارت زد.
ساعت شیش صبح بود و هیچکدوممون نخوابیدیم و شب تا

صبح فقط تو بغل هم میخندیدیم و حرف میزدیم
..میدونستیم دیگه نمیتونیم همینقدر خوشحال توی بغل هم
باشیم ..کارن همین الانشم توی چشماش دلتنگی داد میزنه
ولی با فشار دادن فرمون سعی داره تلاشمونو بهم نزنه!
خودم بدتر از کارن از الان میتونم حس کنم جای سرد و
خالیشو توی تختم ..ولی مجبوریم بسازیم ..به امید روزی که
بهم برسیم بدون دغدغه ...خیلی موانع جلو رومونه فامیلای
مامان و بابا ..تاحالا ندیده بودمشون غیر از عمو ماریو عموی
بابام و ناپدری مامان ..و مامان بزرگ ..و عمو سام که دوساله
رفته مکزیک و گفته شهر مادریش و دور شدن ازش براش
سخته ..همه این ها مانع میشن بی شک ولی الان خطرناک
ترین موانع رو به رومون دیمن و اون خلافاکار کله گنده هست
..حتی فکر بهش مو به تنم سیخ میکنه!
با صدای خش دار کارن از فکر درامدم:
_به چی فکر میکنی خوشگلم که بدون پلک زدن خیره پایینی؟
محو خندیدم و پلک زدم:
_حواسم پرت بود ..به این فکر میکردم اخر داستانمون چی
میشه کارن؟!
نگاهم کرد خیره و عمیق و محکم گفت:

چه تلخ باشه چه خوش باهمیم!

دوباره داشتم احساساتی میشدم که با بوسیدن دستم توسط کارن یه قطره اشک از چشمام چکید:
به هیچی فکر نکن عمر کارن ..همه‌ی اینا میگذره و خاطره
میشن ..نگران نباش خانم کوچولو ..تا من هستم از هیچی
نترس!

part139#

بعد از سه ساعت رسیدن به خونه کسا با عجله خواستم پیاده
بشم ..که محکم گرفتم و دوباره نشوندم روی پاهاش و خمار
گفت:

نذاشتی تو ماشین ترتیب دلبریاتو بدم ..ولی الان که وقت
داریم و حالا که خیال توام برای رسیدن راحت شده میخوام
وجب به وجب تنتو کبود کنم تا سیراب بشم!
از حرفاش نبض گرفتم اما تو کوچه خونه‌ی کساندرا بودیم
ممکنه یکی مارو ببینه ..برای همین دستشو که روی شکمم
بودو چنگ زدم و گفتم:

توی کوچه ایم کارن ..ممکنه هرآن یکی مارو بب ..
هنوز کامل حرفمو نزده بودم که با یه تیک آف روند سمت

کوچه خلوت و تاریک .. ترسیده و شوکه نگاهی به قیافه
سختش انداختم .. با متوقف شدن و تاریک شدن فضای
ماشین برای اطمینان دکمه فعال کردن پرده هارم زد .. و به کل
تاریک کرد ماشینو .. نفسای سنگینمون سکوت بینمونو
میشکست .. با صدای زنگ گوشیم کارن فحشی داد.
برش داشتم و با دیدن شماره کساندرا هول جواب دادم:
جونم کسا؟!

که با حرص جواب داد:

_کجایی دختر .. چندساعته منتظرتم.

خواستم جوابشو بدم که کارن با جدیت گوشیه از زیر گوشم
کشید و گنگ شروع کرد به حرف زدن
_میارمش نگران نباش.

و سریع قطع کرد و گوشیه انداخت صندلی کنار .. تا خواستم
بگم چی گفت وحشیانه چنگ زد به گردنم و شروع کرد
بوسیدنم .. با جون و دل همراهیش کردم که دستاش از زیر
پیراهنم رد کرد و باسن لختمو توی دستاش گرفت .. از داغی
دستاش روی باسنم ناله ایی کردم که جونمی گفت و انگشتشو
از پشت فرو کرد توی ک*ص خیسم .. هینی کشیدم و خودمو
بالا کشیدم که حریصانه شروع کرد به تلمبه زدن .. اجازه

همراهی بهم نمیداد و میخواست یکسره ترتیبمو بده .. یقه
پیراهنمو کنار زد و با دیدن سینه هام نوکشونو به دهن گرفت
و انگشت بعدیشو تو ک*صم فرو کرد .. جیغی کشیدم که
انگشتاشو کشید بیرون .. با دیدن سفیدی آبم روی انگشتاش
شهوتمی نگاهم کرد و انگشتاشو برد سمت دهنش و مکی زد و
با لذت غرید:

_خدای من مزه توت فرنگی میدی ببی گُل ..
ک*صم نبض میزد .. زیپ شلوارشو باز کردم و میدونستم بعد
سک*سمون توی جنگل شرتی پاش نکرد .. با سیخ شدن
ک*یرش حشری با کلاهک ک*یرش بازی کردم که عصبی غرید
و گردنمو چنگ زد و ک*یرشو به دست گرفت و ج*ق زد و
اوردش دم ک*صم .. زبونی روی انگشت شصتش که دور
گردنم و نزدیک لبام بود زدم که با یه حرکت کل ک*یر کلفت و
درازشو فرو کرد توی ک*صم ... آه و ناله هام که بلند شد
محکم و پشت سرهم شروع کرد تلمبه زدن .. صدای شلپ
شلپ تلمبه هاش و ملچ ملوچ خوردن سینه هام توی فضا
پخش شده و حشری ترم کرده بود
_آه اومم .. سینه هاتو خودم بزرگ میکنم ببی .. اووووف .. چقد
خوشمزن ..

شونه هاشو چنگ زدم و ناله ایی کردم و اهسته و محکم
خودمو کوبیدم تا ته به ک*یرش که تخ*ماش به ک*صم
خوردن .

+آییی کارن ..محکتر ..آخ
_جونم خانمم اوووف ..محکتر ک*یرمو بکوبم به ک*ص
کوچولوت که پاره میشی نفسم
انگشتامو خیس کردم و تند تند همراه ضربه زدناش
چ*وچ*لمو مالوندم ...

part140#

دوباره صدای زنگ گوشی بلند شد ..ولی بی توجه به
سروصداش کارن محکم بهم میکوبید و قربون صدقه آه و ناله
هام میرفت ..دیگه طاقت نیاوردم و آبم با شدت زیاد بیرون
پاچید ..آه غلیظی کشیدم و شل شدم تو بغل کارن که
حریصانه تلمبه زد و غرید:

_سیر نمیشم ازت بیبی ..نمیتونم سیر بشم آههه
سریع ک*یرشو کشید بیرون و تمام آبش روی شکمم خالی کرد
..آب داغش پوست شکمم رو سوزوند ..نعره ایی زد و با نفس
نفس نگاهم کرد .. بی جون خندیدم که تک خنده ایی کرد و

لبامو محکم بوسید و تا خواست چیزی بگه زنگ دوباره‌ی
گوشی از جا پروندمون ..کارن حرصی گوشیه گرفت و وصل
کرد و بدون اینکه فرصت بده پشت خطی حرف بزنه گفت:
_بهت گفتم میارمش انقدر زنگ نزن دختره‌ی رو مخ!
با بهت نگاهش کردم که یهو با صدای بابا رنگ از رخم پرید
_کارن؟ ..دختر من پیش توعه؟!

از صدای عصبانیش چشمامو روی هم فشردم که کارن سعی
کرد ارومم کنه و با خونسردی جواب داد:
_قرار بستیم آرسان خان نکنه فراموش کردی ..
که بابا داد کشید:

_ این قبل از این بود که کاتیا توی دردرس بیوفته!
که کارن با خشم کوبید به فرمون و گفت:
_بهت سپردمش اما نزدیک بود ادمای اون بی شرف کاتیا رو
بیرن ..حواست کجاست ارسان خان ..انقدر سرگرم زن و کارت
هستی یادت رفته دختری داری که باید مراقبش باشی!
بغض کرده بی صدا کارنو صدا زدم که با اخم نگاهم کرد و
موهامو نوازش کرد که با صدای گرفته و لرزون بابا بیشتر از
قبل ناراحت شدم:

_تو حق نداری پدر بودن منو ببری زیر سوال کارن ..من همین

الانشم بخاطر دخترم خیلی کارا میکنم ..تو بودی که وارد
زندگيه کوفتی ما شدی و این دردسارو به جونمون انداختی!
و تق قطع کرد و من موندم و سکوت سنگین کارن ..
با زنگ دوباره‌ی گوشی عصبی چشمامو باز کردم و گوشيو
قطع کردم ..کارن بازم سکوتشو نشکست و لباساشو پوشيد
..منم لباسامو پوشيدم که ماشینو روشن کرد ..خيره‌ی بیرون
بود و دستاش دور فرمون سفت شده بود.
با تردید دستمو گذاشتم روی بازوش و لب زدم:
_کارن!

که بدون مقدمه گفت:
_خودم درستش میکنم! من توی دردسر انداختمتون ..خودم
درستش میکنم.

و بدون انعطاف نگاهم کرد ..ترسيده گفتم:
_منظورت چیه کارن؟
جوابمو نداد و ماشینو داد عقب و با سرعت بالا روند تو
کوچه‌ی خونه‌ی کساندرا ..دوباره سوالمو تکرار کردم اما با
عصبانیت:

_منظورت چیه کارن میخوای چیکار کنی؟
عموی ناتنی و شهوتی من:

با توقف ماشین پیاده نشدم و سفت تر چسبیدم به صندلی و
با بغض لب زدم:

_منظورت از حرفت چی بود کارن .. چطوری میخوای درستش
کنی .. مگه قرار نبود باهم بجنگیم .. با یه حرف بابا زدی زیر
قولمون باز .. ایندفعه نمیبخشمت کارن!
فکش لرزید ولی با بی رحمی گفت:
_من قوی ندادم!

زدم به سیم آخر و جیغ کشیدم:
_قول دادی .. قول دادی دیگه ولم نکنی .. شب تا صبح رو
معاشقه کردیم و تو گوشم زمزمه کردی هرگز ترکم نمیکنی .. و
هنوز یک روز نگذشته زدی زیر حرفت .. نامرد!
زدم به تخته سینه و اشکام پایین آمدن و ناله کردم:
_کی تمام میشه این بازیه کوفتی .. خسته شدم!
از ول کردنام خسته شدم .. از ترد شدن متنفرم .. ایندفعه
نمیتونی کارن .. من نمیزارم!
یهو کارن با عصبانیت چندبار کوبید به فرمون و فریاد کشید:

_د مجبورم ..مجبورم ..وگرنه از دستت میدم ..میفهمی اینو
کاتیا ..ما نمیتونیم درستش کنیم ..من باید درستش کنم ..من!
..من خرابش کردم ..خودمم درستش میکنم ..حتی اگه باعث
مرگم بشه!

پوزخند زدم و گفتم:

_دراماتیکش نکن کارن ..تو نمیگیری ..نه تو ..نه من ..فقط
..فقط

نمیتونستم ادامه بدم قلبم داشت از غصه میترکید ..دیگه
تحمل نکردم و توی بغلش زار زدم که روی موهامو بوسید و با
بغض مردونش لب زد:

_من قول دادم ترکت نکنم ..هنوزم سر قولمم ..من همه جا
کنارتم ..توی قلبت ..کنارت ..نمیتونی از شر من خلاص شی
کوچولو!

با گریه لب زدم:

_هیچوقت هم نمیخوام خلاص شم کارن!

part142#

بی حال در خونه کسا رو بستم که صدای جیغش عصبیم کرد:

میدونی چندبار بهت زنگ زدم احمق.. تو.. وای خدای من
کای چت شده؟!

با نگرانی دوید سمتم که با ضعف چشمامو بستم و بهش تکیه
دادم که داد زد:
جک!

جک از کی اینجا بود؟!

توی این همه مشغله نمیدونم چرا این سوال توی ذهنم پیش
امد!

با صدای دویدن و نفس نفس جک.. بزور خودمو از کسا جدا
کردم و لب زدم:

من حالم خوبه.. میتونم حرکت کنم فقط نیاز به استراحت
دارم!

جک ولی بازومو گرفت و با اخم گفت:

معلومه میتونی حرکت کنی.. بهم تکیه کن!

ایندفعه مخالفت نکردم و بهش تکیه دادم و کسا هم امد جفتم
و کمرمو گرفت که کلافه گفتم:

بچه ها باور کنید حالم خوبه جوری منو گرفتید انگار پاهام
شکستن!

با حرف نزدنشون پوفی کشیدم و ساکت موندم تا بیرنم داخل
..که صدای جک بلند شد:

_فکر میکردم رابطتون خوب بشه ..نمیدونستم با یه حال بدتر
میای!

که کسا جای من با حرص جواب داد:

_من بهت گفتم اون لیاقت یه فرصت دوباره نداره!

که ایندفعه من قاطع گفتم:

_لیاقتشو داشت!

من از یچیز دیگه بهم ریخته ام .

که با عصبانیت پرید بم:

_از چی ببخشید؟! .. کاتیا تو دیگه مثل قبل باهام حرف

نمیزنی ..حس میکنم فاصله گرفتی ..این واسم سنگین بوده

که بخاطر یه مرد ..از من فاصله گرفتی!

جک هشدارانه اسمشو صدا زد که سکوت کرد ..

حس عجیبی داشتم ..از حرفاش نه دلخور شدم و نه

خوشحال!

انگاری نبود کارن من رو تهی و خالی کرده بود . سخت ترین

حس دنیا رو داشتم!

#کارن

با خونسردی زل زدم به قیافه خونین دیمن که با عصبانیت
نعره میزد.

با ترحم نگاهش کردم و لب زدم:

موجود حقیری هستی .. چطور به یه خلافتکار اعتماد کردی؟!
نمیدونستی خلافتکارا فقط وقتی جایی سود کنن همکاری
میکنن؟!

نیشخندی زدم و بلند شدم و خیره به چشمای پرنفرتش گفتم:
از همون اول فهمیدم احمق و بچه‌ایی .. ولی نمیدونستم تا
این حد که لقمه‌ی شیرو میخواستی!

اشاره کردم به محافظا و قبل اینکه برم بیرون لب زدم:
پدرت و خودت اخراجین .. لیاقت گفتارهایی مثل شما مرگه
.. ولی زجر کشیدنتون دیدنی تره!

راهمو کشیدم و رفتم و بدون توجه به فریاداش درو بستم!
هیچی لذت بخش تر از شکنجه های گفتاری نیست .. دردش از
شکنجه های جسمانی بیشتره!

دیگو مافیای دون قرمز، به کینه معروفه و با کوچیکترین
خطایی مرگ اون شخص رو مهک میزنه ... فکر نمیکردم با
دادن کل شرکت بهش بیخیال انتقام بشه .. کار خطرناکی بود
فروختن کل سهام .. اما ارزششو داشت!
ارزش دختر کوچولوم بالاتره و من بخاطرش حتی زندگیم
میدم!

حس میکردم بالاخره آرامش برگشت .. دلتنگ کاتیا بودم .. قلبم
حتی نمیتونه یه ثانیه دوریشو تحمل کنه!
فقط میمونه مشکل بزرگی که وسط رابطمون بود .. آرسان و
خانواده اش!

نمیخواستم عین یک بزدل تهدیدش کنم و با عکسای فیک
زندگیشو نابود کنم.

اون برادرم بود و همچنین پدر دختر کوچولوم.
با خستگی دستی روی صورتم کشیدم .. مهم اینه بزرگترین
خطر زندگیمو رفع کردم بقیه اش دیگه مهم نیست.
نیاز داشتم صدای کاتیارو بشنوم .. پیراهن تنمو بکنم و با
بالاتنه ی لخت خوابیدم روی تخت .. ویدیو کال فرستادم که
همون موقع تماس وصل شد .. حریصانه به گوشی نگاه کردم

اما با دیدن جک اخمام به طرز وحشتناکی توی هم رفت ..
کاتیا پیش جک چیکار میکنه؟!

جک با عصبانیت داد زد:

_من احمق بودم که به حرفت گوش دادم و گذاشتم کاتیارو
ببری .. که با یه حال بدتر بیاریش .. مرتیکه تو ادم نمیشی؟
خسته نشدی انقد عذاب دادی این دختری؟
رنگ به روش نبود وقتی امد .. کارن دور باش ازش بزار به
زندگیش برسه .. آرسان خان حق داشت که نخواد تو نزدیک
دخترش بشی!

عصبی پریدم از روی تخت و غریبدم:

_کاتیا کجاست؟

همین الان میام دنبالش.

که بی تفاوت لب زد:

_نیا دنبالش ایندفعه حتی اگه من بزارم .. کساندرا زنت
نمیزاره!

با غضب نگاهش کردم که خودش و جمع و جور کرد.

_دوست دختر رو مختو جمع کن من دارم میام .. تا یک ثانیه

دیگه آدرس نفرستی .. خودتم میدونی میتونم ردتونو بزنم و

اون موقعس که باید توی بیمارستان خودتو ببینی!

part144#

با صدای پیامک گوشیم ..پیامو باز کردم و با دیدن ادرس
خونه‌ی کساندرا کلافه پوفی کشیدم ..باید باز با اون دختره‌ی
گستاخ شاخ به شاخ بشم!
از ادمایی که بیجا قضاوت میکنن و بیجا تصمیم میگیرن
واسه دوستاشون متنفرم!
با عصبانیت سوار ماشین شدم و ماشینو حرکت دادم ..نگران
کاتیا بودم دخترکوچولوم حتما از ترس و استرس دوباره
فشارش افتاده!

#کاتیا

نگران کارن بودم ..بهم گفتم بدون هیچ آسیبی موضوع رو
حل میکنه اما دلشوره داشتم ..آدمای عادی نیستن،
خلافکارن!!

طبیعیه بترسم ..از روی تخت بلند شدم و امدم بیرون که
همون موقع جک با اخمای توهم داشت میرفت پایین که سریع

صداش زدم:

_جک!

که برگشت سمتم و اخماشو بیشتر توی هم کرد و با لحن بدی گفت:

_الان دوست پسرت میاد دنبالت ..دیگه انقدر دردرس درست نکنید برای کساندرا!

ناباور نگاهش کردم ..دردسر؟!

روشو برگردوند و تند تر رفت پایین ..با قلبی شکسته اروم رفتم پایین ..باور نمیکردم یعنی تا این حد آزارشون دادم؟؟ پس چرا خود کساندرا بهم نگفت .. خجالت زده بغضم گرفت. خدا خدا میکردم هر چی زودتر کارن بیاد ..الان به شدت به آغوشش احتیاج داشتم ..میخواستم از همه دور بشم ..میدونم حرکت لوسیه که تقی به توقی میخوره دلم میخواد فرار کنم ..اما فقط این فرار کردنا ترمیم میکن!

با صدای خشمگین کسا سرمو بلند کردم و با صدایی که شبیه جیغ بود گفت:

_کاتیا ..ایندفعه اجازه نمیدم بری با اون حروم*زاده!

از حرفش طوفانی شدم و گفتم:

_کسا هیچوقت، هیچوقت به کارن نگو حروم*زاده .. کلی
توهین کردی بهش اما گفتم حقشه .. ولی ایندفعه نمیبینم
خواهرمی و دوستم .. تو از هیچی خبر نداری و فرصت
توضیح بهم نمیدی .. یا فریاد میزنی یا کلی ناسزا به کارن
میگی .. ولی ایندفعه کارن هیچکاری نکرده کسا .. اون بخاطر
محافظت از من رفته تو دهن شیر .. کاری که هنوز بابا در به
در دنبال راه حل براشه .. ببخش اگه اذیت کردم و توی
دردسر انداختمت .. دیگه از این به بعد اینکارو نمیکنم
.. ببخشید.

و بی توجه به میخکوب شدنش و نگاه بهت زدش .. از جفتش
رد شدم که لحظه آخر نگاهم به نگاه پشیمون جک گره خورد!
_شرمنده نباش جک .. حق با تو بود .. تو فقط چشمامو به روی
واقعیت باز کردی .. خدانگهدارتون!

part145#

از لباسای توی تنم داشت حالم بهم میخورد .. هنوز لباسای
مهمونی تنمه و بوی سک*س منو کارن روی تنم بود .. نیاز به
دوش آب داغ داشتم و یه دست لباسای تمیز و نو .. بغضمو

قورت دادم که با صدای ترمز ماشین و صدای نگران کارن
..سرمو با خوشحالی بالا اوردم
_کارن!

و پریدم بغلش و خیره شدم به صورتش ..با دست صورتشو
اینور اونور کردم و ندیدن کوچیکترین زخمی با خوشحالی و
بغض گفتم:

_کارن تموم شد؟

بگو که تموم شد کارن!

فشارم داد توی بغلش و با صدای مهربون و حمایتگرش لب زد:
_تموم شد عمر کارن ..تموم شد.

اشکام از شدت شادی و ناراحتی ریختن و هق هقم بالا گرفت
که بیشتر فشارم داد و هیزی گفت:

_بیا سوارشیم قربونت برم ..میخوای برسونت خونه بابات؟

نه الان نمیخواستم با هیچکس رودرو بشم ..نیاز داشتم به

حضور کارن برای یک روز کامل .. بدون جر و بحث با بابا و

بدون دیدن بغض مامان حساس و زود رنجم و بدون حضور

کساندرا و جک!

_نه کارن ..بریم خونت ..اگه مزاحمت نیستم میخوام امروزو

پیشت باشم ..

که با صدای عصبیش لبخند روی لبم امد:

_دفعه اخرته به خودت میگی مزاحم کاتیا ..اون خونه خونه‌ی

توام هست ..پس دیگه نبینم همچین حرفی بزنی!

باشه‌ایی گفتم که با نرمی جدام کرد و گفت:

_برو سوارشو عزیزم.

بوسه‌ایی روی گوشش زدم و به چشماش خیره شدم و با

صدای خش دار گفتم:

_از خدا ممنونم که تورو آورد تو زندگیم کارن ..خیلی دوست

دارم.

بوسه‌ایی روی لبام زد و از ته دل لب زد

_دورت بگردم من عاشقتم دخترکوچولوی سک*سی من!

ریز خندیدم که زد به باسنم و اشاره کرد سوارشم و گفت

_کم شیطونی کن و برو سوار شو تا زودتر برسیم خونه یه

لقمه ات کنم!

سوار ماشین شدم و گفتم:

_من کجا شیطونی کردم کارن؟!

فقط گفتم دوست دارم ..اینم نگم؟!

خمار نگاهم کرد و لب زد:

_تو همین الانشم داری دلبری میکنی سویت.

زدم به بازوش که دستمو بوسید و گفت:

– چیزی لازم نداری از سر راه برات بگیرم؟

با یادآوری لباس تند گفتم:

– لباس ندارم کارن .. از لباس توی تنم داره حالم بهم میخوره

.. میخوام دوش بگیرم نیاز به لباسای نو دارم.

کارن دستشو روی رونم فشار داد و با شیطنت گفت

– من لخت ترجیح میدمت کوچولو!

با اعتراض اسمشو صدا زدم که خندید و گفت:

– باشه دورت بگردم .. الان میریم لباس نو برات بگیریم!

لبخندی بزرگ به روش زدم و تو سکوت نشستم تا برسیم به

مقصد ..

#part146

کارن رفت برام لباس بگیره .. چون خودم چندشم میشد با این

لباس برم خرید .. و همچنین که لباسم مناسب یه مکان

عمومی نیست و صدرد کارن نمیزاره حتی نوک پامو ببرم

بیرون از ماشین!

با دیدن کارن .. صاف نشستم که قفل ماشینو زد و امد داخل

.. با دیدن سه تا پاکت توی دستش ازش گرفتم و گفتم

_کارن من گفتم یک دست ..تو سه تا پاکت لباس خریدی ..چی
تو بش حالا؟!

و با کنجکاوی اولین پاکت رو باز کردم و با دیدن کلی لباس
زیر از هر رنگ ..خندم گرفت و رفتم سراغ پاکت بعدی و با
دیدن پنج دست شلوارک گفتم

_پس شلوار چی؟

دستشو دوباره روی رونم گذاشت اما تحریک وار نوازشم کرد
و لب زد

_حق نداری روناتو توی شلوار خفه کنی بیبی گرل ..تو حریم
من اصلا نباید لباس تنت باشه اما دارم ارفاق میکنم بهت
بیبی!

گونه هام آتیش گرفت و رفتم سراغ پاکت بعدی که خودش
گفت

_برات انواع تاپ هارو گرفتم اما در کنارش یه تیشرت بلندم
برات گرفتم اما اگه اونو بپوشی حق نداری شلواری پات کنی
سوییت.

با اعتراض لب زدم:

_من میخوام بپوشم یا تو کارن؟

که صاف شد و موقعی که داشت ماشینو روشن میکرد
خونسرد گفت

_موقعی که مال من شدی ..همه چیت مال من شد حتی لباس
پوشیدنت بیبی!

با ناز دستمو روی بازوش حرکت دادم و لب زدم:
_پس از این به بعد همه چیه تو مال منه ..حق نداری لباسای
جذب بیوشی که دخترارو تحریک کنه!
نگاهم کرد و با خنده گفت
_تحریک؟

با اخم لب زدم
_اره تحریک ..منی که هزاربار لخت دیدمت اما با دیدن بدنت
تو لباس جذب دلم میخواد پیراهنتو پاره کنم و کبودت کنم.
با شرارت نگاهم کرد و شهوتی گفت
_جووون ..الان میریم خونمون نشونم بده چطوری کبودم
میکنی بیبی!

از لفظ خونمون دلم قنچ رفت اما گفتم
_من نگران کمرتم کارن ..تو یه روز داری سه راند میری ..
گردنمو نوازش کرد و با یه دست فرمونو چرخوند و در همون
حال لب زد

کی گفته میخوایم یه راند بریم ببی گرل؟!

پوزخند زدم و با خنده گفتم:

یه راند هم نمیریم عسلم!

part147#

تا رسیدن به خونه، کارن همش خط و نشون میکشید و منم با خنده نگاهش میکردم ..من الان تنها چیزی که احتیاج داشتم یه دوش آب داغ و یه لیوان ابمیوه یخ زدس! وقتی در خونه رو باز کرد با کنجکاوی نگاهش کردم و گفتم _اینم خونه‌ی توعه کارن؟ پس الی چی؟

دستشو روی کمرم گذاشت و هولم داد و گفت _اره اینجا هم خونه‌ی منه ..اونجارو در حقیقت برای الی گرفتم ..ماجرا داره و بعدا برات تعریف میکنم عزیزم. با تعجب نگاهش کردم ..صبرکن این کارنی نبود که بخاطر دفاع از اینکه گفتمش الی رو تحقیر نکن چون خدمتکاره ولی بردت نیست، تنبیه‌ام کرد؟!

هنوز توی شوک بودم که با نیشخند گفت

_بسه فکر کردن کوچولو ..برو حموم تا اقا گرگه هم بیادا!

از فکر درامدم و براش پشت چشمی نازک کردم و گفتم
_خیر جناب تنها میرم اقا گرگه هم میتونه غذاشو بخوره تا
من برگردم.

نزدیکم شد که رفتم عقب اما باسنمو چنگ زد و چسبوندم به
خودش و خمار گفت

_داری معامله میکنی بیبی گرل؟!
دستم روی قفسه سینهش گذاشتم و لب زدم
_معامله‌ی چی؟
حریصانه میغره:

_که باهات نیام حموم تا اونجا بگا*مت بلکه بعد حموم اقا
گرگه بخورت!

تموم تنم داغ کرد اما ازش جدا شدم و گفتم
_نخیر.. من گشمنه و خستم و میخوام استراحت کنم بهتره به
اقا گرگه بگی بخوابه!

از لفظ اقا گرگه خندم گرفته بود اما انگاری کارن خوشش
آمده بود به آلتش* بگم آقا گرگه!

مهربون بوسه ایی روی لبام زد و گفت

_شوخی میکردم دختر کوچولو.. امروز به اندازه‌ی کافی
خستت کردم.. قراره دست پخت منو امتحان کنی.. برو

حموم اما قبلش ..

رفت سمت یخچال و حرفشو ادامه داد _قبلش باید یه لیوان آب پرتقال بخوری چون فشارت افتاده فکر نکن نفهمیدم.
و همزمان یه پارچ درآورد که توش شربت پرتقال بود درآورد
و توی لیوان ریخت و امد سمتم ..با تشنگی لیوانو از دستش گرفتم و خوردم ازش که خنکی و شیرین بودنش حالمو جا آورد.

part148#

با لذت فرو رفتم توی وان و آهی کشیدم ..بدن خشک شدم
زیر آب داغ داشت شل میشد و هیچی بهتر از این لحظه نبود
..جسم و روحم به آرامش رسیده بود بالاخره ..شامپوی کارن
رو برداشتم و زدم کف دستم که بوی کارن بلند شد ..خندم
گرفت ، بوی کارن؟!

موهامو کف زدم و چشمامو بستم که با صدای باز و بسته
شدن در ..لعنت فرستادم که چرا قفلش نکردم ..با صدای بلند
و چشمای بسته لب زدم

_کارن تویی؟

که گرمای لبش روی نوک سینم پروندم

— جوون این خوشگلا چقدر قرمز شدن!

با اعتراض غریدم

— قرار بود من تنها حموم کنم کارن!

بلندم کرد از وان و با صدای آب فهمیدم میخواد موهامو
بشوره

— قوی ندادم بت بیبی .. بعدشم من که نمیخوام بگا*مت

دختر کوچولو بعد اینکه تقویت کردم حساب دلبری کردناتو
میرسم .. الانم سکوت کن من موهاتو بشورم.

حرصی نفسمو دادم بیرون .. کارن با ارامش تار به تار موهامو
میشست و با شیطنت تنمو لمس میکرد و بعضی اوقات با
نوک سینه هام بازی میکرد .. تحریک شده بودم ولی لبمو به
دندون گرفته بودم که آه نکشم.

وقتی کارش به موهام تموم شد .. شامپوی بدنو برداشت که
گفتم

— کارن .. خودم میتونم.

ولی با شرارت نگاهم کرد و لب زد

— نوچ عزیزم این کار ما مرداس .. زنا بلد نیستن!

زدم زیرخنده و گفتم

— مگه میخواین قله رو فتح کنین که میگی کار مرداس؟!

بده اونو کارن خودم بدم ..

اما با لجبازی کمرمو گرفت و خش دار و شیطون گفت
_ شما زنا نمیفهمین این کار چقد برامون مهمه .. پس بایست و
بزار من کارمو انجام بدم و انقد غرغر نکن دختر!
شامپو رو باز کرد و خالی کرد روی تنم و بجای لیف از دستاش
استفاده کرد.

از این همه شیطنتتش هم کلافه شدم هم خندم گرفته بود .. از
عمد هی میرفت پایین و ک*صمو فشار میداد .. خودمو
چسبوندم بهش که ک*یر باد کردشو حس کردم .. شلوارشو
درنیاورده بود و با بالاتنه لخت حمومم میداد .. سینه هامو
فشار داد و با چو*چولم ور رفت .. آه خفه ایی کشیدم که تو
گلو جوونمی گفت و تندتر کرد سرعت مالیدنشو .. ناله ایی کردم
و چنگ زدم به دستش که سینه هامو چنگ زد و توی گوشم
خمار زمزمه کرد

_ جووونم بیبی .. تحریک شدی برام .. دوست داری برات بمالم
و بخورم اره؟

part149#

از شدت تحریک شدگی نفس نفس میزد و نمیتونستم
جوابشو بدم .. ضعف کرده توی بغلش افتادم که دستشو از
لای پام برداشت و بوسه ایی زیرگلووم زد و مهربون گفت
_دورت بگردم ببخش ..یه لحظه شهوت بهم غلبه کرد ..یادم
نبود ضعف داری.

اومی گفتم ..دلم سک*س میخواد ک*صمو تحریک کرد و الان
میخواست تمومش کنه؟ نامرد!

ولی واقعا جونی نداشتم که سر این کارش اعتراض کنم!
بدنمو تند شست و همش سعی میکرد بهم زیاد نگاه نکنه چون
میتونستم ببینم از شدت شهوت گردنش متورم و کبود شده
بود.

...

با لذت توی بغل کارن لم دادم و آخیش بلندی گفتم که
دستاشو دور کمر برهنه ام حلقه کرد و زیرگووشم لب زد
_سیر شدی دخترکوچولو؟!

اهومی گفتم و چرخیدم سمتش و روی شکمش نشستم که
دستاشو روی باسنم گذاشت و حریص خیره شد به سوتین و
شورت تنم و گفت

_صدبار تنتو دیدم .. اینا چیه دیگه پوشیدی ببی گرل؟!

چشمامو توی کاسه چشمام چرخوندم و لب زدم
_تو همینجوری میخوای منو بکنی .. لخت باشم که دیگه
هیچ!

با شیطنتت ضربه ایی به باسنم زد که صدای شلیی توی اتاق
پخش شد.

از درد اخی گفتم و با حرص کوبیدم به سینهش که گفت
_تورو نکنم پس کیو بکنم خوشگلم!
خودمو پایین کشیدم و با بدجنسی ک*صمو مالوندم روی
ک*یرش از روی شلوار که آه تو گلویی کشید و لوس گفتم
_من نگران کمترتم عشقم.

جووونی گفت و حشری گفت
_تو نگران خودت باش کوچولو من توقع سک*س شبانه روزی
دارم از کلوچه خوشمزت!

part150#

خواستم جوابشو بدم که با صدای زنگ گوشیم با خستگی
هوفی کشیدم و از کنار کارن برداشتمش و با دیدن اسم مامان
با تعجب وصلش کردم
_الو مامان؟!

که صدای جدیش بیشتر متعجبم کرد

_کاتیا با کارن بیا ..همین امروز باید این مسئله رو حل کنیم ..

من خسته شدم از این قایم موشک بازیاتون .. اگه کارن واقعا

میخوادت میتونه بیاد خواستگاریت ..مکت کرد و ادامه داد

_باباتم خودم راضی کردم .. میمونه فامیلا که اونا مهم

نیستن .. مهم ماییم که راضی باشیم.

از شدت خوشحالی بغض کردم و از جام پریدم که کارن نگران

نگاهم کرد و اشاره کرد که چیشده ولی لرزون لب زدم

_مامان!

که صداش مهربون شد و اونم بغض کرد

_جان مامان .. میدونم مادر خوبی برات نبودم.

با عجله لب زدم

_نه مامان اصلا ..تو بهترین مادر دنیایی من قدر تو ندونستم

و همش باعث ناراحتیت میشم من دختر بدیم برات ..مامان!

سرفه کرد و با شوخی و صدای گرفته گفت

_پس مادر و دختر بدیم ..بدبخت شوهرامون نه؟!

از کلمه شوهر دلم قنچ رفت حتی فکر اینکه کارن همسرم

باشه رویایی!

بعد نیم ساعت حرف قطع کردیم که کارن نگران گفت

–چیشده قربونت برم ..چرا گریه کردی ..بابات چیزی
گفته؟؟؟؟

یهو با ذوق جیغ زدم و خیره به صورت مات کارن پریدم
بغلش و با جیغ جیغ گفتم

–کارن بالاخره به آرزوم رسیدم .وای کارن بابا و مامان
راضین میتونیم تا ابد با هم باشیم وای خدای من باورم
نمیشه!

دیگه اشکامو کنترل نکردم و گریه کردم ..و میون گریه حرفای
مامانو براش تعریف کردم.

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn

عموی ناتنی و شهوتی من:

part151#

کارن قربون صدقم میرفت و توی چشماش برق خاصی بود.
محکم بغلش کردم و با استرس گفتم
_کارن منو برسون خونه .. من حتی نمیدونم باید چیکار کنم
هووف

دستشو دور کمرم حلقه کرد و با آرامش گفت
_شیشش کوچولو .. استرس چی .. آخرش که مال خودم
میشدی!

خودمو ازش جدا کردم و با غرغر گفتم
_میدونم که آخرش مال خودت میشدم ولی الان استرس دارم
از واکنش بابا .. بقیه .. عمو ماریو اوووف
نوچ نوچی کرد و لب زد

_آماده شو برسونت خونه .. خودت با دیدن اوضاع اروم
بابات استرس از بین میره!

عصبی نگاهش کردم و گفتم

_اصلا از کجا میدونی بابام ارومه؟

امدیم و انقدر عصبی بود که جسم کنه و نزاره دیگه بینمت!

با خونسردی خندید و گفت

اونوقت میام و میدزدمت!

حرصی از خونسردیش پاتند کردم و با صدای بلند داد زدم

بیا بریم تا من دق نکردم از دستت کارن!

خندشو شنیدم و آتیشی تر درو بهم کوبیدم و لباسایی که
دستم بودنو پوشیدم.

...

با دیدن بابا با تته پته گفتم

س..سلام ..ب..بابا!

لبخند محوی زد و با جدیت گفت

سلام خوش امدی به خونت!

از طعنه اش سرخ شدم و سرمو انداختم پایین که مامان امد
و با دیدنش تازه فهمیدم چقدر دلتنگشون بودم.

سفت همو بغل کردیم که قریبون صدقم رفت و تند تند

صورتمو می بوسید

قربونت برم دختر قشنگم ..نبودی خونه سوت و کور بود

..اخه چطور دلت امد یه زنگم به مادرت نزنای دختر بی

معرفتم .. نگفتی با خودت یه مامان داری که داره از دوریت

دق میکنه؟!

شرمنده ازش جدا شدم و با ناراحتی لرزون گفتم
_ ببخش منو مامانی .. هیچ عذری گناهمو نمیشوره من خیلی
بی معرفتی کردم.

با مهربونی گونمو نوازش کرد که آرامشی زیر پوستم تزریق
شد

_دیگه گذشت نفس مامان .. بیا بشین .. موضوع مهمتر از
دلتنگیمون داریم.

که همون موقع صدای بابا هم بلند شد
_بشین کاتیا .. قضیه تو و کارن به همین سادگی نیست!
گوشه لبمو جویدم و گفتم

_میدونم بابا .. اما چیکار کنیم؟

من نمیتونم از کارن جدا بشم اونم همینطور ما همو دوست
داریم .. از اون طرفم اون برادر شما محسوب میشه و ..
سرمو انداختم پایین و دیگه نگفتم که اگه ازدواج کنیم .. زن
داداشت میشم و هم دخترت به طرز فجیعی الان که عمیق
بهش نگاه میکنم وحشتناکه!!

_خودتم فهمیدی این موضوع چقد پیچیده و ترسناکه نه

دخترم؟!

از حرف بابا خجالت کشیدم و با بغض گفتم
_میدونم بابا .. میدونم!

و سکوتی بینمون ایجاد شد که با صدای مامان شکسته شد
_فعلا برو بالا قشنگم ... اتاقتو تمیز کردم برات استراحت کن
تا من با بابات حرف بزنم!
سرمو تکون دادم و با ناراحتی به سمت پله ها حرکت کردم و
از پله ها بالا رفتم .. بابا حقیقتو بد کوبوند تو صورتم جوری
که دیگه توانایی بحث نداشتم.

...

#بلا

با حرص زدم به بازوی آرسان و عصبی غریدم
_مگه نگفتی موافقی؟؟!

پس چرا یهو اینجوری کردی .. ندیدی چقدر داغون شد؟!
لعنت به من که به حرف تو اعتماد کردم!

یهو مچ دستامو گرفت و با صدای بلند گفت
_من فقط چشماشو به روی حقیقت باز کردم .. بلا خودتم
بین این رابطه سمه .. سم!

رابطشون از هر جهت نگاه کنی از بیخ و بن مشکل داره!

کارن برادرمه و کاتیا دخترم .. چطوری میخوای کنار پیام با
قضیه ازدواجشون؟؟؟!

part153#

با تاسف به آرسان نگاه کردم و گفتم
_خدای من .. من دیگه نمیشناسمت آرسان .. یه کلام موافقت
میکنی با ازدواجشون آرسان .. مگه خودت نبودی قبلا وقتی
رابطمون ممنوعه بود گفتی مهم نیست و مهم اینه عاشق
همیم ها؟

چیشد نکنه واسه دخترت اخ و پیفه؟!
تموم کن این تفکرو آرسان .. اینجا ایران نیست که با این
تعصب به مسئله نگاه میکنی .. اینجا این موضوع ذره ای هم
اهمیت نداره .. چون مردمش فضول نیستن .. ثانیا اون برادر
ناتنیته خوبه خونی نیست و انقدر سنگ جلو پاشون میندازی!
و بعد حرفام بدون توجه به صدا زدنم توسطش پاتند کردم
سمت اتاق خواب .. اینا همش بهونس اون هیچوقت راضی
نمیشه به این رابطه .. آخ دختر بیچارهی من!

با فرو رفتنم تو آغوش آرسان اخم کردم و رومو برگردوندم که
دستشو دور کمرم سفت کرد و با صدای بمش زیرگوשמ گفت

—روتو ازم برنگردون ..هیچوقت!

با خشم توپیدم بهش :

—پس میخوای بوست کنم با این کارت؟!

میدونی با اینکارت باعث شدی برای بار چندم قلب دختری بشکنه ها؟!

نفسشو فوت کرد و درمونده گفت

—ازم میخوای چیکار کنم بلا؟؟!

مصمم چرخیدم سمتش و خیره به چشماش گفتم

—فقط موافقت کن با رابطشون!

آهی کشید و ازم جدا شد

—جواب ماریو رو چی بدم؟

من موافقت کنم اون صدصد مخالفت میکنه!

با ناز خودمو چسبوندم بهش و با عشوہ لبمو لیس زدم ..

میدونستم این راه برای نرم کردن ارسان بهترین راه حله!

ارسان مسخ شده نگاهم میکرد و آب دهنشو به سختی قورت داد

—تو میتونی قانعش کنی ارسان .. بخاطر دخترمون باشه؟

چسبوندم به خودش و خشن غرید

—لعنت به روزی که نقطه ضعفم افتاد دستت!

ریز ریز خندیدم که با لباس خفم کرد و دست برد زیر باسنم و
شهوانی گفت

چرا هرروز سک*سی تر میشی نفسم .. اووف قربون ک*صت
بشم جوجه سک*سی من که از روی شورت هم خیسیش
شلوارمو خیس کرده!

آه غلیظی کشیدم که روی تخت پرتم کرد و شورتمو وحشیانه
کشید پایین و یهو شروع کرد به خوردن ک*صم و با زبونش با
چو*چولم ور میرفت

آهههه .. آیییی .. آرساان .. اووم .. اوووف

سرشو بیشتر فشار دادم به ک*صم که با انگشتش با بالای
چو*چولم ور رفت آه و ناله هام که بلند شد .. سرشو از توی
ک*صم برداشت و بلند شد و وحشیانه یقه پیراهنمو جرر داد
که پستونای گندم افتاد بیرون و ...

part154#

جووووون .. اینا همش کار دست منه اووف قربونش بشم از
لیمو شدن هندونه اووم

با مکیدن نوک پستونم برق از سرم پرید و جیغم از شهوت
بلند شد اما دستشو گرفت جلوی دهنم و تند تند پستون هامو

میخورد و گاز میزد .. پلک چپم هعی میپرید ک*صم ک*یر
کلفتشو میخواست ..

بی طاقت از پستونام جداش کردم و کل لباسامونو دراوردم و
به سرعت چسبیدم به ک*یرش و کلشو توی دهنم جا کردم که
آهش دلمو لرزوند.

با ولع براش ساک پرتف میزدم که موهامو گرفت و توی دهنم
تلمبه زد.

تخ*ماشو لیس زدم و کلاهک ک*یرشو میک محکمی زدم که
نعره ایی زد و از دهنم دراورد و حشری گفت
_پاهاتو برام باز کن زن سک*سی من که قراره ک*یر شوهرت
تا ته توی ک*صت جا بشه ..

از حرفاش لبمو گاز گرفتم و پاهامو باز کردم که خیره به
ک*صم پاهامو گذاشت روی شونه هاش و برای ک*یرش ج*ق
زد و همزمان به ک*صم میکوبیدش که آب از ک*صم پاچید
بیرون و یهو ک*یر ارسان تا ته توی ک*صم فرو رفت .. جیغی
از لذت کشیدم و خودمو کوبیدم بهش و اونم با ک*یرش توی
ک*صم ضربه میزد و با ک*ص و پستونام ور میرفت.
از شدت شهوت و صدای شلپ شلپ ضربه هامون آبم پاچید
بیرون ولی ارسان با خشونت هنوز توی ک*ص پرآبم تلمبه

یهو با داغ شدن ک*صم و فریاد ارسان فهمیدم ارضا شد!
ک*صمو مالوندم که خم شد و مکی به ک*صم زد و گفت
_قربون ک*صت برم که تمام ک*یرمو میبلعه بی شرف!

part155#

بلند خندیدم و با ناز پاهامو جمع کردم و گفتم
_ ولی ک*یر تو داره پیر میشه ها ارسان .. دیگه سیر نمیکنه
ک*صمو.
عصبی ضربه محکمی به لای پام زد که از درد اخی گفتم و با
اعتراض اسمشو صدا زدم اما خشن و بی رحم غرید:
_ ک*یر من سیرت نمیکنه ها؟! چیشده هی پیرشدنمو به رخم
میکشی نکنه دلت نمیخواد منو دیگه؟؟؟
با تعجب به ارسان نگاه کردم و به نرمی بلند شدم و رفتم
سمتش که روشو برگردوند و تو سکوت میخواست لباساشو
تنش کنه که با لبخندی اروم رفتم توی بغلش نشستم و با ناز
گفتم

_ارسان چرا زودرنج شدی عشقم ..اخه مگه میشه تورو نخوام
.. من فقط شوخی کردم عزیزم وگرنه تا اخر عمر عاشقتم

حتی اگه زشت بشی یا پیربشی!

من به سادگی بدست نیاوردم که به سادگی بزارم از دستت بدم.

لبخند محوی روی لباش امد و باسنمو گرفت و چسبوندم به خودش که بی پروا خندم بلند شد که قریون صدقه خنده هام رفت و گازی از نوک سینه هام گرفت و خمار گفت
- تو چی داری که روز به روز بیشتر حریص تر میشم .. زنی ولی بیشتر میخوامت آخ دورت بگردم!
خدانکنه ایی گفتم و تو سکوت گذاشتم تنم لذت بوسه هاشو بچشه!

با ولع نوک پس*تونامو مک میزد و میبوسید .. سرشو نوازش کردم و در همون حال لب زدم
- پس دیگه با رابطه کارن و کاتیا موافقی ارسان؟
هومی گفت و بوسه ایی روی نوکم زد و خش دار گفت
- ولی بازم برام سخته بینمشون باهم!
مهربون نگاهش کردم و گفتم

- میفهمم عزیزم ولی مهم خوشحالیه دخترمونه .. بزار زندگیش به ارومی بگذره .. دختری مثل خودت تخیس مطمئن باش اگه بگی نه .. ناراحت میشه اما بالاخره کار خودشو میکنه

تو که دلت نمیخواد دخترت بی خبر ازت بره ازدواج کنه
هوم؟!

اخماش رفت توهم اما غمگین گفت
_من فقط صلاحشو میخوام بلا.

از روی پاهاش میخواستم بلندشم ولی سفت تر گرفتم:
_بزار نقدیر زندگیشونو انتخاب کنه ..صلاحش اگه با کارن
باشه این رابطه صورت میگیره اما اگه نباشه این اتفاق
نمیوفته ..

ارسان ولم کن پاشم عه چقد سفت گرفتی منو!
با شیطنتت ضربه ایی به باسنم زد که صداش تو اتاق پیچید
و درهمین حال لب زد

_جووون چه صدایی داد این کیلا ..کجا میخوای بری
خوشگلم ..حالا حالاها نمیزارم لباس تن قشنگت کنی تا مارک
نکنم جای به جای تنتو ول کنت نیستم جوجه سک*سی!
اوفی از کلافگی کشیدم و منتظر بهش نگاه کردم که پرتم کرد
روی تخت و خیمه زد روم

لبمو گاز گرفتم که لباسو گذاشت روی لبام و گاز محکمی
گرفت آهی از درد کشیدم که جونمی گفت و رفت پایین و
گردنمو مارک زد و به همین روال رفت سمت قفسه سینم و

پستونام و شکم و زیرشکم و منم چاره‌ای جزو آه و ناله
کردن نداشتم که با گاز گرفتن یهویی چو*چولم غریدم
_این دیگه کبود نمیشه آرسان کم گازش بگیر!
بوسه روی چو*چولم زد و شیطون گفت
_ولی خیس که میشه اووم!
آه غلیظی کشیدم که مک محکمتری زد.

و رفت سمت رونام و شورتشو دوباره از تنش کشید و
ک*یرشو دم ک*صم تنظیم کرد و با یه حرکت فرو کرد توم که
ناله هردمون بلند شد و شروع کرد به زدن ضربه های محکم
تو ک*صم و ور رفتن با ک*صم، و شروع دومین سک*س
شهوانی زناشویی منو آرسان.....

part156#

#کاتیا

با استرس به کارن زل زدم که خونسرد پاشو انداخته بود
روهم و خودشو بابا با جدیت بهم نگاه میکردن و دوئل
چشمایشون انقد واضح بود که مامان با نگرانی رفت جفت بابا
نشست و توی گوشش چیزی زمزمه کرد که بابا با کلافگی
سرتکون داد و بلاخره سکوت رو شکوند:

_قصدت برای رابطتون جدیه کارن؟

اگه واسه تفریح سمت دخترم امدی و میخوای بعد یه مدت
استفادتو کردی و دخترمو عین یه تیکه اشغال پرت کنی
مطمئن باش هرجایی باشی کارن .. نمیبینم از خون یه پدریم
یه راست میفرستمت جهنم!
با اعتراض بابارو صدا زدم .. ولی با چشم غره‌ی مامان خفه
شدم.

کارن پاهاشو صاف کرد غرید:

_من کاتیا رو واسه تفریح نمیخوام که اگه میخواستم الان
اینجا نبودم ، وسط مشکلات ولش میکردم و میگفتم گور
پدرش!

پس ارسان خان حق نداری به عشقی که به کاتیا دارم توهین
کنی!

مامان دست بابا رو فشرد که گفت:

_من هنوزم احساس خوبی به رابطتون ندارم اما مانع نمیشم
فقط ازت میخوام عین کوه پشت دخترم باشی و ازش
مواظبت کنی یه قطره اشک از چشماش بیوفته ...

خواست دوباره تهدید کنه که مامان خنده‌ی مصلحتی کرد و با
خوشحالی گفت:

پس مبارکه... عزیزم توام تهدید کردنو تمومش کن ..الان وقت شادی کردنه!

بابا حرفشو خورد ولی نگاه تهدیدوارش کارن رو نشونه گرفت.

کارن چشماش برق میزد و با ثن صدای جذابش لب زد
_من دوتا حلقه خریده بودم از قبل ولی فرصت نشد دستمون
کنیم ولی چه بهتر که در حضور همگی من کاتیارو مال نشون
خودم کنم!

از ذوق لبمو گاز گرفتم که بابا خنثی باشه ایی گفت و مامان با
خوشحالی نگاهمون کرد.

کارن از جیب کتش یه جعبه مخمل سورمه‌ایی دراورد و بازش
کرد که با دیدن حلقه از خوشحالی تو چشمام اشک حلقه زد.
یه حلقه نقره زیبا که با سنگای ظریف کار شده بود و پر بود از
الماس‌های کوچیک کوچیک ..انقد خیره کننده بود که مامان
وای بلندی گفت و کارن دست چپمو گرفت و زمزمه کرد:

_منم ست مردونه‌ی این انگشترو خریدم امیدوارم خوش
بیاد و اگه دوستش نداشتی بهم بگو که فردا بریم به سلیقه
خودت یکی دیگه بخریم ..هیچوقت هم درش نیار خانم

کوچولو از این به بعد تو متعلق به کارنی!

دیگه طاقت نیاوردم و بی توجه به مامان و بابا دستمو دور
گردنش حلقه کردم و محکم بوسیدمش که حریصانه کمرمو
گرفت و چسبوندم به خودش و همراهیم کرد.

با صدای شلیک خنده‌ی مامان و غرغر بابا از کارن جدا شدم
که دم گوشم داغ غرید:

_تاوان تحریک کردن منو تو خونمون پس میدی خوشگلم!

با شیطنت نامحسوس ک*یر باد کردشو نوازش کردم که

فاکی زیر گوشم گفت و با عصبانیت ازم جدا شد.

با دیدن نگاه براق مامان و اخمالوی بابا سرخ شده نشستم که
بابا گفت:

_اگه این نمایش درامتون تموم شد بلندشید بریم شام

بخوریم!

part157#

بعد از رفتن کارن خودمو پرت کردم روی مبل و با ذوق به

انگشترم نگاه کردم.

بلاخره رسیدم .. به عشقی که میخواستم .. به آرامشی که الان

پیدا کردم!

با یادآوری کسا غم دنیا رو دلم سرازیر شد.

پشیمون از حرفایی که بهش زدم هوفی کشیدم. از من لاشی
تر پیدا نمیشه ..کسا نگرانم بود و خوبیمو میخواست اما من
بخاطر حرف دوست پسرش ناراحتیمو روی اون خالی کردم،
بهتر از این نمیشه نه؟!

_لعنت به حرفایی که از روی عصبانیت زدم!
حتی از فکر به نبود کسا تو جشنمون اشک تو چشمام جمع
میکرد.

کسا تنها دوست و همدم منه، من حق نداشتم اون رفتارو
باهاش کنم!

با صدای مامان سرمو بلند کردم که با یه حرکت بغلم کرد و با
خوشحالی و بغض لب زد:

_خیلی خوشحالم که دخترم عاشق شد ..و الان داره به
عشقش میرسه این باارزش تر از هیچی نیست برای یه مادر!
خوشبختی تو خوشحالیه ماست عسلم قول بده بجنگی برای
زندگیت و همیشه خوشحال باشی!

از حرفایی که زد بغضم بالاخره ترکید و سفت تر گرفتمش که
یهو با حلقه شدن دست دیگه دورمون و صدای مهربون و
لرزون بابا بیشتر گریم گرفت:

_منو ببخش که باعث ناراحتیت میشدم دختر قشنگم ..من

فقط صلاح تو میخواستم و الان که تو مصممی ما حمایت
میکنیم نفس بابا .. من همیشه مراقبتم!

لذت حرفاشون و بغلشون انقدر گرم و شدید بود که بدنم
سست شده بود و تازه میفهمم معنی اینکه پدر و مادر یچیز
دیگه س یعنی چی!

...

با دست گل توی دستم مضطرب هی دست کارنو فشار میدادم
که با فشردن دستم و صدای خمار کارن اروم شدم:
_شیشش کوچولو چرا بی قراری میکنی .. هیچ اتفاقی نمیوفته
کاتیا ، منو نگا .. کسا مهربون ترین دختریه که دیدم .. درسته
بعضی اوقات رو مخمه ولی میتونم حس کنم عمیقا دوستت
داره و میبخشت!

پس اروم باش دورت بگردم.

از حرفاش بیشتر حس شرمندگی گرفتم اما به طرز عجیبی
اروم گرفتم.

راست میگفت کارن .. کساندرا یکی از مهربونترین آدمای روی
زمینه که حتی اگه خطای بزرگی انجام بدم میبخشه منو!
اما این منم که نمیتونم خودمو ببخشم .. من در حقش ظلم
کردم و اخرش طلبکار ولش کردم!

part158#

با صدای باز شدن در خونه ..دوباره استرس گرفتم ، سعی کردم خودمو اروم کنم که با صدای ذوق زده مامان کسا لبخند زدم

_کاتیای عزیزم!!

بغلش کردم که سفت منو چسبید و گفت

_خدایا چقدر بزرگ شدی، چطور دلت امد بهم سر نزنن؟!؟

به ارومی از هم جدا شدیم که گفتم:

_شرمندم آلیس ..خیلی درگیری داشتم ، و راستی این نامزدم

کارنه ،کارن این آلیس مامان کساندراس!

آلیس با خوشحالیه بیشتر با کارن دست داد که کارن

خوشبختی گفت که آلیس گفت:

_ اوه خدا باورم نمیشه، عسلم خیلی بهم میاید امیدوارم در

کنارهم تا ابد بمونید.

تشکری کردیم که گفت

_شرمنده به حرف گرفتمتون، بیاید داخل کساندرا هم تو

اتاقشه ..نمیدونم چشه این دختر چند روزه تو خودش

..فکرکنم با جک به مشکل خورده تو برو پیشش کاتیا با تو
راحتره!

شرمنده سرمو انداختم پایین و رفتیم توی خونه که با حس
دستای گرم کارن رو کمرم از جا پریدم:
_نبینم سرتو بندازی پایین ببی!
سرمو بالا گرفتم و نگاهش کردم که لبخندی زد و کمرمو فشار
داد که سریعتر حرکت کنم.

با رفتن به داخل خونه و سکوتش بیشتر دلم گرفت
_دیگه خودت میدونی اتاق کسا کجاست عزیزدلم ..منم از
نامزد جانت پذیرایی میکنم بهتره کارن جان احساس غریبی
نکنن چون از این به بعد بیشتر باید اینجا بیاید!
کارن لبخند جذابی زد و با گفتن حتما در گوشم خم شد و لب
زد:

_نگران هیچی نباش خب عزیزم؟!
سرمو تکون دادم و رفتم سمت اتاق کاتیا و دیگه نشنیدم
آلیس و کارن چی میگفتن ...

part159#

اروم چند تقه به در زدم که با صدای بیا تو کساندرا با مکث

وارد شدم و درو بستم

_کاری داشتی مامان؟

با خجالت لب زدم

_منم ..کسا؟!

با شنیدن صدام مبهوت سرشو به سرعت آورد بالا و با دیدنم

اشک تو چشماش جمع شد و دوید بغلم که خودمم گریم

گرفت و همراهش گریه کردم

_ببخش مارو کاتیا ..جک بهم گفت چه حرفای زشتی بهت زد

..من معذرت میخوام تو هیچوقت مزاحمم نبودی ..تو تو

روزای سخت همراهم بودی و خیلی کمکم کردی و یبارم ازم

کمک نخواستی .. میخواستم جبران کنم ولی گند زدم

..ببخش منو کاتیا ..

از اینکه خودشو مقصر میدونست بیشتر گریم گرفت و با

عصبانیت ولش کردم و گفتم

_چرا همش خودتو مقصر میدونی؟

چرا نمیگی من با حرفام دلتو شکستم؟

من نامردی کردم و اشتباه دوست پسرتو پای رفیقم بستم

اونم وقتی میدونستم تو هیچوقت همچین چیزایی نمیگی!

تو باید منو ببخشی کسا ...من خیلی شرمندتم خیلی!

یه دفعه بی حال خندید و گفت

_حالا نزن منو هردمون مقصریم!

منم خندیدم که تو سکوت نگاهم کرد و گفت

_دلم برات تنگ شده بود کای!

بغض کرده لب برچیدم و دستشو سفت فشار دادم و گفتم

_منم کسا .. راستی؟!

سوالی نگاهم کرد که با استرس و ذوق گفتم

_من نامزد کردم!

شوکه جیغ کشید

_چی؟؟؟

با کی؟؟

خدای من .. نکنه با کارن؟

سرمو تکون دادم که یهو کشیدم تو بغلش و با جیغ جیغ پیر

پیر کرد و گفت،

_خیلی خوشحالم برات خدای من امیدوارم لیاقت همدیگه رو

داشته باشین .. اوه الان اشکم درمیاد .. بی معرفت میخواستی

وقتی ازدواج کردی این خبرو بهم بدی؟!

نه ایی گفتم و با اضطراب لب زدم

_فقط از دنیای متهالی میترسم کسا .. حس میکنم آمادگی

ندارم اما نمیتونم کارنو از دست بدم الان که تو آرامشیم
میترسم یه طوفان بیاد و زندگیمونو ویرون کنه!
با محبت موهامو نوازش کرد و با آرامش گفت
_عزیزم ، حق میدم بترسی اما مطمئن باش دنیای متهللیت
هیچ فرقی با دنیای نامزدیت نداره .. فقط یه مزیت خوب داره
که اونم کارن دیگه نمیخواد کا*ندوم بزاره!
بعد حرفاش خودش تقی زد زیر خنده منم با خنده زدم به
بازوش و با اعتراض صداش زدم.

part160#

بعد از اینکه کلی حرف زدیم و از دلش درآوردیم از اتاق زدیم
بیرون که صدای صحبت کردن کارن و آلیس رو شنیدیم
و با ورودم کارن مثل همیشه چشماش برق زد
_آه کاتیا بالاخره تونستی این دختر لجبازو از اتاقش بکشی
بیرون .. بیاین بشینن تا من یه دسر خوشمزه براتون بیارم
.. کاتیا جانم که شیرینی عاشق شدنشو نداد بزارید من حداقل
برم یچیز شیرین بیارم تا مزه دهننون شیرین بشه!
کسا خندید و نشست روی مبل و منم خواستم کنارش بشینم
که با صدای داد آلیس میخکوب شدم بین زمین و هوا

_عه عه میخوای اونجا بشینی؟

پس نامزدت چی؟!

پاشو پاشو برو بشین کنار کارن جان دیگه تو جات پیش
نامزده عسلم .. باید چند جلسه دلبری کردن یادت بدم!
دیگه کارن هم همراه کسا میخندید و انگاری بدجور خوشش
آمده بود .

با حرص نگاهش کردم و پشت چشمی برای کارن نازک کردم
که زد روی پاش به معنی بیا بشین اینجا .. سرخ شدم و رفتم
کنارش نشستم که کمرمو گرفت و چسبوندم به خودش و در
گوšم با صدای خشن مردونش لب زد

_اینجا خبر ندارن تو چه دلبری هستی ، بخوای بیشتر از این
دلبری کردن یاد بگیری پدرمو درمیاری توله سگ!
پامو مالیدم به پاش و با ناز گفتم

_نه که تو بدت میاد عزیزم.

خندید و داغ لباسو چسبوند به زیر گوšم که از شدت لذت
آهم تو گلوم خفه شد

_مگه میشه بدم بیاد وقتی میای روم و با اون عشوه های
لعنتیت سواری میکنی آخ ..زودتر دسرتو بخور که میخوام
ترتیب تو بدم میدونی چی به سرم امد بعد از روز خواستگاری

هووم؟! داشتم از شدت عطش نداشتنت مست میکردم و برای اولین بار با یادت ج*ق میزدم!

هینی کشیدم و خیره شدم به خشتک باد کرده اش که غرید و پهلومو فشار داد

و تا خواست حرفی بزنه صدای معترض کسا پارازیت انداخت تو حسمون :

_عهه منم اینجا..فقط کم مونده اینجا یه پوزیشن بزنین و عملیات انجام بدین.

کارن با خونسردی موهامو زد پشت گوشم و جواب داد:
_توام اگه دلت خواست برو پیش دوست پسرت و باهم پوزیشن بزنین!

کسا فحشی داد که قهقهه امون رفت بالا!
_ بدون من به چی میخندین ؟

جواب دادم

_هیچی آلیس جون کسا هوس جک رو کرده بود و گیر داده بود به ماها که چرا انقد بهم چسبیدیم.

آلیس خندید و با سینی دسرای توت فرنگی امد سمتون و رو به کسا گفت

_زنگ بزن به جک من دیگه ندیدمش از موقعی که صدای

بحثتونو شنیدم..نکنه باهم بهم زدین همون موقع؟

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part161

با خجالت به کارن نگاه کردم ..کارن دقیق نمیدونست که چه
اتفاقی افتاده بین ما سه تا ، هم من یادم رفت هم کارن آدم
کنجکاوی نیست.

ولی الان سوالی نگاهم کرد و دستمو فشار داد یعنی چه
اتفاقی بینمون افتاد و من جوابی نداشتم!
کسا با تته پته گفت

_سر چیز خاصی بحث نمیکردیم ..و نه ..مامان ..کات نکردیم
..فقط یه بحث کوچولو پیش امد که حل شد ..تو نگران نشو
مامان جون ما خودمون بین خودمون حلش میکنیم!
آلیس باشه ایی گفت و نشست ..کارن طاقت نیاورد و صداشو
صاف کرد و بلند شد و گفت

_خب دیگه آلیس خانم و کساندرا جان ما دیگه بریم ..خیلی
کارا داریم انجام بدیم بیشتر از این وقتتونو نگیریم واقعا
متشکرم از پذیراییتون به امید دیدار دوباره!
آلیس با اعتراض بلند شد و گفت

ولی شما حتی دسر رو هم نخوردین؟!

بلند شدم که کارن دستمو گرفت و گفتم

واقعا میل نداریم آلیس جونم واقعا شرمنده امیدم فقط خبر

بدیم خودتونو واسه یه گودبای پارتی مجردی آماده کنید و

هم من به کساندرا سر بزnm و بهش برنامه هارو بگم.

کسا بلند شد و امد بغلم کرد و با خوشحالی گفت

شنبه میام باهم بریم خرید لوازم پارتی و لباس و اینا

..یدونه خواهر ندارم باید من باشم تو تک تک لحظه هات

نتونستم تو خواستگاریت باشم اما تو تک تک روزات باهاتم!

لرزون اسمشو صدا زدم که ازم جدا شد و با صدای بلند گفت

دیگه گریه نکنا..ریمل زدم نمیتونم گریه کنم دختر عه!

با بغض خندیدم که اونم همینطور با خنده و بغض نگاهم کرد.

که یهو صدای آلیس بلند شد

دخترای لوس من. تموم کنین این صحنه های دراماتیک رو

الان اشک هممونو درمیارین.

part162#

لب برچیدم که کارن کمرمو محکم فشار داد و اروم جوری که

فقط خودم بشنوم غرید:

_لباتو اینجوری نکن ، همینجوری یه شیرو گرسنه نگه داشتی
نزار همینجا ترتیب لباتو بدم!

سریع لبامو ول کردم ولی نفس حریصشو پشت گوشم ول داد
که تنم مور مور شد.

_خب دیگه ما بریم ، بازم میگم خیلی خوشحال شدم از
دیدنتون به امید دیدار دوباره!

آلیس و کسا هم جواب کارن رو دادن و بلاخره سوار ماشین
شدیم که یهو با یه تیک آف ماشین پرواز کرد.

ترسیده چنگ زدم به بازوی کارن و لب زدم
_کارن آرومتر!

دستاشو دور فرمون محکم تر کرد که رنگ گردنش قرمز شد و
رگش باد کرد

_فقط بشین سرجات کاتیا دارم طاقت میارم موقع راننده
نشونمت تو بغلم و خودمو فرو کنم تو ... اووووف

خندم گرفت ولی متعجب نگاهش کردم و با دیدن خشتک باد
کردش دیگه طاقت نیاوردم و زدم زیر خنده

که عصبی نگاهم کرد و با دندونای قفل شده غرید

_وقتی گا*ییدمت منم میخندم بیبی گرل!

نیشمو بستم و منتظر بودم برسیم خونش ، دروغ چرا منم دلم

میخواست و وحشتناک ک*صم نبض میزد و کل شورتم رو
خیس کرده بودم.

با توقف ماشین کارن زودتر پیاده شد و تا خواستم منم پیاده
شم یهو درو باز کرد و از کمر بلندم کرد که جیغم بلند شد
_بیا اینجا ببینم سک*سی کوچولوی عمو!

از لفظ عمو ناخودآگاه بیشتر تحریک شدم..چشمام که خمار
تر شد فهمید خوشم امد که از باسن گرفتم و خیره به چشمام
خودشو کوبید بهم که آه غلیظم بلند شد

_جووونم خوشت امده؟! دوست داری عمو جرت بده ببی!
سرمو تکون دادم و خودمو بهش فشار دادم که لبامو محکم
شروع کرد بوسیدن و تند راه رفت سمت خونه..انقد لبامو
مک زد که ناله ایی از درد کشیدم که جونمی گفتم و انگشتشو
از پشت کشید رو ک*صم که با احساس خیس بودن شورتم
..ک*یرش بیشتر سیخ شد.

یهو با پرت شدنم روی مبل..نشست و پیراهنمو زد بالا و با
دیدن شورت کاملاً خیس شدم حریصانه ک*صمو بوسید که
آهم بلند شد و ضربه ایی به ک*صم زد و شروع کرد قربون
صدقه رفتنم

_جوونم ببی گریل برای عموت خیس کردی..دوست داری

برات ک*صخوری کنم هووم دوست داری عمو انقد چو*چول
کوچولو تو بمکه تا آبت بپاچه تو دهنم و انقد با ک*یرم تو
ک*صت تلمبه بزخم تا نتونی راه بری ، دوست داری سک*سی
من ؟!

آه و ناله کردم و پستونامو فشار دادم و سرمو تگون دادم که
یهو شورتمو زد کنار و وحشیانه شروع کرد به خوردن ک*صم
از شدت لذت جیغ میزد و سرشو بیشتر فشار میدادم به
کسم که لیس به چو*چولم زد و با خشونت اوفی میگفت و
میوسید ک*صمو .. طاقت نیاوردم با جیغ بلندی چنگ زدم به
مبل که آبم پاچید تو دهن کارن.
کارن بوس آخرو زد به ک*صم و بلند شد و شروع کرد به باز
کردن کمر بندش ..

با ناز پاهامو باز کردم که حریص خیره شد به ک*صم ، شروع
کردم به ور رفتن با ک*ص و چو*چولم که ک*یرشو دراورد و
با دیدن گندگی بیش از حد ک*یرش سنگکوب کردم.
اما امد جلو و ک*یرشو مالوند به ک*صم و شروع کرد به
نوازش ک*صم که ناله ی ک*صم بلند شد
_آهههه اووم کارن ک*یرتو میخوامم .. ک*یرتو بکن تو ک*صم
لطفا آه میخوامت آیی.

part163#

یهو با فرو رفتن ک*یرش تا ته توی ک*صم
جیغم بلند شد.

چند لحظه مکث کرد و ک*صمو مالوند و شهوتی ناله کرد
_لامصب چرا هی تنگ تر میشی آهه

ضربه زدناش که شروع شدن با لذت خودمو کوبیدم بهش و با
نوک سینه هام ور رفتم و آه کشیدم.

صدای شلپ شلپ ضربه هاش تو ک*ص پرآبم شهوانی ترین
ملودی بود که شنیده بودم.

میخواستم پوزیشن جدید امتحان کنم واسه همین به سختی
خودمو ازش کشیدم بیرون و حشری گفتم

_میخوام پوزیشن 69 بریم کارن.

چشماش برق زد و زد رو باسنم و گفت

_من با کمال میل قبول میکنم این کلوچه خوشمزتو بکنم تو
دهنم و هی با زبونم براش ساک بزنم!

از حرفای کثیفش گر گرفتم و ک*صم نبض زد.

خوابید که امدم روش و کمرمو قوس دادم که ک*ص پف

کرده امو قشنگ ببینه.

ک*یرشو تو دستم گرفتم و اوفی گفتم که با صدای کارن حس کردم آبم از ک*صم راه افتاد:

— جووون چه پفی کرده ک*صت اووم جوری میکش بزنم که انقدر پف کنه یهو منفجر بشه اووف ..

خودمو نشوندم رو دهنش و بلند ناله کردم که با ولع چو*چولمو به دهن گرفت و مثل اینکه داره نوک سینه هامو میک میزنه چو*چول و کل ک*صمو میک زد و خورد! وای بلندی گفتم و نزدیک بود از شدت هوس به گریه بیوفتم .. اما بجاش ک*یرشو توی دهنم بردم و تند تند تو دهنم بالا پایینش کردم که صدای ناله اش بلند شد و تندتر زبونشو کوبوند تو ک*صم.

همینطور که واسه ک*یر کارن ساک میزدم دستمو رد کردم و رسوندم به ک*صم که زبون کارن خورد به انگشتم و آه غلیظم بلند شد.

کارن باسنمو گرفت و با اوم و اوف ک*صمو بلعید ..تند تند چو*چولمو مالوندم و ت*خمای کارنو لیس زدم و مالیدم.

یهو با چیدن آبش تو دهنم خندیدم که غرید

_نخند توله سگ از بس سک*سی ک*یرم طاقت نیاورد تا

فروش کنم تو ک*صت بی شرف.

خودمو برگردوندم که با دیدن صحنه روبه روم روح از بدنم جدا شد.

کارن با لبای خیس از آبم چو*چولمو کرده بود تو دهنش و وحشی نگاهم میکرد.

بی حواس چنگ زدم به شکمش و آه بلندی کشیدم که غرشی کرد و تند تر لبه های ک*صمو کرد تو دهنش و انگشتشو آورد و چو*چولمو لرزوند که تو بدنم زلزله شد.

با دست دیگش سینمو تو دستش گرفت و با نوکش بازی کرد. دیگه نتونستم طاقت بیارم و میخوامم ازش جدا بشم..ولی محکمتر گرفتم و چشماشو بست و سریعتر*صمو خورد که با تقلا شروع کردم به التماس کردن و جیغ کشیدن:

_ آاهه کااارن خواهشش میکنم وaaaaایی اووووم آهه آخخخ
وای خدااا اووه اووووم

یهو با آمدن آبم بی حال روی کارن افتادم که دهنشو از ک*صم برداشت و اون نیشخند جذابش که از آبم برق میزد لب زد

– جونم کوچولوی حشری حال کردی؟!

اوفی گفتم و با خنده بی حال گفتم

– خیلی خوب بود کارن ..بهترین سک*سمون بود بعد سک*س

توی بیمارستان!

بلندم کرد از خودش و در همون حال گفت

–آخ اونو هیچوقت یادم نمیره هنوز مزش زیر زبونمه!

روی مبل لخت دراز کشیدم و با خستگی گفتم

–کارن یکی از تیشرتاتو برام بیار جون تو تنم نیست ، شیرهی

جونمو کشیدی تو!

خیمه زد روم و خیره به سینه هام داغ گفت

–تو از این به بعد زن منی ..من زن بی حال نمیخواما تازه

دوست دارم چند راند و پوزیشن باهم بریم پس بهتره از این

به بعد خودتو خوب تقویت کنی بیبی!

زدم روی سینش و گفتم

–فعلا پاشو برو برام لباس بیار بعدا درمورد رابطه های جنسی

حرف میزنیم.

خندید و از روم پاشد و رفت توی اتاق ...

part165#

و بعد چند دقیقه با لباسای دستش سمتم آمد.

بلند شدم که با هیزی سرتاپامو اسکن کرد و جوونی گفت.

چشم غره ایی رفتم و لباس رو از دستش گرفتم و با دیدن یه

پیراهن مردونه فقط ،با اعتراض گفتم:

پس شلوار کو کارن؟

با شیطنت دستی به رونام کشید و لب زد:

شلوار برا چپته ، تو خونمون تو اصلا حق نداری لباس

بیوشی لطف کردم اینو برات آوردم کوچولو!

لباسو تن کردم و حین بستن دکمه هاش طعنه زدم:

بله خیلی لطف کردی که گذاشتی لباس بیوشم، کاری نکن

صرف نظر کنم از ازدواج باهات کارن!!

اخمی کرد و همراهم دکمه هارو بست و کمرمو گرفت و تو یه

میلی متری صورتم غرید:

از وقتی من بکارت خوشگلتو ازت گرفتم مال من شدی

..وقتی حلقه رو دستت کردی زن من شدی ..پس تهدیدای

تو خالی نکن کوچولو!

پشت چشمی نازک کردم اما در واقع تو دلم کیلو کیلو قند آب

میشد.

ازش جدا شدم و با همون پیراهن تا روی رونام رفتم سمت تا

برم حموم خودمو تمیز کنم و بلند گفتم:

_من تا دوش بگیرم غذا سفارش بده کارن برای من استیک
گوشت نیمه پخته باشه و برگر و سیب زمینی سفارش بده
خیلی گشمنه!

با شنیدن صدای خندش کوفتی گفتم و در اتاق رو بهم
کوبیدم.

پیراهن رو از تنم کندم و برهنه سمت آینه ایستادم.

با لذت خط کشیدم روی بدنم ..

سینه هام از قبل پُرتر شده بودن که البته کار دست کارن بود.
باسنم تغییری نکرده ولی باید حتما به ورزشام ادامه بدم تا
افتاده نشدن.

part166#

هنوز آثار آب کارن روی ک*صم بود.

خداروشکر زودتر کشید بیرون و ریختش روی شکمم
..نفسمون فوت کردم و در حموم رو باز کردم و وارد شدم.

...

#کارن

بعد سفارش غذاها لباسای کاتیارو برداشتم و در لباسشویی رو

باز کردم و یکی یکی انداختمشون تو لباسشویی ..
با دیدن لباس زیرش نیشم شل شد.

عمیق بوش کردم که با عطر شکلاتی تنش نفسمو آه مانند
بیرون دادم. این دختر همه چیش شکلاتی بود حتی طعم ...
اوفی گفتم و انداختمش تو لباسشویی و درشم بستم.
بی حوصله خودمو انداختم روی مبل و تلوزیون رو روشن
کردم.

بدون کاتیا واقعا حس میکنم حوصله هیچ کاریو ندارم.
این وابستگی خیلی خطرناکه ولی شیرینه برام.
فقط چند روز .. چند روز دیگه کاملا مال خودم میشه و دیگه
هرثانیه پیش خودم دارمش!
حتی فکرش باعث شد به آرامش برسم.
بی طاقت به ساعت نگاه کردم ببینم کی این پیک میرسه تا
حداقل من به بهانه‌ی غذا برم حموم دخترکوچولومو دید بزنم.
نیشخند شیطونی زدم و ریلکس نشستم.

...

بعد نیم ساعت تأخیری بالاخره پیک غذا هارو آورد.
گذاشتمشون روی میز و به سرعت رفتم توی اتاق ..
با دیدن پیراهنم روی زمین لبخندم عمیق تر شد.

اروم دستگیره در حموم رو کشیدم پایین که با قفل نبودنش
تو دلم آره ایی بلند گفتم و اروم درو پشتم بستم و با دیدن
کاتیا که با چشمای بسته داشت کف توی موهاشو میشست
دوباره تنم داغ کرد.

دختر کوچولوی سک*سی من!
قطره های آب روی بدنش سُرمی خورد و مثل الماس تنش
می درخشید.

تیشرت تنم رو کردم و یه گوشه پرت کردم.
از پشت نزدیکش شدم و یهوایی دستامو دور شکم و کمر
باریکش حلقه کردم که نالش قلبمو لرزوند:
_کارن!

زیر گوشش مهربون لب زدم:
_جون کارن کوچولوی من!

با حرص و چشمای بسته زد روی دستم و گفت:
_چرا نمیزاری من یکبار تنهایی حموم کنم. هردفعه قایمکی
میای تو حموم و اخرشم به چند راند سک*س و کثیفی دوباره
بدنم ختم میشه!

از حرفاش خندم گرفت! راست میگفت همیشه همین اتفاق
میوفته اما ایندفعه سک*س نمیخواستم ..میخواستم بدنش
رو با سک*س اروتیک ارضا کنم ،بدون اینکه خودمو درونش
بکوبم!

سینه هاشو لمس کردم و گفتم:

_تو دوست داشتنی ترین و زیبا ترین خلقت خدایی من
میخوام بپرستم مثل یه بُت!

تو شیرینی و میخوام مثل یه شکلات با زبونم لمست کنم و
مزه مزت کنم.

از حرفام ساکت شد و از لبای کش امدش فهمیدم لذت میبره
از حرفام ، جری تر باسنشو نوازش کردم که خودشو بهم فشار
داد:

_باسنت مثل توپک های خامه ای میمونه که دوست دارم
انقدر گازشون بگیرم تا خامه ازشون بزنه بیرون ..
دستمو سُر دادم بین پاش که نفس نفس زد:

_این کلوچهی خوشمزت که هروقت میخورمش ازشون کِرِمای
سفید خیلی شیرین میزنه بیرون ، من اینو با تموم وجود
میپرستم!

دوتا سینه هاشو چنگ زدم و با حشری که تو صدام پیدا شد

غریدم:

_این دوتا توت فرنگیای نازداری که الان مثل یه هلو تیل و گرد شدن .. دوست دارم نوکشونو شکلات بزنم و لیس بزنم تا بفهمی زبونم چقدر بهت علاقه داره!

با صدای ضعیفی اسممو صدا زد که بوسه ایی به گردنش زدم و جونمی گفتم.

خشتکمو مالوندم به بین پاهاش و به آرومی خودمو میکوبیدم به ک*صش که با صدای جیغی یهو آبش پاچید و یکم روی شلوار و بقیش روی رون هاش جاری شد.

با شعف به قیافه بی حالش زل زدم و با یه حرکت بلندش کردم.

کف روی موهایش کامل رفته بود.

دوش رو بستم که سرشو تکیه داد به سینم و نیمه بیهوش اروم ناله های ضعیفی میکرد.

میدونستم از اینکه چندبار پشت سرهم ارضا شده دیگه جون نداره حتی بایسته!

به آرومی گذاشتمش روی تخت که توی خودش جمع شد.

part168#

سریع از لباسام چند دست لباس برداشتم تا هم خودم بپوشم
هم تن دخترکوچولوم کنم.

با لذت به بدنش زل زدم، این دختر دیگه زن منه!

اروم بلندش کردم که خسته صدام زد.

به ارومی لباسو بوسیدم و جونمی گفتم که جواب داد:

..خیلی ..گشمنه.

دکمه هاشو بستم و در هین پوشیدن لباسام لب زدم:

..الان میبرم و خودم بهت غذا میدم دورت بگردم.

لبخند کمرنگی زد و چشماشو بست که دوباره گرفتم و بلندش
کردم.

مثل گربه خودشو مالوند به قفسه سینم که با اینکارش قلبمو
گرم کرد.

خوابوندمش روی مبل تا برم غذا هارو بیارم.

به تندی همه‌ی غذا هارو توی بشقاب های جداگانه گذاشتم.

آبمیوه‌ی تمشکی که الی زحمتشو کشید رو دراوردم و گذاشتم
کنار سینی ...

سینی به دست به سمت هال حرکت کردم که با دیدن کاتیا که

بزور نشسته بود اخم کمرنگی روی پیشونیم نشست:

..چرا بلند شدی نفس کارن ..خودم که گفت بهت غذا میدم تو

فقط حق داری تو بغلم بشینی و هر لقمه ای که میدمت رو
بجویی!

با ناز لب زد:

من که چیزی نگفتم بلند شدم تا امدی بشینم بغلت.. فکر
کردی اقا الان میگم نه، اصلا از این خبرا نیست تو باعث شدی
بی حال بشم الانم باید جورمو بکشی عشقم!
سینی رو گذاشتم روی میز کوچیک زاپاس جلومون و جدی
نشستم درحالی که قلبم از حرفاش داشت خودشو میکشت تا
محکم به خودم فشارش بدم و ببوسمش تا نالهش دربیاد.
زدم روی پام که با عشوگری پاهاشو از پاهام رد کرد و
دستاشو دور گردنم حلقه کرد، جوری نشست که پایین تنه‌ی
لختش کشیده میشد روی خشتکم و میتونستم داغیشو حس
کنم لعنتی!

سفت کمرشو گرفتم که پیراهنش بالاتر امد و روناش با
سقاوتمندی جلو دیدم قرار گرفت:

دیگه غیر از بغلم حق نداری جایی دیگه بشینی غذا بخوری.
اومی گفت و مشتاق خیره شد به ظرف استیک و از حرکت
سیبک گلویش فهمیدم اونو اول از همه میخواد ..

بشقاب رو کشیدم سمت خودم و با چاقو و چنگال شروع کردم براش تکه تکه کردن گوشت .. و سیب زمینی هارو برداشتم و یه گوشه براش پر کردم .. سس سبزیجات رو هم گذاشتم یه گوشه ی دیگه بشقاب و چنگال زدم به گوشت و وقتی با سس خوب مخلوطش کردم گرفتم سمت دهنش که لبخندی بهم زد و با ذوق خوردش .. به همین روال یه لقمه دهن خودم و دهن دختر کوچولوم میذاشتم!

#کاتیا

بعد از خوردن غذا که حس کردم فشارم روال شد.. به کارن گفتم گوشیمو بیاره، زنگ بزنم به مامان تا نگران نشن _الو مامان .. چطورین .. من خوبم پیش کارنم ... آره برمیگردم .. تا یه دو ساعت دیگه .. باشه مامانم مواظب خودمم .. مواظب خودتون باشید .. دوستون دارم خدا حافظ.

با دیدن لبخند و چشمای غمگین کارن نگران سمتش رفتم و دوباره روی پاهاش نشستم که سفت بغلم کرد.

موهاشو نوازش کردم و دم گوشش مهربون لب زدم:

چرا چشمای کارنم غمگین شده؟

صدای خش دارش قلبمو به درد آورد و حرفاش باعث شد دلم بخواد بمیرم:

همیشه غم یه خانوادگی سالم به دلم مونده کاتیا.. من کسیم که شب خواستگاریم از دختر مورد علاقم تنها بودم.. میخوام اینارو بهت بگم که اول زندگی بفهمونمت هر دمون باید محرم اسرار و تکیه گاه همدیگه باشیم نمیخوام از اون زن و شوهرهایی باشیم که همه چیو از هم پنهون میکنن.. دلم میخواد باهام صادق باشی.

من غمگین شدم چون فقط یک لحظه غم نداشتن خانواده به یادم امد.

اشکام که گردنشو خیس کرد یهو از خودم جدام کرد و با اخم غلیظی گفت؛

ببینمت.. کاتیا من تعریف نکردم اینارو که دلت بسوزه و بشینی گریه کنی.. بدو پاک کن اشکاتو نفس کارن.. با همون صدای لرزون گفتم:

ولی تو بابا آرسان رو داری.. منو داری.. تو تنها نیستی دیگه کارن.. ما خانواده جدیدتیم تازه قراره خانوادمون بزرگترم بشه با بدنیا امدن بچه هامون!

چشماش از حالت غمگینی درآمد و برق خاصی زد و محکم به
خودم چسبوندم و خیره به چشمام عاشقانه لب زد
_مطمئنم یه کار خوب کردم که خدا تورو بهم داد..آخ که چقد
الان دلم میخواد انقدر ببوسمت تا کبود بشی.

part170#

لبامو گذاشتم روی لباش که به گردنم چنگ زد و حریصانه
شروع کردیم به بوسیدن هم!!
رونامو نوازش کرد و از خوردن لبام لذت برد.
وقتی حس کردم دارم نفس کم میارم قفسه سینشو فشار
دادم که یهو ولم کرد و با سرعت بلند شد و در همون حالت
کلافه و بی حال لب زد:
_بدو بیوش تا من دوباره نگا**یدمت...

اگه شروعش کنم دیگه نمیزارم بری..بدو دختر کوچولو!
با خنده فرار کردم تو اتاق و تکیه دادم به درش و از ته دل
دعا کردم این خوشی ها هیچوقت تموم نشن!

...

#بلا

ارسان با قدرت ک*یرشو کوبید به ته ک*صم و در همون

حالت پستونای درحال بالا پایین شدمو چنگ زد و جای
کبودیشو لیس زد و جوونی گفت.

ک*صم میسوخت و لعنتی ک*یرش هر روزی که میگذره
حجیم تر میشه و ک*صمو پر میکنه باهاش ...

چو*چولمو مالیدم و ناله‌ی بلندی سر دادم که یهو با شنیدن

صدای در ترسیده به آرسان نگاه کردم که هیزی گفت و

آخرین ضربه اشو زد و بی حواس جیغی کشیدم که نعره ایی
کشید و کل آبشو تو ک*صم خالی کرد.

تند بلند شدم و با دستمال خودمو تمیز کردم با اینکه بی حال

بودم اما نمیخواستم کاتیا بفهمه داشتیم سک*س میکردیم.

آرسان اما سرخوش و با خونسردی شلوارشو تنش کرد و

پیراهنی پوشید.

با حرص رومو ازش گرفتم و زیر لب فحشش دادم:

_ای لعنت بهت آرسان، جونمو کشیدی و الان سرخوش برا

خودت نیشخند میزنی، آه!

با پوشیدن شلوار و تیشترتم دستای ارسان دور کمرم حلقه شد

و صدای پر حرارت و عاشقانش یکم از دلخوریمو کم کرد و

نرم شدم:

_چرا خانمم ناراحته؟

با ناراحتی که توی صدام بود چرخیدم سمتش و عصبی گفتم
_من جون تو تنم نیست بعد تو خوشحال میخندی ..حتی
توجه نکردی که زیر دلم هردفعه با رابطه هات میسوزه و از
درد جیغ میزنم ..

خیلی دل نازک شده بودم و با بغض حرفامو میزدم.
آرسان بهت زده اسممو صدا زد و بغلم کرد و با شرمندگی
گردنمو تند تند بوسه زد و در گوشم لب زد
_آخ دورت بگردم ببخش مرد عوضیتو..الان درد داری گل رزم
آره؟؟

بمیرم برات ببخش منو هردفعه مست تنت میشم هردفعه با
لمس تنت از خود بی خود میشم و نمیتونم جلوی خوی
وحشیمو بگیرم ، بزار بریم دکتر حتما مشکل جدی پیش آمده
که زیر دلت هردفعه میسوزه!
عموی ناتنی و شهوتی من:

#part171

اروم تر شدم و ایندفعه با لحن ملایم لب زدم:
_باشه الان بیا بریم بیرون خیلی وقته اینجاایم..کاتیا هم
حتما فهمیده تو اتاقیم باهم هووووف..

ارسان با شیطنتت کوید به باسنم که چپ چپ نگاهش کرد
ولی شیطون گفت:

_دخترت میدونه مامان باباش دارن چیکار میکنن حالا چی
میشه یکم دیگه صبرکنن ..بدو من بوس کنم لای پای
خوشگلتو تا خوب بشه..

عصبی خواستم حرفی بزنم که با یه حرکت بغلم کرد و روی
تخت گذاشتم.

با تقلا و عصبانی جیغ جیغ کردم:
_ولم کن ارسان میگمت کاتیا منتظره زشتهه ارساااان...

#کاتیا

با سکوت خونه متعجب به کارن نگاه کردم که اونم شونه بالا
انداحت و خودشو پرت روی مبل و گفت:

_حتما رفتن بیرون..چه بهتر من میتونم با خیال راحت
بخورمت..

چشم غره ایی به بی خیالیش زدم که یهو با صدای جیغ مامان
که از اتاقش میومد ،سرخ شدم!

_اوووم بنظرم ماهم بریم خونمون مزاحمشون نباشیم.

بیشتر سرخ شدم و عصبی زدم به بازوش که خندید

زهرمار و بریم خونمون، آه کارن .. چرا مامان گفت بیایم اونم
توی این وضعیتشون،..ایی خدا دلم نمیخواد بهش فکرکنم.
کارن با شیطنت بیشتر خندید و کشوندم سمت خودش و با
خباثت لب زد:

عزیزم بهتره عادت کنی چون ماهم یک روزی قراره توی این
وضعیت قرار بگیریم!

وای که حتی فکر بهش باعث شد مور مور شه تنم، سرمو به
نشونهی مخالفت تکون دادم و خشن گفتم:
_اصلا و ابد!

بچه دار نمیشیم تا ده سال یا بیشتر، تا اون موقع هم میشینیم
یه فکری میکنیم. کارن من اصلا دلم نمیخواد بچم با این
مواجهه بشه یا حتی صداش..حس بدی دارم خدایا!
من چون از بچگی با سک*س مامان بلا و بابا مواجه شدم ، تو
ناخوداگاهم یه ترسی نشسته و حس میکنم اگه بچه دار بشم
هیچوقت نتونم با کارن سک*س کنم.

کارن با دیدن صورت گرفتم..اروم بغلم کرد و مهربون صورتمو
نوازش کرد و گفت:
_ ببینش ، خدایا کاتیا!

ما هنوز بچه دار نشدیم که رنگت پرید به این سرعت...هی
بینمت کوچولو ..

صورتمو ناراحت برگردوندم سمتش که بوسه ایی روی لبام زد
و پرتب و داغ گفت

_من نمیتونم ازت سیر بشم و اصلا تحمل یه موجود کوچولو
رو بینمون ندارم!

درسته بچه دوست دارم اما نه بیشتر لحظات خوش باهم
بودنمون..هروقت آمادگی پیدا کردی انجامش میدیم، باشه
بیبی گرل؟!

اروم و با خنده ی محو باشه ایی گفتم که جونمی گفت و
خواست حمله کنه سمتم تا ببوسم اما با شنیدن صدای در اتاق
مامان و بابا ..هول زده از هم فاصله گرفتیم.

part172#

با دیدن موهای شلخته ی مامان کارن بزور جلوی خندشو
گرفت.

منم خندم گرفته بود اما کلافه هم بودم.

کارن صاف ایستاد که مامان با دستپاچگی خندید و لب زد

خوش امدی کارن جان .. کاتیآ نگفته بود قراره بیای وگرنه
یکم آراسته تر میومدم.

کارن ملایم خندید و با شرمندگی ساختگی گفت
_قرار نبود پیام اما گفتم بد نیست سر بزnm و برم!
بابا هنوز هیچ حرفی نزده بود .. گلوشو صاف کرد و نشست و
با جدیت گفت

_خب کارن ، برنامهات برای جشن و این چیزا چیه؟
میدونی که قراره با کلی از فامیل های بلا آشنا بشی و فکر
نکنم با رفتار های خوبی مواجهه بشی چون که ...
مامان و بابا نگاه های معناداری بهم انداختن .. کارن کلافه اما
مصمم گفت

_برام مهم نیست آرسان خان!
همین که تونستم شمارو راضی کنم یعنی همه چی حله
... نظرات و حرف و افکار بقیه دست من نیست!
زندگيه منه نه اونا!

بابا لبخند کمرنگی زد و تو چشماش میتونستم تحسین
کردنشو ببینم اما اخمالود سرشو تگون داد و چیزی نگفت.
من و مامان معذب نشسته بودیم و سکوت سنگینی بینمون
بود تا بالاخره مامان بلند شد و با خنده گفت

_کاتیا عزیزم بیا بریم آشپزخونه کارت دارم.

و دستمو کشید و ادامه داد:

_و شما مردارو تنها میزاریم.

با استرس دنبال مامان کشیده شدم و تا کشوندم تو

آشپزخونه لب زدم

_چرا تنهاشون گذاشتی مامان؟

دوباره یه دعوای حسابی میشه بینشون اووووف

مامان با آرامش گفت:

_بین عزیزم تا ابد که نمیتونیم این شکلی بمونیم ..اینا

برادرن ..یکم تنها باشن صمیمی میشن عزیزدلم باید اختلاف

هارو گذاشت کنار چون مشکلات پیش میاره!

سرمو انداختم پایین و به حرفای مامان گوش دادم و راست

میگفت!

کارن نیاز داشت به بابا ..غیر از بابا که برادرشه کسیو نداره!

من از امروزی که غم رو تو چشمای کارن دیدم انگار خنجر تو

قلبم فرو کردن و حس کردم تقصیر من بود این بی کسی و

تنهاییش!

من باعث شدم تنها برادری که توی دنیا داره رو از دست بده.

بغضمو قورت دادم که با صدای مامان توجهم بهش جلب شد

_خوشحالم قبل از اینکه بیاین من کیک پختم فقط بیار خامه
و شکلات و مخلفاتشو..منتظر بودم تو بیای تزئین بزنیش
چون سلیقه ی خیلی خوبی داری تو دیزاینش !
و چشمکی زد.

لبخندی به مامان مهربونم زدم و سرگرم کیک شدیم...

part173#

یهو با صدای بلند کارن و بابا هول زده منو مامان امدیم بیرون
و با دیدن کارن تو بغل بابا که هردوشون شونه هاشون تگون
میخوردن و صدای گریه اشون میومد، هردومون شوکه و
ناباور به صحنه ی روبه رومون میخکوب شده بودیم!
ولی مامان زودتر بخودش امد و با بغضی که از خوشحالی تو
صداش بود دستمو کشید و بردم تو آشپزخونه و گفت
_میدونستم، خدایا مرسی خیلی خوشحالم این صحنه...اوه
خدا فکرشم نمیکردم یک روزی این صحنه رو بتونم بینم
هیچوقت فکرشو نمیکردم!

اما من لال شده بودم و بی صدا گریه میکردم.نه از ناراحتی ،
بلکه از خوشحالیه زیاد ..الان حس یه خانواده ی خوشبخت
رو دارم و دیگه هیچ آرزویی توی این دنیا ندارم!

با حق حق تو بغل مامان فرو رفتم که اونم قربون صدقم رفت.
مامان جدام کرد و با صدای خش دار و پر از شوق گفت
_بسه گریه عسلم ، خوب نیست ما باید خوشحال باشیم و
جشن بگیریم و چی از این بهتر که با یه کیک خوشمزه امروز
رو تا شب خوش بگذرونیم، تازه من از اون شامپاین های
خوشمزه گرفتم.

چشمام برق زد و با عجله گفتم
_پس مامان من کیک رو میبرم تو برو نوشیدنی رو بیار ،خدا
مامان خیلی خوشحالم جوری که نمیتونم توصیفش کنم.
...

کارن و بابا چشماشون می درخشید سرفه ایی کردم و با کیک
توی دستم ذوق زده بلند گفتم
_سوپرایز خوشمزه داریم!!!

بابا مهربون لب زد
_خیلی به موقع بود ، به مامانت بگو نوشیدنی رو هم بیاره
امشب یه شب خاصه!

خوشحال خواستم بگم رفت که بیاره که با صدای مامان
حرفمو خوردم:

_نوشیدنی هم آوردم ارسان خان ، دستور دیگه ایی نداری
عشقم؟!_

بابا با عشق نگاهش کرد و گفت

نه نفسم!

منو کارن اووو کشیدیم و خندیدیم که

مامان با خجالت نشست و تو لیوان از شامپاین دستش ریخت

جوری عاشقانه بود حالتشون که لب و لوچه ام اویزون شد.

با حس سنگینی کارن نگاهش کردم و اشاره کردم به مامان و

بابا که غرق هم بودن و بی صدا لب زدم

منم میخوام!!

اشاره کرد پیام پیشش ،نامحسوس به مامان اینا نگاه کردم و

وقتی دیدم حواسشون نیست بلند شدم و رفتم جفت کارن

نشستم که دستشو دور کمرم حلقه کرد و با چشمایی که در اثر

خوشحالی و گریه برق میزد تو چشمام خیره شد و اغواگرانه

لب زد:

_گفتی از اینا میخوای ولی من میخوام عاشقانه ی خودمونو

نشونت بدم.

با کنجکاوی نگاهش کردم و لبمو خیس کردم که شکمم

چسبوند به شکمش و لبشو گذاشت روی گردنم که ناخودآگاه

آه خفه ایی از گلوم در رفت!!

کارن سرشو بلند کرد و وقتی دید مامان از حرف زدن دست برداشته ازم جدا شد اما هنوز گرمای لبش روی گردنم ذوق ذوق میکرد و تمام تنم انگار تو کوره‌ی جهنم گذاشته بودن!

#part174

کارن هم دست کمی از من نداشت و برجستگی بین پاش نشون از اوضاع حالش میداد.

مامان امد جلومون و لیوانارو بهمون تعارف زد که کارن محترمانه برداشت و تشکر کرد.

صداش از تحریک شدگی خش دار و ضایع شده بود جوری که مامان مشکوک نگاهمون کرد ولی چیزی نگفت.

کارن دوباره دستشو دورم حلقه کرد و ایندفعه غیرمستقیم باسنم رو لمس کرد

از جام پریدم و چپ چپ نگاهش کردم ولی نیشخندی زد و تا خواست چیزی بگه بابا گفت

_نظرت چیه فردا منو تو بریم برای خرید لباس جشن و نوبت آرایشگاه کارن؟

کارن با خوشحالی بی سابقه در برابر بابا لب زد

– خیلیم عالی میشه .. تازه من چندجا رو هم میشناسم و میتونم دوستانمو باهات آشنا کنم.

بابا ارسان هم چشماش برق زد.

انگاری الان میخواستن روزای برادری هاشونو جبران کنن و سعی کنن ترمیم کنن رابطشونو!

مامان با افتخار به بابا نگاه کرد و زیرگوشش یچیزی گفت که بابا یقشو شل کرد و فقط خیره نگاهش کرد.

از فکر به چیزای +18 که شاید مامان به بابا گفته سرخ شدم و هوفی کشیدم که مثل همیشه کارن زرنگ زیرگوشم فوت کرد و گفت

– جوونم نبینم ببیم با حسرت نگاه عاشقانه های بقیه کنه وقتی یه همسر داری که میتونه خواسته هاتو الان برآورده کنه!

مثل خودش پرو شدم و نامحسوس دستمو بردم سمت رونش و کنار برجستگیشو مالیدم و با ناز گفتم

– یعنی اگه الانم بگم میخوام چی؟

کارن خیره و درنده نگاهم کرد و غرید

– داری صبر منو میسنجی ببی گرل؟

پامو روی اون پام انداختم که دامنم کش آمد و رونای لختمو
خسوت مندانه نشونش دادم و با شهوت و خماری نگاهش
کردم و لب زدم

_شاید

یهو اروم چسبید بهم و از پشت دستشو فرو کرد تو شورتم و
باسنمو تو دستش فشرد که ناله کردم و حریصانه غرید
_پس وقتی اینجا جلوی چشم مامان بابات ارضات کردم و
آبت مثل رود ک*ص کوچولو و شرت سک*سی لعنتیتو بفاک
داد میفهمی چه کار اشتباهی انجام دادی کوچولوی حشری
عمو!

با استرس اما مشتاق نگاهش کردم و یکم بلند شدم که
دستشو بیشتر سُر داد و با حس دستش روی سوراخ باسنم
طاقت نیاوردم و چنگ زدم به دستش...
دستشو دور سوراخم چرخوند که سریع خیس کردم.

part175#

با صدای مامان ترسیده رنگم پرید اما کارن با خونسردی
چسبوندم به خودش که معلوم نشه دستش تو شورتمه:
_خب دیگه کارن جان چه خبر؟

از خودت یکم تعریف کن برامون!

بدن کارن منقبض شد و حرکت انگشتاش حواس واسه‌ی منم نذاشته بود.

کارن هم دست کمی از من نداشت اما خودشو کنترل کرد و گفت

_خب .. چیزی ندارم که تعریفش ..کنم ..همینطور که

میدونید ..مادرم فوت کرد و بابا هم همینطور ..و ماریو

سرپرستیمو به عهده گرفت و ارث زیادی از مادرم و پدرم بهم

رسید که باهاشون یه آموزشگاه رقص که کاتیا توش آموزش

میبینه زدم و دانشگاه بابا که فهمیدم نصفش به آرسان هم

تعلق داره و دوتا شرکت ..که یکیشونو بخاطر تنها چیز با

ارزشی که دارم یعنی کاتیا از دست دادم اما هرگز پشیمون

نیستم و این آرامشی که الان داریم رو با دنیا هم عوض

نمیکنم چه برسه به یه شرکت بی ارزش!

... اون یکی شرکت هم جک که یه دوست خانوادگی هستش

مدیریت میکنه ..پسر خوبیه و وفاداری که داره باعث شده

بتونم بهش اعتماد کنم!!

حس و حالم پرید و داشتم با تعجب به کارن نگاه میکردم!

من نصف چیزایی که گفت رو خبر نداشتم .. کارن لبخندی به صورت وا رفته ام زد و نفهمیدم کی دستشو درآورد.

مامان با تحسین نگاهش کرد و گفت

_خیلی حتما سخت بوده که همه ی اینارو کنترل کنی .. و متاسفم که یکی از زحماتو از دست دادی و افتخار میکنم به عشق بینتون و به کاتیا افتخار میکنم که عاشق آدم لایق و منحصر به فردی شد!

خیلی خوشحالم .. خیلی بهم میاید مگه نه آرسان؟!

بابا اخم کمرنگی کرد اما لبخند محوی زد و گفت

_آره .. بهم میان!

قبل از اینکه دوباره جو خوب بهم زده بشه ، بلند شدم و بلند گفتم:

_خب من برم بالا اتاقم لباسامو عوض کنم .. شما هم از

نوشیدنیتون لذت ببرید.

و چشمکی به قیافه توهم رفته ی کارن زدم و رفتم سمت پله ها!

میدونستم چقدر دلش میخواد همراهم بیاد تا ترتیبمو بده ولی

از این خبرا نیست تو خونه ی بابام!

مطمئنن بابا کلشو میبره .. با خنده روی لبام وارد اتاق شدم ...

در حال لباس پوشیدن بودم که یهو با شنیدن صدای شلیک
ترسیده جیغی زدم.

با شنیدن فریاد دیمن وحشت کردم.. نفهمیدم چی تنم کرد اما
بدو بدو از پله ها امدم پایین و با دیدن چهره رنگ پریده
مامان و عصبی بابا و کارن .. لرزون گفتم

_کارن .. دیمنه .. دیمنه.. با اسلحه .. آمده .. خدای من!

کارن پریشون بغلم کرد و با صدای خشمگین لب زد:

_هیسس نلرز توله سگ .. من اینجا .. نلرز نفسم مگه من

میزارم یه خش رو تنت بیوفته!

بعد رو به بابا ادامه داد:

_آرسان زنگ بزن پلیس .. یدونه از اون تفنگاتم بیار .. قراره یه

بچه‌ی نادون رو ادب کنیم .. به بادیگارداتم خبر بده.

با صدای شلیک دوباره و فریاد دیمن که اسممو صدا میزد

اشکام جاری شد.

صدای همه‌همه همسایه ها هم بلند شد به کل ابرومون رفت!

کارن بدنش از عصبانیت منقبض شده بود و زیر لب فحشش

میداد

_حرو*مزاده باید همون موقع کلکتو میکنم .

بابا بعد اینکه با پلیس تماس گرفت سریع رفت سمت اتاق

کارش و با جدیت رو به کارن تهدیدوار گفت

_نمیری بیرون کارن ..تا پلیس نیومده نمیری و کله شق بازی
درنمیری!

کارن دندوناشو روی هم سایید و چیزی نگفت ..

خودمو توی بغلش جمع کردم که محکم گرفتم و تو موهام

نفس کشید و ریز ریز قربون صدقم رفت:

_شیشش نترس عمرم..من اینجام دورت بگردم..هیس گریه

نکن برای اون بی عرضه‌ی حرومی..هیچ غلطی نمیتونه بکنه

..اینجا پر از سیستم های امنیتی وصل شده .. به خونه

نمیتونه نفوذ کنه..

ولی صدای دیمن و همسایه ها هر لحظه نزدیکتر میشد مثل

جوجه بارون زده تو بغل کارن میلرزیدم که "لعنتی" زیر لب

غرید.

مامان رو نگاه کردم که خودشم ترسیده بود اما به روی

خودش نمیآورد و با لبخند نگاهم کرد و دستاشو باز کرد که از

کارن جدا شدم اونم بوسه ایی روی پیشونیم زد و گفت

_برو پیش مامانت منم برمیگردم!

نگران نگاهش کردم اما چشماشو روی هم فشرد و رفت اتاق
پیش بابا ..

منم تندی رفتم بغل مامان که سرمو نوازش کرد و مهربون
گفت:

_نترس دخترلوسم...من دخترمو قوی بار اوردم..گریه نکن
مامانم ..وقتی بابات و کارن میکن اتفاقی نمیوفته یعنی
نمیوفته!

بابات بلده چیکار کنه پس گریه نکن قربون چشمای تیله‌اییت
بشم.

فین فینی کردم و از بغلش درامدم و تا خواستم چیزی بگم
یهو با صدای کوبیده شدن در و دادو فریادا..جیغ بلندی
کشیدم که بابا و کارن با عجله آمدن بیرون و با دیدن اسلحه
های توی دستشون رنگم زرد شد.

کارن با نگرانی نگاهمون کرد و اسلحه اشو گذاشت تو کمر
شلوارش..

مامانو محکمتر گرفتم و با کوبیده شدن دوباره‌ی در ، کارن داد
زد:

_پس این پلیسای احمق کجا موندن؟!

یهو با صدای خنده های هیستریکی دیمن و صدای پر

تمسخرش روح رو از بدنم جدا کرد:

_حروم*زاده اگه ت*خم داری بیا بیرون .. بیا بیرون بی

ناموس..میخوام ببینم چقد اون هرزه رو میخوای ..

چشمای کارن گشاد شد و از عصبانیت و نفرت قفسه سینه اش

به طرز وحشتناکی بالا پایین میشد که با حرف آخرش تیر

خلاص رو زد:

_دوست دارم بعد اینکه به گلوله تو مغزت حروم کردم

..دوست دختر ج**ند تو شب تا صبح بکنم جوری که ک*ص و

کونش یکی ش ،اووووف ک*یرم حتی با فکرش شق شد ،

میشنوی کاتیا ..قراره یه شب تا صبح زیرمن جر بخوری

هرزه!

بابا گردنش کبود و صورتش طوفانی شده بود ..ولی کارن یهو

نعره ای کشید و با سرعت به سمت در حرکت کرد که با جیغ

دویدم و خواستم مانعش بشم اما درو باز کرد.

دیمن سوپرایز شده رنگش پرید و ترسیده بود اما اسلحه اشو

آورد بالا و با نیشخند شرورانه گفت

_به کارن خان .چیشد به غیرتت برخورد که خواستم دوست

دخترتو تست بزنم هووم ..حتما خیلی بهت حال داده کا..

تا خواست ادامه بده کارن جری حمله ور شد سمتش ..
جیغ میزد و میخواستم مانعش بشم اما بابا محکم گرفتم و
فریاد زد:
_برو داخل کاتیا..

#part177

با صدای شلیک جیغ بلندی کشیدم و ناباور به صحنه‌ی رو به
روم زل زدم.
همون موقع صدای همهمه ها و صدای آژیر پلیس نزدیک شد.
دیمن تیر خورده بود ..کارن عصبی خودشو جدا کرد که یهو
دیمن افتاد بابا با خشم فریادی سر کارن زد:
_پسره‌ی کله شق بین چیکار کردی!!
من بهت گفتن خودسر هیچ کاری نکن ..آخ کارن ..آخ از دست
تو!!
مامان ترسیده بغلم کرد ..خشک شده گریه کردم و اسم کارنو
صدا زدم.
پلیس داد میزد و عصبانی آمدن تو خونه ..یکیشون نشست و
نبضشو گرفت ..از ترس میلرزیدم و کارن دستاشو مشت کرده
بود و هیچی نمیگفت.

یهو پلیسه بلند داد زد:

—زندس، اورژانس خبرکنید فوراً!!

و چند نفر آمدن و جای زخمشو بستن و فشار میدادن تا
خونش بند بیاد.

پلیسه بلند شد و با خشم و جدیت رفت سمت کارن و
دستبندشو دراورد و گفت:

—شما باید همراه ما بیاید!!

کارن جوری نگاهش کرد که پلیسه ترسید اما بازم امد جلو و
دستشو بست و کارن هیچ حرفی نزد.

با تقلا تو بغل مامان زار زدم:

—کارن هیچکاری نکرده ..بابا یه کاری کن ..کارن!

کارن ایندفعه سرشو چرخوند سمتم و مهربون و نگران گفت

—گریه نکن کاتیا ..من برمیگردم خب، گریه نکن فداتشم!

ولی گریم شدیدتر شد و همون موقع پلیسه کارنو هول داد که

کارن عصبی فحشی بهش داد و درنده خواست بهش حمله کنه

اما با صدای من سرشو چرخوند و لحظه آخر نگران نگاهم
کرد.

بابا پریشون دنبالشون رفت اما قبلش رو به مامان کرد و گفت

..من همراهشون میرم ..نگران نباشید به وکیل زنگ میزنم

..درو قفل کنید و دزدگیر امنیتی رو فعال کنید ..هنوز

موقعیت امن نشده، بادیگارد ها هم آمدن ..مواظب خودتون

باشید دوستون دارم.

مامان نگران نگاهشون کرد و منی که بی حال شدمو محکمتر

بغل کرد و درو بست:

..چرا آرامش نداریم ماما ..خسته شدم ..تقصیر منه ..من

این کینه رو شروع کردم ..الان بخاطر منه احمق کارن باید بره

زندان ..

و گریه دیگه نداشت ادامه بدم و ماما هم بغض کرد از

ناراحتیم اما با عصبانیت تکونم داد و گفت:

..بسه کاتیا ..به خودت بیا ..الان وقت این حرفا نیست

..مطمئن باش کارن برمیگرده حتی به یه روز نشده برمیگرده

..چون شواهد زیادی داریم که نشون میدن دیمن به قصد

کشتن امد به خونمون و تجاوز به حریم خصوصی خودش یه

جرمه و با اون تصاویر ضبط شده صدرد اثبات میشه کارن

بی گناه!!

الانم اروم باش دخترقشنگم ..کم بی قراری کن مامانم!

آرومتر شدم اما هنوز کلافه بودم ..خودمو پرت کردم روی تخت و دوباره اشکام جاری شدن.

چطور میتونم با خیال راحت بخوابم وقتی کارن تو یه زندان سرد و خشک داره سر میکنه و حتی معلوم نیست چه بلایی سرش میاد!

گوشیمو بی حوصله روشن کردم که با تماسای از دست رفته‌ی زیادی مواجه شدم. بیشترین تماسا از کسا بود.

ولی اصلا حال حرف زدن نداشتم..همه پیامها و تماسارو پاک کردم و با همون گریه بالاشتمو بغل کردم. قلبم داشت از بی قراری می‌ترکید.

انقد گریه کردم که نفهمیدم کی از خستگی بیهوش شدم.

...

یک هفته تمام تو اتاق بودم و فقط واسه کارای ضروری بیرون میرفتم و با اصرار مامان چند لقمه غذا میخوردم. تو خواب عمیقی بودم که یهو با صدای ضربه‌هایی که به در میخورد گیج بیدار شدم ..

مبهوت به ساعت نگاه کردم که با دیدن عقربه ساعت روی یک
هشت شب..از جام پریدم و با ضربه ی بعدی که به در خورد و
صدای فریاد کارن بیشتر ماتم برد.

خشک شده سرجام ایستادم، واقعی نیست!

خودمو محکم نیشگون گرفتم که اشک تو چشمام جمع شد اما
با شنیدن دوباره ی فریاد کارن نفهمیدم با چه سرعتی خودمو
به در اتاق رسوندم و یادم آمد درو قفل کردم.

تند کلید رو برداشتم و با دستای لرزون از خوشحالی سعی
کردم قفل درو باز کردم و حق هقم به گوش کارن خورد که بی
قرار تر داد میزد درو باز کنم.

و صدای نگران کساندرا و مامان و بابا هم به گوشم میخورد
اما من غیر از کارن نمیخواستم کسیو ببینم.

قفل در با هر سختی باز شد و یهو در باز شد و با دیدن چهره
ی شلخته و عصبی کارن با گریه جیغ زدم و پریدم بغلش و یه
دل سیر شروع کردم به فحش دادنش و گریه کردن.

کارن اما فقط نوازشم میکرد و قربون صدقم میرفت تا اروم
بشم..یکساعت تو بغلش بودم و حتی نفهمیدم کی مامان اینا
رفتن و کی کارن درو بست!

محکم کارنو گرفته بودم و پاهامو دور کمرش سفت قفل کرده بودم.

قلبم از ترس دوباره‌ی از دست دادنش محکم میکوبید جوری که کارن هم حسش کرد و بوسه میزد به زیر گوشم تا اروم بگیرم.

گریه هام که تموم شد با بغض لب زدم:
_ازت متنفرم!!

خندید و گلومو محکم بوسید و ناله کرد:
_ولی من عاشقتم کوچولو ..خدایا دلم برای عطر تنت تنگ شده بود، هفت روز ندیدنت انگار ده سال پیرم کرد ..آخ
چیکارم کردی دخترکوچولو که انقد عاشقت شدم؟!
خسته خندیدم و سرمو تو گلوش فرو کردم که محکم گرفتم و جونمی گفت.

دلتنگ برای حرفاش و آغوشش لرزون گفتم:
_نمیخوام بریم بیرون ..همینطوری بغلم باش ..هنوز سیر نشدم از دیدنت!!!

part179#

بوسه ایی روی گردنم کاشت و سکوت کرد، وقتی ارومتر شدم
ازش پرسیدم:

چطوری ازادت کردن کارن .. چرا زودتر نیومدی .. مگه دوربین
و شاهد نداشتین .. پس چرا یه هفته نگهت داشتن؟؟؟
نفسشو فوت کرد و جدام کرد و خیره به چشمام گفت:
_ همه چی به همین سادگی نبود.. دوربین خونه به مشکل
برخورده بود و اسلحه ها غیرقانونی بودن .. من باید دو هفته
میموندم اما با وثیقه آزاد شدم.

کلی دردرس کشیدیم شبانه روز نخواستیم و فقط تمرکز
میکردیم دوربین درست بشه ، و توی این بلبشو اون
حرو* مزاده شکایت کرده بود ازم به جرم شلیک کردن بهش
.. مادرچ* نده الان خوب به حسابش دارن میرسن .. دیمن به ده
سال حبس محکوم شد .. و کار خلافتش فقط اینا نبوده ،
قاچاق مواد هم میکرده و به دخترای زیادی تجاوز کرده بود
که خانواده ها امدن تو دادگاه و یه طوفانی برپا شده بود که
باید میدیدی چطوری با سنگ میزدنش و سربازا بزور
جلوشونو گرفته بودن.

اما من بازم سپردم تو زندان نزارن یه آب خوش از گلوش
پایین بره .. سزای آدمی مثل دیمن مرگه!

ناراحت واسه سرنوشت اون دخترا و فکر به اینکه اگه کارن
نبود منم جزوی از اون دخترا میشدم باعث شد به خودم
بلرزم!

کارن فهمید که با خشونت گفت:

_اون فکرای چرت و پرت رو از ذهنت بیرون بنداز..من حتی
بمیرمم نمیزارم دستشون به یه تار موتم برس!
لبخندی زدم و نگاهش کردم که اونم خیره نگاهم کرد، دستمو
نوازش گونه کشیدم روی گوشش و اروم پچ زدم:
_کارن؟!

مسخ شده جانمی گفت که با همون لحن ادامه دادم:
_فردا خبر بدیم به آشناها و یه جشن بریز بیاش خودمونی
بگیریم و پس فرداش بریم دنبال لباس عروس و سالن هم
لازم نیست چون بابا یه خونه باغ داره که اندازه یه سالنه
شایدم بزرگتر و هرچی زودتر بریم سر خونه زندگیمون، دیگه
دلم نمیخواد یه اتفاق دیگه باعث جداییمون بشه همین الانشم
این دوره‌ی نامزدی انگار قلاده بستن دور گردنم، این چیزا
برای ما دوتا الکیه و وقت تلف کردنه!!
من میخوام باهات زندگی کنم.

مکت کرد و چشماشو روی هم فشار داد و گفت:

_مطمئنی عزیزدلم؟ برای من فرقی نداره، من فقط

خوشحالتو میخوام.. نمیخوام چندسال بعد با دیدن بقیه

حسرت تو دلت بمونه ..من درهرصورت تو رو تو زندگیم دارم

و خواهم داشت!

ذوق زده لباسو بوسیدم و خاص نگاهش کردم و گفتم:

_پس زود این خبرو به همه بدیم چون دیگه طاقت ندارم!

و خواستم از روی پاهاش بلند بشم که متوقفم کرد و با

شیطنتت بند تاپ روی شوئم رو سُرداد و با لذت شیرینی

غرید:

_بزار یکم معاشقه کنم با تنت ،اوناهم میتونن صبر کنن ..دلم

برای خالای روی تنت تنگ شده ..

ریز خندیدم و داغ همراهیش کردم ...لباشو حریص روی لبام

گذاشت و با کمکش تاپ و سوتینمو گندم و سینه هام که

یکمی بزرگتر شدن رو توی دست گرفت و ازم جدا شد و با

نفس نفس خیره شون شد و لب زد:

_فاک!

و نوک یکیشونو به دهن گرفت و جوری مک زد که دلم ضعف رفت و ناله ام درامد.

انقد مک زد نوک دوتا سینه هام رو که خسته سرشو جدا کردم و با دیدن چشمای سرخ و گردن متورمش فهموندم سخت تحریک شده:

_کارن باید زودتر تمومش کنیم ..زیاد وقت نداریم هرآن ممکنه ..مامان بیاد.

خیلی خبی گفت و عصبی خوابوندم و خیمه زد روم و خمار گفت:

_تو این چند دقیقه نمیتونیم ارضا بشیم، اما میتونم سیرابت کنم!

اومی گفتم که شروع کرد به گاز گرفتن گردنم و منم جیغامو خفه میکردم و با حرص چنگ میزدم به بازوش ..دور کمرمو گرفت و امد پایین تر و بوسه ایی روی قفسه سینم زد که اوفی گفتم و شورتم بیشتر از قبل خیس شد.

عموی ناتنی و شهوتی من:

part181#

وقتی رسید به سینه هام دیگه نخوردشون به طرز عجیبی
نوک دماغشو میکشید روی نوک پستونم و باهاش بازی
میکرد.

مور مور شدم و آه کشیدم اونم نیشخندی زد و لیزی به نوک
برجسته ام زد و خش دار گفت:

_دوست داری با این توپای خوشمزت بازی کنم اره ببی گزل،
سرمو تند تند تکون دادم که انگشتشو رد کرد از شلوارم و
رسوندش به شورتم و از روی شورت با چو*چولم بازی کرد که
تحمل نکردم و خودمو تکون دادم و میخوامستم جیغ بزنم، که
باهام بازی نکن!!

اما پاهامو باز تر کرد و خیره به پستونام تند تند از روی شرت
ک*صمو مالید و از عمد هی شرتمو کنار میزد و لبه ک*صمو
که خیس و لزج بودو به بازی می گرفت!!

عاصی دستمو روی ک*یرش فشردم که فحشی زیر لب گفت؛
حرصی و شهوتی دندونی لبخند زدم و غریدم:
_باهام بازی نکن وگرنه منم بلام .. آآاهه.

ک*صمو فشار داده بود و ایندفعه اون نیشش باز بود و تب
دار گفت:

_توام یادت نره من یه پیرمرد حرفه اییم!!

دیگه نتونستم طاقت بیارم و آبم توی شورتم پاشید.
کارن سوتی کشید و دستشو آورد بیرون و با دیدن انگشتای
خیسش لبمو گاز گرفتم:

_لعنتی نگاش کن، این همه آب از کجات امد خوشگلم؟!
خودمو جمع و جور کردم و پشت چشمی نازک کردم :
_از تو ک*صم!

بلند خندید ، کارن ارضا نشده بود ..خواست بلند بشه اما
نزا شتمش و تا خواست حرفی بزنه ک*یرشو به سختی از
شلوار و شورتش کشیدم بیرون که بدنش زیر دستم شل شد و
حرفشو خورد و نگاهم کرد.

لیسی بهش زدم که از گرمای ک*یرش لذت بردم.
اووف بلندی گفت و دستاشو مشت کرد که کل رگاش زد
بیرون ..

مکی به سرش زدم و سریعتر دستمو بالا پایین کردم و در آخر
تخ،*ماشو کردم تو دهنم که آه و ناله‌ش بلند شد.
دستشو مشت کرد تو موهام و خودشو تو دهنم حرکت داد و
شهوانی ک*یرشو مالوند تا آبش بیاد!!

یی وقفه براش ساک پرتف زدم وقتی که داشت فکم درد
می گرفت ،یهویی آبش پاشید توی دهنم و نصفش از دهنم

چونمو گرفت و خیره به آبش که داشت از تو دهنم میریخت
خشن گفت:

_عاشق ساک زدناتم!!

زبونمو درآوردم براش و چشمکی براش زدم که چو*چولمو
بین دو انگشتش گرفت که ناله‌امو دراورد و غرید:

_تا یه دور نکردمت پاشو برو حموم خودتو تمیز کن!

به سرعت ازش جدا شدم و خودمو انداختم تو حموم و اول

دهنمو شستم و بعدش لباس زیرامو به ترتیب کندم .دلم

میخواست یه دوش بگیرم اما میدونم فکر خوبی نمیکردن

اونوقت ..و من از خجالت آب میشدم!

پوف کلافه ای کشیدم که با شنیدن صدای باز و بسته شدن

در خیال کردم کارن رفت بیرون ..پس خودمو شستم و با

دستمال خشک کردم و با خیال راحت ،لخت از حموم زدم

بیرون که با دیدن کارن کپ کردم!!

با شنیدن صدای در حموم سرشو آورد بالا که عین من خشکش

زد.

بهرتر از این نمیشه!!

الان تا منو یک دور نکرده ول نمیکنه ..ای لعنت به بی فکریم!!
با قیافه اویزون ناله کردم:

_مگه نرفته بودی بیرون کارن؟

به خودش امد و با داغی توی نگاهش وجب به وجب تنمو
خیره نگاه کرد و با نیشخند گفت:

_نه عزیزدلم اون کساندرا بود میخواست ببینه چرا نمیایم

بیرون و وقتی بهش گفتم رفتی حموم..رفت بیرون

،نمیدونستم قراره با همچین صحنه ی قشنگی مواجه شم

اووف خوب شد نرفتم بیرون وگرنه به بختم لگد میزد

فاک،پس هرروز اینجوری میای بیرون آخ آخ بدو بیا بغل

عمو..حالا که فکر کردن رفتی حموم یه حالی کنیم!!

عقب عقب رفتم و در همون حال نوچ نوچی گفتم که از جاش

پرید و با جیغ و خنده شروع کردم فرار کردن به دور تخت

..درنده نگاهم میکرد و مثل ببر حریصانه منتظر شکار کردنم

بود!

سریع یه بالشت برداشتم و تهدیدوار گفتم:

_نزدیکم بشی با همین میزنم تو سرت کارن!

شیطانی نگاهم کرد و پوزخند زد و نزدیکترم شد که با جیغ
دویدم و مستقیم خودمو کوبوندم بهش که آخی گفت و
افتادیم روی هم ..دستشو دور کمرم حلقه کرد اما من با
بالشت افتادم به جوشش اونم با خنده اسممو صدا میزد و
سعی میکرد مانعم بشه ..خندیدم و غریدم:

_عمرایا..ایندفعه سکس نمیکنیم کارن..

یهو بالشت رو از چنگم دراورد و چرخید و ایندفعه من زیرش
بودم و اون روم!

دستامو با دستاش بالا سرم گرفت و خمار به هیكلم که زیرش
پهن شده بود انداخت و تا میخواستم با پام هولش بدم ، با
پاهاش قفلم کرد که باعث شد حرصی جیغ جیغ کنم و
فحشش بدم:

_اییی کارن لعنت بهت بی شرف بزار برممم عهه...بخدا
میفهمن داریم چیکار میکنیم کارن..

part183#

عصبی نگهم داشت و جوری غرید که دهنم بسته شد:

_به ک*یرم بفهمن ..خودشون فهمیدن رفع دلتنگی چجوریه

پس این دهن کوچولو تو ببند و بزار کارمو بکنم ،لامصب هیكل

سک*سی داری بعد توقع داری نخوام بخورم و بکنمت؟!

احتمالا منو با حضرت یعقوب یا یوسف اشتباه گرفتی ببی!
خندم گرفت از تشبیه کردنش اما نشون ندادم ولی میدونستم
چشمام داشت میخندید!

نیشخندی زد و با نوک سینم ور رفت و همزمان با یه دستش
دوتا دستامو بالا سرم محکم نگه داشت و گفت،:
-جووون تو فقط بخند!

تقلا کردم که دستش از سینم جدا شد و دوباره با التماس
نگاهش کردم و نالیدم:

-یک روز دیگه کارن..بیا بریم پایین..جون من؟

یهو ولم کرد و با رگ برجسته گردنش خشمگین با صدایی که
سعی میکرد بلند نشه گفت:

-دیگه جونتو الکی قسم نخور..وگرنه خودم جونتو میگیرم،
میرم پایین لباس بپوش بیا..

و انقد عصبی بود که میتونستم از نگاه و لحن حرف زدنش یه
عالمه فحش بخونم..شرمنده سرمو انداختم پایین و لبمو گاز
گرفتم!

که بلند شد و با سرعت رفت و جوری در اتاقو بست که تو
جام پریدم!

حرف خوبی نزد من میدونستم کارن روم حساسه و به اشتباه از نقطه ضعفش استفاده کردم..عصبی زدم تو سرم و غریدم:

_حالا چت میشد یدور میرفتی ،تو که دلت میخواد گوه میخوری ناز میکنی ..اووف خراب کردی کاتیا ..خراب کردی! ناراحت بلند شدم و لباسامو از کمد دراوردم تا تن کنم ...

part184#

امدم پایین و با دیدن کارن که کلافه داشت با بابا حرف می زد نگران شدم و گفتم:
_چیشده ؟!

که بابا و کارن حرفشونو قطع کردن و بابا با مهربونی گفت:
_هیچی نشده عزیزدلم داریم با کارن درمورد شرکت حرف میزنیم.

مشکوک نگاهشون کردم و لب زدم:

_ولی چرا کارن کلافه س؟ بابا اگه چیزی شده لطفا بهم بگید
من دیگه ظرفیتم پر .. نمیخوام سوپرایز بشم ،خسته شدم از این همه دردسر ..پس اگه چیزی شده بهم بگید!!

این دفعه کارن جای بابا جواب داد:

_کاتیا.. عزیز دلم واقعا هیچ اتفاقی نیفتاده.. دیگه قرار نیست

دیمن یا امثال دیمن تو زندگیمون باشن، حل شد رفت!

با عصبانیت طاقت از کف دادم و تهدیدوار انگشتمو جلوشون

تکون دادم و غریدم:

_مطمئن باشید اگر بفهمم دروغ گفتید درنگ نمیکنم و میرم

پیش سام و نمیزارم رنگم به چشم ببینید!

کارن خشمگین نگاهم کرد و با رگ گردن برجسته گفت:

_سام کیه؟

پوزخندی زدم و جوابشو ندادم!

و تا کارن نیم خیز شد بابا دستشو گرفت و فشار داد تا بشینه

و در همون حال لب زد:

_اروم باش پسر جان.. سام دوست من و عموی کاتیاست توی

مکزیک!

کارن چشماشو روی هم فشار داد و یهو بلند شد و با صدای

خش دار گفت:

_میرم خونه.. نیاز به استراحت دارم.. بعدا میبینمتون!

ناباور به رفتنش زل زدم و دستام ولو شدن جفتم.. بابا با

تاسف لب زد:

_کم اذیتش کن...همینجوری یه پامون تو کلانتری بود و یه پامون پیش وکیلا..

با بغض و چونه‌ی لرزون گفتم:

_من فقط میخوام حقیقت رو بدونم ..مگه قرار نیست باهم ازدواج کنیم اگه اول این ازدواج بخواد بهم دروغ بگه...چطور میتونم بهش اعتماد کنم بابا؟

ما قول داده بودیم باهم روراست باشیم ولی الان این کارنه که تمام مدت داره منو میپیچونه..باید بفهمه دیگه داره متاهل میشه و وظایفی داره در قبال من!
حق منه فهمیدن ماجرای که بمن مربوطه!

part185#

بابا بلند شد و تنها گفت:

_من دیگه چیزی نمیگم ...باید بین خودتون حلش کنید!
خودمو روی مبل پرت کردم و ناراحت سرمو ماساژ دادم .
با صدای زنگ خور گوشیم از جیبم درش اوردم و با دیدن کسا سریع وصلش کردم که صدای پر انرژی کسا سرحالم آورد:
_حال دوست قشنگم چطوره؟!

با لب و لوچه‌ی اویزون و ناراحت لب زدم:

—خیلی بد کسا!

یهو صداش تغییر کرد و با نگرانی گفت:

—چیشده کاتیا ..نکنه دوباره دیمن ..اره؟

نفسمو فوت کردم و جواب دادم:

—زیاد به دیمن مربوط نیست ولی اره ..با کارن دعوامون شد.

با خنده و لودگی گفت:

—از این دعوای زن و شوهری!

بی حال خندیدم و لب زدم:

—دقیقا!

یکدفعه با هیجان گفت:

—پس بلند شو بیا خونمون کاتیا ..از این حال و هوا دریای هم

نقشه بچینیم چطوری کارن بیاد به طرفت.

منم از انرژی کسا سرحال شدم و بلند شدم و گفتم:

—پس قطع کن برم آماده بشم.

خندید و گفت

—بای دوستم منتظرتم.

و گوشی رو همزمان قطع کردیم.

...

خودمو ولو کردم روی تخت کسا و کلافه گفتم:

_نه یعنی نه کساندرا!

با اعتراض بلندم کرد و غرید:

_اره کاتیا اره ..

مسخره بود نقشه کاتیا .. مطمئن بودم کارن هم طرف رو

میکشه هم من رو و فقط اوضاع رو بدتر میکردم!

مصمم چرخیدم سمتش و گفتم:

_جنس کارن فرق داره یه پسر بیینه جفتم طرف گوشه

قبرستونه!

کسا شکست خورده لب و لوچه اشو اویزون کرد و سکوت کرد.

part186#

آهی کشیدم و نشستیم روی تخت که کسا سکوتشو شکست و

با حالتی چندش گفت :

_راستی اون دختره ی ج*نده تولدش دعوتمون کرده .. من یکی

عمرا پا به خراب خونه اش بزارم!

با حالت سوالی نگاهش کردم و گفتم:

_منظورت با کیه کسا؟

پوزخندی زد و گفت:

–ورنیکا و دارو دسته اشو میگم!

با تعجب گفتم:!

–مارو دعوت کرده؟ مطمئنی؟ اونم ورنیکا؟

با قیض جواب داد:

–اره ، مطمئنم یه نقشه ایی تو سرش داره ..

یهو یه چراغ بالا سرم ظاهر شد!

نیشمو باز کردم و شیطانی به کسا زل زدم که با تردید نگاهم

کرد و گفت:

–چیه ؟ چته اینجوری نگاهم میکنی ..نکنه ؟ ..عمر اا

..کاتیا؟؟؟!

سرمو تگون دادم و نقشه امو مو به مو براش تعریف کردم.

کسا با هیجان گفت:

–مطمئنم باهات میاد تولد ، نمیزاره تنها بری.

شونه ایی بالا انداختم و گفتم:

–چه بهتر ، در هر صورت آشتی میکنه باهام!

کسا ناراحت و با غصه گفت:

–ببخش که نمیتونم باهات پیام ..میدونی که با جک ..

هین کشیدم و با غضب گفتم:

–نگو که هنوز باهاش آشتی نکردی کسا؟!

شرمنده سرشو انداخت پایین و گفت:

_نمیتونم ببخشمش هرچند که بخاطر محافظت از من بهت
پرید ولی خودشم میدونست ..میدونست تو واسم بیشتر از
یه دوست برام عزیزی ولی حرفایی که بهت زد ..قلب منو هم
به درد آورد چه برسه به تویی که توی اوضاع بدی به سر
میبردی!

کسا رو با تموم وجود بغل کردم و دم گوشش با مهربونی و
عشقی که تو صدام بود گفتم:

_قربون قلب مهربونت بشم خواهی ..ولی دیگه این قهر و
تمومش کن ، جک فقط نمیتونست ناراحتیتو ببینه خب ..فردا
بهبش زنگ بزن و صحبت کنی و تموم کنی این قهر و عزیزدم!
سفت تر بغلم کرد و لب زد:

_تورو نداشتم چیکار میکردم اخه!

part187#

با کسا تو پاساژ میگشتیم و هرچی لباس لختی و سک*سی
بود میخریدیم و ریز ریز میخندیدیم ..قرار بود برم خونه‌ی
من و کارن با این خریدا ، اونجا دیگه خونه‌ی منم محسوب
میشد دیگه و بهش میگفتم جشن یکی از هم دانشگاہیا

دعوتم و از عمد لباسارو جلوش میپوشم تا یه حرکتی بزنه که مطمئنن میزنه!

دست کسا رو کشیدم و سمت مغازه‌ی کفش و کیفا بردم و گفتم:

_بسه لباس ده دست لباس سک*سی خریدیم ..الان نوبت کفشه و کیفه بعد از اونور میریم یه پک کامل لوازم آرایشی میخریم ..

باشه ایی گفت و باهم سمت مغازه ها رفتیم .. ساعت ده شب فیکس بود و دیگه هردمون از خستگی نفس نفس میزدیم.

کیسه های خرید دستمونو چیوندیم تو ماشین آلیس! کسا پشت فرمون نشست و با شیطنت و خستگی گفت: _خب خب می‌رسیم به اصل ماجرا..رسوندنت به خونتون! لیمو لیس زدم و با استرس گفتم: _پس زودتر حرکت کن! و با یه تیک آف روند سمت خونه.

...

به سختی وسایل رو دراوردم و تو دوتا دستم به سختی ردشون کرد کسا و با عجله سوار ماشین شد و با دست لایک

فرستاد و با خنده گفت:

_موفق باشی!

و رفت!

ناله ایی کردم و به سختی با کیسه‌ی خریدار زنگ زده رو زدم.

دیدم خبری نشد کلافه دوباره زنگ زدم

که صدای امداد کارن رو شنیدم و کشیدم عقب ..

وقتی درو باز کرد با دیدنش حس کردم جرقه تو دلم زده شد.

خدای بزرگ یعنی این مرد جذاب مال منه؟!!!!

موهای شلخته و بالا تنه لختش و چشمای وحشی و

عصبیش!!!

با دیدنش ناخودآگاه آهمو تو گلویم خفه کردم و لبمو گاز گرفتم

، با دیدنم با کیسه‌های خرید متعجب نگاهم کرد و لب زد:

_کاتیا!!

تو اینجا چیکار میکنی؟؟ اینا چین؟

از درد دستام نفسم داشت بند میومد و با مظلومیت گفتم:

_اول بیا اینارو از رو دستام و ر دارم ..دارم هلاک میشم!

سریع کیسه هارو برداشت و گفت:

_بیا داخل!

پشت چشمی برایش نازک کردم و در همون حال که داشتم
میومدم داخل گفتم:

—نیازی به اجازه تو نداشتم ، اینجا خونه‌ی منم هست!
لبخند محوشو دیدم اما به همون سرعت اخمالو شد و هیچی
نگفت.

کیسه هارو که گذاشت روی مبل ، خودشم نشست که سینه
های برنزه و خوشمزش بهم چشمک زدن ولی با صدای کارن به
خودم امدم و هول شدم:
—خب حالا بگو اینا برای چیه؟

سعی کردم سرد باشم و بیخیال بهش نگاهش ننداختم * اونم
به سختی!!

و همینطور که کیسه هارو برمیداشتم گفتم:
—چیز خاصی نیستن ، چند دست لباس واسه جشن تولد فردای
یکی از هم دانشگاهی هامه!!

نگاه سنگینشو حس کردم اما رومو برنگردوندم که با حرفش
خندم گرفت:

—احیانا منم دعوت نیستم؟!

جوری با قیض این حرفو زد که گفتم الان میره ورنیکارو جر
میده که چرا دعوتش نکرده!

ورنیکا کارنو هم دعوت کرده بود اما برای سوزوندن بیشتر
کارن بی تفاوت نگاهش کردم و گفتم:
_نه فکر نکنم!

عصبی پاهاشو تکون داد و آهانی گفت!
هنوزم قصد نداشت آشتی کنه ، سفت و سخت نشسته بود و
تلوزیون رو روشن کرد و سعی میکرد بهم بی توجه باشه ..

part188#

نیشمو بستم و بسته هامو با خودم به اتاقی که پایین بود و
مال مهمون بود بردم ، درو نیمه باز گذاشتم و با دیدن آینه
بزرگ و قدی روبه روم شگفت زده شدم!
چی بهتر از این ، لعنت .. حتی خدا هم داره راه رو واسم
فراهم میکنه!

نزدیک بود از خوشی اشک بریزم ولی خودمو کنترل کردم و
لبمو گاز گرفتم.

نامحسوس به کارن نگاه کردم که با اخمای درهم به تلوزیون
زل زده بود.

یکی یکی لباسارو دراوردم که با دیدن یه لباس وحشتناک
لختی سنگکوب کردم:

این چه کوفتیه گذاشت تو پاچم .. با سوتین و شورت برم
سنگین ترم .. حرو* مزاده* با فروشنده‌ایی که گولش زد.
رنگش نارنجی جیغ بود .. یه لباس که بالاتنه اش کاملاً لخت و
قشنگ گردی سینه هاتو نشون میداد و دامن خیلی خیلی
کوتاهش که اگه می‌نشستم دارو ندارمو نشون میداد!!
به سختی تنم کردم و جلوی آینه ایستادم که یه لحظه حس
کردم قلبم ایستاد .. با چشمای درآمده به خودم نگاه کردم
.. سوتین تنم نبود و نوک سینه هام تیز به نمایش گذاشته بود
و چرخیدم و با دیدن باسنم فاتحه خودمو خوندم!
خط باسنم و سینه های درآمده و نوک درامدم .. من بمیرمم
همچین اشغال سک* سی رو اونم تو جشن ورنیکا نمیپوشم!
بدون اینکه جلب توجه کنم درو بیشتر باز کردم و دیدم هنوزم
کارن خیره به تلوزیونه .. ولی با یه فرق که تکیه داده بود!
هوفی کشیدم نمیدونستم باید چطوری توجه‌اشو جلب
میکردم .. رفتم سراغ کیسه کفشا که یه فکری به ذهنم رسید!
سریع کیسه‌ی کفشای شیشه‌ای رو برداشتم و امدم روبه رو
آینه جایی که کارن بهم دید داشته باشه .. و از عمد یهو پاکت
رو برعکس کردم که کفشا افتادن روی زمین و صدای
ناهنجاری ایجاد کرد.

زیرچشمی نگاه کردم که دیدم بالاخره نگاهش بهم جلب شد!!
خوشحال رفتم سراغ نقشه بعدی .. خم شدم و اروم کفشارو
پام کردم که صدای قدمای تند کارن رو سمتم حس کردم:
_این چه لباس ک*شعری؟؟؟؟

کفشامو با ارامش بستم و با طنازی بلند شدم که با دیدن
چهره کبود شده و چشمای آماده گا*پیدنم ، اصلا جا نخوردم!
ولی آب دهنمو قورت دادم و با سردی گفتم:
_لباسی مناسب جشن!

هیستریکی خندید و دستی روی صورتش کشید و دستشو
کوبید به در و خیره از سرتاپامو نگاه کرد و غرید:

_بدرد جشن؟ حتما داری باهام شوخی میکنی ..اینو کدوم
مادر ج*ده ایی بهت گفته؟؟؟ .. د لامصب سگم نکن این چه
ریختیه ، حتی یه فاحشه این کوفتیو نمیپوشه!!!

با اینکه حق باهاش بود اما عصبی و سگ تر از خودش امدم
جلوتر و کوبیدم به قفسه سینهش و بلند گفتم:

_به تو هیچ ربطی نداره .. دلم میخواد این لباس رو بپوشم
.. دلم میخواد شبیه فاحشه ها بشم .. به آدم دروغگویی مثل

تو ربطی نداره .. هر وقت دست از دروغ گفتن بهم برداشتی
منم دست از فاحشه بودن برمیدارم!!

نمیدونم چه ربطی داشت ولی میدونم داشتم چرت و پرت میگفتم.

ولی کارن جری تر شد و تو یه میلی متری صورتم میغره:
_به من چه ربطی داره؟ میخوای عملی نشونت بدم زنی؟ تو
گو*ه میخوری میخوای فاحشه باشی ..از نعش منم نمیتونی
رد بشی تا همچین گوهی رو بخوری کاتیا ..بعد انگشتشو
کوبید رو سرم و ادامه داد:
_اینو تو سرت فرو کن ، من عمرا بزارم این ریختی پاشی بری
تولد!!

part189#

چرخیدم و بی توجه بهش نیشخند زدم و گفتم:
_من منصرف شدم ، نمیتونم با آدمی که منو میپیچونه هر
دقیقه و قولای دروغین میده زندگی کنم ...
گرماشو از پشت حس کردم اما خودمو کنترل کردم نچرخم و
مثل یه حیون بهش حمله نکنم و اون م*مه های برنزه‌ی
خوشمزشو گاز نزنم!!!

خم شدم که لباس بعدی رو دربیارم ولی با کشیده شدن دامن
لباسم رو به بالا هین بلندی کشیدم و خواستم برم کنار ولی

محکم گرفتم و وحشیانه کوبید به کپل باسنم خودشو
چسبوند بهم و دم گوشم پر از خشم و عصبانیت و جدیت
غرید:

_تو گوه خوردی منصرف شدی .. به گور بابات خندیدی .. فکر
کردی به همین آسونیاس که من منصرف شدم اره؟! .. نباید
انقد لوست میکردم .. باید ادبت میکردم که الان واسه من دم
از رفتن نرنی .. بی شرف!
با اضطراب تقلا کردم و گفتم:

_میخوای چیکار کنی کارن ها؟! ازت شکایت میکنم ولم کن.
پوزخندی زد و بند شورت لامبادامو کشید و کش دار گفت:
_مثلا میخوای چی بگی ؟ .. آقای پلیس دوست پسرم بهم سی
بار اسنپ زد و ک*یرشو با ت*خماش فرستاد تو ک*ص و
کونم؟! .. میخوای اینو بهشون بگی بیبی؟!
سرخ و تحریک شده دهنمو بستم .. اینم نشونه ایی از آشتی
کردنه دیگه؟!

ولی نشون ندادم چقد بین پام خیس شده و الکی لجبازی
کردم:

_تو حق نداری به سوراخام تجاوز کنی!!

یهو قهقهه اش به هوا رفت و با کوبیدن دوباره دستش به
باسنم از جام پروندم ولی با دندونای چفت شده و خنده
هیستریکی تو صداش غرید:

_تو، تو خیلی شیرینی..اوکی..من به سوراخات تجاوز
نمیکنم..ولی به اینا تجاوز میکنم!!

و دستشو فرو کرد تو شورتتم و ک*صمو تو مشتش گرفت و یه
سینمو چنگ زد که ناله ام بلند شد:

_اوووووووف چرا خیس کردی؟؟! مگه نگفتی تجاوز نکنم به
سوراخات پس چرا حس میکنم اینجا یک نفر دلش میخواد؟؟!
به سختی نفس نفس زدم و تیکه تیکه گفتم:
_حست...اشتباه...میکنه...

نوچ نوچی کرد و انگشتشو ماساژ داد روی چو*چولم که
بیشتر خیس کردم:

_ولی کلوچت یچیز دیگه میگه!!

part189#

وقتی حس کردم دستش دور رونام شل
شده با یه حرکت خودمو ازش جدا کردم و سریع دامنمو
پایین دادم و با حس بدی پاهامو جمع کردم که یه موقع آبم

نریزه و با قیض به کارن نگاه کردم و گفتم؛

ـ برو بیرون میخوام لباسای دیگمو امتحان کنم و بازم میگم به

تو ربطی نداره طرز لباس پوشیدنم!!!

پوزخندی زد و ریلکس نشست روی مبل تک نفره ی گوشه اتاق

و پاشو روی اون پاش انداخت و خونسرد گفت:

ـ باشه عوض کن!!

عالیه نقشم گرفت ولی برای اینکه فکر نکنه مشکلی ندارم با

عصبانیتی مصنوعی گفتم:

ـ کارن بیا برو بیرون حوصله ندارم!!

بی تفاوت نگاهم کرد و دندونای چفت شده غرید:

ـ میپوشی یا تا اخر عمرت اینجا نگهت دارم؟!

میدونستم داره خودشو کنترل کنه نزنه جر بده لباسامو ..تا

همینجا کافی بود ، با حالتی که مثلاً از حضورش ناراضیم

لباسامو از تنم کندم و توجه ایی به نگاه های هیزش نکردم!

لباسارو روی تخت پهن کردم و متفکر بهشون زل زدم که

صدای حرصی کارن ریشه فکرمو قطع کرد:

ـ این چه اشغالایی که خریدی ..میخوای با من بازی کنی؟؟! ..

لبخند محوی زدم از پشت ولی با صدای جدی گفتم:

— برای چی بخوام باهات بازی کنم؟! ..دیدمشون و ازشون خوشم امد ..زیادی بزرگش میکنی کارن.

نفسای تندی کشید و هیچی نگفت.

لباسی که لختی تر از قبلی رو کشیدم بیرون، رنگش سبز یشمی تیره‌ی تیره که هر کی ببینه در نگاه اول فکر میکنه مشکیه ولی جنس مخملیش نشون میده رنگش یشمی..رو گلو دوتا بند میخورد و از کمر هم دوتا بند و دامن کوتاه کوتاهش یه چاک کوچیک هم میخورد ..به سختی پوشیدمش و اصلا حضور کارن رو فراموش کردم.

رفتم رو به رو آینه که با دیدن خودم ماتم برد.

کمرمو باریک تر و باسنم رو بزرگتر کرده بود یچی لعنتی شده بودم!

چشمام چلچراغ شده بود ولی خب قرار نبود من به اون تولد برم ..فقط قصدم اینه یکاری کنم کارن خودش آشتی کنه و بفهمه یکمی حق با منم هست، هرچند منم کم رو مخش نرفتم!

عموی ناتنی و شهوتی من:

part190#

چرخیدم سمت کارن و با ذوق و بی حواسی گفتم:

وای کارن چقد خوشگله!!

اخماش بیشتر کور شدن و عین برج زهرمار سرتا پامو نگاه

کرد و گفت:

بهت نمیداد!!

پوکر فیس نگاهش کردم و پشت چشمی براش نازک کردم:

نگفتم نظر بدی!

یهو موجی شد و امد پشتم که ترسیده خواستم تکون بخورم

اما کمرمو سفت گرفت و تو آینه خیره شد تو چشمام و

همینطور که داشت کمرمو فشار میداد زیر لب با همون

دندونای چفت شدش گفت:

سگم نکن کاتیا.. خیلی خودمو کنترل کردم تا لباساتو پاره

پوره نکنم و اشک به چشمام نیارم.. این اشغالارو بگن و عین

یه دختر خوب یه لباس اوکی تر بیوش.. خب بیبی گرل؟؟؟

جمله اخرشو با غضب و شهوت تو گوشم گفت و لباسو فشار

داده بود به گوشم و داشتم له میشدم!

ناله ایی از سر درد کشیدم و گفتم:

خیلی خوب.. ولم کن.. دردم امد.

ولم کرد ولی ایندفعه دستاشو دورم حلقه کرد و با مهربونی و
لحن خاصی زیرگوشتم پیچ زد:
_بخشید!!

میدونم زیادی بهت فشار آوردم...میدونم این دل کوچولوت
از چی دلخوره و چرا داره لجبازی میکنه..من خیلی دوست
دارم کاتیا..نمیخوام این مسائل ذهنتو درگیر کنن و داغون
بشی..حالا میبخشی منو؟

بلاخره..بلند خندیدم و چرخیدم و محکم گونشو بوسیدم
_معلومه که میبخشمت..توام منو ببخش خیلی تند رفتم!
اما من با این چیزا داغون نمیشم کارن..من با نبودت ، با
آسیب دیدنت ناراحت میشم ، از اینکه باخبرم نمیکنی و ازم
همه چیو مخفی میکنی ..تو بهم قول داده بودی پس دیگه سر
قولت بمون ..ما الان نامزدیم باید از الان رو راست باشیم
باهم وگرنه بعد ازدواج نمیتونیم کنترلش کنیم ، تو دلت
میخواه بهت دروغ بگم یا میپیشنودمت سر مسئلهی
دیمن؟؟؟!

part192#

فکش منقبض شد و با لحن ارومی جواب داد:

حق با توعه ، من زیادروی کردم ..دیگه قول حقیقی میدم که
هر اتفاقی شد باهات درمیون بزارمش ..حالا هم بیا بغلم یک
روز نبودنت هم سخت دیونم کرده بود!

با خنده چسبیدم بهش که سفت فشارم داد و نفس عمیقی
کشید.

با شیطنتت همینطور که سرمو تو سینش مخفی میکردم لب
زدم:

پس دیگه نیازی به رفتن به یه مهمونی مضخرف ندارم!
جدام کرد و چشماشو ریز کرد و خیره به چشمای شیطونم ، با
تردید گفت:

منظورت چیه؟

مگه بخاطر رفتن به این مهمونی این لباسای ک*ششعرو
نخریده بودی؟؟

نوچ نوچی کردم و با نیش باز روی صورتم ازش جدا شدم و
گفتم:

همش بخاطر تحریک تو بود.

مات شده نگاهم کرد و یه نگاه به لباسام و یه نگاه به لباسای
تنم و همینطور ناباور گفت:

یعنی این همه عصبانیت و حرصی که بهم دادی الکی بود
ارره؟؟!

لبخند دندونی زدم و سرمو به نشونه‌ی تایید بالا پایین کردم
که یهو حمله کرد سمتم و گرفت بلندم کرد که با جیغ جیغ
پاهامو تگون دادم

بیا اینجا ببینم ..توله سگ وحشی ..منو میخواستی تحریک
کنی اره؟؟ ..یه تحریک شدنی نشونت بدم!

و با خنده گازی از شکمم گرفت که جیغم بلند ترشد ولی هنوز
با پرویی میخندیدم و در همون حال که پاهامو تگون میدادم
گفتم:

آخ..نه ..از اون ..تحریک..شدنا ..از ..اینا..که نامزد جون
..باید به پام ..بیوفته ..تا ببخشمش!

یهو پرتم کرد روی تخت وسط لباسا و خیمه زد روم و شروع
کرد قلقلک دادنم که با قهقهه سعی میکردم جلوشو بگیرم
..دیگه داشت از چشمام اشک میزد بیرون که متوقف شد و با
چشمایی که برق میزد نگاه هم میکردیم و نفس نفس میزدیم.
_شیطون رو درس میدی توله سک*سی کارن، اینهمه نقشه
نیاز نبود ..تو فقط لخت میومدی جلوم ، به پات نمیوفتادم
هیچ ..خودمو بین پات میدیدی!

داغ شدم از حرفش و پاهامو بهم فشار دادم..

اما نیشخندی زد و پاهامو از هم باز کرد و امد جلو که
برجستگی بین پاش به بین پام برخورد کرد که آه خفه ایی
کشیدم .

خودشو بهم فشار داد و با شهوت نگاهم کرد و غرید:
_دوس دارم صورتمو بین پاهات دفن کنم ..انقد بمکش که
نتونی طاقت بیاری تو دهنم ارضا شی ..بعدش ک*یرمو بمالم
روی ک*ص خیست تا انقدر لزج بشه که به راحتی فرو کنم تو
سوراخ باسن تنگت ..

از حرفای کثیفش نوک سینه هام سیخ شد و بین پام نبض
میزد.

از عمد با انگشت از روی شورت با ک*صم بازی میکرد و با
اون پوزخند کذاییش به صورت سرخ از شهوتم زل زد.
با گستاخی و لحن کثیف تر از خودش لبمو لیس زدم و
شهوانی گفتم:

_منم ک*یرتو توی دستم میگیرم و انقد ت*خماتو میمالم که
بی طاقت بشی و التماس کنی فرو کنم تو دهنم تا آبت بپاچه
..کلاhek قارچی ک*یرتو میک میزنم و توی دهنم بالا پاییش

میکنم تا برای دومین بار توی دهنم ارضا شی و آب خوشمزه
بریزه روی سینه و ک*صم اوووم!
ناجور سخت شد!

فک و گردنش قفل کرد.
از شدت شهوت قرمز و کبود شده بود از حرفام حس کردم که
ک*یرش وحشتناک سیخ شده بود و میخواست وحشی و
حریص حمله کنه بهم و شروع کنه به گا*ییدنم!

part193#

شلوارش و شورتشو با سریع ترین حالت ممکن کند و ضربه
ایی به ک*یرش زد و حشری نگاهم کرد و گفت:
_پس منتظرش نزار بیبی!

شهوتی خندیدم و روی تخت سک*سی زانو زدم و خیره به
چشماش ..کلاhek ک*یرشو محکم میک زدم که نعره ی کارن
بلند شد.

موهامو جمع کرد و خیره به سا*ک زدنم یواش تلمبه زد.
ت*خماشو مالیدم و کل ک*یرشو فرو کردم توی دهنم و دهنم
رو همینجوری که براش توصیف کردم روی ک*یر خوشمزش
بالا پایین کردم .

موهامو ول کرد و مشغول درآوردن لباسام شد و وقتی دید
نمیتونه فحش رکیکی داد و با خش هات توی صداش غرید:
_این حرو*مزاده رو باز کن دیگه طاقت ندارم!!!

ک*یرشو از دهنم درآوردم و سریع زیپ نیم تنم رو باز کردم و
درش اوردم که سینه هام آزاد شدن و نوک تیزشون معلوم شد
.

بلند شدم دامنم درآوردم که کارن ایندفعه امد سمتم و خیره
به شورت خیسم لبشو لیس زد و با لذت گفت:

_این یکی با خودمه ..دراز بکش ..دوست دارم خودم از این
کوچولوی خوشمزه استقبال کنم!

دراز کشیدم و پاهامو با ناز باز کردم و مشتاق بهش نگاه کردم
بینم میخواد چیکار کنه!!

دراز کشیده با انگشتش ک*صمو مالید که برای اینکه صدام
درنیاد لبمو محکم گاز زدم و به نفس نفس افتادم.

شورتمو به ارومی از پاهام رد کرد و از سردی که به ک*صم
خورد مور مور شدم و خودمو جمع کردم.

بعد اینکه شورتمو یه طرف پرت کرد ..رونامو گرفت و خیره
به کلوچه‌ی داغم شد.

از نگاهش ناله کردم که یهو ک*صمو از هم باز کرد و شروع کرد به خوردنش و صدای اوم و جون گفتنش با صدای ملچ ملوچش داشت به کشتنم میداد. موهاشو کشیده بودم و به خودم فشارش میدادم

نوک پستون هامو میمالیدم و مثل مار به خودم می پیچدم. ایندفعه کل ک*صمو کرد توی دهنش و به چشمم نگاه کرد جیغ بلندی زدم و *فاک* بلندی بهش نثار کردم و بدنم به لرزه افتاد و پلکم پرید.

اما هنوز ک*صمو تو دهنش نگه داشته بود و با زبونش با چ*چولم بازی میکرد و نگاهم میکرد!، صدای نفس نفس زدنش از توی دماغش بیشتر تحریکم کرده بود و آه و ناله هام بلند شدن..

part194#

دهنشو از روی ک*صم برداشت که چنگ زدم به تخت و با نفس نفس و چشمایی خمار بهش زل زدم. ک*یرشو تو دستش گرفت و یهو با یه حرکت فروش کرد توم. آخی گفتم ولی محکم کوبید بهم جوری که صدای تخت بلند شد.

سفت و سخت داشت میگا*ییدم.

_آهههه آیییی آه ه ه کاااارن اووووف اوم اخخ

شونه هاشو چنگ زدم و آه غلیظی کشیدم که انگشتشو رد کرد
و چ*چولمو مالوند و ضربه هاشو محکم تر کرد.

شهوئی خیره هم بودیم و ناله میکردیم.

لباشو با ولع بوسیدم که حریصانه همراهیم کرد و تلمبه هاش
نرم و اروم شدن.

هنوز توی دهن هم بودیم که ک*صمو با دوتا انگشت باز کرد و
ک*یرشو داخلم فشار داد که پارگی رو تا جونم حس کردم.
ولی هنوز بیشتر میخواستم.

هلش دادم و ک*یرشو که از تو ک*صم درآمده بودو تو دست
گرفتم و دم ک*صم تنظیمش کردم و با یه حرکت نشستم
روش که جیغ من و نعره‌ی حشری کارن بلند شد.

_آااهه اووووم آه

تند تند خودمو بالا پایین می‌کردم که کارن نوک پستون‌هامو
تو دستاش گرفت و میمالید و نشگون میگرفت و یهو با
حرفای ممنوعه و هاتش هم احساس شهوت کردم هم کثیفی:

_داری روی ک*یر عموت سواری میکنی کوچولو؟!

ک*یر عمو داره میگا*دت بیبی گرل ..اووووف ..آه

ضربه ایی به باسنم زد و خودشم شروع کرد به تلمبه زدن و با
حس انگشت فا*کش تو کونم جیغی زدم و محکم تر و
شهووانی تر خودمو کوبیدم بهش که صدای شلپ و حشری
کننده ایی تو اتاق پیچید.

سک*س ما کثیف و دیونه کننده شده بود.

کارن حرفای رکیک میزد و منم مثل یه فاحشه لذت میبردم.
خسته امدم روش که نوک پستونم رو به دهن گرفت و اروم و
پرسرو صدا ک*یرشو کوبید تو ک*صم
خیره به چشماش و دهنش که سینمو گرفته بود، آه میکشیدم.
دستمو رد کردم و تند تند ک*صمو مالوندم تا زودتر آبم بیاد.
که دوباره پوزیشنمون عوض شد.

کارن امد بالا سرم و ک*یرشو کوبید به دهنم و غرید:
_بمک که داره آبم میاد خوشگلم!

ک*یرشو تو دستم گرفتم و سرشو میک زدم و تو دهنم بالا
پایینش کردم و یه سا*ک پرتف براش زدم که آه غلیظی کشید
و با حس آب داغش تو دهنم ..سریع کشیدمش بیرون که
بقیش ریخت رو سینه هام ..با خنده زدم به ک*یرشو و گفتم :
_کارن روز به روز آب کمتر بیشتر میشه ها!

مردونه خندید و خمار یهو پاهاشو کشید و تا خواستم بیرسم
چیکار داری میکنی با حس دهنش روی ک*صم اوفی گفتم
_میخوام آب تورم بیارم اووم .

آخی از شدت درد و لذت کشیدم و موهاشو کشیدم
اما سفت تر به ک*صم چسبید و لیسوی به بالا پایین چ*چول
پر آبم زد و با میک اخرش آبم امد.
جیغی زدم و با لرزشی تا آخرین قطرهی آبمو خورد و ک*صمو
کامل لیسید تا تمیز بشه .. برای اینکه دوباره تحریک نشم از
خودم جداش کردم و با صدای بی حال شبیه به ناله گفتم:
_بسه کارن الان دوباره تحریک میشم لعنتی!

part195#

بی میل ازم جدا شد که با خستگی بلند شدم و گفتم:
_من میرم حموم کارن.. خیلی بدنم درد میکنه ..آخ
با کش و قوسی که به خودم دادم صدای استخوانام درامد.
کارن فقط با لبخند خیره نگاهم میکرد که همون موقع صدای
گوشیم بلند شد

_حتما مامانه، الو سلام مامان ..خوبم مامان ..اره ..نه راستش
امدم پیش کارن ..اره امشب میمونم ..باشه ..دوست دارم

خندم گرفت از حرف مامان که گفت از کا*ندوم استفاده کنید!
نمیگفت هم کارن خیلی دقت میکرد چون به گفته‌ی خودش
من هنوز خیلی کوچیک بودم برای حمل یه کوچولوی دیگه!
حق داشت من هنوز 19 سالم بود و آمادگی حاملگی نداشتم و
حس خوبی بهم میداد محافظت کارن ازم!
با حس گرمایی که دورم پیچید لبخندی امد رو لبام:
_به چی فکر میکنی پرنسس؟!

با خنده سرمو چرخوندم سمتش و گفتم:
_پرنسس؟ لقب جدیده؟!
دماغشو مالوند به گردنم و سینه هامو فشار داد و با شیطنت
لب زد:
_بده مگه ، پرنسس؟!

نوحی گفتم و از زیر دستاش فرار کردم و گفتم:
_فعلا پرنسس نیاز به حموم داره توام کم منو انگولک کن
..جون تو تنم نذاشتی ..سیر نمیشی که!

با همون شیطنت خیز برداشت سمتم و قبل از در رفتنم
ضربه ای محکم به باسنم کوبید و جووونی گفت که فحشی

بهش دادم و با قهقهه اش منم خندیدم اما چشم غره ایی
رفتم و به سمت حموم حرکت کردم.

...

روزا عادی میگذشتن و ما از این آرامش لذت میبردیم.
و اما امروز ..با استرس به کسا زل زدم و با ناله گفتم:
_دارم میمیرم از شدت استرس کسا ..بدو برو آماده شو تا منم
لباسمو انتخاب کنم ،اگه بخوایم دوتامون باهم دنبال لباسم
بگردیم..تو میمونی ، هووووف خدایا الان همینجا میشینم گریه
میکنم!

واقعا داشت اشکم درمیومد که کساندرا با مهربونی بغلم کرد
و با خنده ی توی صداش گفت:
_صبرکن زنگ بزنگ کارن ..تنها راهمون واسه اروم کردن
همونه!

مامان و آلیس که بهمون رسیدن با شنیدن حرف کسا خندیدن
و تاییدش کردن.

تا خواستم مخالفت کنم ..شماره رو گرفت و کارن الویی گفت
و کسا با شیطنت نگاهم کرد و گفت:

_سلام کارن چطوری..نه نه هول نکن پسر ..کاتیا خوبه ..فقط
از استرس داره گریه میکنه ..ماهم تصمیم گرفتیم بهت زنگ

بزنیم تا یکم از این حال و هوا درش بیاری!

از دروغش چشمام گرد شد اما دستشو جلوی دماغش گرفت
یعنی چیزی نگو.

تا گوشیه سمتم گرفت ناخودآگاه لحنم لوس شد و با بغض
اسمشو صدا زدم:

_کارن!

که با تَن صدای جذابش نرم و هات زمزمه کرد:

_جونم کوچولوی کارن.. گریه نکن خوشگلم.. ببین منو قربونت

برم.. فقط یه جشن سادس برای اعلام نامزدیمون.. آگه برای

یه جشن ساده انقدر استرس داشته باشی.. برای عروسی

فکرکنم باید با سِرْم از بیمارستان بیرمت!!

از حرف آخرش استرسم یادم رفت و شروع کردم به ریز ریز

خندیدن که با لذت گفت:

_جونم بخند نفسم.. من تا چند دقیقه دیگه میام.. مواظب

خودت باش کوچولو.. دوست دارم!

منم حرفاشو تکرار کردم و حالا با آرامش عجیبی که بهم

تزریق شد گوشیه به کسا پس دادم که خودشو مامان با

شیطنت نگاهشونو سریع دزدیدن.. یعنی ما چیزی نشنیدیم.

پوکر نگاهشون کردم و گفتم:

_خب الان چیکار کنیم ..کارن یه چند دقیقه دیگه میرسه!

part196#

کساندرا سریع و با ذوق گفت:

_بیا بریم تا کارن نیومده بریم مزون دوست مامان ، لباساش فوق العادن!

از حرفش منم استقبال کردم و اما قبلش به مامان گفتم که به کارن زنگ بزنه و آدرس دقیق رو بده!

آلیس راهنماییمون کرد و با دیدن مزونه دهنم باز موند!

یه تالاری بود واسه خودش ، خدای من ..کلی لباس

عروس..انقد این صحنه قشنگ بود که هممون ماتمون برد ،

غیر از آلیس که لبخند بر لب داشت و به چشمای بهت زدمون میخندید!

با صدای ناز زنی سرمونو سمتش چرخوندیم که با ذوق و قدم

های محکم به سمتمون میومد و همزمان آلیس سمتش رفت و

همو بغل کردن:

_نمیدونستم مامان همچین دوست خفنی داره!

کسا بود که دم گوشم زمزمه کرد.

منم حرفشو تایید کردم که با صدای همون خانم از حالت پچ پچ کردن ، صاف ایستادیم:

_خب آلیس جون ، من با کیا آشنا هستم؟!

آلیس مشتاق معرفیمون کرد و ماهم با لبخندی ملیح در جواب حرفاش یه جمله ایی گفتیم.

اونم با اعتماد بنفس بالا و لحن خاصش لب زد:

_منم ابیگل مدیسون هستم از آشنایی با تک تکتون خوشحالم ..میتونید منو ابیگل صدا بزنید.

من بیشتر زیبایی که داشت رو تحسین میکردم.

موهای بلوند و هیکلی مثل مدلای روی مجله ها ..چشمای سبز

یاقوتی و لبای بزرگ و خوش فرم ..و اون حرکتای با نازی که

انجام میداد ..منو یاد آهنگ "لیدی سک*سی" مینداخت!!

با صداش از فکر درامدم و هول زده گفتم:

_بله؟!

که خندید و گفت:

_گفتم بیا راهنمایت کنم ..اینجا هم لباس های مخصوص

جشن نامزدی داریم هم عروسی ..و همشون از پارچه های

کمیاب و خاص طراحی شدن ..خوشحال میشم باهام همقدم

بشید همتون!!

خواستیم حرکت کنیم که با صدای بم کارن با ذوق برگشتم
سمتش و با دیدنش انگار درونم گرم شد:
_کارن!!

چقدر زود امدی عزیزم!
لبخندی زد و سرتاپامو نگاه کرد و گفت:
_واسه اروم کردن خانم خوشگلم امدم!
شیطون نگاهش کردم و قند تو دلم آب شد.

part197#

با صدای ابیگل کارن قدم برداشت و امد داخل و دستشو دور
کمرم حلقه کرد:
_اوه خدای بزرگ ..کارن نیکلاس؟! من واقعا دارم واقعا
میبینم یا توهم؟!
ابیگل با خوشحالی سمتمون امد و به کارن نگاه کرد و دستشو
دراز کرد و گفت:
_واقعا خوشحالم از دیدنتون..من هنوز باورم نمیشه باهاتون
ملاقات دارم ..من ابیگل مدیسون هستم فکرکنم من رو
بشناسید ، در هرصورت از دیدنتون واقعا خیلی خوشحالم!!!
کارن دندونای سفیدشو به رخ کشید و دستشو فشرد و گفت:

_خوشبختم خانم مدیسون ..آشتباه فکر نکردم پس!!

_شما همون برندی هستین که باما همکاری دارن ..شک کردم از اسم مزون و باشکوهی فروشگاهتون و الان شکم برطرف شد ..خوشحالم باهاتون ملاقات میکنم خانم!!

خیلی دلبرانه خندید ..و موجی از حسادت به دلم انداخت!!
کاملا حضور من رو فراموش کرده بودن ..خودمو از بغل کارن درآوردم و مغرور و سرد لب زدم:

_من میرم پیش بقیه ..شماهم به صحبتاتون ادامه بدین!!
مدیسون با لبخند تنها اوکی بسند کرد اما کارن امد سمتم و خیره به چشمای خنثی م لب زد:

_خانم مدیسون خیلی از ملاقات با شما خوشحال شدم اما دوست دارم یک روز دیگه درمورد کار صحبت کنیم ..چون من واسهی لباس خانمم مزاحم شدم!

مدیسون خجالت زده اخم کرد و گفت:

_اوه شرمنده ..بله درست میگید ..بفرمایید راهنمایی
کنمتون!!

لبخند محوی رو لبام امد که کارن با صدای حرصی دم گوشم
غرید:

_بخند توله سگ ، ولی ازم قهر نباش!!

نامحسوس نگاهی به مدیسون انداختم و سریع بوسه ایی روی گوشه لبش زدم که جونی گفت و دوباره دستشو انداخت دور کمرم و فشارم داد به خودش.

با ایستادن مدیسون ماهم ایستادیم و با دیدن کلی لباسای رنگ رنگی و شیک .. ماتم برد!

_اینجا خاص ترین لباسامون طراحی شدن برای افراد خاص .. افراد عادی نمیتونن ، ببینن یا بخرن چون قیمتاشون خیلی بالاس!!

با ذوق به کارن زل زدم که لبخندی زد و گفت:
_هرچی پسند کردی بردار پرو کن.

دیگه طاقت نیاوردم و لباسو محکم و حریص بوسیدم که کمرمو گرفت و شوکه شده همراهیم نکرد.
ازش جدا شدم و با خنده نگاهش کردم که به خودش امد و چشماشو تیز کرد و تهدیدوار زمزمه کرد:
_پرو تا نگ*ایدمت همینجا!!

part198#

ایگل مارو تنها گذاشت و دور لباسا چرخیدم و متفکر به کارن خیره شدم و گفتم:

کارن خیلی سخته انتخاب کردن ..همشون محشرن!!!

کارن روی مبل نشست و پاشو روی اون پاش گذاشت و با خونسردی گفت:

پس همشون رو تن کن من نظر میدم!

ایده بدی نبود..موافقت کردم که همون موقع ابیگل امد.

با ناز هیکلشو چرخوند و با آی پد توی دستش گفت:

چیزی انتخاب کردین؟ ..یه چند دقیقه دیگه یه پرسنل میاد

کمکتون تا لباسارو از تن مانکن دربیاره ..و راستی نیکلاس تا

یادم نرفته لباس های مردونه هم داریم ، میخواید نگاهی به

اونجا هم بندازید؟!

کارن زودتر جواب داد:

اره بفرستید قراره لباسای زیادی رو پرو کنه خانمم ، بعد

لباسای کاتیا ..به لباسای منم میرسیم!!

ابیگل لبخند زد و با سیاست گفت:

پس من تنهاتون میزارم و دوستاتونو راهنمایی میکنم!!

تا رفت ..نفسمو فوت کردم و با قیض به کارن گفتم:

دیگه حس خوبی بهش ندارم کارن ..زیاد باهاش صمیمی

نمیشیم..فقط همین مونده این بخواد روت چشم داشته باشه

..کم حرص میخورم توام بیشترش کن!

از غرغر کردنم تو گلو خندید و زد رو پاش و گفت:
_بیا اینجا!

اخمی کردم ولی بی پروا رفتم سمتش و نشستم روی پاهاش
و با طنازی گفتم:

_چیشده .. دلت هوس منو کرده .. منم همینطور .. بدجور
میخوامت!

و اینجوری شد که کلا قضیه ابیگل رو فراموش کردیم!

part199#

خدایی زوجی به داغی ما دیده بودین؟! ..
کارن دستشو گذاشت روی باسنم و خیره به چشمای شهوتی و
شیطونم گفت:

_میخاری .. بدجورم میخاری دختر .. نمیزاری اروم بمونم .. باید
وحشیم کنی .. بی شرف .. اینجا؟! .. این همه مدت تو خونه
تنها بودیم .. آخ که کم مونده عقلمو از دست بدم .. عاشق
همین گستاخ بودنت شدم!

و لبمو وحشیانه کشید تو دهنش و حرصی و با سروصدا
بوسیدم .. با درد اومی گفتم و سعی کردم همراهیش کنم که
یهو با صدای هین یکی .. بی میل ازم جدا شد.

و با دیدن صورت سرخ یه دختر با کت و دامن سیاه سفید ،
فهمیدم پرسنله!

از روی پاهای کارن بلند شدم و با مهربونی خندیدم و گفتم:
_شرمنده عزیزم ..فکرکنم شما همون پرسنل باشید ..درسته؟!
سرشو تکون داد و اروم گفت:

_بله ..چیزی انتخاب کردین براتون بیارم؟!
اهومی گفتم و برای کارن که فکشو از شدت تحریک شدگی
منقبض کرده بود چشمک زدم که "تخم سگی" زمزمه کرد که
باعث شد ریز ریز بخندم!

دونه دونه لباسایی که توجه امو جلب کرده بود رو بهش
نشون دادم ..و یهو یه مانکنی توجهمو به خودش جلب کرد!!
اوووف ..خدای بزرررگ!!
یه لباس بلند طلایی!!

دنباله‌ی تورش که برق میزد!
عین لباسای توی دیزنی که تن پرنسسا بود.
ولی این پف نداشت ..بلند و پر نور بود.
یه تاج هم سر مانکن بود که جلوه اشو صدبرابر زیبا کرده بود.
هرچی لباس انتخاب کرده بودم از ذهنم پر کشیدن و محو این
لباس شده بودم که با صدای پرسنل از جا پریدم:

_انتخاب فوق العاده ایی کردین ..میخواین اینو پرو کنید؟!
با اشتیاقی که سعی می کردم زیاد نشونش ندم سرمو تگون
دادم ..که به ارومی لباس رو از تن مانکن دراورد و درهمون
حالت حرف زد:

_این لباس تکه ..رنگ دیگه یا مدل دیگه ایی نداره ..فقط
همین یکدونه از تولیدی برامون آوردن ..و خیلی خوش شانسید
که همین دیشب به دستمون رسید و هنوز کسی ندیدش!!
خیره به لباس شدم و لبمو گاز گرفتم ..محشره!!
با تاج و لباس توی دستش ..به سمت جایی که کارن بود
رفتیم که داشت قهوه میخورد و مجله میخوند.
با شنیدن صدای پاهامون سرشو آورد بالا و اول با مکت به
لباس نگاه کرد بعد به ما و گفت:
_انتخاب کردی عزیزم؟! ..فقط همین یکی رو میخوای پرو
کنی؟؟!

با ذوق اره ایی گفتم که پرسنل به اتاق پرو اشاره کرد و گفت:
_بریم اونجا..تا منم تو پوشیدنش کمکتون کنم ..لباس
حساسیه و سخت میشه پوشیدش برای همین به تنهایی
نمیتونید به تن کنید.

باشه ایی گفتم که کارن با لبخند جذاب یه وریش نگاهم کرد و
لب زد:

_ بی صبرانه منتظرم که توی تنت ببینمش عروسکم!!

part200#

توی اتاق پرو کاملاً برهنه شدم.. فقط با یه ست مشکی
ایستاده بودم که پرسنلِ بی هوا وارد شد و تا سرشو آورد بالا
با دیدنم ماتش برد!!

یه لحظه شک کردم.. این چرا هی سرخ و سفید میشد؟!
چرا نباید بعد دیدن این همه بدن لخت براش عادی نباشه؟!
انگار سوالم رو فهمید که خیلی سخت گفت:

_من تازه شروع به کار کردم و کارای قبلیم اینجوری نبوده
..واسه همین یه مقدار برام مشکله دیدن بدنای برهنه
..شرمندم اگه باعث آزار شدم با رفتارم!!

اینکه خیلی با احترام حرف می زد قابل تحسین بود برام.. با
محبت دستمو روی بازوش گذاشتم و گفتم:

_نه عزیزدلم اصلاً و ابداً آزاردهنده نبود برام.. فقط باعث
کنجکاویم شده بود.

لبخند زد و شروع کرد به کمک کردنم به پوشیدن لباس و در
همون حین با اشتیاق از هیکلم تعریف میکرد.
واقعا خیلی سخت بود تن کردنش .. ربع ساعت بود ما درگیر
بودیم و حتی صدای کارن هم بلند شد.
با خستگی پوفی کشیدم و زیپش که از بغل میخورد رو
کشیدم بالا و با دیدن خودم توی آینه شگفت زده شدم!!!!
پرسنلی که فهمیدم اسمش الیزابت با ذوق و شوق تاج رو هم
برداشت و گفت:
_فوق العاده شدین .. این رو هم صبر کنید بزارم روی سرتون
..خدای بزرگ انگار برای تن شما دوخته شده!!!
نزدیک بود اشکم دربیاد.
پوست گندمیم داشت می درخشید.. موهای لختم که بلندتر
شده بودن .. روی لباس بدجور خودنمایی میکردن.
تاج رو به آرومی روی سرم به حالت کج گذاشت و چندتا
سنباق دراورد و زد به تاج و موهام تا نیوفته.
با اتمام کارش، با شیطنت و حجمی از هیجان گفتم:
_تو میتونی بری الیزابت..میخوام کارن رو سوپرایز کنم!!
خندید و چشمی گفت و بعد از صاف کردن تور لباسم ،رفت!

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn

عموی ناتنی و شهوتی من:

part201#

نفس عمیقی کشیدم و یدور دیگه خودمو نگاه کردم و سعی کردم التهاب درونمو خاموش کنم ولی داشتم پرپر میزدم تا عکس العمل کارن رو به چشم ببینم!!

پرده رو کشیدم و با کفشای مدل شیشه ایی بی رنگم .. به آهستگی قدم برداشتم و درهمون حال یکم سروصدا کردم. کارن سریع سرشو آورد بالا و یه آن خشکش زد. چرخیدم و با حالت خاص ایستادم و کشدار و طناز گفتم: _چطور شدم کارن؟؟؟!

بلند شد و همینطور که مات و مهبوت نگاهم میکرد .. چنگ زد به موهایش:

_دیونه کننده شدی .. من چطوری طاقت بیارم چشمایی که روی تو میشینه .. بیا نزدیکتر .. بیا بغلم میخوام ببینم توی لعنتی واقعی هستی!!

و بدون اینکه اجازه بده سمتش بیام با خشونت کمرمو کشید تو بغلش و نفس عمیقی کشید و تو گلو گفت:

_باورم نمیشه این عروسک مال منه .. خدایا دلم میخواد طلا

بگیرمت و نزارم دست احدی بهت برسه!!

دستشو رد از چاکم کرد و به رون پام چنگ زد!

خیره به چشمای هم تب دار و داغ ، جنون وار گفت:

..چیکار کنم که ازت سیرشم ..چیکار کنم تا این حس جنونم

بهت رو کنترل کنم توله سگ!

تو سکوت فقط به حرفاش گوش دادم که بوی خشونت و

عشق میداد!!

..از همون اول میدونستم بهت میاد ..ولی لعنت به من که

دست کم گرفتم و نمیدونستم یه فرشته می سازم!!

متعجب ازش جدا شدم و گفتم:

..یعنی چی کارن؟؟؟! ..منظورت از این حرف چی بود؟؟؟!

..یجوری گفتم انگار تو طرحش زدی!!

دستی به ریشش کشید که دلم قنچ رفت:

..اون شرکتی که مال ارث بابا به منو آرسان بود رو دادیم به

دیگو ..اون شرکت کارش تولید مواد غذایی بود.

من یه شرکت دیگه دارم ..اون با تلاشای بی وقفه ام بود ..من

یه طراحم!!

یادم رفت اینارو بهت بگم ..ماجرای زیادی پیش امد که

نتونستم پیام باهات راجبمون صحبت کنم..و ببخش از

کوتاهی کردم توی این مسائل!

جا خوردم!

واقعا جا خوردم .. و حس میکردم یه احمقم که هیچی درمورد
نامزدش نمیدونه!!

در واقع من اهمیت نمیدم به شغل یا زندگی اون شخص تو
زندگیم و بابا میگه این اخلاقم به مامان رفته!!
ناراحت به کارن نگاه کردم و گفتم:
_حس یه زن احمق رو دارم!

part202#

صورتمو توی دستش گرفت و خیره به چشمای گربه‌ایم لب زد:
_هیچوقت دلم نمیخواد به خودت این الفاظ رو بگی کاتیا .. تو
احمق نیستی .. تو باهوش ترین .. شجاع ترین و بی پروا ترین
زنی هستی که تو عمرم دیدم!
فقط سربه هوایی .. تخس و بیخیال!!
که اونم بخاطر کوچولو بودنته .. گرفتن زنه 19 ساله این
عواقب رو هم داره.
با خنده و شوخی حرفای اخرشو گفت .. اما زدم به تخته
سینش و گفتم:

تو زیادی پیری .. وگرنه سن من عادی‌ه همسر!

چشماش شعله میکشید.. خم شد و گردنمو بوسید و در همون حال که بوسه میزد قریون صدقم رفت:

دورت بگرده همسر .. کم خوش مزه بازی دربیار خوشگلم .. نه اینجا جاشه .. نه دلم میخواد لباسی که براش زحمت کشیدم جرواجر بشه .. خب خوشمزه‌ی کارن؟؟!
با ناله‌ی تو گلوم به سختی گفتم:

تو اول اون دهن لعنتیتو از روی گردنم بردار .. دارم میسوزم!
بوسه‌ی آخرو زد و با مردمکای لرزون گفت:

خودم آرومت میکنم .. فقط بزار از این فروشگاه *** بریم .. توام برو لباس‌تو دربیار .. نمیتونم بیشتر از این تحمل کنم .. فقط خدا به داد من برسه تو روز جشن .. سخته میزنم!!
نوج نوجی کردم و خدانکنه ایی گفتم که سرشو انداخت پایین و عصبی گفت:

د برو .. ایستاده برا من شیرین زبونی میکنه .. نمیترسه از گرگ گرسنه ایی که عطش داره پدرسوخته!
خندیدم به غرغراش و رفتم داخل اتاق پرو .. که یهو یادم امد الیزابت رو خبر نکردم.

سرمو از پرده کشیدم بیرون و بلند گفتم:

_کارن الیزابت رو خبر کن کمک کنه لباس رو دربیارم!

کارن امد سمت اتاق و گفت:

_الیزابت کیه؟

کلافه گفتم:

_همون پرسنل دیگه ..صداش کن کلافه شدم!

part203#

جدی امد داخل اتاق پرو که با اعتراض و تعجب صداش زدم

که ابروهاشو داد بالا و گفت:

_چه نیازی به پرسنل هست وقتی خودم هستم عزیزدلم ..حالا

بچرخ!

نفسمو دادم بیرون و کوبنده گفتم:

_انگولکم نمیکنی کارن!

خندید و خمارگونه گفت:

_انگولک چیه توله!

زیپ بغلمو باز کرد و با لحن دستوری گفت:

_دستاتو بده بالا!

دستامو بردم بالا که با یه حرکت نرم و اروم از تنم کشیدش

بیرون و مثل یه الماس تو دستاش نگهش داشت و بعد

آویزونش کرد .

تاجم رو که الیزابت سخت به موهام چسبونده بودش رو نگاه کردم، که اروم شروع کرد به درآوردن سنجاق ها ..

و با آزاد شدن تاج ..یواش از موهام کشیدش بیرون!!

نفس راحتی کشیدم و موهامو مرتب کردم و خیره شدم به خودم داخل آینه..که انگار بالق تر شدم ..دستای کارن دورم حلقه شد و پشت بندش صدای جذابش:

_داره حسودیم میشه ..کم به خودت نگاه کن تو آینه ..برای منم سهمی بزار..مال منی ولی نتونستم انقد نگاهت کنم! معترض گفتم:

_منم نتونستم یه دل سیر به خط به خط بدنت نگاه کنم ..همش یراست میای میکنی داخلم!

از بی پروا حرف زدنم مات موند اما به خودش امد و چرخوندم و هوس آلود گفتم:

_نمیدونی وقتی لختی چقد خوشمزه ایی وگرنه اعتراض نمیکردی.

اون کلوچهی بین پات که وقتی از شدت خوردن قرمز و خوردنی میشه و تبدیل میشه به غنچهی رز ..نمیدونی چطوری منو سفت و سخت میکنه تولهی کارن ..اون سینه

هات که قبلش لیمو بودن و با خوردن و مالش های من شدن
هلو ..نمیدونی چه لذتی دارن ، دلم میخواد شب تا صبح تو
دهنم بگیرمشون و پیرستمشون!!!

خط به خط بدنت دهن منو به آب میندازه پس اعتراض نکن
چرا سالار دلش میخواد یه راست بره تو اصل کاری ..خب؟!

part204#

تو دلم "فاک" بلندی گفتم و خودمو از گرمای بدن جهنم سوز
کارن دور کردم و غریدم:

_فقط بزار از این کوفتی بزنیم بیرون، مثل ماده‌ی بیر تمام
بدنت رو کبود میکنم کارن ..تلافی میکنم تحریک کردنمو!
از حرفام غرشی کرد و با جون دستشو کشید روی شکمم و
لبشو لیس زد و مشتاق و حریص گفت:
_یعنی الان خیزی..!

با حرص و صورت قرمز شده زدم تو دستش و گفتم:
_نه پ ..دست نزن بهم ، عصبیم کردی ..اه کارن!
از پشت خودشو چسبوند بهم و با ملایمت تو گوشم لب زد:
_بزار ارومت کنم خوشگلم ..فقط پنج دقیقه ..

از حرفاش داشتم شل میکردم اما ریسک بدی بود ..هرآن

ممکن بود سراغمون بیان اما با یهویی وارد شدن دست کارن
تو شورتم ..عقل از سرم پرید!!

ناخوداگاه کمرمو قوس کردم و دستامو روی آینه روبه روم
گذاشتم و با خشونت و عجز نالیدم:

_نه ..ن..نکن ..ک ..کارن ..آهههه..ل..لعنت..بهت...کااااارن!
تند تند میمالوندم و با اون دستش باسنمو میچلونند.

آبم سریع امد در عرض ده دقیقه!

خسته و نفس نفس ازش جدا شدم و درمونده به شورت
خیسم زل زدم:

_الان من چطوری با این شورت کثیف لباسامو بپوشم کاااارن؟!
با صدای خش دار گفت:

_زیاد نمیمونیم ..من دارم میترکم فقط میخوام حسست کنم
..سریع لباساتو بپوش ما زودتر مادرت و آلیس اینا میایم!!

اعتراض نکردم چون تمام بدنم سست شده بود و پاهام
میلرزید به وضوح..کارن که لرزشمو دید شروع کرد به
پوشوندن لباسا به تنم منم بدون اعتراض گذاشتم اون
بپوشونتم!

با صدای ابیگل و الیزابت لبمو لیس زدم و با بدجنسی به کارن
نگاه کردم و تو دلم گفتم :

_خوبه که اینجوری ببینتمون و بفهمه دنیا دست کیه!!
بعد پوشیدن لباسام اصلا اشاره ایی به پیراهن رژی شدهی
کارن نکردم تا پاکش کنه ..با همون لبخند بدجنس روی لبام
دست کارن رو گرفتم که مشکوک نگاهم کرد اما هیچی نگفت
و همزمان از اتاق زدیم بیرون ...که با دیدنمون جا خوردن!
بیشتر از همه رو ابیگل زوم کرده بودم که عکس العملشو
ببینم!! حس میکردم آشفته شد یه لحظه!!
این باعث شد حس زنونه‌ام بیشتر احساس خطر بده.
تغییر جهت داد و ایندفعه خیره موند به جای رژم روی پیراهن
کارن که تو دلم شروع کردم به خندیدن!

part205#

سرفه ایی کردم و مغرورانه گفتم:
_لباسای فوق‌العاده ایی دارید ..من لباسمو انتخاب کردم توی
اتاق پرو آویزونه ..خوشحال میشم برام توی جعبه بزاریدش
فقط کمی زودتر ..چون ما عجله داریم واسه رفتن!!
نمیدونم منظورمو از "عجله داریم" رسوندم یا نه ..ولی دیدم
که سعی داشت نفساشو تنظیم کنه و این بیشتر عصبیم
میکرد.

..عالیه پس ..خوشحال شدم از خریدنتون از مغازمون ..و
کارن جان متاسفم که نتونستیم وقت بیشتری واسه حرف
زدن پیدا کنیم..اما امیدوارم بعدا ببینمت .. و اوه شرمنده
منظورم ببینمتون!

از عمد اینکارو میکرد ..اینجور زنارو من به خوبی میشناسم
..اینا به متاهل و متعهد رحم نمیکنن ..فقط حریصن تا به
خواسته‌اشون برسن اما بدجور منو دست کم گرفته!
قبل اینکه کارن حرفی بزنه با سردی و لبخند مصنوعی گفتم:
..خب پس دیگه ما میریم خیلی خوش گذشت ..خداحافظ
عزیزدلم الیزابت!

با محبت الیزابت رو بغل کردم و دیگه بی توجه به ابیگل
دست کارن رو کشیدم که اونم سرسری خداحافظی کرد و امد
دنبالم و زیر لب گفت:

..این چه کاری بود کردی کاتیا؟!

هیسیسی گفتم و با حرص لب زدم:

..فعلا صبرکن مامان اینارو پیدا کنیم ..اه انقد عصبی بودم
یادم رفت از الیزا بپرسم کجان اووووف..

با صدای "اونجا هستن" کارن به چپ نگاه کردم که دیدمشون
درحال دیدن لباسا بودن و چندتا پاکت لباس دستشون بودن

..چه زود هم خرید کردن!

سریع سمتشون رفتیم و گفتم:

_مامان!

که برگشتن سمتم و کسا با شوق و هیجان امد سمتم و بازومو گرفت و گفت:

_وای کاتیا اینجا معرکه اس ..یه عالمه لباس خریدم ..تو چی خریدی؟! ..نامرد خبرم میکردی منم میدیدم!

لبامو اویزون کردم و گفتم:

_بخشید!

زد به بازوم و خواست چیزی بگه که همون موقع مامان گفت:

_صدام زدی کاتیا ..چیزی شده؟

اره ایی گفتم و لب زدم:

_اهان راستی ..منو کارن میخوایم بریم ..اگه کار شما هم

تموم شده زودتر بریم ..خیلی خستم!

مامان با مهربونی زاتیش گفت:

_شما برید عزیزم ..ما هنوز خورده ریز زیاد داریم!

که همون موقع کساندرا پرید و با شیطنت گفت:

_کار من تموم شده ولی ..مجبورید منو برسونید سر راهتون

خونه جک!

خندیدم و باشه ایی گفتم.

کارن و آلیس درحال حرف زدن و خندیدن بودن رو نگاه کردم
و به کسا گفتم:

ـ بنظرت پیرم تو حرفاشون؟! حس میکنم تا صبح قراره حرف
بزنن ..کنجکاوم بدونم به چی میخندن!

کسا هم حرفمو تایید کرد و همون لحظه با صدای بلند کنجکاو
گفت:

ـ به چی میخندین مامان؟؟

part206#

آلیس منظور دار نگاهم کرد و با خنده گفت:

ـاگه میخواستیم بگیم که بلند حرف میزدیم عسلم!!

کسا با اعتراض آلیسو صدا زد که خنده هممون بلند شد.

با صدای ابیگل کلافه چشم برگردوندم که آلیس با لبخند
نگاهم کرد.

میخواستم نزدیک کارن بشم که خودش امد جفتم ، با تعجب

نگاهش کردم که چشمکی به روم زد و جدی زل زد به ابیگل

مدیسون "جادوگر مادر به خطا"!

ـ میبینم جمعتون جمعه خانما!

و به کارن زل زد و کشدار گفت:

و کارن جان!

خب این یعنی چی؟!

حق دارم الان موهاشو دور دستم بیچونم و خفش کنم نه؟؟!

این دیگه از نخ دادن گذشته داره طناب کلفت میده مادر***!.

میخواستم برم سمتش موهاشو بکشم که کارن زرنگ تر

..دستشو دور کمرم حلقه کرد و جواب داد:

..شرمنده ولی ما باید زودتر بریم!

و زیر لب غرید:

..اروم بگیر توله سگ!

دندون غروچه ایی رفتم و بلند گفتم:

..بیا بریم کساندرا!

کسا امد جفتم و دستمو فشار داد .

اونم خوب میشناخت منو که میخواست اروم باشم ..کارن

سریع قدم برداشت و حتی نداشت کامل خداحافظی مامان و

آلیس رو بشنوم ..همشم تقصیر اون ج***دس!

..اشتباه بود ..باید همون موقع میزدیم بیرون از این فروشگاه

بی صاحب ..کاتیا میدونی اگه یه ثانیه تلف میکردم

میخواستی چیکار کنی؟ اره میدونستی؟!

با حرص همینطور که سوار ماشین میشدیم درو کوبیدم و گفتم:

_اره میدونستم ..تو نذاشتی پس نگران عروسک باربیت نباش که یوقت اوخ میشد ..چون در هرصورت تو هستی که نجاتش بدی ..مگه نه کسا؟! جوری داری منو بازخواست میکنی انگار ندیدی چه رفتاری داشت!

کسا درمونده نگاهمون کرد و ساکت موند.

_دیدم کاتیا دیدم .کور که نبودم ..ولی من دارم میگم اگه اون زنو میزدی اروم میشدی ؟ میشدی؟ نه! فقط ابروی من و خودتو میبردی!

به جolz ولز افتادم دیگه!

_تو از کجا میدونی اروم نمیشدم ها؟؟! اتفاقا خنک میشدم، خنک!

الانم اروم برون الان هممونو به کشتن میدی کارن!

با حرص نفسشو داد بیرون و سکوت کرد و سرعت رو آورد پایین!

اصلا عالی شد .اولین خرید نامزدیمون با بحث تموم شد!

سرمو برگردوندم رو به شیشه و خودمو غمگین نشون دادم که نفسای عصبی کارن رو شنیدم.

میدونم خیلی خبیثم ولی دلم میخواد درگ کنه ..حالا اگه
جنس مخالف بود خودش بدتر من رفتار میکرد ..مرتیکه!
تو دلم داشتم کلی فحش به کارن میدادم ولی قیافمو غمگین
نگه داشتم که یهو صدای زنگ گوشی از جا پروندمون.
کسا ببخشیدی گفت و سریع جواب داد
_سلام جک ..اره تو راهم ..الان رسیدم ..اره ..اره با کارن و
کاتیا ..چی؟ ..باشه ..میبینمت ..منم دوست دارم ..بای!
و قطع کرد.

part207#

کارن با سرعت فقط میروند به سمت خونه ..بعد رسوندن کسا
دوباره جو سنگین بینمون پیا شد.
با لجبازی هنوز روم به پنجره بود ، گردنم داشت خسته میشد
اما هنوز قصد برگشتن نداشتم.
_گردنت شکست ..به خودت رحم نمیکنی به گردنت رحم کن!!
و زیر لب یچی غرید که نفهمیدم.
جوابشو ندادم که پوف غلیظی کشید و دنده عوض کرد.
با صدای پیامک گوشیم ..از تو کیف درش آوردم و با دیدن
اسم فرستنده پشمام به سرعت فر خورد.

رونیک بود! بعد این همه مدت پیام دادنش فوق العاده عجیب بود.

مخصوصا از آخرین دفعه و اون کار چندش آورش!!

با کنجکاوی پیام رو باز کردم:

..هی ..کای ..اوم ..خوبی؟!

اخم محوی کردم و نوشتم:

..ممنون.

که سریع سین زد:

..میخواستم ..بینمت ..دیگه نمیای آموزشگاه؟

به فکر فرو رفتم ..من بعد کارن به کل زندگی خودمو

فراموش کردم ولی نمیدونم کارن اجازه میده یا چی؟!

با دوباره صدای پیامک گوشیم از فکر درامدم:

..درهرصورت خوشحال میشم دوباره بینمت ..و میخواستم

درمورد اون اتفاقی که آخرین بار بینمون افتاد حرف بزنم

باهات ..فردا بیا آموزشگاه..لطفا!

اخم کردم و هوفی کشیدم و تایپ کردم:

..باشه!

همین و گوشیه خاموش کردم که صدای کارن بلند شد:

..مامانت بود؟

بی تفاوت نه ایی گفتم که با کنجکاوی اخم کرد و لب زد:

پس کیه؟ آرسان؟ کساندرا که نمیتونه باشه چون همین الان

پیاده شد و سرشم که مطمئن شلوغه.. پس حتما آلیس؟!

کلافه لب زدم:

هیچکدوم کارن.. من که تنها کساندرا دوستم نیست.. یکی از

بچه های آموزشگاه رقصه، فردا قرار گذاشت نمیدونم چیکار

داره.. حالا کنجکاویت بر طرف شد؟؟!

حقیقت رو نگفتم ولی دروغ هم نگفتم!

کارن سکوت کرد و هیچی نگفت!

راه دیگه خیلی طولانی شده بود و خسته سرمو تکیه دادم که

گردنم از درد صدا داد!

نالهی خفیفی کردم و گردنمو ماساژ دادم تا از گرفتگیش

بخوابه، حقته دخترهی روانی خودزنی کردن هم این تاوان

هارم داره.. حالا بکش!

داشتم زیرلب با خودم غرغر میکردم که دست گرمی پشت

گردنم نشست و با ماساژ دادن اون قسمت گرفته.. آهی از

لذت کشیدم و شل شدم:

بهت گفتم دخترهی لجباز.. فقط بلدی به خودت آسیب بزنی!

با حاضرجوابی لب زدم:

_اگه میزاشتی به باریه خوشگلت آسیب بزئم الان من آسیب
نمیدیدم!

part208#

پوفی کرد و با غرغر دستشو کشید، همون موقع جلوی در
خونه ایستاد.

یه لحظه یاد الی افتادم و بلند گفتم:

_وای کارن ..الی کجاست؟ تو گفته بودی ماجرای الی رو
تعریف میکنی؟؟؟!

عمیق نگاهم کرد و خندید.

_تازه یادت امد عزیزدلم ..الان که میخواستم بکنمت؟!

با خنده اهومی گفتم که در حین پیاده شدن لب زد:

_پیاده شو تو خونه میگمت خوشگله.

از ماشین پیاده شدیم و بعد قفل کردن درای ماشین..در خونه
رو باز کرد و رفتیم داخل که از گرماش آخیشی گفتم و کیفمو
یه طرف پرت کردم:

_صبرکن برم دستشویی کارن ..احساس کثیفی میکنم!

باشه ایی گفت و کت اسپورتشو درآورد.

رفتم توی سرویس بهداشتی اتاق کارن و بعد تمیز کردن خودم

..شورتمو آویزون کردم همونجا ..

رفتم تو اتاق و کمد کارن رو باز کردم و دو دست لباس ،
تیشرت و شلوارکش که حکم شلوار واسه من داره رو کشیدم
بیرون!

پیراهن تنمو با یه حرکت کشیدم بیرون و سوتینمم کندم و
روی تخت همراه لباسم پرت کردم.
و لباساشو تن کردم.

یه تیشرت مشکی نخي و شلوارک طوسی رنگ نخي و خنک!
حس راحتی که لباساش میده رو لباسای خودم نمیدن!
دنبال کش گشتم توی کشوبای کنسولش ولی هیچی به هیچی!
کلافه از موهام انداختمشون به پشت و تیکه های مزاحم رو
هم پشت گوش زدم.

با صدای کارن زدم بیرون که با دیدنم تکیه داد به اوپن و
سوتی کشید:

_جوونم خانمی ..لباسا منن.؟!

ابرو بالا انداختم و گفتم:

_دیگه لباسای منم هستن عزیزم!

رفتم روی مبل چهار زانو نشستم و ادامه دادم:

_حالا هم بیا اینجا تعریف کن!

دکمه های پیراهنش که نیمه باز بودن رو کامل باز کرد و از تنش کند و با همون شلوار و نیم تنه ی برهنه ی خوشگلش نشست جفتم و تنم رو کشید رو تنش و لب زد:

_الی دایه ی منه کاتیا ...هم خدمتکار چندساله ی ما بود و هم منو بزرگ کرد و دین به گردنم داره!

اون سری هم من باهاش تند نرفتم که تو پریدی بهم عزیزدلم ..این چیزیه که اون ازم درخواست کرد.

زن خیلی مظلومیه و بخاطر توجه زیادی که بهش داشتیم خدمتکارای دیگه حسادت میکردن و خیلی اذیت شد و واسه همین ترس داره و دلش نمیخواد زیاد اهمیت بدیم بهش ولی من از اونجا کشیدمش بیرون و آوردمش پیش خودم و اون خونه رو واسه الی گرفتم!

اون زن حق زندگی داشت ..

ولی بیمار بود ..باید میرفت روانشناس .من نمیدونم تا چه حد اذیتش کردن ولی اون نامادری من حساب میشه ..از مادر واقعیم برام باارزش تره و خیلی عجله کردم واسه

خواستگاری باید الی هم میاوردم ..حکم مادرمه ولی انگار فقط به حرف ، حرف زدم و عمل نکردم پووف!

با دلسوزی نگاهش کردم و لب زدم:

–بیارش کارن تا باهامون آشنا بشه الان که فهمیدم انقد عذاب کشید و برات زحمت کشیده شرمنده شدم!
مهربون لبخند زد و نگام کرد و گفت:

–تو چرا شرمنده بشی نفسم من باید شرمنده باشم؟!
هیچی نگفتم و سرمو روی سینه ش گذاشتم و ارزو کردم که یکی پیدا بشه و الی رو خوشبخت کنه ..اون سنی نداشت فکرکنم همسن مامان بود ، لیاقتش بیشتر از ایناس!

part209#

–میخواستم یعنی بکنمت تو خونه ..ولی خوابوندیش توله سگ!

بلند خندیدم و گفتم:

–منم ..الان دلم میخواد فقط تو بغلت باشم ..کارن؟!
جونمی گفت که لب زدم:

–بریم تو بالکن ..با پتو و بالشت، هوا خیلی خوبه و عجیبه ..دلم میخواد تو بغلت این حسو تجربه کنم ..از ارزوهای بچگیمه اینکارو کنم تو بغل کسی که دوستش دارم .حتی روزای بارونی هم دلم میخواد انجامش بدیم ..میشه؟

انقد مظلوم گفتم و نگاهش کردم که حس کردم آب شد چیزی

تو چشماش!

با حرص آره ایی گفت و دستاشو گذاشت رو چشمام و گفت:
_چشماتو دیگه پیش هیچکس جزو من اینجوری گرد و

معصوم نکن وگرنه تضمین نمیدم سرشو بُرم!

بوسه ایی به گوشش زدم و بلند شدم و با ذوق گفتم:

_پس من بالشتارو ورمیدارم تو پتو گنده رو بلند کن!

...

با خستگی نفس نفس زدم و خودمو پرت کردم روی پتو ..

لعنتی استخونام از خستگی صدا میدادن.

چون بالکن چند سال بدون استفاده بود کلی کثیفی داشت ..و

چون سرامیکاش یخ بودن کارن یه زیرانداز نرم و گرم تو

سراسر بالکن پهن کرد و بعدش وسایلمونو آوردیم و قشنگ

بیشتر از پنج ساعت وقتمونو گرفت!

و حالا شب شده بود.

کارن خیس عرق شده بود و رفت حموم ..منم دعوتشو رد

کردم چون میدونستم تنها به حموم کردن ختم نمیشه و من

همینجوری دارم غش میکنم!

خزیدم به زیر پتو و با شعف به آسمون نگاه کردم که نارنجی

بود و حالا داره همینطور تیره و تیره تر میشه!

صدای ماشین ، صدای مردم ، هوای خنک ..یه حس عجیب
غریب بهم القا کرده بود.

یجور دل گرفتگی و کنارش یه حس گنگ!
با صدای کارن ..برنگشتم که با صدای آخیشی امد زیر پتو و
لب زد:

چیشده خوشگلم ساکتی؟!

رفتم تو بغلش که بوی شامپوش دماغمو پر کرد.

حس و حال الانو خیلی دوست دارم ..یه آرامش خیلی
خوبی بهم میده!

پاهامو قفل کرد و خیره به چشمام با شیطنت دستشو زیر
پیراهنم برد و یه سینمو تو مشتش گرفت و با نوکش بازی کرد
و لب زد:

الان چه حسی داری بیبی؟!

part210#

خداروشکر که بالکن با محافظ پوشیده شده بود وگرنه الان
کل مردم مارو میدیدن!

امدم روش که دستش رو از روی سینم برداشت.

پیراهنمو با یه حرکت از تنم کشیدم که گرسنه و حریص با

دوتا دستاش محکم کوبید به باسنم که ناله‌م بلند شد:
-جوووون!

حرصی جیغ زدم"
-وحشی!

بزور شلوارمو از باسنم کشید پایین و لبشو لیس زد:
-هیسس"

مثل پر کاه بلندم کرد و چرخوندم و باسن لخت و ک*ص
بدون پوششم روبه روش قرار گرفت.

نفس نفس زدم و چنگ زدم به ک*یرش از روی شلوار که
فحشی داد و محکم ضربه ایی به باسنم زد.
نمیفهمم چیکار میخواست بکنه.

باسنمو نزدیک دهنش برد و اروم و ملموس بوسه ایی بهشون
میزد.

رگام نبض میزدن از داغی لباس روی باسنم.

و ک*ص کلوچه ایم خیس خیس بود و پیراهن کارن و رو
آبیاری کرده بودم.

بعد اون سک*س هول هولکی توی اتاق پرو میدونستم الانه
که از شدت شق شدگی بترکه!

ایندفعه من واسه سا*ک زدن پیش قدم شدم.

شلوار و شورتشو کشیدم پایین که ک*یر سیخ شدش افتاد

بیرون

_برای من اینطوری کلفت شده اووم؟!

پهلوامو چنگ زد و غرید:

_فقط واسه تو سالار سیخ و گنده میشه ..اووووف

با گذاشتنش تو دهنم حالا ک*صم رو به روی دهن کارن بود.

پوزیشن 69!

آهی کشیدم و کلاهکشو میک زدم و با ت*خماش بازی کردم و

حرفه ایی کامل کردمش تو دهنم که نعره ایی زد و ناله هاش

بلند شد.

با انگشت فاکش تو ک*صم ضربه زد و چو*چولمو میخورد و

بین لباس میکشید.

باسنمو بالا پایین می کردم و بزور سا*ک میزدم و مواظب

بودم که دندون نزنم!

_آهههه اووو ف ک*صتو بگام دختر کوچولو؟! طعم ک*یر عمو

رو دوست داری هووم؟ دوست داری خوشگلم آه آخ بخورش

خوشگلم بخورش که قراره بره با ت*خمام فرو کنم تو

ک*صت .. خوب خیسش کن که قراره حسابی بگامت!

عموی ناتنی و شهوتی من:

توف میزدم به ک*یرش و دوباره فرو میکردم تو دهنم ..یهو با
حس آتش تو دهنم سریع کشیدمش بیرون و با شهوت لب
زد:

_میخوام ک*یرتو بکنم تو ک*صم کارن ..آماده‌ایی برای
گا*ییدنم؟!

لعنتی گفت و کوبید به باسنم که با یه حرکت خودمو کشیدم
سمت ک*یرش و روی ک*صم تنظیمش کردم که یهو محکم و
خشن ضربه زد تو ک*صم!

جیغی زدم که جوون بلندی گفت و دستشو روی ک*صم
گذاشت و چو*چولمو مالوند و تند تند ضربه زد.

_آههههه کااارن آه وaaaaای اووووف اووم تندتر آیییی آاهه
عاشق تلمبه زدناتم اووه

ک*یرشو توم یه چرخی داد که پر شدم از لذت و دستام روی
قفسه سینه ی کارن شل شد.

دراز کشیدم روش که اروم تلمبه زد.

خیره به چشمای هم نفس نفس زدیم.

نگاه به لبای ورم کردش انداختم و ناله‌ی غلیظی کشیدم.

جونمی گفت و ک*یرشو تا ته گوید

_آهههه آییی آه

لبای همو با ولع بوسیدیم و ملچ ملوچ بوسه امون تو بالکن پیچید.

لبامو ول کرد و خیره شد به حرکات ک*یرش تو ک*صم ..و
ثانیه ایی به سینه هام که بالا پایین میشدن نگاه میکرد.
خودمو کشیدم بالا که زانوهایشو آورد بالاتر و ضربه زدناشو
شروع کرد.

حالا پستونم رو دهنش بالا پایین میشدن.

شهوانی سینمو کرد تو دهنش و نوکشونو محکم و حریص
میک زد و لیسید و خیره به چشمام برا نوک سینم سا*ک زد.
از شدت هوس داشتم غش میکردم.

ک*صم نبض میزد و خواستار ارضا شدن بود.

درد داشتم و میخواستم زودتر آبم بیاد.

سینمو ول کرد و آه و ناله کرد.

دستشو گذاشت رو ک*صم و چو*چولمو از هم باز کرد و
ک*یرشو درآورد و دوباره چپوند تو ک*صم ..چندبار اینکارو

تکرار کرد که عصبی و حشری ک*یرشو گرفتم و کردم تو

ک*صم که با لذت اوفی گفت.

پاهامو قفل کردم که ک*یرش تو ک*صم گیر کرد.

_آهههه .. الان تلمبه بزن ح***زاده .. جرعت داری دوباره درش

بیار آه اووم

با لذت و شهوت خندید و خمار گردنمو بوسید و سینه هامو

چنگ زد.

part212#

انقد تو ک*صم ضربه زد که آبم خیلی شدید پاچید.

بدنم میلرزید و آب از ک*صم خارج میکرد .. جیغ میکشیدم و

آه های غلیظ کشیدم تا دیگه هیچ آبی تو ک*صم نمود.

هنوز ک*یر کارن تو ک*صم بی حرکت بود و منتظر بود آبم

کامل بیاد.

سرتاسر ک*یر و ت*خمای کارن از آب سفید و غلیظم پوشیده

شده بود.

_لعنتی عروسک یه دریاچه تو ک*صت قایم کرده بودی!

بی حال خندیدم که با حرکت دادن ک*یرش حس عجیبی

پیدا کردم.

اومی کردم که زیر گوشم قربون صدقم رفت و بیشتر

ک*یرشو عقب جلو کرد.

قشنگ ک*یرش اندازه‌ی ک*صم بود.

انگاری برای هم ساخته شده بودن.

ک*یرشو از ک*صم کشیدم و لای ک*صم عقب جلوش کردم.

از روش بلند شدم و ک*یر لزج از آبمو تو دستم گرفتم و تا

خواست مانعم بشه سریع فروش کردم تو دهنم

_آهههه شتت اوووف آخ

آبم مزه‌ی گس میداد و با آب کارن مخلوط شده بود .

تند تند تو دهنم بالا پایشش کردم و دهنم رو بردم پایین تر و

تخ*ماشو لیس زدم و با نوک کلاهک قارچیش بازی کردم و

خوردمش!

که یهو بی اختیار آبش پاچید تو دهنم ..سریع درش اوردم و

بقیشو گذاشتم روی سینه هام خالی کنه.

دستامو برداشتم و خیره شدم به چشمای و شیطون آبشو

مالیدم به سینه هامو و لبمو لیس زدم که ک*یرشو تو دستش

فشار داد تا آخرین قطره‌های آبشو ریخت روم!

_این وحشتناک ترین و بهترین سک*سمون تو فضای باز بود

دختر کوچولو ..دلم میخواد تو خیابون تو یه کوچه خلوت هم

بگامت!

خندیدم و گفتم:

من که در هر صورت پایم فقط باید قول بدی جوری بکنیم که
ک*صم جر بخوره!

هوس آلود و هیز نگاهم کرد و اسپنکی به در کو*نم زد و
گفت:

تو سیرمونی نداری بچه جون .. حالا برو پارچه بیار خودمونو
تمیز کنیم .. حق نداری لباس بیوشی وقتی پیش منی دلم
میخواد تموم بدنتو ببینم و حض ببرم!

part213#

بیخیال پتو رو ول کردم و بی توجه به نگاه هیز و سنگینش،
رفتم داخل!

رفتم تو آشپزخونه و دنبال پارچه میگشتم که با دیدنش توی
کابینت .. خودمو کشیدم تا دستم بهش برسه اما نمیرسید!
حرصی فحشی به قد کوتاهم دادم و با بغض به پارچه نگاه
کردم.

که صدای کارن از جا پروندم:

جونم .. لباتو اینکارو نکن بیبی ، میدونستم نمیتونی بیاریش
.. کشوندمت که اینجا بخورمت !

و دستشو قاب سینه هام کرد و چسبید بهم.

چرخیدم و با حرص گفتم:

ـخیلی بدی کارن!

لگنم رو گرفت و چسبوندم به خودش و حالا متوجهی سیخی
ک*پرش شدم.

داغ و وحشی ک*صمو مالید و غرید:

ـتا بد بودن رو تو چی بینی بیبی گرل..من دلم میخواد تو
آشپزخونه هم ترتیب تو بدم!

از پشت چنگ زدم به اوپن و با لذت آه کشیدم.
حشری تر از من دیده بودین؟!

خودمو کشیدم بالا و نشستم روی اوپن و پاهامو از هم باز
کردم که ک*ص خیس و براقم نگاه کارن رو به پایین کشوند.

ـجووون حشری عمو ..دوست داری برات بخورمش تا
بیهوش شی ، تا التماس کنی بکنمت و ک*صتو پاره کنم اره؟!
میخوای با ک*یرم پرش کنم؟!

بانفس نفس اهومی گفتم که زانو زد.

آتشی خیره به خیزی بین پام بود و بیشتر شهوتیم کرده بود.
ـبخورش کارن خواهش میکنم ..آهههه

دماغشو ملایم کشید روی ک*صم و زبونی زد که جیغمو بلند
کرد.

تند تند ک*صمو میخورد و چ*چولمو میک میزد.

_آاهه اوووم وایای کارن اییی

_جوونم اومم اوووف

با زبونش چند ضربه به چو*چولم زد که بدنم به لرزه افتاد.

بلند شد و ک*یرشو توی دستش گرفت و اول کمی مالوندش و

چندبار کرد توم و درش آورد، عصبی ناله ایی کردم که یهو

محکم فرو کرد توم.

_آخ آاهههه

ک*صمو مالوندم و خیره به چشمای وحشیش درمونده آه و

ناله کردم که تند تر تو ک*صم ضربه زد.

انقد تو ک*صم تلمبه زد تا هر دمون آیمون از ک*ص و ک*یرش

بپاچه روی اوپن!

...

#کارن

با لذت به جوجهی خوابالوم زل کردم که روی اوپن بیهوش

شد و با بغل کردنش و آوردنش جای قبلی کامل به خواب

رفت!

با خستگی نفسمو فوت کردم.

سک*س های پی در پی باعث شده بود ضعف کنم و نگران

کاتیا بودم ..چون بنیه اون از من ضعیف تر بود!

میخواستم بیدارش کنم ولی انقد بامزه به خواب رفته بود که دلم نمیومد.

_آخ دورت بگردم کوچولوی حشری!

بغلش کردم و بوسه ایی روی موهاش زدم.

باید هرچی سریع تر برگردیم تا کارای جشن و سالن و مکان رو ترتیب بدم.

وقتی امروز میخواست موهای ابیگل رو بکشه دلم میخواست بخورمش!

وقتی وحشی شد انقد سک*سی و هات میشد که ماتم میبرد

و دلم میخواست تو سک*س این شکلی ببینمش!!!

ماده ببر سک*سی من!

هنوز باورم نمیشه مال من شد.

حتی فکرشم نمیکردم آрсان این اجازه رو بده!

حس میکنم خوشبختیم تکمیل شد.

الان منم یه خانواده دارم! یه خانوادهی کامل.

با نق نق کردنش تو خواب با خنده نگاهش کردم.

_کوچولوی نق نقو!

با انگشتم نوک سینشو ناز کردم که سیخ شد.

اوفی گفتم ولی تنها نوازشش کردم.

نمیخواستم از خواب بپره ولی خیلی وسوسه ام میکردن که

هی دست بهشون بزنم!

مثل دکمه میمونن ولی از نوع نرم و گوشتی!

خم شدم و بوسه ایی به نوک سینه هاش زدم که بوی بدنش

عقل از سرم پروند.

اما با ناله ی کاتیا سر بلند کردم و با دیدن چشمای نیمه بازش،

دلم رفت!

_چیکار ..میکنی ..کارن؟!

کشیدمش سمت خودم و لب زدم:

_بدنتو میبوسیدم، دلم میخواست تا صبح جای به جای تنت از

لبای من پر بشه ولی نگران بودم از خواب بپری ..حالا که بیدار

شدی ..

و با شیطنتت سینه اشو تو مشتم چنگ زدم که نوچ نوچی

کرد و با خستگی گفت:

_گشتمه کارن!

نگران دستمو روی شکمش گذاشتم و لب زدم:

_معدت درد میکنه؟؟!

اهومی گفت، و خودشو کش داد.

بلند شدم که ک*یرم توجهشو جلب کرد.

نیشخندی به چشمای جمع شدهش زدم و خواستم حرفی بزنم
که پشیمون شدم.

رفتم توی اتاق و یه شلوارک دم دستی پام کردم.

...

#کاتیا

با حرص و غضب به ایگل مدیسون زل زدم.

ناخونامو تو دستم فرو کردم و سعی داشتم به خودم مسلط
باشم.

قرار بود امروز برگردم ولی وقتی شنیدم اون زن پرحاشیه
قراره بیاد، اونم بدون خبر دادن بهم.. به بهونه آوردن لباسم
امد خونه‌ی کارن!

قشنگ با دیدنم جا خورد و ضدحالشو حس کردم.

الان روی مبل نشسته بود با پیراهن چسبون تا روی روناش
..و پا رو پا جوری که شورت قرمزشو میتونستم از اینجا ببینم

و سعی تو جلب کردن توجه کارن داشت!!!

از خودم حرصم گرفت که به خودم نرسیدم.

تنها تیشرت کارن تنم بود و از عمد شلوار نپوشیدم و

خدارو شکر که نپوشیدم!!

موهامو مرتب کردم که با حرفش سیخ شدم:

یکم زود نیست واسه ی جشن نامزدیتون؟!

زنیکه ی ...خدایا نزار من سرشو بشکنم!

وحشی نگاهش میکردم و سعی میکردم به خودم مسلط باشم!

کارن که جفتم نشسته بود برای اولین بار فکش منقبض شد و

با صلابت و جدیت لب زد:

من به این آسونی خانمم رو به دست نیاوردم که به آسونی

از دستش بدم ..همین الانشم دیره ولی بخاطر خاطره سازی

لازمه، دلم میخواد هیچی تو دلمون نمونه!

دهنش رو بست که یهو گوشیش زنگ خورد:

سلام عسل مامان ..باشه عزیزم ..مامان میاد عروسک ..نه

دیگه ..جایی نمیرم عمرم ..

به حرفاش که با ناز ادا میکرد دیگه گوش ندادم.

با فهمیدن اینکه بچه داره فقط تاسف خوردم!

یه زن متاهل که بچه هم داره اما چشمش پی مردای دیگس

که از قضا از مردای متاهل خوشش میاد!

تنها کلمه ایی که با شنیدن حرفاش تو ذهنم امد.

part215#

بلاخره از جاش بی میل بلند شد ولی با دیدن لباسش که حتی به خودش زحمت نداد بکشه پایین و کل رون و قسمتی از شورتش مشخص بود ، به طرز وحشتناکی داغ کردم از شدت عصبانیت!

کارن سریع جهت نگاهشو به یه جای دیگه برگردوند ولی ابیگل امد نزدیکتر و با طنازی دستشو اول رو به کارن دراز کرد و لب زد:

_خب دیگه عزیزم خوشحال شدم دیدمت و همچنین کاتیا جان ..ایشالله بیشتر از این همدیگه رو ملاقات میکنیم! قبل اینکه کارن دست بده با یه حرکت دستشو گرفتم که هم کارن هم خودش جا خوردن!

ولی دستشو فشار دادم و وحشی نگاهش کردم و با لبی که مصنوعی لبخند میزد گفتم:

_ممنون عزیزم ..فکر نکنم دیگه بتونیم همو ببینیم چون قراره بریم یه کشور دیگه زندگی کنیم بعد ازدواج!

ک*صشعر گفتم ولی زود بود واسه پشیمون شدن ولی تو دلم
فقط داشتم به خودم فحش میدادم برای این حرف
عجولانه.ام!

میتونستم مبهوتی کارن رو حس کنم.

ابیگل اخماش رفت توهم و دستمو ول کرد که نامحسوس
دستمو کشیدم به پیراهنم:

_اوه خب اومم ..روز جشن میبینمتون ..بای.

و با عجله از کنارمون رفت.

نیشخندی زدم و با بسته شدن در ، نفس راحتی کشیدم.

_اون ..حرفت ..چی بود گفتی کاتیا؟!

خودمو نزدیم به اون راه و چرخیدم سمتش که با چشمای

خیره بهم زل زده بود وبا کلافگی نگاهش کردم و گفتم:

_از دهنم پرید کارن ..اشتباه کردم میدونم ..از سر عصبانیت

یچی پروندم ..بروم نیار ..فوق فوقش اگه بهمون برخورد کرد

..میگیم کنسل شد و یه بهونه میاریم با اینکه لازم نیست!

ندیدیش زنیکه رو ، پیراهنش انقد بالا داده بود که من

میتونستم شورتش ببینم ، حتی به خودش زحمت نداد

بکشش پایین ..ج*نده! میرفت الک*سیس میشد معروفتر

میشد و انقد برای ک*یر شوهرای مردم له له نمیزد.

جوری با حرص حرف زدم که خنده ی بلند کارن بلند شد.
محکم فشارم داد به خودش و لا به لای خنده هاش لب زد:
_اِخه این چیزا چیه میگی عروسک ، زشته خوشگلم!
پشت چشمی نازک کردم و ازش جدا شدم و همینطور که
سمت جمعبه لباسم میرفتم لب زدم:

_زشت ، کارها و رفتارهای اونه ..نه حرفای من!
حالا هم بیخیال بحث با من شو ..انقدرم ارزششو نداره که
نصیحتم میکنی سرش!

و در جعبه رو باز کردم و دوباره با دیدن لباس ذوق کردم.
_خدایا کارن ..خیلی دوستش دارم ، خیلی خوشگله دلم
میخواد تا ابد تو یه شیشه نگهش دارم و تا وقتی که پیر بشم
بهبش خیره بشم و لبخند بزنم!

با یه حرکت بلندم کرد ، مثل پر کاه ..ایندفعه بدون ترسی
دست دور گردنش انداختم که نشوندم روی پاهاش!
در برابر کارن من اندازه ی دختر 13 سالم!

_تویی که خاصش کردی ..تن خوشگل توعه که به لباس جلوه
داده ..من این تن رو میپرستم و لباس هم همین نظرو داره!
مطمئن باش بعد جشن میسپرم برات یه دکور شیشه ایی
واسش بسازن!

و بوسه ایی به گردنم زد.

از حرفای عاشقانه‌ش غرق لذت شده بودم.

_از اینکه صورتتو غرق آرامش میبینم یچی تو قلبم میریزه

..یه گوشه از قلبم شدی که با آرامشت اروم میشه و با

ناراحتیات گرفته !

نمیدونم چرا وقتی فضای بینمون رمانتیک میشه یهو فکرا تو

سرم هجوم میارن!

مثل الان که یاد کلاس رقص افتادم و قرار ملاقاتم با رونیک

افتادم.

_کارن؟!

همینطور که سرش همیشه خدا تو گردنم بود هومی گفت که

ادامه دادم:

_میخوام کلاس رقص رو ادامه بدم!

یهو سیخ شد و گنگ گفت:

_چی؟

خودمو جا به جا کردم روی پاهاش که محکم گرفتم .

_میگم میخوام برم رقص رو ادامه بدم ..غافل شدم ، از

زندگی قبلیم ..دانشگاهم، دوستانم ..همه چی ..نیاز دارم

برگردم به زندگی عادی!

عمیق نگاهم کرد ولی درواقع داشت فکر میکرد.
میدونم براش سخت بود ، زنش تو محیط مختلط برقصه
..اونم نه رقص عادی!
رقصای آموزشی ما کم از استریپری نداره ..فقط حرکات
بیشتری بهمون یاد میدن!
و خاطرخواه هم کم ندارم یکیش رونیک!
میدونم کارن اگه بفهمه نه تنها نمیزاره ، کلا اونجارو به فروش
میزاره!
اما قرار نیست بفهمه!
_میتونی بری کاتیا ..اما؟!
مشتاق نگاهش کردم و گفتم:
_اما؟؟؟
جدی شد و ادامه داد:
_اما جلو چشما خودمی!
همینم عالیه! با اینکه نمیدونم چطوری میخواد کار و زندگیشو
ول کنه تا مراقب من باشه!

موافقت کردم و با جیغ جیغ بوسیدمش که اخماش باز شد و خندید.

—اروم بگیر توله سگ!

واسه دانشگاهت هم نگران هیچی نباش ، از قبل ترتیبشو دادم .

فردا که تعطیله ، از پس فردا میتونی ادامه بدی ..هر درسی هم که جا موندی جزوه بگیر و بیا پیشم یادت بدم ..نمیزارم افت کنی ..مثل بقیه آدما زندگی خودمونو پیش میبریم!

سرمو به پیشونیش تکیه دادم و گفتم:

—الی روهم میاری و دیگه زندگیمون عادی میشه!

لبخند عمیقی زد و پیشونیمو بوسید.

—خوشحالم از انتخاب قلبم!

دختر عاقل و باهوشی رو انتخاب کرد که از قضا انقد خوشگل

و سک*سیه که مجبورم پشت سرش مراقب باشم کسی

ندزدش!

با ناز موهامو زدم کنار و گفتم:

—خب دیگه داشتن نامزد خوشگل و دلبر این مشکلات رو داره!

محکم و حریص لبامو بوسید و دندون قرچه رفت:

—من قربون زن خوشگل و دلبرم برم ، پدرسوخته!

با دیدن ساعت و یادآوری قرار ملاقاتم با رونیک پووف بلندی کشیدم.

چیشده عزیزم؟

از روی پاهاش بلند شدم و گفتم:

یادته تو ماشین گفتم یکی از بچه های آموزشگاه میخواد ببینتم؟!

به کل یادم رفته بود ..تا دیر نشده بیا برسونم خونه آماده بشم ، اصلا حوصله ندارم!

بیخیال لم داد و لب زد:

پس فردا قبل دانشگاه که میریم آموزشگاه میتونه ببینت حالا بیا بغلم!

استرس گرفتم!

کارن نمیدونست قضیه از چه قراره ..گفتنش هم سودی نداره ..

نه کارن گفت حرف مهمی داره ..میرم بشنوم حرفاشو و برگردم!

مشکوک نگاهم کرد و تیز گفت:

باشه ..برو لباساتو بپوش پس ، خودم میرسونمت خونه و خودم میبرمت پیش این دوستت که اذیت نشی این موقع

بخوای با تاکسی برگردی ، خودمم نمیتونم قبول کنم که شب
با تاکسی بری وقتی خودم سرومرو گنده اینجا نشستم عزیزم!

part217#

تو دلم فحشی به رونیک فرستادم و بالاجبار باشه ایی گفتم و
شکست خورده رفتم توی اتاق تا لباسامو بپوشم.

...

با استرس پاهامو کوبیدم به زمین ، کارن تو ماشین نشسته
بود و منتظرم بود.

با حرص به ساعت نگاه کردم که پنج دقیقه اس رونیک منو
علاف کرده .

با صدای قدم های کسی سرمو اوردم بالا که با دیدن مردی
ناشناس که سمتم میومد قیافم سوالی شد.
_سلام!

جواب سلامشو ندادم و با اخم گفتم:

_بفرمایید؟

با چشمای خندون و لبای نیشخند بسته اش لب زد:

_کای ..منم رونیک!

مات و مبهوت بهش زل زدم.

موهای بلند تر شده بود و دم آسبی بسته بودند و صورتش
مکعب و مردونه شده بود.

هیكلش از دفعه قبل هم بزرگتر شده بود.

مثل یه مرد واقعی!

ناخودآگاه به سینه هاش نگاه کردم و با ندیدنشون ، بیشتر از
قبل تعجب کردم .

کی وقت عمل تغییر جنسیت انجام بده؟!

انگار سوالم رو خوند که گردنشو خاروند و گفت:

یک ماهی میشه انجام دادم ، من سه ساله دنبال کاراش بودم
..و اوومم ..خوشحالم میبینمت ..خوشگلتر قبل شدی!

و نگاه خیره اش هیكلم رو نشونه گرفت.

بازوهامو قفل کردم و با لبخند مصنوعی گفتم:

..ممنونم.

..توام خوب بنظر میای ..حالا امم این قرار ..چرا خواستی

منو ببینی؟؟

نزدیکم شد که باز اضطراب به دلم چنگ زد:

..من واسه ی بوسه زوری اون موقع یه معذرت خواهی بهت

بدهکارم اما پشیمون نیستم ..من کاتیا ..من دوست دارم

..علاقم از موقعی به تو شروع شد که اولین بار امدی اینجا

ثبت نام کردی ..خواهش میکنم فرصت بده ..سریع ردم نکن
..ببین حتی تغییر کردم ..تا به چشم تو پیام!

part218#

تو دلم وای بلندی گفتم اما بدون مقدمه چینی و رک لب زدم:
_من دارم ازدواج میکنم رونیک ..منو ببخش که متوجه عشق
تو نشدم ..اما حتی اون زمان هم اگه متوجهات میشدم،
نمیتونستم عشق تورو جا بدم ، نه که بد باشی ..نه ..من دنبال
عشق واقعی بودم که پیداش کردم ، متاسفم!
ناباور نگاهم کرد و یهو بازو هامو گرفت و با پرخاش غریب:
_داری دروغ میگی کاتیا ..فقط سه ماه گذشت ..چطوری توی
این زمان کم میتونی عاشق بشی که الانم بخوای ازدواج
کنی؟ منو مسخره کردی؟ اگه فکر کردی با این حرفا منو از سر
خودت باز کردی ، سخت در اشتباهی ..من هیچوقت ولت
نمیکنم!!

نه دیگه نه یه دردسر جدید!

عصبی ازش جدا شدم و گفتم:

_بفهم رونیک ،میگم دارم ازدواج میکنم .ازدواج ..ببین ..

و انگشت چپمو که توش حلقه کارن بود رو بالا اوردم و ادامه دادم:

اینهاش ..اگه هم میخوای نامزدم رو ببینی بفرما دم در ..منتظر منه!

رنگش پرید.

یه قدم رفت عقب و غمگین نگاهم کرد که قلبم آتیش گرفت! یهو دوید و رفت!

منم همونجور خشک شده ایستاده بودم. خیلی حال بدی داشتم.

دل شکستن یه آدم افتخار نیست، من دلشو بدجور شکستم ولی نمیفهمید.

پووف کلافه ایی کشیدم و بغض کردم.

فحشی دادم و با برداشتن کیفم از روی صندلی دویدم بیرون که خوردم به سینه‌ی یکی!

با دیدن کارن بغضم ترکید و محکم بغلش کردم.

سفت گرفتم و نگران صدام زد.

چیزیم نیست ..فقط بحث کردیم.

منم میشناسی ..نازک نارنجی ..نگرانم نباش خوبم.

نشوندم روی صندلی و خودشم رفت سوار شد.

خیلی خوب .. این مدت نگفتم برام تعریف کن .. چی ازم مخفی میکنی کاتیا ؟ من دیدم یه مرد امد تو .. و هیچ دختری همراهش یا بعدش نیومد داخل ، عزیزدلم اگه چیزی شده تعریف کن برام من قرار نیست برم بکشمش یا تورو اذیت کنم خب؟؟!

دوباره شرمندesh شدم.

اون رونیک بود .. دختره ، یعنی بود .. تغییر جنسیت داده .. اوایل فهمیده بودم بهم بی میل نیست اما گذاشتم به حساب تغییرات هورمونی .. ولی امروز اعتراف کرد همه ی کاراش بخاطر منه و دوستم داره!

بحتمون بالا کشید و دلشو شکوندم.

هیچی نگفت و دستاشو از هم باز کرد و گفت:

بیا بغلم!

رفتم توی بغلش و با غصه خودمو جمع کردم.

تو کار درست رو انجام دادی کاتیا!

اگه آسون میگرفتی اون هیچوقت دست از سرت

برنمی داشت!

نبین آرومم .. دلم میخواد پاشم یه مشت حرومش کنم .. ولی

بخاطر توعه که سعی دارم به خشمم غلبه کنم.

بی دلیل خندیدم و سرمو فرو کردم زیر گلوش!
سک*س نمیخواستم ، حرفای عاشقانه اشو میخواستم
..آرومم میکرد کارن ، توی هر شرایطی!

چنگ زد به رون پام و جونمی گفت.

خودمو لوس کردم براش که تند تند بوسه ایی به زیر گلوم زد
و خش دار غریب:

_جونم کلوچه ..جونم ..ندیدی چه حالی شدم وقتی دیدم اون

مردک پوفیوز رفت داخل ..انقد نگرانت بودم ..که فکرای

جنون وار تو سرم میومد ..یه لحظه هم بهت شک نکردم اما

ترس از اینکه نکنه بهت آسیبی بزنه مثل خوره تموم جونمو

گرفته بود ، وقتی گریون دیدمت میخواستم برم دنبالش و

خرخره اشو بجوم تا بفهمم چه بلایی سرت آورده .آخ چیکار

کردی با من دختر ..چند ماه دیگه میرم توی 41 سال ولی

بجای اینکه دنبال بچمون باشم باید دنبال توی لعنتی تخس

باشم!

از لفظ بچمون دلم ضعف رفت و یهویی گفتم:

_من بچه میخوام کارن!

یهو کل سیستم بدن کارن از کار افتاد.

سرمو از گردنش دراورد و مصمم نگاهش کردم که مات و گیج نگاهم میکرد.

-چی؟

شوخی میکنی دیگه عزیزم؟؟!!!

نه ایی گفتم و محکم لب زدم:

-میدونم احمقانه اس اما میخوام بچه داشته باشیم تا ارامش پیدا کنیم.

دیگه یه عروسی باشکوه نمیخوام کارن ..یه هفته دیگه ، با همین لباس فوق العاده میخوام هم پارتی مجردی هم عروسی رو بگیریم!

من خستم ..نمیخوام یه جنجال تازه مثل همین چندساعت پیش!!

میدونم که توام دلت اینو میخواد عزیزدلم.

برق نگاهش بیشتر از تصمیم مطمئنم کرد اما برخلاف

چشماش، لباس یچی دیگه گفتن:

- الان احساسی داری تصمیم می گیری بیبی!

بچه هم به وقتش تو هنوز برات زوده ..لجبازی نکن توی این مورد توله!

عصبی دوباره تکرار کردم:

_من بچه و فقط یه جشن میخوام کارن .. احساساتی هم عمل
نمیکنم اتفاقا تازه دارم با منطق جلو میرم پس به تصمیم
احترام بزار کارن باشه؟!!

part220#

اووف کشداری گفت و حرصی کمرمو گرفت و پاهامو دو
طرفش باز کرد و غرید:
_یاغی!

چشمامو تو حدقه چرخوندم و با لبخند گفتم:
_یاغی توام!

چنگ زد به گردنم و محکم بوسیدم که با لذت دستامو دور
گردنش حلقه کردم و لباسو لیس زدم.
دستاش با شدت فرود امد روی باسنم و محکم چنگ زد که
آخم بلند شد.

با هوس و عشق نگاهم کرد و غرشی کرد:
_جوونم .. مال منی توله؟!

لوس خودمو روی پاهاش جا به جا کردم و خودمو روی
فرمون کشیدم که پیراهن کوتاه سفیدمو زد بالا و با بند

شورتم بازی کرد و همزمان با چشمای وحشیش به چشمای
خمارم زل زد:

_نمیتونم خودمو در برابرت کنترل کنم ..فقط کسی که عاشقه
میتونه درک کنه این سیری ناپذیریمو از تنت، از بوت ، از
خودت!

نمیشه لعنتی ، افسونگری ..دلبری ..سک*سی، کی مانع من
میشه برای خوردنت!!.

با دستاش رونامو نوازش کرد که داغ کردم:
_د توله سگ وقتی از لذت چشما تو میبندی و سرتو بلند
میکنی دلم میخواد تمام تنتو کبود کنم میفهمی جنونمو؟!
کم منو اغوا کن ، داری نابودم میکنی!!!
دوباره لباسو بوسیدم و با عطش خاصی گفتم:
_کی گفته فقط تو این حسو داری؟! من صدبرابر تو دارم
عذاب میکشم . یه عذاب شیرین، توام داری منو نابود
میکنی..کارن!!

لبامو حریص بوسید که با عشق ریشاشو نوازش کردم و خیس
تر از قبل همراهیش کردم.

لبامون خیس شده بودن و ملچ ملوچ صدای بوسه امون
فضارو اروتیک تر کرده بود.

..سک*س نمیکرد باهام ، داشت دوباره باهام معاشقه میکرد
..خیس شدن شورت من نشون از نزدیک شدن آبم میداد.
با یه عشق بازی ساده ، من داشتم به اوج می رسیدم .
پارادوکس شهوت و عشق ، هوس انگیزه!
نابود کننده س!

یه نابودی ناب و اروتیک.
عموی ناتنی و شهوتی من:

#part221

با نفس نفس از هم جدا شدیم که لبای براقش توجهمو جلب کرد.

شورتتو کثیف کردی توله کارن؟!
گر گرفتم.

_تقصیر توعه ..هرجارو گیر میاری باهام عشق بازی میکنی
بعد توقع داری خیس نشم!

نچ نچی کرد و بند شورتمو که هم جنس و هم رنگ پیراهنم
بود رو کشید پایین و با دیدن آب سفیدم که تمام شورتمو
پوشونده بود. لب به دندون گرفتم!

_لعنتی ..این فقط یه خیس شدن سادس توله سگ؟! مطمئنی
ارضا نشدی بیبی؟!_

عصبی زدم به قفسه سینش که خندید و گفتم:

_هنوز نبض دارم یعنی ارضا نشدم ، بعدشم تو توی بدن منی
که حس کنی!

چشماش برق زد و دستشو نوازش وار کشید روی کشاله رونم
و لب زد:

_پس بزار پیام تو بدنت تا مطمئن شم دروغ نمیگی!!
گیج نگاهش کردم و گفتم:

_منظورت چیه؟

نیشخندی زد و غرید:

_بزار عملی نشونت بدم!

با فهمیدن حرفش ..سیخ شدم:

_نه ..نه..عزیزدلم ..نمیخواه ..شاید ارضا شدم ..بیخیال ..بیا
بریم!

و میخواستم از روی پاهاش بلند شم و شورتتم که تا نصفه
روی زانو هام بود رو بکشم بالا که زرنک تر از من رونا مو محکم
تو دستاش فشرد و بزور سعی کرد زیپشو باز کنه که جیغمو
بلند کرد:

_کارن ولم کن بینم ..این کارت تجاوززه ..من راضی نیستم
..کااارن ولم کن ..تو خیابووونیم!
پوزخندی زد.

_کوچولو انگاری بار اولته تو ماشین سک*س داشتیم ..اگه
راضی نیستی این کلوچه چی میگه همینجوری آب ازش میاد
بیرون هومم؟!

و با یه حرکت خودشو کوبید تو ک*صم.

جیغی زدم و نفسم برید:

_کااارن ..آخ آاهههه وایایای لعنت..بهت آخ
با حرص به چشمای خندونش نگاه کردم که کوبید به در باسنم
و خشن شروع کرد به ضربه زدن.

part222#

حرفمو پس میگیرم ..هیچوقت کارن با معاشقه خالی دست از
سرم برنمیداره!

جوری درحال گا*ییدن من تو ماشین بود که حس کردم
ک*صم داره جر میخوره!

_آههه آخ کااارن آرومترر آیییی آاهه

گردنمو میک زد و یهو چو*چولمو ماساژ داد که با جیغ و
لرزشی آبم پاچید روی ک*یرش ، حتی ک*یرشو درنیاورد تا
آبم کامل بیاد بیرون!!

سرعت تلمبه زدناشو بیشتر کرد و یهو با نعره ایی خودشو توم
خالی کرد.

متعجب از اینکه آبشو چطور راضی شد توم خالی کنه نگاهش
کردم که بی حال به باسنم زد و غرید:

_اونجوری نگاهم نکن تا پشیمون نشدم از تصمیمم!
از اینکه قبول کرد بچه داشته باشیم، قند تو دلم آب میشد!!
با ذوق پریدم بغلش و محکم گردنشو فشار دادم و گفتم:
_عاشقتم کارن عاشقتم!!!!

سرشونه امو بوسید و خش دار گفت:

_اگه میدونستم انقد خوشحالت میکنه زودتر آبمو خالی
میکردم داخل!!

خندیدم و از روی ک*یرش بلند شدم که کلی آب ازمون بیرون
آمد.

فحشی به این کثیف کاریای کارن دادم و گفتم:

_حالا خونه رو ازت گرفته بودن کارن ..بین چطور اینجا به
گوه کشیده شد!!!

خم شد گردنمو بوسید و در همون حالت خودشو تمیز کرد
وگفت:

_لذتش به سک*سای هول هولکی ..خونه هم که هرروز داریم
ولی تو مکان عمومی یه مزه‌ی دیگس!!
پرویی بهش گفتم و خودمو تمیز کردم.
و به سختی شورت‌مم تمیز کردم و سعی کردم بیوشمش:
_یه شورت تمیز نداشتی واسم کارن!!!
_تقصیر خودته بچه ..اگه زودتر اینا بکشی پایین به نفع
خودته ولی خودت لجبازی میکنی با اینکه میدونی آخرش
میکنمت.

هوفی گفتم که با صدای زنگ گوشی کارن کنجکاو خم شدم از
داشبورده برداشتمش که از دیدن قیافه کارن خندم گرفت.
با دیدن اسم بابا گفتم:
_بیا جواب بده باباس!!

گوشیو ازم گرفت و الویی گفت..
گوشیمو از کیفم کشیدم بیرون که پیامک رونیک امد اول
صفحه :

_خوشبخت بشی شکلات کوچولو!
پکر شدم.

کاش همچین اتفاقی نمیوفتاد.

امیدارم به اون کسی که لیاقتشه برسه!

حذفش کردم و پیامای کساندارو باز کردم.

_آرسان گفت باید برم شرکت کاتیا ..تورو میبرم پیش مامانت

..کارای جشن رو انجام بدین هرچی کم و کسر بود بهم خبر

بده خوشگلم!!!

باشه ایی گفتم که خوبه ایی گفت و گوشیدو گذاشت تو جیبش

و ماشینو روشن کرد ...

part223#

به مامان تصمیمم رو گفتم ، اونم موافقت کرد و گفت راضی

کردن بابات با من!

مامان سریع زنگ میزد به آلیس و باهاش درمورد گرفتن جشن

تو تالار یا توی باغ یا کنار دریا، بحث میکردن!

کلافه پریدم وسط حرفاشون و گفتم:

_یه دقیقه صبر کنید ، مامان ..بابا یه باغ کنار دریا داره

..باغش به اندازه مهموناس و دلبازه ..اون مناسبه ..داخل ویلا

رو هم بسپرید به خدمات تمیز کنن ..نیازی به این همه بریز به

پاش نیست عزیزدلم!

با محبت لبخند زد و به آلیس حرفامو گفت که اونم با ذوق موافقت کرد.

مامان سریع به خدمات زنگ زد.

لبتاب رو کشیدم سمت خودم و دونه دونه تم ها رو رد کردم. یه تم ست لباسم میخواستم.

اوومم .. با دیدن تم طلایی-زیتونی چشمام برق زد. خیلی خوشگل بود.

فقط مونده بود موافقت کارن!

ذخیره کردم عکس و سایت رو و گوشی رو دراوردم و ازش عکس گرفتم تا برای کارن بفرستم.

-انتخاب قشنگی کردی عسلم!

لبخندی زدم و عکس رو برای کارن سند زدم.

-با خدمات اوکی کردی مامان؟! باید تا هفته ی دیگه همه چی آماده باشه!!

دستامو گرفت و با دلگرمی لب زد:

-اره عزیزم فقط مونده آرایشگرت که اونو آلیس و کارن و کساندرا ترتیب دادن.

تو فقط خودتو آماده کن ، میخوام حسابی اینجا تپلت کنم ..استرس هیچی رو نداشته باش خوشگلم.

و مکث کرد و با گرمی بیشتری دستمو فشرد و گفت:

_میخوام یه نصیحت مادرانه هم بهت بکنم!

زندگی متاهلی سختی داره..نباید جا بزنی عسلم..تو هر مرحله زندگیت باید همپای کارن باشی..نزار ازت سرد بشه..اویزونش نباش..گیرنده..دوستش داشته باش..محبت کن..و مهم تر از اون..صادق باشید باهم و بهم دیگه دروغ نگید!!
کاتیا..زندگی زناشویی همون زندگی مشترکه..تو همه کار مشترکید..عصای همدیگه باشید..پنهون کاری نکنید تا ستون زندگیتون سست نشه!!!

سریع بغلش کردم و محکم گفتم:

_قول میدم به همه حرفاتون عمل کنم مامان..من همه اینارو میدونم..من دیگه بچه نیستم..مرسی از حرفات..عاشقتم مامانی!

part224#

کارن شب همراه بابا امد.

و قرار شد بمونه..خوشحال بودم و نیشم هیچ جوره بسته نمیشد!

این اولین باریه که کارن قراره بمونه !!

بابا مخالفتی با یکی کردن پارتی مجردی و عروسی نکرد و
گفت زندگی خودمونه!

لباسای خوابم رو جلوی کارن پوشیدم، دیگه حتی زره ایی
خجالت نمی کشیدم پیشش!

برعکس من کارن هرروز هیز تر از قبلش میشد و جوری روی
تخت دراز کشیده بود که یه لحظه فکر کردم یه شیخ دیوث
داره نگاهم میکنه!
خندم گرفت.

شلوارک ساتن و تاپ زرشکی ستش رو تنم کردم و نشستم
روی صندلی و رژ زرشکی گیاهی رو برداشتم و غلیظ کشیدم
روی لبام!

با رضایت لبخند زدم که صدای کارن درآمد:
_بسه دیگه.. بیا اینجا انگار کم خوشگله و برام بزرگ دوزک
میکنه باز!

_برای تو که نیست این بزرگ دوزکا.. قبل توام همین کارو
انجام می دادم.. به خودت نگیر همه چیو عسلم!
و پشت براش چشمی نازک کردم و رفتم روی تخت و از
خنکی تخت آخیشی گفتم که فرو رفتم تو کوره داغ بدن
کارن.

— کم بلبل زبونی کن توله!

کشیدم تو بغلش که محکم کوبیده شدم به تخت سینش.

— یواش کارن!!

قفلم کرد تو خودش و حریص موهامو بو کشید.

— در برابرت غیرقابل کنترل!

امدم روش نشستم که باسنم رو تو دوتا دستاش گرفت و با

شیطنت گفتم:

— دیگه از هفته دیگه مال خودتم.. تا ابد بیخ ریستم عشقم.

مغرورانه کوبید به باسنم و لب زد:

— از همون اول مال من بودی!

بند تاپم رو که روی بازوم افتاده بود رو سرجاش برگردوندم و

با خمیازه و چشمای خمار گفتم:

— بخوابیم کارن؟ فردا باید برم آرایشگاهی که ترتیب دادین رو

بینم!

دستاشو دور کمرم پیچید و همینجوری روی شکمش دراز

کشیدم.

پتو رو رومون کشید و با محبت نوازشم کرد که کم کم

چشمام گرم شد و به خواب رفتم!

_حالا با من حرکت کن کای!

خندیدم و دستامو بردم بالا و با پاهام حرکت زدم.

موری با رضایت قیافه مغرورانه ایی به خودش گرفت.

از اون طرف چشمای شاهینی مانند کارن که مثل اشعه به

افراد برخورد میکرد ، همه رو بشدت معذب کرده بود.

اما هیچکس حق اعتراض نداشت ، چون رئیس خودش بود!

رونیک امروز نیومده بود ..کارن گفت اخراجش میکنه و منم

تا خواستم اعتراض کنم ..با چشمای پر غضبش دهنمو بست!!

به کارن چشمک زدم که خندید .

با صدای شیطانی موری حواسم از کارن پرت شد:

_از روز اول میدونستم یه همچین اتفاقی میوفته ولی فکرشم

نمیکردم به مرحله ازدواج برسید!

خوشحالم کو*ن طلامو از دست ندادم ، شوهرت زیادی

وحشیه و امید نداشتم، اجازه بده برگردی!

لبخند زدم و خیره به کارن لب زدم:

_ظاهرش وحشی میزنه موری ، اون خیلی مهربونه من

خودمم باورم نمیشه.

زد به شونم و خندید.

_خیلی خوب خوشگله فهمیدم چقد دوستش داری ..برگردیم

سر تمرینمون ، حسابی باید بدنتو نرم کنیم!

سریع لب زدم:

_فقط چند لحظه موری ..برم پیش کارن برمیگردم ، باشه؟

لطفا!

سرشو تکون داد و دست به سینه نگاهم کرد.

خندیدم و دویدم طرف کارن.

با صدای دویدنم سرشو آورد بالا و با دیدنم ، لبش یه وری شد

..جذاب من!

با لذت هیکلمو که تو نیم تنه و لگ ورزشی بود نگاه انداخت.

به لطف این لگ باسنم قوس دار تر شده بود و گرد و بزرگ

دیده میشد.

و هیکلم کشیده و سک*سی شده بود.

_جونم بیبی ..چپشده که دویدی اینجا ، نمیگی اقا گرگه

میخورت؟!

نشستم لب مبل که صدای موری بلند شد:

_کاتیا ..سریعتر!

پوفی از کلافگی کشیدم و نالیدم:

_اووف بابا!

و خم شدم رو کارن که متعجب نگاهم کرد.

_بیا اینجا ..یه بوس بده من انرژی بگیرم ، برگردم سر تمرینم!
بلند قهقهه زد که منم خندم گرفت.

_آخ بیا اینجا ببینم ..دهنمو سرویس کردی تو بچه جون!
خم شدم و با لذت لباشو بوسیدم که بی توجه به سنگینی نگاه
بقیه ..دست دور کمرم انداخت و خشن و گرسنه همراهیم
کرد.

لب زیرشو لیس زدم و با نفس نفس جدا شدم که غریب:
_پاشو ببی ، لعنت به خودم که پیشنهاد دادم پیام باهات که
الا اینجوری از شدت شق شدگی و درد مویرگام بخوان نبض
بزنن!!

part226#

بوسه ی آخرو به گردنش زدم و بی توجه به نفسای عصبی و
شهوتمیش خندیدم و دویدم سمت موری و تمام مدت کارن با
دستای مشت شده و نگاه ، میدونید دیگه ..اون نگاه که
میگفت: " میکنمت ..بدم میکنمت"

با هر تکونی که بدنم میخورد گارن مراقب بود کسی چشمش
بهم نخوره!

اگه هرروز بخواد اینجوری پیش بره ..دیونه میشه کارن ، باید
باهاش صحبت کنم.

بعد تموم شدن ساعت آموزشگاه ..دونه دونه متفرق شدیم.
ساکمو برداشتم و قمقمه آبمو باز کردم و با ولع ازش خوردم.
_جوون اینجوری آب میخوری نمیگی دل من برات میره ؟!
قمقمه رو آوردم پایین و آبو قورت دادم و گفتم:

_من هرکاری بکنم تو هوس میکنی عزیزم!
ساکمو ازم گرفت و نامحسوس باسنمو تو مشتش گرفت و
نالید:

_لعنت بهت ..مثل جهنم بود دست نزدن به این کیلای لعنتیت
که با هر لرزش دل منم میلرزوند!
شیطانی لبخند زدم و گفتم:

_مطمئنی اون دلت بود جذاب ؟!!
کوبید به باسنم و خونسرد دست دور کمرم انداخت و
همینطور که به سمت راه خروجی حرکت میکردیم لب زد:
_کوچولوی باهوش!

تو خونه نشونت میدم دیگه کجاهام لرزید!

نیشخندی زدم و به خشتک باد کردش زل زدم که هشدارش به
خنده انداختم:

_کاتیا!

مثل بچه ها سرمو بالا پایین کردم و با خنده ی غیرقابل کنترل
شده لب زدم:

_ببخشید ..نگاش نمیکنم!

با کاری که کرد نفسم برید.

سریع برگشتم عقب و با دیدن دوتا زوج که مشغول حرف زدن
بودن و حواسش به نفوذ دست کارن به داخل شلوارم نشده
بودن ..نفس لرزونی کشیدم.

_لعنت بهت کارن ..دستتو دربیار ..خواهش میکنم!

حالا اون نیشخند میزد.

اروم دستشو درآورد و درو باز کرد.

سریع رفتم بیرون و کنار ماشین کارن ایستادم تا قفلو بزنه!
هنوزم تو چشمای کوفتیش شیطنت موج میزد.

part227#

خندیدم و با تاسف سر تکون دادم و سوار ماشین شدم.

پسر بدی شدی جذاب ..میخواستی تو محیط عمومی منو
بکنی؟!

دستشو روی رونم گذاشت و با اون لبخند و چشمای جذاب
سکسایش لب زد:

نزدیک بود بکنمت بیبی!

با روشن کردن ماشین و حرکت دادنش ، برگشتم سمتش که
دستش نزدیک کشاله رونم شد و ناخودآگاه فشار محکمی به
اونجا داد که ناله ام بلند شد.

دهن کوچولو تو ببند عروسک اگه میخوای زنده بمونیم اون
ناله های کوفتیتو کنترل کن اوووف!

دستمو از عمد بردم سمت خشتکش و ک*یرشو محکم و با
حرص فشار دادم که نعره اش تحریکم کرد.

بی شرف ، سگم نکن کاتیا ..بزار سالم برسیم خونه توله سگ!
نوج نوچی کردم و زیپشو کشیدم پایین که با دوتا دستش
عصبی فرمون رو فشار داد جوری که بند بند انگشتاش به
سفیدی میزد.

مرد شهوتی و بیچاره من!

شورت پوشیده بود ، فاکی فرستادم که با پوزخند
پیروزمندانه کارن ..غریزه ام تحریک شد.

پوزخند میزنی کارن؟! نشونت میدم .

تا خواست بپرسه میخوای چیکار بکنی با کاری که کردم حرف
تو دهنش ماسید.

شلوار جین لعنتیشو بزور کشیدم پایین تا برسم به شورتش یه
دستشو از فرمون برداشت و میخواست دستمو پس بزنه که با
بوق های پی در پی ماشینی..ترسیده فحشی داد و دوباره
کنترل ماشین رو به دست گرفت!

تمومش کن کاتیا صبرکن برسیم خونه الان به کشتمون میدی
بی شرف!

کیه که گوش بده؟!

اون میتونه اذیتم کنه ولی من نه؟ نوچ از این خبرا نیست .
به سختی ک*یرشو از شورتش دراورددم .
صورت کارن سرخ به کبودی میزد.

رگ پیشونی و گردنش انگاری هرآن ممکن بود بترکه!
اول خم شدم لباسو بوسیدم که خشن گازی از لبام گرفت .
آخی گفتم و ازش سریع جدا شدم و لیسی به جای گازش زدم
و با لذت غریدم:

اشتباه کردی اگه فکر کردی با گازت حس و حال شهوتم
میپره عشقم!

انگشتمو گذاشتم روی نوک سوراخ کلاهک قارچی ک*یرشو
باهاش ور رفتم که یه لحظه حواسش پرت شد و نزدیک بود
فرمون ماشین رو ول کنه!
دروغ بود اگه بگم نترسیدم.
یهو زد کنار و وحشی موهامو چنگ ، نه جوری که دردم بیاد و
نه جوری که دردم نیاد!

و تو صورتم حشری و خشمگین غرید:
_پدرصلواتی دهن منو سرویس کردی ، دارم میگم بزار برسیم
خونه ولی تو باز با ک*یرم ور میری ..میخاری توله سگ ؟
میخاری آره؟! خودم میخارومت تا دیگه همچین غلطی نکنی
بیبی!

بی توجه به تهدیدای پوچش محکم لباسو بین لبام گذاشتم و
یه دستم ته ریششو نوازش کرد و اون دستم درحال بالا پایین
شدن روی ک*یر کارن بود.

لبامو بوسید و میخورد ..پستونم رو چنگ زد که آهم تو
دهنش خفه شد.

یهو ازم جدا شد و خش دار لب زد:
_بریم خونه ..نمیخوام جلوی یه ملت لخت کنم و بکنمت!

حرفشو قبول داشتم .. ولی خم شدم و بوسه ایی به سر
ک*یرش ، و لیسی به رگ های برجسته اش زدم.

سرمو آوردم بالا که چشمای ترسناکش چشمامو نشونه گرفت

part228#

هرکسی جای من بود با نگاهش از ترس عقب میکشید ولی من
بیشتر حشری شدم!

مردمک چشمام از شهوت لرزید .

کارن شهوت توی چشمام رو دید که عصبی و درمونده
چشماشو ازم جدا کرد .

سریع ک*یرشو تو شورتش گذاشت و شلوارشو پوشید و
درهمون حال ، غرید:

_ بد میگامت توله سگ فقط بزار برسیم خونه!

خندیدم و خیسی لبمو با انگشتم پاک کردم ، یه حرکت
سکسی!

نفسای تندش نشون از موفق شدنم میداد .

اووف کی گفته پسرا حشری ترن؟! اینجا من از کارن داغ ترم
و دلم میخواد همینجا بشینم روی ک*یر لعنتیش تا پر بشم از

کلفتیش!!

با ایستادن ماشین زودتر از کارن پیاده شدم ..ایستادم دم
خونه تا ماشینو پارک کنه و برگرده درو واسم باز کنه!
یادم باشه ازش بخوام یه کلید هم برای من بسازه!
با دستی روی باسنم از جا پریدم و ناخودآگاه گارد گرفتم.
_هیشش منم توله ، غیر از من مگه کسی حق داره بهت دست
بزنه ؛دستشو قلم میکنم!

لوس شدم با حرفاش!
درو باز کرد که سریع هرچی تو دستم بودرو پرت کردم روی
مبل و نیم تنمو از تنم گندم !
کارن هاج و واج به سرعت عملم زل زده بود و با کلیدای توی
دستش خشکش زده بود .

لخت فقط با یه لگ سکسی تنم زانو زدم و ک**یرشو از
خشتکش مالوندم و اغواگرانه به چشماش نگاه کردم و زمزمه
کردم:

_میخوام آقا پسرتو بمکم و کلشو تو دهنم جا بدم و انقد برات
بخورمش تا شکلات سفیدشو تو دهنم خالی کنه!
بلاخره به خودش امد و کلیداشو پرت کرد یه گوشه و موهامو
چنگ زد و غریب:

_اینو میخوای که بخاطرش نزدیک بود مارو بکشتن بدی؟! آره
توله کارن؟!

سرمو تگون دادم و زیپشو کشیدم پایین ..دکمه اشو باز کرد و
شلوارشو کشید پایین .

شورتشو کشیدم پایین که ک*یرش خورد به دماغ و دهنم.
خندیدم و خمار لیزی به ت*خماش زدم.
_آه!

اومی گفتم و کلاhek ک*یرشو میک زدم .
سرمو بیشتر چنگ زد و شروع کرد به عقب جلو کردن
ک*یرش تو دهنم.

عوقی زدم که ایستاد .
با نفس نفس ک*یرشو از دهنم جدا کردم و با دستم بالا
پایینش کردم .

part229#

با انگشتش لبامو لمس کرد و با لذت غرید:
_جونم!

خندیدم و جلوی چشماش لیس هوایی به ک**یر سیخش زدم
که آه بلندی کشید .

پاشو عروسک!

بلند شدم که دست به کمرم برد و شلوارمو آروم آروم آورد
پایین.

نفس لرزونی کشیدم که با بوسه داغش روی لپ باسنم آه خفه
ام بلند شد.

جوون!

و ضربه ایی به باسنم زد.

سینه هامو چنگ زدم که زانو زد و بند شورت لامبادا رو کشید.

آخی گفتم که دوباره لپای باسنم رو بوسه بارون کرد و با
دست ورز داد.

با صدای کشیده شدن شورتم به پایین گونه هام آتیش گرفت.

اووف عاشق این کلوچه تمیز و تپل بین پاتم بیبی!

یهو از پشت کوبیدم به دیوار و خمم کرد و با خشونت

چو*چولمو با دهن و دندوناش کشید.

با عجز ناله ایی کردم و چنگ زدم به دیوار..

آهه.

ک*صمو مالوندم که تند تر ک*صمو خورد.

زبونشو لول کرد تو سوراخ باسنم و همزمان انگشت فا*کشو
فرستاد تو ک*صم

_آخ آهه کارن اووم .

ک*یرشو از بالا تا پایین ک*صم مالید و خیس کرد و دوباره
خم شد و میکی به داخل ک*صم و حسابی محتویات تو
ک*صمو خورد .

جیغی زدم و چو*چول ک*صمو کشیدم و خودمو فشار دادم
به دهنش .

بلند شد و ک*یرشو با ک*صم تنظیم کرد و با یه حرکت
خودمو کوبیدم بهش!

_آهه اوووف جووون!

با شلپ شلوپ تو ک*صم تلمبه میزد .

با لذت خودمو عقب جلو کردم و ناله هامو آزاد کردم .

پستون هامو تو مشتش گرفت و خم شد بزور یکیشونو میک
زد .

نوک خیس پستونم رو تو دست گرفتم و باهاش بازی کردم که
یهو بلندم کرد و تند تند تو ک*صم هوایی ضربه زد .

زانو هامو با دستاش گرفت که ک*صم تنگ تر شد و جیغام
بلند شدن.

آهههه آیییی کااارن آه آرومترر اووه

لبامو حریصانه تو دهنش کشید و همزمان که خیس و با ملچ
ملوچ میبوسید لبامو تو ک*ص آبدارم تلمبه زد .
بزور دستمو رسوندم به ک*صم و با هر تلمبه اش چو*چولمو
مالوندم. پستون های گرد و خوش فرمم بالا پایین میشدن .
حسابی غرق سک*س شده بودیم که ..

part230#

حسابی غرق سک*س شده بودیم که کارن با یه حرکت ک*یر
لعتیتو محکم فشار داد ته ک*صم که جیغم بلند شد .
آهههه آخ کاااارن آیییی اووووف

جوووونی گفت و پر سرعت تر از قبل توم تلمبه زد .
غرق از سر و رومون می چکید .

ولی نه من ارضا شدم و نه کارن!

حریص تر از قبل شده بودیم و یه سک*س طولانی راضیمون
میکرد .

یهو حرکت کرد عین ضربه زدناش و گذاشتم روی مبل!

لنگامو باز کردم که جفتشون کرد و روی شونه چپ

گذاشتنشون!

ک*#یرش تو ک*صم چفت شد و یجورایی ک*صم تنگ تر از
قبلش شد.

آخی گفتم و با لذت خودشو کوبوند بهم.

_لعنتی..آه..کارن!

و شروع کرد به ضربه زدن ک*یرش تو کصم.

دیگه تحمل نکردم و ک*صم دور ک*یرش منقبض شد و یهو

جیغی زدم و آبم محکم پاچید!

کارن اوفی گفت و برای اروم کردن لرزشم لباسو گذاشت روی

لبام و شروع کرد به بوسیدنم.

یهو حرکت ضربه هاشو محکم تر کرد و ک*یرشو چرخوند تو

ک*صم و با نعره ایی کل آبشو تو ک*صم خالی کرد .

با رضایت ناله ایی کردم و چشمامو بستم!

ک*صم از آبش میسوخت .

ازم کشید بیرون که حس کردم آب از ک*صم داره میریزه روی

رون و مبل!

بی صدا خندیدم که غرید:

_توله سگ!

بی حال دست دور گردنش انداختم و قبل بیهوش شدنم

گفتم:

_فقط تمیزم کن کارن ..میخوام بخواب ..م!

و بیهوش شدم ..

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part231

با نوری که تو صورتم خورد خمیازه ایی کشیدم .
با دیدن کارن جفتم غرق خواب ،لبخندی روی لبم امد .
اگه قرار باشه شبانه روز این صحنه رو ببینم حاضرم عمرمم
بدم که این صحنه رو موقع بیدار شدن ببینم!
نوازش وار دستمو کشیدم روی صورتش که با کنار رفتن پتو و
دیدن تن لختم نیشخندی زدم .
پسر بد!

میتونست لباس تنم کنه ها ..ولی نکرد!
معلوم نیست چقد هم منو مالوند .
از بین دستای کارن بیرون امدم که نفس محکمی کشید .
کش و قوسی به بدن گرفته ام دادم و به سمت حموم رفتم .
میخواستم فقط دست و صورتمو بشورم ولی وسوسه حموم
کردن منصرفم کرد .

مسواکمو زدم و با برداشتن حوله کارن در شیشه ایی حموم
رو باز کردم .

با دیدن موهای کرکی و قهوه ایی روی ک*صم، پووف کلافه
ایی کشیدم!

به کل یادم رفت وقت برای لیزر بگیرم.
درسته زیاد نبود اما من وسواس تمیزی داشتم!
کاش وسایل شیوم رو با خودم میاوردم!
بلا تکلیف در شامپو رو باز کردم که با بوش یاد کارن افتادم.
با لذت بوش کردم و محکم نفس کشیدم.
_لعنتی چی داری که با اینکه دو قدم فاصله داری بازم
دلتنگتم!

...

با بدن خیس رو به روی آینه ایستادم .
نیم رخ شدم و به شکم تخته زل زدم و نوازشش کردم.
یعنی میتونم از پس بچه دار شدن بریام؟!
میتونم یه مادر کامل باشم؟!
شک و تردید که به به جونم افتادن ..پووف کلافه ایی
کشیدم.

اما من تمام شرایط بچه دار شدن رو داشتم!

درسته سنم کم بود و از نظر کارن من یه بچه ام هنوز و سن
25 سالگی برام مناسب بچه دار شدنه...

اما کارن نباید فقط به من فکر میکرد.

اون سنش همینطوری بالاس!

40 سالشه!

اگه اون موقع بخوایم بچه دار بشیم اون دیگه توانایی لذت

بردن و بازی کردن با بچه هاشو نداره!

و اگه بخوایم از این مسئله بگذریم ، عقل من به اون درکیت

کامل رسیده!

میدونم چی بده و چی خوبه!

امیدوارم از پیشش به خوبی برپیام و هم مادر خوب و یه

همسر خوب برای کارن و بچه هامون باشم!

امیدوارم.

part232#

برای اینکه کارن بیدار نشه ..خیسی موهامو با حوله گرفتم و

با پوشیدن شلوارک خیلی کوتاه تا رونام و فکرکنم شورت

کارن باشه!

خندم گرفت.

من الان شورت کارن رو پوشیدم و بعد چند دقیقه پیش دم از
وسواس میزدم!

سری از تاسف برای خودم تکون دادم و یه تیشرت سرسری هم
از توش کشیدم بیرون!

موهای نم دارمو یه شونه زدم و وقتی خوب لخت شدن
..گوجه ایی بالای سرم بستم و چند تارشو روی صورتم
انداختم!

فقط یه برق لب رنگی کم داشتم!

مشکلی نیست..فردا وسایلمو جابه جا میکنم!

دیگه قراره ازدواج کنیم چه زود چه دیر باید وسایلمو تو
خونه جا بدم.

رو فرشی هاشو پا زدم و بی سروصدا رفتم تو آشپزخونه!

دلم میخواست یه صبحونه ی مفصل درست کنم.

به لطف مامان..آشپزیم نسبت به قبل خیلی اوکی شده بود .

و خیلی چیزا بلد بودم درست کنم.

متفکر به وسیله ها زل زدم .

بیشتر وسایل صبحانه کارن ، صبحانه آلمانی ها بود.

پس شروع کردم به درآوردن وسایل و چیدنشون روی میز ..

صبحانه شامل:

شکلات داغ به جای قهوه * چون مصرف قهوه کارن خیلی بالاس و ضرر داره * به همراه نون با کره .. مارمالاد و عسل ، کوآراک (نوعی از پنیر) .. وورست (نوعی سوسیس) و بطری آبمیوه!

خیلی خوب!

فقط مونده شکلات داغ رو درست کنم و بعدش کارن رو بیدار کنم.

یادم باشه نهارو غذای ایرانی درست کنم!

غذاهای ایرانی رو بیشتر از غذاهای دیگه مامان یادم داد! با آماده شدن شکلات های خوشمزه و گرم..توی دوتا لیوان ریختمشون و یکم مزه مزه کردم. اووووم محشر بود! سریع دست به کار شدم و موهامو آزاد کردم و به سمت اتاق رفتم.

part233#

موهامو هی میکشیدم روی دماغش و ریز و ریز میخندیدم . یکدفعه عصبی زد تو صورتش که از خنده منفجر شدم . از خواب پرید و گیج و پرخشم به اطرافش نگاه کرد که خندم بیشتر شدت گرفت .

یهو با پرت شدنم روی تخت و دیدن چشمای ریز شده کارن ،
از عمد بیشتر خندیدم.

_کرم میریزی توله سگ!

اومی گفتم و خنده هام ته کشید.

خم شد پیشونیمو بوسید و با مهربونی ذاتیش که دلمو میبرد
همیشه لب زد:

_صبحت بخیر قربونت برم!

دست دور گردنش انداختم که کمرمو گرفت و راحت بلندم
کرد و براش ناز ریختم:

_صبح توام بخیر جناب!

لبخندش بیشتر کش آمد و یه لحظه مکث کرد و با تیزی
گفت:

_بوی شکلات میاد یا من اشتباه میکنم؟!

خندیدم و از روی پاش بلند شدم و گفتم:

_ نه اشتباه نکردی، صبحونه درست کردم عزیزم . میخواستم
واسه همین بیدارت کنم!

چشماش برق زد.

بلند شد که برای اولین بار تفاوت قدی زیادمون به چشم
خورد!

بزور تا سینهش میرسیدم یا باید بگم اصلاً نرسیدم!

یه قدم رفتم عقب و با اخم و تخیس گفتم:

_قدت بلند کارن هرکی مارو ببینه انگار یه دختر ۱۶ ساله و رو

با پدرش میبینن!

بلند خندید و با دو قدم فاصله رو طی کرد و با شیطنت

گرفتم تو بغلش و محکم فشارم داد که جیغم بلند شد.

_آخه جوجه این حرفا از کجاست درمیاد؟! مگه از روز اول

قدمو ندیدی توله!

نوچ نوچی کردم و با حرص گفتم:

_من اصلاً توجه نکردم ، الان که یهو بلند شدی حس کردم یه

دیوار روم خیمه زد ، اووف کارن کمتر فشارم بده!

خم شد و بوسه ای روی نوک بینیم زد و گفت:

_قربونت برم خانم کوتولم!

انگار یکی آتیشم زد که شروع کردم به جلا و لزا و کارن

میخندید.

رون هامو نوازش کرد و لب زد:

_بدو برو تا من دست و صورتمو بشورم و پیام خوشگله!

پشت چشمی نازک کردم و با تخیس از بغلش درامدم و رفتم

بیرون و بی توجه به خنده هاش درو کوبیدم! گوزن.

بعد از خوردن صبحونه قرار شد بریم دنبال الی!
به مامان و بابا هم قضیه رو گفتیم که انتقال کردن .
مخصوصا بابا!

معلومه که باید مشتاق باشه تا دایه کارن رو ببینه!
احترامم به الی بیشتر از قبل شده بود .

الی مادر دوم کارن بود .

وقتی از شهر خارج شدیم مغموم گفتم:

_ولی کارت اشتباه بود که تنه‌اش گذاشتی کارن!

اینجا همش بیابونه و شاید یه چندتا خونه پیدا بشه این دور
و اطراف!

واسه یه زن خیلی خطرناکه!

کارن نفس لرزونی کشید و هیچی نگفت .

منم سکوت کردم و بیشتر از این ناراحتش نکردم .

وقتی ماشین ایستاد، پیاده شدیم .

کارن زنگ درو زد که با دیدن الی ، ذوق زده گفتم:

_سوپراایز!

بهت زده نگاهمون کرد .

کارن خندید و با محبت گفت:

—نمیزاری بیایم تو الی؟!

هول زده لبخند عمیقی زد و گفت:

—بیاین تو عزیزای دلم ..زودتر از اینا منتظرتون بودم!

کارن شرمنده نگاهش کرد و دستمو گرفت و باهم رفتیم داخل

با دیدن دکور عوض شده ی خونه از تعجب ابرو هام پرید .

که با زمزمه کارن سریع جمعش کردم:

—بهت گفته بودم یجور وسواس داره عزیزم ،تعجب نکن!

سرمو تکون دادم و عادی رفتار کردم .

نشستیم و فرز و سریع برامون آبیموه آورد ..و نشست کنار

کارن و با عشق به کارن نگاه کرد .

حالا متوجه ی نگاه های مادرانه اش میشدم .

من اصلا نگاه شناس خوبی نیستم!

کارن دستاشو گرفت و با مکت شروع کرد به حرف زدن:

—سالاهاست که از مردم کناره گیری کردی الی ، به درخواست

مکررت اوردمت بیرون از شهر ..گفتم راحت باشی ، گفتم بزار

پیشست بمونم ولی مخالفت کردی و گفتمی میخوام تنها باشم و

منم گفتم چشم، تا به امروز روی حرفت حرف نزدم ..ولی الان

امدم تا بهت بگم دارم با دختر کناریم ازدواج میکنم ، دیده بودیش..کاتیا!

رفتم خواستگاریش ، تک و تنها!

غمگین بودم از اینکه کسی پیشم نبود .

ولی بعد یادم آمد یکیو دارم ، مامانمو هنوز دارم!

دلم میخواد بیای پیشم الی ..برای بار دوم از عروست

خواستگاری کنی و دوباره وارد جامعه بشی، میدونم .سخته

برات اما بخاطر من بعد سال ها تلاش کن ..من میخوام پیشم

باشی مامان!

از حرفای کارن اشک تو چشمام جمع شد و چکید .

الی گریه میکرد و یهو کارنو بغل کرد .

کارن بغض کرده بود ولی تنها دستاشو دور الی محکم فشار

میداد .

الی اعتراض نمیکرد و بیشتر هق میزد .

_م ..میام ..عزیزدلم ..میام ..بیخش ..که نتونستم ..جای

مادرتو ..به خوبی ..برات پر کنم ..قول ..میدم ..برگردم

..بخاطر تو .. من هرکاری میکنم ..پسرم!

part235#

کارن دستاشو باز کرد و سرشو بلند کرد و به شوخی برای
عوض کردن جو غمگین بینمون لب زد:

پس بدو خوشتیپ کن که قراره ببرمت پیش آسان و بلا
خوشگله!

الی هول کرد و اشکاشو پاک زد و با استرس انگشتاشو قلنچ
کرد .

داشت تیک برمیداشت .

کارن نگران نگاهش میکرد و بلاخره الی لب زد:

باشه عزیزم .. صبرکنید تا آماده بشم!

صورت کارن خندون شد و چشماش برق میزد.

لبخندی زدم که الی با قدم های آهسته به سمت اتاقش رفت!

برای اینکه روحیه کارن رو عوض کنم با شیطنتت پریدم روش

و نشستم روی پاهاش و پاهامو دو طرفش اویزون کردم .

کارن شوکه شده محکم چسبید به پهلوام و غرید:

چیکار میکنی تو توله سگ؟!

ابرو بالا انداختم و داغ پیچ زدم:

حال و هواتو سک*سی میکنم عشقم!

خندید و کوبید در باسنم که از عمد آه کشیدم.

بلافاصله چشماش تیره و خمار شد .

– جووون ، ناله کن برام بیبی گزل!

خودمو روی خشتکش بالا پایین کردم .

نمیتونستیم سک*س کنیم ، من فقط میخوامستم یه شیطنت

ساده بکنم ولی لعنت بهش ..ک*صم خیس و شورتم خیس تر

از ک*صم شده بود .

فحشی به شلوار جینم دادم .

من که همیشه پیراهن میپوشم چه کِرمی داشتم رفتم این

جین تنگ و غیرقابل نفوذ رو پوشیدم .

کارن ناراضی پوفی کشید و چونمو بین مشتش گرفت و

غرضی کرد:

–توله سگ آدمو حشری میکنی بعد خودت جین پوشیدی؟!

میخوای بازی کنی سوئیت هارت؟!

نفس نفس زدم که بیشتر چونمو فشرد و لبامو کامل غنچه

کرد و حریص بهشون زل زد .

اومی گفتم که گرسنه لبامو بوسید و پستون هامو فشار داد .

با صدای در سریع از هم جدا شدیم و کارن فحشی به وضعیت

بهم ریختمون داد .

موهای پریشون شدمو صاف کردم و سعی کردم نفس هامو

منظم کنم .

_آمادم بچه ها!

با تحسین به الی زل زدم .

بی شک الی زیباترین!

این زن حیف بود که زیباییشو مخفی کنه!

کارن هم انگاری خوشش آمده بود که شروع کرد به تعریف کردن ازش.

لپ های الی که سرخ شد ، دست کارنو کشیدم و بلند شدم و با خنده گفتم:..

_بیا بریم فعلا عزیزدلم، سرخ کردی الی رو!

کارن نیشش باز شد .

همه امون با رضایت امدیم بیرون و سوار ماشین کارن شدیم

...

و قرار شد خونه ی الی رو بفروشیم ، با اینکه کارن مخالف بود اما الی عقیده داشت خرج زیادی میکنه!

part236#

با صدای زنگ گوشیم از کیفم درش آوردم.

با دیدن اسم مامان ، بلافاصله جواب دادم:

_جانم مامان؟

که با صدای ذوق و شوقش منم سرحال شدم:

— عزیزدلم زودتر بیاین اینجا ، عمو سام برگشته!

با تعجب داد زدم:

— چی؟!!!

که کارن ترسیده زد رو ترمز!

شرمنده نگاهشون کردم و با خوشحالی زیاد گفتم:

— باورم نمیشه خدایا ، عمو سام برگشته!! الان میایم

مامان.. نزدیکیم!

کارن با فهمیدن قضیه ریلکس شد ولی تو چشمای الی علامت

سوال بزرگی بود .

گوشی رو قطع کردم و با شادی لب زدم:

— کارن عمو سام برگشته ..حتما بابا بهش گفته قراره ازدواج

کنیم و اون سریع امده..خیلی دلتنگشم!

کارن لبخندی به حرفام زد و سرعتشو بالاتر برد و منم تمام

مدت از عمو سام برای الی تعریف کردم و اونو کنجکاو کردم

برای دیدنش ...

با رسیدن به خونه، اولین نفر من بودم که پرواز کردم به

سمتش .

زنگو پشت سرهم زدم که با باز شدن در و دیدن عمو سام

جیغم بلند شد و با دو خودمو انداختم تو بغلش!

_الحق دختر همون پدرتی ..خانوادگی وحشی هستین نه؟!

با پس گردنی که بابا به عمو سام زد خندم بلند شد .

عمو سام با آخ و اوخ حرصی غرید:

_بر پدرت لعنت آرسان ..این دست نیست که دسته فلزه!

با صدای سلام کارن و الی ، سر بابا و عمو به سمتشون چرخید

_این کارنه ،آرسان؟!

صدای ناباور سام بیشتر به خنده انداختم .

نگاهی به الی انداختم که رنگش پریده بود .

میدونستم سختش بود ..برای همین سمتش رفتم و با آرامش

بازوشو گرفتم و اروم گفتم:

_نگران هیچی نباش الی ..نفس بکش ،مامانم اینا رو ببینی

عاشقشون میشی!

لبخند ارومی زد و رفت جلو ..و با بابا دست داد و با تمام

اعتماد بنفسمش به چشماش زل زد .

بابا هم لبخند مردونه ایی زد و گفت:

_خوش امید!

وقتی رسید به عموسام ، عمو مشغول بحث و خنده با کارن بود که با دیدن الی محوش شد .

با دیدن عکس العمل سام لبخند خبیثی روی لبام امد .
ای عموی شیطونم!

عموسام خیلی وقته مجرده ، بعد اینکه دوست دخترش ترکش کرد ..عمو شکسته شد .

الی مناسب ترین فرد برای عمو!

و عمو میتونه کمک کنه به الی تا درمان بشه، و از حصارى که الی دور خودش کشیده بیاد بیرون .

این دوتا بهترین زوج میتونن برای همدیگه باشن!

part237#

کارن دستمو گرفت و کشید.

_بیا اینجا توله ، بزار حرف بزن!

مشکوک به کارن نگاه کردم که با نیشخند به بگو و بخند عمو و الی نگاه میکرد .

بابا هم انگار فهمید که پوزخندی زد و درو بست!

با صدای خوشحال مامان که با هممون احوال پرسى مىکرد
بلاخره جدا شدن .

الى لپاش قرمز بود .

ولى بعد نيم ساعت يخش آب شد و با مامان خيلى صميمى
شد .

كارن خوشحال بود و منم يواشكى از اين صحنه عكس
مىگرفتم .

_بچه ها حواستون هست ديگه ، فقط پنج روز مونده به
جشنتون!

يهو يه استرس عجيبى بهم وارد شد .

مامان چشم غره اىى براى سام رفت كه بيخيال شونه انداخت
و با مهربونى دستمو گرفت و گفت:

_عزيزدلم سام شوخى كرد..همه چى آمادس عسلم، اروم باش
و به خودت استرس نده انقدر!

كارن با نگرانى جفتم نشست و بغلم كرد ، مامان با لبخند يكم
ازم فاصله گرفت .

همه عادى رفتار مىكردن ولى من از خجالت مىخواستم دور
بشم ولى حلقه دستاشو تنگ تر مىكرد.

_اروم بگير ببى، بزار اروم كنم!

.....

سه روز مونده بود به جشن عروسیم ..

باور نکردنیه ولی آره، فقط سه روز مونده!

الی بعد فروش خونه به درخواست کارن خونه جفتی رو خرید.

همه خوشحال بودیم .

خوشحال تر از اون عموسام بود .

که تونست الی رو راضی کنه باهاش بره سرقرار!

آره عموی من خیلی عجول و شیطونه!

تو اتاقم بودم و بی هدف و بی حوصله با کسا چت میکردم .
کارن با بابا شرکت بود.

مامان با الی و آلیس بیرون بودن .

و منم تک و تنها تو خونه نشسته بودم و از شدت بیکاری
نمیدونستم چیکار کنم!

اگه کساندرا پیش جک نبود بهش میگفتم بیاد پیشم .

و اینکه با جک آشتی کردیم.

کارن هنوز خبر نداره و لزومی نداره بدونه و ناراحت بشه!

لباسامو درآوردم و لخت تنها با یه شورت توری سفید جلوی
آینه ایستادم .

متفکر به قیافم زل زدم .

بهتر بود گوجه ایی و شلخته حالت بدمشون.

ارایشم تکمیل بود.

رژ نود و خط چشم کلفت و ...!

بعد درست کردن موهام با شیطنت گوشیه برداشتم .

رو به روی آینه وایستادم و چندتا عکس گرفتم .

عقب برگشتم و چندتا از باسنم گرفتم .

سریع همشونو فرستادم برای کارن و ریز ریز خندیدم .

شورتمو دراوردم و لبامو غنچه کردم و یه عکس تمام لخت هم

گرفتم و سند زدم .

و زیرش نوشتم: "و دختری که دلتنگ شده!

قهقهه میزد و تیز زل زده بودم به صفحه چت .

آنلاین میزد ولی هنوز سین نزده بود .

با سین خوردن پیامام خودمو پرت کردم روی تخت و منتظر

و با استرس زل زدم به گوشی.

"لعنت بهت توله سگ این چه عکسای، د..من توی جلسه ام

الان با این ک*یر سیخ شدم چه غلطی بکنم پدرصلواتی"

استیکر خنده فرستادم که استیکر عصبی فرستاد .

خواستم صفحه گوشیه خاموش کنم که با کال تصویری کارن،

با تعجب بدون اینکه حواسم به این باشه که لختم..جواب

دادم .

با دیدنم کارن چشماشو روی هم فشار داد و غرید:

..برو یچی تنت کن!

تازه متوجه بدن لختم شدم اما همینطور دراز کش لب زدم:

..نچ! مگه اولین باره منو لخت میبینی عزیزدلم!

..چرا اینجوری میکنی عزیزمن؟! نکن کاتیا ..عزیزم ..انقد حال

خرابه که از جلسه زدم بیرون و بقیه رو سپردم به آرسان، توله

سگ پدرمو دراوردی!

دلم سوخت براش.

لبخندی زدم و پتو رو کشیدم روی خودم که نرم شد .

ولی هنوز گردنش پر رگ بود.

..خیلی شیطون شدی بیبی گزل ، میدونی که تا عروسی زمان

زیادی نمونده ..نزار تا اون موقع جوری بگا*مت که نتونی راه

بری توله!

دستمو زیر سرم گذاشتم و با چشمای ریز لب زدم:

_تهدید میکنی عزیزم؟!

کرواتشو شل کرد و جدی شد.

_نه جدی گفتم!

پتو رو توی دستم مچاله کردم و لوس گفتم:

_نمیای پیشم حالا؟! تو که از جلسه درامدی دیگه!

خیره نگاهم کرد و لب زد:

_دلت میخواد توی خونه بابات بگا*مت دختر کوچولو؟؟

همچین هوسی کردی؟!

خندمو بزور کنترل کردم.

_توام همه چیو به سک*س ربط بده ها،چه ربطی داره دلم

میخواد تو بغلت باشم .. دلت میاد، نخوای بیای .. وقتی که یه

حوری لخت و آماده باش منتظرته؟!

خندید و همزمان که کرواتشو دوباره مرتب میکرد گفت:

_منتظرم باش عروسک، بهتره توانایی گا*یش رو داشته

باشی!

خبری از کارن بود؟ نه!

کلافه تو جام غلطی زدم و پتو رو کنار زدم .

_آه پختم!

_جوونم، توله سگ به فکر من نیستی به فکر خودت باش که

هرروز زیر منی!

با صدای یهویی کارن ترسیده هین کشیدم .

_وای کارن ترسوندیم!

کتشو انداخت و با خونسردی کرواتشو تو دستش تاب داد و

مهربون گفت:

_مگه غیر از من انتظار کسیو داشتی خوشگله؟!

مشکوک نگاهش کردم و نه ایی گفتم که یهو خیز برداشت

روم.

جیغی زدم که با خنده کمر لختمو گرفت.

part240#

با بسته شدن دستام به تخت ، متعجب اسم کارنو صدا زدم.

نیشخندی زد و با آتیش توی چشماش گفت:

_هیس! خودت شروع کردی بازیو ببی گری!

هیجان زده نفس بلندی کشیدم و نوک سینه هام سیخ شدن.
پتو رو از روم کنار زد و با دیدن نوک سینه های مچاله شدم
جونمی گفت .

اروم نوازششون کرد ولی نمیکرد تو اون دهن داغ لعنتیش!
ناله ایی کردم و شروع کردم به وول خوردن.
بین پام نبض میزد و آبدار شده بود .
به صورتم خیره نگاه کرد و حرکت انگشتاشو روی نوک سینه
هام محکم تر کرد .

داشتم از شدت درد شهوت جیغ های خفه میکشیدم .
این وحشتناک ترین تنبیه بود برام!
بی قرار پاهامو باز کردم و دلم میخواست حداقل باهام ور
بره!

ولی بدون اینکه به ک*صم دست بزنه خودشو بین پام جا
داد.

خشتکش که به ک*صم فشار آورد ، دیگه وحشی شده بودم و
سعی میکردم دست لعنتیمو آزاد کنم.
کارن با تفریح نگاهم کرد و انگشتشو خیس کرد و یهوایی فرو
کرد توام.

جیغی زدم و کمرمو کوبوندم به تخت!

_آه کااارن آهه اوووف

توی ک*صم تلنبه میزد و همزمان چو*لمو با انگشت شصتش
ماساژ میداد .

سرمو بردم بالا و آه و ناله هامو آزاد کردم .لعنت!

عموی ناتنی و شهوتی من:

#part241

بیشتر میخواستم ، ولی کارن داشت اذیتم میکرد و از این
کارش لذت میبرد .

بدنم از شدت هوس میلرزید .

دندونامو روی هم فشردم و نزدیک ارضا شدنم ، کارن

انگشتاشو کشید بیرون .

حرصی جیغ زدم:

_بکن منو کارن ..عوضی آه ..ک*یرتوو میخوام .

پاهام رو به روش تا آخرین درجه باز شده بود.

کارن خیره به ک*صم بود که صدای خش دارش بلند شد:

_بیبی زود بی طاقت شدی ، ما قرار بود بازی کنیم.

فحشش دادم:

_ک*یرم تو بازی ، بکن منو آشغال!

سیلی محکمی به ک*ص تپلم زد که آخم بلند شد.

توله بی ادب!

زیب شلوارشو کشید پایین و با دیدن ک*ص یر برنزه و کلفتش
دهنم آب افتاد .

میخوامش کارن ، میخوام برات بخورمش ..سر کلاهکشو
انقد بمکم تا آبت بپاچه رو ک*ص و پستون هام ..لعنتی بکنش
تو دهنم بعدش بزارش تو ک*صم!

کارن نفس نفس زد و خشن نگاهم کرد .
امد سمتم و ک*صرشو گذاشت روی لبم که با ولع شروع کردم
به خوردنش.

محکم و پرسروصدا براش ساک میزدم و با اوم اوم
ت*خماشم لیس میزدم.

کارن موهامو چنگ زد و شروع کرد به ناله کردن.
تند تند تو دهنم تلنبه زد و موهامو ول کرد و چسبید به
ک*صم.

وحشیانه با سه انگشت تو ک*صم تلنبه میزد منم از شدت
لذت و درد کل ک*صرشو تو حلقم فرو میکردم .

تفم اویزون شده بود و تا پستون هام ادامه پیدا کرد که کل
تفمو به پستون هام مالید و پوزخند زد . سک*سیه کثیف!

از دهنم ک*یرشو کشید بیرون که شروع کردم به نفس نفس زدن.

لبمو گاز گرفتم و خندیدم که جونی گفت و یهو لنگامو برد بالا و تا دسته ک*یرشو فرستاد تو ک*صم!
نعره ی حشریم بلند شد که محکم و پرقدرت ک*یرشو کوبوند ته ک*صم که تخت صدا داد.
_اووووووففف آهههه آیییی آه اوووم کالارن آه آه

part242#

با هر ضربه چشمم سیاهی میرفت.
تخت داشت از جاش کنده میشد.
دستامو محکم میکشیدم و آه و ناله میکردم.
صدای کارن با صدای تلنبد ت*خماش که به رونم برخورد میکرد ، شهوانی بود.
برای اینکه دردم نگیره ک*صمو مالید و تف میزد و آهسته ک*یرشو عقب جلو میکرد.
تشنه ک*یرش بودم .

_آخ اووووف کارن آه آه آیی

آبش که تو ک*صم پاچید ولی دست از تلنبد زدن برنداشت .

تا آب ک*ص خوشگلتو ندیدم این ک*یر از اینجا درنمیاد
بیبی!

از حرفش آه غلیظی کشیدم و با ناله و لذت نفس زدم.

_خواهش آه ..بازم کن ..کارن .اووم

دستامو باز کرد که بی جون افتادن ، شدید درد میکردن ولی
مشتاقانه بدنشو لمس کردم و خم شدم و شروع کردم به
بوسیدنش.

فحشی داد و همینطور که عمیق درونم ضربه میزد ، با شهوت
جواب بوسه هامو داد .

خودمو روی ک*یرش میکوبیدم و توی دهنش ناله میکردم.
ک*یر کارن دوباره شق کرده بود و با قدرت بیشتری تو
ک*صم میچرخید .

یهو درش آورد و لبشو لیس زد.

_قراره کو*ن خوشگلتو افتتاح کنم بیبی.گرل!
ترسیده آب دهنمو قورت دادم و عقب کشیدم.

_نه کارن ..درد داره ..نمیخوام!

+عشقم درد نداره بهم اعتماد کن ، نمیزارم درد بکشی!

سرمو به مخالفت تکون دادم که چشماش برق عجیبی زد.

_پس روز عروسیمون افتتاح میکنم این کو*ن خوشگلو!

از اینکه بیخیال شد نفس راحتی کشیدم .

ولی یهو برق از سرم پرید .

زبون کارن بود که روی ک*صم کشیده میشد و با سروصدا

چو*چولمو میک زد و بالا کشید.

_آهههه اووف وایی

part243#

خودمو به دهنش فشار دادم که انگشتشو تو ک*صم فرو کرد
و با ملچ مولوچ کل ک*ص و چو*چولمو توی دهن داغش فرو
برد.

یهو با امدن آبم توی دهنش ، لرزیدم و آه و جیغ بلندی
کشیدم.

ازم جدا شد که با دیدن دهن خیسش بیحال خندیدم.
لبخند یه وری بم زد و رفت دهنشو بشوره .
_آخ کارن ..عوضی ، شیره جونمو کشیدی!

توی سرویس بلند خندید.

_عزیزدلم س.ک.س همینه!

از رک گوییش ساکت شدم و بعد چند دقیقه حرصی لب زدم :
_بیشعور!

و بازم خنده هاش بلند شد ...

دو روز تا عروسیمون.

استرس داشتم وحشتناک.

دیگه حتی کارن هم نمیتونست آرومم کنه!

باغ آماده بود.

پذیرایی و خدمات تکمیل شده بود.

ولی من دلشوره اینو داشتم که باید یه اتفاقی بیوفته ، بی

دلیل و احمقانه!

با حلقه شدن دستای کارن دور کمرم از فکر درامدم.

_به چی فکر میکنی جونم؟

چرخیدم و لباسو بوسیدم و با عشق لب زدم:

_به تو عزیزم.

حلقه دستاشو تنگ تر کرد و با شیطنتت غرید:

_به س.ک.س دیروزمون!؟

چشم غره ایی به مغز منحرفش زدم و با باسنم هولش دادم

انور.

_یه امروز رو منحرف نباش، خدا به دادم برسه که با ازدواج با

تو خودمو بدبخت کردم.

خندید و با صدای داد سام پوف کلافه ایی کشید.
_کجا موندی کارن ، بابا ول کن اون جق جقه رو فردا تمام
کمال به نام خودت میشه ..بیاین اینجا کارتون دارم!
زیر لب غرید:

_این عموت رو اگه یک روز خفه کردم نگي چرا!
ریز خندیدم به حرص خوردنش و با هم از آشپزخونه زدیم
بیرون.

مامان و بابا با ارامش تو بغل هم بودن.
چیزی که باعث بهت منو کارن شده بود ، دستای بهم چفت
شده ی الی و عمو سام بود.

الی با صورت سرخ و عمو سام با نیش باز و سرخوش
نگاهمون میکرد.

_اینجا چخبره؟!

الی با استرس دستشو آزاد کرد و با تته پته میخواست حرف
بزنه که عمو سام با خونسردی پرید.

_من و الی قرار شد چند مدت باهم باشیم و الی گفت باید با
توی بزمچه صحبت کنه!

کارن آروم گرفت ولی اخماش هنوز توی هم بود.

دستمو دور بازوش حلقه کردم و اروم گفتم:

_کارن اخماتو باز کن ، نزدیکه الی رو به گریه بندازی!

واقعا هم راست گفتم.

ولی اهمیتی نداد و این باعث شد جو سنگین بشه.

_قبول کردی پیشنهادشو الی ، دوشش داری؟!

با این حرف کارن لبمو گاز گرفتم .

عموسام عصبی پاهاشو تکون داد.

_آر ..آره ..ک..کارن ..می ..

کارن نداشت ادامه بده و با آرامش و خنده لب زد:

_شوخی کردم مامان ، این زندگی خودته عزیزدلم خوشحالم

برات ..سام آدم خوبیه!

هممون خوشحال سوت زدیم و خندیدیم.

مرد مهربون من.

سام با قدردانی نگاهمون کرد و ایندفعه پروتر دست دور کمر

الی انداخت و بغلش کرد که باعث خنده ی هممون شد.

روی مبل دو نفره نشستیم و منم توی بغل کارن نشستم.

بلاخره هممون به آرامش و جفت ابدیمون رسیدیم .

....

با اضطراب جیغ زدم و نزدیک بود به گریه بیوفتم.

کساندرا نگران لبشو گزید.

و مامان و آلیس که آرایششون تازه تموم شده بود ، سریع امدن داخل.

_چیشده ، چرا جیغ میزنی، کاتیا!؟

بغض کرده غریدم:

_میدونستم آخرش یه اتفاقی میوفته ، مامان دسته گلم

حاضر نشده ..واای خدا!

مامان نفسشو فوت کرد و پوکر لب زد:

_عزیزدلم چیز مهمی نیست که ، همین الان یکی دیگه میگم آماده کن!

دیگه تحمل نکردم و اشکام ریختن.

_رز طلایی پیدا نمیشه مامان ، همینارم این سایت با قیمت

خیلی بالایی بهمون فروخت که آخرش گفتن به مشکل برخورد کردن .

و نشستم روی صندلی و شروع کردم گریه کردن.

هیچی درست پیش نمیره!

کساندرا سعی کرد آرومم کنه.

فقط خداروشکر میکنم که هنوز میکاپم نکرده بودن.

آرایشگرا کلافه بهم نگاه کردن.

لطفا یه کاری بکنید وقت زیاد نداریم و عروس همینطوری
داره گریه میکنه!

مامان دستشو کشید روی پیشونیش و لب زد:
_وایسا بگم به کارن ..

که با جیغم حرف توی دهنش ماسید.
_اصلا، نباید کارن الان منو ببینه!

و دوباره داشت اشک تو چشمام حلقه میزد.
که با صدای مردونه ایی مامان از ته دل خدای شکری گفت!
_اینجا چخبره ، کاتیا کجاست .. کاتیا عزیزدلم؟!
_بیا اینجا جناب ،عروستون این طرفه داره خودشو هلاک
میکنه!

با دیدن چهره پریشون کارن با گریه پریدم بغلش و اسمشو
صدا زدم.
_کارن!

محکم بغلم کرد و بوسه ایی روی شونم زد و نگران گفت:
_چت شده عزیزم ..چرا گریه میکنی آخه قربونت برم ..نگاه
چطوری سرخ شده!

اشکامو پاک کرد که با بغض نگاش کردم.

_گلام به کنسلی خوردن!

اون گلا دیگه هیچ جا پیدا نمیشن کارن!

همه چی خراب شده ،کارن!؟

و داشت دوباره گریم میگرفت که اخمی کرد و غرید:

_فدای یه تارموت!

گریه نکن دورت بگردم هلاک کردی خودتو ، میگم خوشگلترین

گل رو برات بیارن ..فقط تو گریه نکن عزیزدلم ..بزار ارایشگرا

درست کنن ،همین الان زنگ میزنم برات بیارن خب؟! هیسس

نبینم روز عروسیمون گریه کنی ..خوب نیست عمرکارن!

و دوباره بغلم کرد.

اروم شدم و نفس بلندی کشیدم.

_میشه نری ، وقتی باشی آرومم!

درخواست عجیب غریبی کردم ،میدونم.

خندید و در گوشم با ارامش گفت:

_چشم خانم کوچولو!

خندیدم که صدای کساندرا درامد.

_بلاخره خندید ، دست بزنیید برای داماد زحمتکش که تونست

این عروس نق نقو رو اروم کنه!

همه خندیدن و دست زدن حتی خودم.

– خیلی خوب عسلم بشین که گارمونو شروع کنیم ، و شما آقا
؟..

که پریدم تو حرفش:

– بزارین پیشم بمونه!

لبخندی زدن و هیچی نگفتن.

دست کارن رو گرفتم و روی صندلی نشستم. کارن هم روی

مبل نشست و خیره شد بهم.

part245#

با تموم شدن کارشون جلو اینه هارو گرفته بودن.

ولی کارن و کساندرا و آلیس و مامان با چنان بهت و ناباوری

نگاهم میکرد که به خودم شک کردم.

– بد شدم. ؟!

کارن امد سمت و خیره به چشمام دو دو زنان لب زد:

– ملکه شدی!

لباس و تاجم رو آوردن و تا خواستن کمکم کنن ، کارن محکم

گفت:

– تا همینجا کافیه ، خودم هستم میتونید برید.

همه ریز ریز خندیدن و رفتن بیرون و دم آخر کساندرا
چشمکی زد.

چرخیدم و گذاشتم زیپ پیراهن تنم رو بکشه پایین .
بدون خجالت جلوش لخت شدم.
دستاش با لذت جای به جای تنم رو فتح میکرد و منم آه
میکشیدم.

فقط یه شورت توری سفید پام بود.
سینه های لختم رو تو دستاش فشرد و با شهوت غرید:
_چی میشه همین الان بریم خونمون ،هومم دورت بگردم؟!
خندیدم و خمار گفتم؛
_کمکم کن لباسامو بپوشم کارن.

بوسه ایی روی کمرم نشوند و پیراهن رو با ظرافت توی
دستش گرفت و کمکم کرد بپوشمش!
حس میکردم لباس داره توی تنم میدرخشه!
تور وصل شده و بلند لباس ازم واقعا یه ملکه ساخته بود.
موهامو به طرز عجیب و زیبایی مدل داده بودن.
مثل مدل موی شاهدخت های زمان قدیم آمریکا!
تاج رو به آرومی روی سرم نشوند.

کارن خیلی حرفه عمل می کرد جوری که انگار چندساله توی اینکار بوده!

مدل کج روی سرم تنظیمش کرد و با گیره به سرم وصلش کرد.

بعد اتمام کارش چرخیدم که یهو دستشو روی قلبش گذاشت.
_خدای من!

نگران سمتش رفتم و دستشو گرفتم و لب زدم :

_کارن حالت خوبه ، چت شد ..کارن؟!

نزدیک بود اشکم دربیاد که چشماشو باز کرد و با بغض لب زد:
_باورم نمیشه!

بغلش کردم که محکم گرفتم و لرزون ادامه داد:

_نمیخوام احساساتی بشم ، ولی خدای من ..باورم نمیشه خدا

تورو بهم داده ..حس میکنم برای من زیادی هستی ، داری مثل
یه فرشته میدرخشی ..آخ!

و چندین بار گردنم رو بوسید.

یه زن بیشتر از این چی میخواست؟!

غرق لذت بودم.

لذت حرفاش ..

کاراش ..

رفتارش..

من شیفته این مردم و تا ابد شیفته اش میمونم!

دسته گل های جدیدم رو دوست داشتم.

رز های قرمز مایل به سیاه بودن.

به خاصی رز های طلایی نشدن ، ولی اینا از نظرم زیباترینن!
ایندفعه بدون هیچ استرسی دست دور بازوی کارن انداختم و
با اعتماد به نفس قدم برداشتیم.

مردم و خانواده ها شروع کردن به دست و سوت زدن.
محو زیبایی باغ شدم.

حتی ساحل رو هم تزئین کرده بودن.
استخر وسط خونه با کلی گلبرگ با اسم منو کارن درست شده
بود.

دنباله تورم بهم حس یه ملکه میداد.
غرق شادی به خنده های کارن نگاه کردم.
مامان با اشک نگاهمون میکرد و بابا دست دور شونه های
مامان انداخته بود.

با ذوق براشون دست تکون دادم که اونا هم برام بوس
فرستادن.

با دیدن کساندرا و جک و آلیس خندیدم و براشون بوس فرستادم که اونام با خنده جوابمو دادن.

بهتره این بوسه هاتو برای من نگه داری بیبی گزل!
نیشخندی زدم و داغ به نگاه گرم و سوزاندش زل زدم.
بوسه های تو اختصاصی عزیزم!

خندید و با حالت خاصی لب باز کرد:

آخ که چه شب هاتی بشه!

مشکوک نگاهش کردم و هیچی نگفتم .

تا رسیدیم به صندلی هامون ، همون موقع کشیش امد.

....

بعد انجام دادن مراسم ، همدیگه رو بوسیدیم.

کارن خندید به خجالتم و بقیه سوت جیغشون بالا رفت.
همه ایندفعه وارد ویلا شدن .

چراغ های ویلا رو خاموش کردن و دی جی آهنگ تندی گذاشت و چراغ های پارتی رو روشن کرد.

با بهت بهشون نگاه کردم که چطوری میرقصیدن.

بزرگترا بیخیال یه گوشه نشسته بودن و میخندیدن.

انگاری عروسی نیست ها کارن!

یهو کشیدم به سمت بالا و عجیب غریب گفتم:

—من ترتیشو دادم، بیا بالا کارت دارم.

مشکوک باهاش بالا رفتم که در اتاقی رو باز کرد.

—خب الان ...

و تا خواستم ادامه بدم یهو پرتم کرد روی تخت.

—بهت گفته بودم روز عروسیمون ترتیب اون سوراخ لعنتیتو

میدم؟!

کارن

توقع داشتم پسم بزنه اما با شیطنت نگاهم کرد و با حرکتی

که انجام داد خشکم زد.

امد روم و خودشو مالوند به خشتک لعنتیم.

—منم میخوام ، دوست دارم این روز خاصو زیر تو شروع کنم!

—لعنت بهت زن!

با شهوت زیپ لباسشو کشیدم.

با افتادن نصف نیمه لباس، به تن طلایی و صافش دست

کشیدم.

با لذت خم شدم سینشو توی دهنم فرو کردم.

—آه!

غریدم:

—جونم!

نوڪ شيرين پستونشو ميك زدم و دستمو فرو كردم تو
شورتش!

برای درآوردن لباسش بالاجبار ازش جدا شدم.
آروم لباسشو درآوردم و لباسو بوسیدم.

—اوووف دورت بگردم من اخه سویت هارت!
شورتشو کشیدم پایین ، قرار نبود لباسامون امشب جر
بخورن!

آروم اروم پوست شکمشو مک زدم.

روی پاهام نشسته بود و پیچ و تاپ میخورد ..
دستام روی سینه های گردش درحال چرخش بود و لبام
پوستشو نوازش میکردن!

خیسی کو*صش زیر دستام.

ک*یرم تو خشتکم داشت میترکید.

بزور دست بردم و از توی شلوار درش آوردم.

با برخورد ک*یرم روی کو*صش بزور ناله هامو خفه کردم!
این دختر مرگ من بود.

خودشو تند تند مالید به ک*یرم و آه و ناله کرد.

_آه..هیچوقت..فکرشم نمیکردم..تو روز..عروسیم

..سک*س کنم..اووم

ضربه ای به باسنش زدم و خیره به چشمای شهوتیش دوباره
نوک سینه هاشو به دهن گرفتم!

با ولع نوکشونو میخوردم و لیس میزدم.

_آههه کارن!

جونی گفتم و ک*یرمو با کو*ص آبدارش تنظیم کردم!

یهو با نشستنش روی ک*یرم ، آدرینال خونم رفت بالا!

با هیجان به پیر پیر کردنش زل زدم و کو*صشو مالیدم.

_اوووف قربونت بشم کو*ص کلوچه ایی من ،آخ گا*ییدمت

آههه

ک*یرم تو کو*ص گرم و مرطوبش عقب جلو میشد.

از شدت لذت از آلتامون آب میریخت!

انگشتمو فرو کردم توی سوراخ باسنش که منقبض شد.

سیلی به کپلاش زدم.

قرار بود سوراخشو واسه یه گا*ییدن حسابی آماده کنم!

_شل کن سک*سی کارن ،شل کن امروز قراره دوتا سوراخاتو

پر کنم!

از حرفام کو*صش نبض زد.

سه تا تلمبه توش زدم که شل گرد و ناله ی بلندی کشید.
نیشخندی زدم و یهوایی دوتا انگشت تو سوراخ باسنش فرو
کردم ، تا خواست جیغ بزنه جلوی دهنشو گرفتم.
_هیسس خوشگلم ، نمیخوای که بقیه رو بکشونی بالا و
مچمونو بگیرن!؟
آهسته تو کو*ص و کو*نش تلمبه زدم که اشک تو چشماش
جمع شد.

_آ.ه .. ک .. کارن .. ار .. آرومتر .
اینجوری نمیشد.

انگشتامو از توش دراوردم و ک*یرمو از کو*صش کشیدم
بیرون.

_بدو دراز بکش قربونت برم، یه بالشت زیرت بزار، باید
حسابی نرم و خیسش کنم تا بتونی حجم منو تحمل کنی ..
ترسیده بود اما انقد حشری شده بود که دراز کشید و اون
باسن خوشگلشو برد بالا.

بالشت زیر دلش گذاشتم و بوسه ایی روی کمرش نشدم .آخ
که این دختر عمر من بود!

_هرجا دردت گرفت بهم بگو نازم ، باشه؟!
سرشو تکون داد که رفتم بین پاش .

اووف سوراخ صورتی و تنگش داشت منو واسه یه خوردن
صدا میزد.

پاهاشو باز کردم و اروم زبونمو کشیدم روی کو*صش تا
سوراخ کو*نش .
نفس نفس زد .

حسابی با زبون و دهنم خیس کردم و همزمان با انگشت فا*ک
تو کو*ص و کو*نش تلمبه زدم تا آماده بشه!
ک*یرمو مالوندم و با آب کو*صش آغشته کردم!
آروم کلاhek ک*یرمو فرو کردم تو کو*نش که جیغ نسبتا
بلندی زد.

فحشی دادم و در گوشش قریون صدقش رفتم.
قفسه سینهش محکم بالا پایین میشد.

جلوی دهنشو گرفتم و دستمو بزور رد کردم تا به چو*چولش
رسیدم.

با زبری دستم زود دوباره حشری شد.

بزور ک*یرمو چپوندم توش که با دیدن اشکاش طاقتم طاق
شد.

_شیشش تمام شد نفسم ،هیس اروم اروم!
گردنشو بوسیدم و اشکاشو با لبام پاک کردم.

اخه به کی رفتی تو شیشه عمر کارن!

اروم تو سوراخش ضربه زدم که آخ و اوخش بلند شد.

_تمومه عمرم، تمومه!

چرخوندمش که نفس بلندی کشید.

ک*یرمو کشیدم روی کلوچش و خیره به چشمای اشک آلود و

شهوانیش، دوباره فروش کردم تو سوراخ باسنش!

ایندفعه ناله ایی کرد و لبشو گزید.

محکم کوبیدم توش و شروع کردم به تلمبه زدن.

با دیدن آه و اوفاش، خندیدم و سینه هاشو که بالا پایین

میشدن رو چنگ زدم.

_آه اوووو اووم آخ کارن محکمتر آه ه ه

از تنگی بیش از حدش آبم یهو پاچید و از سوراخ کو*نش

روی ملافه زیرمون ریخت.

یکم کو*صشو لیسیدم و باهاش ور رفتم که با لرزشی آبش

ریخت.

_خیلی. خوب.. بود.. کارن.. اوم.

چشماشو بست و همینطوری پاهاشو باز گذاشته بود.

دوباره داشتم تحریک میشدم مخصوصا اون توت فرنگی که

از توش خامه ریخته بود بیرون، داشت وسوسه میکرد دوباره

بخورمش!

خش دار لب زدم:

_بدو پاهاتو ببند تا دوباره یه راند دیگه نکردمت!

با شیطنت چشماشو باز کرد و دستی به سینه های لعنتیش

کشید و گفت:

_خب بیا بکن!

چشمامو ریز کردم و عصبی غریدم:

_به خودت رحم کن توله سگ!

نوح نوحی کرد که خودت خواستی گفتم و پریدم روش .

با جیغ و خنده سعی کرد از زیرم در بره ، پدرسوخته!

با لذت به خنده هاش زل زدم و لیسوی به نوک سیخ شده ی

پستونش زدم.

و برای بار دوم ک*یرمو تو کو*صش کوبیدم!

آه غلیظی کشید و با همون خنده خودشو به ک*یر گندم

چسبوند.

بلندش کردم ، اندازه یه پر وزن داشت!

همینطور سرپا ترتیب کو*صشو دادم و چسبوندمش به در ..

_اووف آخ آهههه جوون کارن اووووم

در از شدت تلبه هام به صدا درآمده بود.

دیگه حتی اهمیت نمیدادیم اگه کسی مچمونو میکرد.

فضای اتاق کثیف و شهوانی شده بود.

برای چو*چوله تپش ج*ق زد و سینه هاشو بهم مالوند.

_عا..شقتم ..آخ دختر!

با غرشم چشماشو باز کرد و خیره به چشمام نفس نفس زد.

_آه کارن ..من دیوونتم آخ!

لباشو حریص بوسیدم و ک*یرمو درآوردم و با حرص کوبوندم

ته کو*نش ...

انقدری این ضربه ها ادامه داشت که هردومون همزمان آیمون

آمد و سرتا پامون از آب سفید و بی رنگ من یکی شده بود.

اوفی گفتم و ازش جدا شدم.

هنوز توی بغلم بود و خیره همدیگه هیچی نمیگفتیم!

مغزم خالی و پوچ بود.

دلم میخواست یه دل سیر تو بغلم بمونه و تا دم صبح ک*یرم

تو کو*ص مرطوبش باشه ،ولی فا*ک!

امشب شب عروسیمونه و ما تو اتاق طبقه بالا درحال

گا*بیدن همدیگه بودیم ..

_همم کارن ، لباسمو تنم کن ..باید برگردیم!

تا الان صدرد متوجه غیبتمون شده بودن.

کلافه اول ک*یرمو و کو*ص کاتیا رو تمیز کردم ، ولی هنوز

بوی گس شهوت و سک*س میدادیم!

موهایش درهم شده بود ولی آرایشش تکون نخورده بود ، غیر

از اون لبای لعنتیش!

غرق زیبایی همسرم شدم .

بلاخره مال خودم شد .

تا ابد و یک روزش!

_کم نگاهم کن کارن.

عاشق سرخی لپاش بودم ،عاشق خودش و اون بدن

سک*سیش!

لباسامو پوشیدم و کمکش کردم زیپشو ببندم!

برای آخرین بار بوسه عمیقی به گردنش زدم و زیر گوشش لب

زدم:

_نفسمی توله سگ!

ریز خندید که قلبمو تکون داد.

_منم عاشقتم همسر!

کاتیا

بعد از مرتب کردن همدیگه ، با اینکه معلوم بود یکاری کردیم
..چون قیافه هامون تغییر کرده بود!

حتی از فکر اینکه بفهمن داشتیم سک*س میکردیم بدنمو داغ
میکرد.

این خیلی خجالت آورده!

_ و خب عزیزان من ، میخوام به مناسبت جشن عروسی تک
دخترم ..یه هدیه باارزش تقدیمشون کنم ، کارن و کاتیا کجا
هستن؟

کارن با خونسردی بلند گفت:

_اینجا هستیم آرسان خان.

خندیدن ، توف توش فهمیدن؟!

_بیاین اینجا عزیزای دلم.

از محبت بابا لبخندی زدم.

سمتشو رفتیم که بابا دستشو دور کمرم انداخت و اون

دستشو دور شونه های کارن و ادامه داد:

_قراره من بازنشسته بشم و هدیه من به این دو زوج ..شرکت

های من به دخترم و برادرم هستن، همراه نمایشگاه ماشین

..کارن تا اینجا یه مرد موفق بوده و از این به بعد قراره جا

پای من بزاره!

بهت زده دستمو جلوی دهنم گرفتم.

خدای بزرگ، این یعنی میلیاردها پول!

بابا سه تا شرکت داره و یک نمایشگاه ماشین، کارن دانشگاه

ارث باباش و یک شرکت و یک آموزشگاه موفق رقص!

خدای بزرگ این خیلی زیاده!

و البته آرسان جان هول شد اسم منو فراموش کرد عسلم!

با صدای مامان. بابا خندید و لیوان شراب رو گرفت و لب زد:

شرمنده عزیزدلم.

مردم دست و جیغ زدن!

کارن هنوز تو ناباوری به سرمی برد که بابا زد روی شونش و

گفت؛

هی مرد از شوک دریا، قرار نیست کل عروسیو تو شوک

باشی!

بلاخره صدای کارن درآمد:

این.. این.. خیلی زیادیه من قبول نمیکنم.. آرسان!

منم به نشونه موافقت سرمو تکون دادم.. که شونه هاشو بالا

انداخت و ریلکس دستشو دور مامان حلقه کرد و همینطور که

به سمت پیست رقص میرفت گفت:

بهتره زودتر قبولش کنید ، چون من برای ریاست زیادی پیرم
.. الانم بیاین که قراره زوج ها برقصن!
و چشمکی زد.

هنوز باورم نمیشه همچین کاری کرد ، خدای من .. من از
پسش برنمیام!

استرس رو میتونستم از چشمای کارن بخونم.
رفتم سمتش و دستامو دور گردنش حلقه کردم و با آرامش
گفتم:

کی گفته قراره تنهایی همه رو مدیریت کنی؟! سام هست
.. بابا .. من .. مدیرهای داخلی، لطفا ذهنتو از اینجور چیزا دور
نگه دار . امشب عروسیه ماست!

بلاخره نرم شد و دستاشو روی پهلوام گذاشت.

حق باتوعه ، امشب شبه خوش گذرونیه فقط!

بخش که نتونستم یه جشن مجردی بگیرم برات!

خندیدم و همینطور که به سمت پیست میرفتیم لب زدم :

من اون موقع هم مجرد حساب نمیشدم عزیزم!

بلاخره خندید و با برق نگاه خاصش براندازم کرد و شروع

کردیم به تکون خوردن.

قسم به این روز تا آخرین قطره خونم عاشقت میمونم!

با ناز و شیطنتت خودمو چسبوندم بهش و لب زدم:
_قسم به این روز تا آخرین قطره خونم عاشقت میمونم عمو
جون!

بلند تر خندید و با لذت غریب:

_بین اخرشب این عموت چطوری میگا*دت قریونت برم!
چراغ ها که خاموش شدن ، نفس های داغش رو روی گردنم
حس کردم و بعدش لب هاش که روی نبضم نشست ، با لذت
چشمامو بستم و خودمو سپردم به دست های داغی که تنم رو
فتح میکرد. 

عموی شهوانی
پایان |

@darkhast_romannn



@darkhast_romannn

@darkhast_romannn



لینک گپ درخواست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_roman_h

لینک چنل عاشقان رمان:

♥ darkhast_romannn@ ♥

@darkhast_romannn